رقم ۹۹

کتاب مسلک المتقین

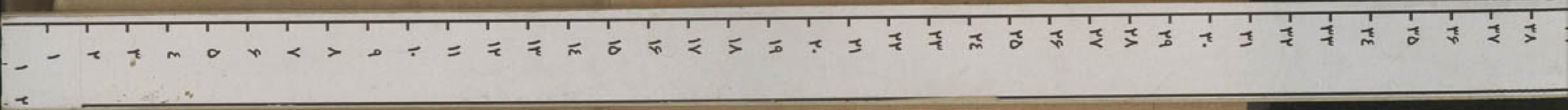
صفحات ۸۷۵

(52)

صفحات
875

۱۹۲۵۴





كتاب شك اليقين على المكاسب



ملا عبد الحكيم ...

١٢٩٩

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد با حد ثنای بی اعداد | بخدای که نور ایمان داد
غافرست و رحیم و رحمن است | پاک از عیب و شرک و نقصان است
آن خدای که تافت از مهر | شرق و غرب زمین و مهر سپهر
ذات پاکی که خود بحکمت با | قبضهٔ خاک دید ادراک
کردگاری ز قطرهٔ آبی | می کند گوهران نایابی
لایموت که از حکومت وی | میت از حی شود ز میت حی
پادشاه ازل که شیر قضا | کرد یکسان بهر جمله شاه و گدا

شمع

شمع را گرچه کرد از آتش جمع | گر بسازد ز قطرهٔ آبی شمع
گرچه کرد او در آب و آتش فرق | نگه بر آمد ز تب آتش برق

۱۳۰

او بر جسم داد شکل دگر | باعث عرش شی اکل دگر
بلکه هست جنس آدمی درکون | نیست هیچ مزاج در یک لون
آنچه صنع هست آنچه تقدیرست | عقل کوتاه ازین تقریر است
آن توانا که کرد ناه سال | آسمان زمین بدین منوال
گشت در آن نفس که از رحیم | کرد دانای اسم چندین قسم
قادری که سبب نمود از فرش | بر و بحر دیگر ز نسب دار عرش
آمد آن کمال علم حلیم خرم | تو بکاهش نمود بودن گرم
آن حکیم ازل بحکم جلی | داد ادریس را مکان علی
کرد در میان ز طوفان حل | ترک کرداند پاک شیخ رسل
آن قدیری که مادهٔ نر کرد | پالک جاودیغ صرصر کرد
دید اقوام لوط را در قبح | زیر و زبر کرد در یک صبح
آنچه سازد علک دنیا فخر | شب یک صیحه منتشا او الفخر
آتشی را بپادشاه جلیل | کرد در لحظه بوستان خلیل

اسمعیل ابراهیم

صادق الوعد را ببخش ندا — کرد آنکه باو بداد فدا

داد از بعد یأس خالق طاق — بجوزن بشارت اسحاق

حضرت یوسف پیغمبر خدا

آن عزیز دیده در بنی یعقوب — کرد چندین هزار ماه محبوب

تافته در عرصه عرب مشتهر — گشت شاه جهان کو چهر

کرد بر صدق ماه رخساره — شاهد حال طفل گهواره

اهل مدین شدند با دو قبیل — ز رحمت شعله او از آتش خلیل

کرد او فرق نیل را در کون — راه موسی و غرق فرعون

او بداد و بداد کان نار — حدید بر صنعت لبوس ایار

حضرت سلیمان

انس جن دد و وحش طیر باد — تخت فرمان یک انگشتری بداده

خواهد آن ماه منصور رب — می نهد در حمایت مورب

حضرت داود

حلم او شد بجان بداده — کرد سلطان پارسل زره

خود بدید رنج صبر با ایوب — باز خود یاد کرد بنده خوب

حضرت شعیا

او بفرزند بپدر کفل — داد پیغام رهبری در طفل

زکریا بفرق دید اره — غم نخورد از شوق یک ذره

یحیی

کرد تا زاده یحیی تقی — سند صالح و حصور نبی الله

والده

[illegible]

حضرت عزیر ابن حضرت عذیر

دالدار و رحیل دلا صد بیت — کرد در قدرت خدا رحمت

بطن ماهی مقام ذوالنون کرد — کعبه چیل زنده بیرون کرد

ایمن از نهنگ نفس امان — وارد این بنده را چه گمان

یار اصحاب کهف ساز کلاب — تحفه رحمت حق از خرد سالب

رحمتش را نه حد پایان است — همه در عقل را نمایان است

رحمت او ست صحو کرد از شکر — شکر حق صد هزار تر به شکر

بنجات خود سلمان کرد — جنس دیگر کرد بیان کرد

داد ما را بلطف خویش مقام — در میان ولایت اسلام

هم شنیدیم در کتب دیدیم — زین سبب را ابر بیت بکریم

شکر دیگر زصد هزار انجیل — کرد از امت حبیب خویش

یار داختیار کار خویش کرد — دوستدار چهار یار خویش کرد

در دل ما رقم نزد وهاب — بفضل یک کس ز آل اصحاب

شکر دیگر بذات سبحانی — داد ما را طریق نعت نبی

مصطفی گفت در شب معراج — پیغمبران با امت است

شکر دیگر زصد هزار درود — کرد ما را از اهل سنت بود

اهل

در اصول و فروع کل مرام / اکثر ما را ز اهل سنت نام

نعمت جسم و داد نعمت جان / در تراویه خاصیت چندان

زنهیه به که داد و دانا ی / بر ذات و صفت حق سال

آنچه از بهر ما مهیا کرد / در جهان کس نتاند احصا کرد

از کدامین نعم بیان سازم / نیست ممکن بیان آن سازم

شکر و یکی ز فرقه [illegible] / کرد بیرون نکرده از فقرا

لطف خود را بر اهل حال کرد / همه را کامل مکمل کرد

داد ما را طریقه مرضیه / نهج سلوک نقشبندیه

نعت نبی علیه السلام

صلوات خدا بر [illegible] / بر رسولیکه [illegible] الراحت

نام پاکش محمد عربی / [illegible] بزرگ صبی

صلوات خدا [illegible] / باد در هر نفس هزار هزار

بر رسولیکه افضل البشر است / بهران تر ز خاور [illegible] است

صلوات حق [illegible] اکثر / بعدد [illegible] ریگ بر کشور

عدد قطرهای ابر بهار / باد بر روح سید مختار

[illegible]

رتبهٔ او

رتبهٔ او که قاب قوسین است / ذات پاکش گزین کونین است

گرد ایزد و مقام خلیل / اوست مقصود و عالمی است طفیل

شد دلیل همین سخن لولاک / [illegible] همه سعادت پاک

وصف گویان بیان [illegible] / که توانند ز وصف او ادراک

واصف [illegible] احمد [illegible] / [illegible] علان [illegible]

صلوات خدا جزو کل / باد بر جمله انبیا و رسل

همه بودند گدای علم نور / [illegible]

باد بر [illegible] یار رسول / آل و اصحاب و دوستدار رسول

رتبهٔ [illegible] / و بیان عقیده آید باز

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

ای خدا ای احد کریم صمد / خالق آسمان بغیر عمد

از [illegible] / از تکلم [illegible] انس

از [illegible] / از [illegible] عصیان

از [illegible] / و ز ایمان [illegible] احسان

از [illegible] / رحمت [illegible]

لولاک لما خلقت الافلاک

از نهیبش بنده فرود و اصل | از خطا بخشش بنده یوم الفصل
ملک آیند هر برون تخم | قصد ایمان آنکه کند شیطان
اوریسه ها بر از قنقنه ربو | تو امان کن ز خفقان آن دیو
جاهی بجال بنده خود باشیم | حیث جد لعنت لا شیء
زنیش ابرن فرا فرو غیبت | نیل ها است کوه هیبت
جمع جان هر یکی بجال آیند | دو فرشته بر سوال آیند
برکنند زبر چشمان دیو | سینه های جبال کوه بجاب
بر نها شیخ تو دست گیر انجا | وای بر جان غم سارا از جواب
روز خیزند آسمان درست | شود از هیبت قیامت سست
پاره پاره فرو رود از خشم | کوه های زمین شود چون پشم
این چنین گرود آسمان زمین | وای بر جان عاصی مسکین
خلق عالم شوند یکی گروه | شود احضار جمله گرد گروه
در حساب کنند ثبات سوال | عقل ها زایل زبان لال گر
دفع جرمی بال گفتن نه | از تو بنده ذره نهفتن نه
خصم ها آیند از جهان بیر | آیه اندم نشان گر اگر

ملکان

ملکان عذاب آیند وه | وای بر جان آدمی را وه
چون بیرد بچشم غیر بیرون | پرده های عیوب برانیدن
آن بچشم از شب سیه تاریک | زیر او […] بار یک
[…] تیز بر آن تر | غیر آن […] راه دیگر
[…] آنکه خلان باند | نه […] تش کنند تا وه
[…] شان […] مشکل | وای بر جان بندهٔ غافل
از همه گفت از […] دشوار | زنس غرم تو واجد القهار
گرچه […] بجرم عصیان غرق | تو همه الله فرق تو جیب حرف
بالالی […] دیده ما | بود […] بر عقیدهٔ ما
اهل حق را بلطف یار مکن | لوح تحقیق […] نکنی
یا رب حضرت […] گردان | دور کن از سلوک مردان
دل […] زهد […] گرو | گرچه دعوای قطب […] گرو
[…] طمع | زهر […] درو هام آب طمع
از طعام قناعتم […] | زتش منت […] زیر
دور کن […] مردان زرد و […] | بماند […]

قرین

از امور شریعت اگر چه — کار ما را نیست زیاده کم
قامتم را لباس تقوی ده — هر چه خواهیم ز آن هم تو ده

فصل سوم در بیان عقیدت صفت باری تعالی

شکر ایزد که ما مسلمانیم — جز شریعت دیگری نمی دانیم
دوم معنی نه عالمان معتقد — در حق بی دین نشست گفته
هر چه قائلیم اقرار داریم — ترک در خلاف کی داریم
گرچه عمر در معصیت بردیم — شکر ایمان بوحدت آوردیم
احد است صمد بغیر عدد — لم یزل لم یلد و لم یولد
شریک و نقصان از ما نه — هر دو فعل او کمی نه
عرض و جوهر و حدوث مثال — منزه صفت خدای تعالی
شکل و خلق و جسم و جان نه — هر چه در عقل کس در آن نه
همه مخلوق اوست او خالق — با جهت بی جهت کن بیان منه
لایزالست لامکان باشد — نیست چیزی محیط آن باشد
بلکه در علم بیشمار آن حی — هست محیط کل شی
ابتدا نیست نه انتها نیست نه — حاظر و ناظر است جای نیست نه

وابی بود

دایما بود و ابی باشد — علم ایمان بسینه می باشد
علم غیب نیست بودن بس — در زمانه وا کند او هیچ کس
زین سبب گفت مصطفی از بر — علم بر ذات او نباید کرد
فکر باید و بالقدرت باشد — مصطفی هر چه گفت بران باشد
بصفت که داده اند خبر — علم قدرت خیرات جمع البشر
[illegible]
هم کلام و ارادت تکوین — که قدیم بود علی التعیین
هست این نیست غیر او لیکن دو — یعنی از عیب منزه است او
علم یعنی یکی صفت قدرت است — او بعلم قدیم خود دانا است
اول آخر و ظهور و بطون — نیست چیزی ز علم او بیرون
خلق چندین هزار ظلمت و نور — نیست از علم او کسی مستور
نزد علم او نفکر خیال — هر چه هر چند هست بر او محال
بس بود علم غیب خاص او — کس نداند از غیب او مگو
مگر آنرا که خود کند دانا — قل تعلم آدم الاسما
هست قدرت یکی از صفات — هست قائم همه صفات بذات
خواه خیر است خواه بد است — همه در تحت قدرت او است
علو سفلی صغیر و کبیر — نیست بی قدرت کار با القدر
گردن او بند است جایز نیست — چون او در صفت خلق [illegible]

هم حیات است از صفات خدا | زنده که همه از وی برپا
حی قیوم بی زوال بود | لا یموت و لا یزال بود
زنده گیش بجسم و جان نبود | هرچه در خلق باشد آن نبود
نیست محتاج هیچ چیز خدا | حاجت عالمین اوست روا
زنده گانی بشر از وی | همه از اوست تا ابد زنده
انقدر دانش از سما تا سمک نیست | ورنه برگیره او چه گرگس نیست
بصر — سمع هم از صفات قدرت اوست | منزه است یعنی ام بی سمات
آنچه مخلوق است گوش روشن | تحت و فوق میان هر دو آن ۱۱
نیست دور از شنیدنش بدان | طرفة العین ای برادر من
این صفت ها که گوش و چشم نیست | بلکه بر قدرت قدیم وی است

در بیان رویت حق تعالی

ورویته تعالی جائزة بالعقل واجبة بالنقل منه

رویت حق که جایز است به عقل | بلکه واجب در آخرت به النقل
می نماید به بنده گان خاند | بی جهت بی مکان چنانکه بدند
آنکه هم نابودن خود را | او بداند چون خود را
هست صفت از صفات او کلام | گفتن اوست بی زبان با کلام

این مخلوق

الصفات
این نه مخلوق حاجت خلاق | نیست خالق به هیچ شی محتاج
در کلام منزه است ابدا | حرف و صوت‌ها نگروه
چونکه حرف است و صوت از تا ندهد | وصف باز نیست و در نماند
نیست مخلوق این کلام عظیم | هست قائم بذات حی قدیم
هرکه مخلوق گویدش کفر است | زین بگردد کلام او کفر است
شر — لیک از ما ملفوظ محفوظ نقوش | نی تو آن گفت حادث ای بی هوش
ورنه نفس کلام را چه سخن | در قدیمی او نیاید ظن
هست قول کبیر و این باب | این بود مختصر ز قول صواب
۱۳ — مثل تو عالم را این مقدار | بس بود دانش کلام ای یار
از صفاتش یکی اراده وان | با اراده است نه آنچه کرد نهان
بودن کار کی سبقت نمو | نیست یک ذره جدا از اراده او
مشبهه — قول مشبه گروه اندر | معنیش نیست جز اراده دیگر
بعضی گفتن دیگر دره | علما نص اتفاق نکرده
علما هرچه گفت آن باید | فلک بر ما تو نمی شاید
فعل تخلف این چنین تو رفیق | یعنی تکوین بود علی التحقیق

هست تمکین کلی نسبت صفات | اهل سنت که کرده اند اثبات
همه خلاق فعل‌ها رزاق | همه باشد بر خالق اطلاق
او بود خالق فعال عباد | بنده را اختیار چیزی داده
خوب ازو ثواب می‌یابد | ور کند زشت عقاب می‌یابد
عذر با اختیار بنده | نیست در کار قبیح کننده
چونکه از بنده خیر خود صادر | نیست مرضی حضرت قادر
هرکه گوید معصیت را سنت | حکم کفر از ابوحنیفه خاص است
چونکه جان را درضای خدا | زان فرستاده ست راه نجاه
قومها که تخلف ورزیدند | اندرین باب جمله لغزیدند
عقل ما عاجز است زین تقدیر | بر همه حجت بیجا ست
این چنین رزق از حلال و حرام | هست از حضرت خدا تعالی
لیک در خوردن از حرام | بنده را اختیار کسبی داد
قتل این شخص این بنا گردید | نه در افعال بنده گردید
هرکه گوید حلال را چو حرام | میشود کافر لعین فی الحال
در شمار حلال چه حرام | مایل او برآید از اسلام

یعنی در

یعنی در آن محل شود کافر | الفارق امر است اگر
در برد خلاف مسئله آن | جانب نفی را ترجیح داند
این صفت‌ها تمام علی الحجاب | عین ذاتش مدان نه غیر ذات
بحث‌ها کرده اند درین باب | اهل سنت نوشته اند جواب
ما که حاجیم بس همین مقدار | با سوال و جواب طول چه کار
چونکه اصل عقیده این باشد | واند آن کس که مجتهد باشد

در بیان ایمان

حجت ایمان بدل علی التحقیق | بخدا و رسول او تصدیق
وصف ایمان کسی نداند گفت | نیست در وهم آن این جفت
این سخن بود در اصول عماد | لغه از ان کرده و در عرف بود
دانچه آمده ز برد متعال | داشتن استوار در همه حال
باز اقرار بر زبان کردن | قلب را متفق بآن کردن
فرض تقریر نطق یکبار است | بهر سنت از آنچه تکرار است
لیک التصدیق قلب و من ... | فرض باشد مدام بر همه کس
آنچه توفیق و هدایت اوست | نیست مخلوق بیگمان ابود
آنچه از بنده ست خلق ... | خلق تصدیق قلب قرار

هم نگردد زیاده کمی ایمان / عمل او هست شرط و نقصان
آنچه در آیت بزداد و هست / از زیادت نقص بنده او هست
لیک ز اعمال بنده ای آدم / نز ایمان شود زیاده و کم
ورنه ایمان ز زیاده و کم نیست / هر که این را نداند آدم نیست
بنده سازد تقاعل حب آن / در جهالت زیاده کرد زبان
هر که میزد ز تقاعل بد / مستحق عقاب میگردد
چونکه حق اختیار معروف داد / و درج کرده در فعال عباد
مؤمن گر کبیره کرد است / لیک در استوار اقرار است
تا جلال خوف نشی رد / نقص ایمان از رونه برد او
لیک بر این بود او هست گمان / شد شک آن از جلال الشمرین
نسبت اسلام دیگر ز ایمان / معنی برود را یکی میدان
صدق و اقرار هاست — ایمان نام / النقیاد و خضوع او اسلام
پس جدا از نگشت در معنی / گرچه لفظش جدا بود لیکن
بارها نفس ور نکرد نز دیر / لیک از صدق قلب بود او دور
نزد اهل حقیقت و [illegible] / ایمان بود و به قال الاعراب

کافر نشد

کافر نشد مخلد است و گر کفر / و دو هلال مغیش نیز تقدیر
شکر واجب که ما مسلمانیم / نز پیش را موسی بحق دانیم
چونکه در استوار اقراریم / شک با ایمان خود نمی آریم
ابلیس اعتقاد زیر سجده / بدر دست برو خدا احمد
شکر لله اگر چه اعیانیم / اجل از غیر حق نمیدانیم
آنچه جان دار دار بزرگ و خورد / ایچ کس بی اجل نخواهد مرد
گر چه گردد هست کس مقتول / به اجل گفتن هست معقول
چونکه آید اجل بجان کسی / نشود پیش سعی تا یک پس

در بیان ایمان آوردن بملائکه و کتب و رسالت الله تعالی و رسولان

شکر لله که در همه وقت / هست ایمان با نبوت صلات
بملائکه که عالم غیب اند / بندگان خدا لاریب اند
نه در کار هست خداوندان / خارج از اعمال و جفت فرزندان
بود از جمله نزد آنها دور ایک / نه اناث هست صرف شان زنان
نشوند لحظه غافل از بارک / گر چه باشند موکل کارها
بعض شان بود بعض دیگر / نزد عرش خدا مقرب تر

۱۶

بلکه آنی غیر مخلوق است | هم او کلام ایزدیست
صفت او که غیر ذی عوج است | نه که مانند نظم کرده کج است
بر رسولان خدا فرستاده | جبرئیل امین بخود داده
تا رسولان بخلق آن کتاب | امتان را نموده راه ثواب
قبل ازین در صفت بیان کردند | که در افعال بندگان گردند
آن کتب نیک از برای عوام | نه بحکم الملکین بر نام
بیشتر مردمان که عاجم‌تر اند | زان کتابهای بخشش استفاده برند
در بیان مفصل ایمان | چونکه براین مرتبت است برآن
چون رسولان که جمله شفیع کنند | همه از نسل آدم حوا کنند
همه نیز و خدای مرحوم اند | از کبیره صغیره معصوم اند
آنچه زیشان وقوع می‌شد هیأت | همه زلات بود یا خطات
همه گوشش کشف دین گفتند | یا که از بخش ترکیبی بودند
از خدا آنچه یافتند خبر | راه می‌ساختند دیگر
یافتند همه رفیع مقام | وحی الهام حضرت علام
انبیا را قست وحی شنیدن | وحی را نیز در رسانیدن

یعنی از

لان
۴
هر شیء

یعنی از سهو و لغزش نسیان | همه معصوم بوده‌اند نبیان
هم نوشته اند در اصول و نحو | سهو نسیان نبوده است همچنین
سهو نسیان که در فروع بواز | شد روا آن ساحت جلیل باز
هم تخلف نبوده در الهام | یعنی انبیا علیهم السلام
همه بودند در خدا طلبی | لیک فرق است در رسول و نبی
شرط کرده که بر رسول کتاب | بر نبی شرط نیست ای احباب
بلکه تبلیغ با کتاب رسول | کرده است آن نبی ز راه قبول
هر رسول خدا نبی است چنان | نه رسول است هر نبی ای جان
آن رسولان که اصحاب الکمل | بوده‌اند این سه زمرت و یک افضل
فضلشان در ثواب تبجیل | نه ز روی نبوت ارسال الله
ز رسولی که بوده نبی | [illegible]
آن رسولان آدمی هر یک | افضل اند از همه‌ای ملک
این چنین است عامه بشران | افضل از عامه فرشتگان
لطف دارند بر عوام ملک | گفت در کافی التقیاد
نه که هر آدمی آنجا هم | بلکه کمتر اند از الانعام هم

الکتاب از علوم [illegible]
[illegible]
۷
یعنی [illegible]

۱۹

صفت انبیا خبر اندیش　　زان نگفتند از ملایک پیش

هست و ذات فرشته از غیب　　غیب در پیش گفته [illegible]

افضل انبیا و معصومین　　حضرت مصطفی بود به یقین

اوست ختم مبشر اصدق　　شب معراج او بود بر حق

از حرم تا به مسجد اقصی　　ثابت او بود کلام خدا

بعد از اقصی تا السماء آن نور　　معجزات بود مشهور

ز سما تا جای که خواست الله　　همه قایل بود اشباه

فلک خلد عرش و در یک شب　　برو از قدرت خدا چه عجب

بلکه در یک زمان پرده گمان　　چونکه در قدرت وی است آسان

بعنایت خالق الباری　　بحقیقت بروم به بیداری

هست بر حق چهار یار او　　زانکه بودند دوستدار او

یار اول ابوبکر صدیق است　　او ابابکر این تحقیق است

[illegible] پیغمبران بعد گمان　　دوست عاقلترین مر انسان

بعد او آنکه [illegible] هست　　عمر عادل این خطا نیست

بعد او آنکه جمع القرآن　　این حق [illegible]

القاب چهار یار عظام

آدمیان

ار چهار زنه

بعد او آنکه کامل است ولی
نبی عم مصطفی است علی

۲۰

هر چهار اند در خلافت طلبی　　خلفای محمد عربی

آنکه بر جان مصطفی شفیند　　کس از ایشان خلاف نپسند

بعد ایشان خلیفه کامل　　نشدی [illegible] عالم عادل

اجتماع مهاجر انصار　　همه اصحاب سید مختار

همه پاک اند پاک دین باشند　　ما در راه [illegible] آنان

مصطفی گفت اصحابی [illegible]　　هست هر یکی ستاره روشن

نیست ما را اختلاف [illegible] یکی　　چونکه بود در این حدیث شکی

اختلافی که در میان [illegible] رفت　　تا ز ران اختلاف نقصان رفت

بعد آن آمد [illegible] معنی　　مرتضی با معاویه لعینی

[illegible] جانب علی [illegible]　　گفت مخطی در اجتهاد [illegible]

[illegible] غلطی　　گفت المجتهد قد یخطی

ز خطای در اجتهاد [illegible]　　مستحق یکی ثواب نبود

در نبود مجتهد او [illegible]　　به یکی ده ثواب باید داد

شکر لله بجمله اقرارم　　[illegible]

ار که [illegible] از [illegible]　　[illegible]

به تکذیب

خاصه آن که بجنت شد بشیر — که فرستد لعنش دارین است
هست از صحب مصطفی ده کس — بر نخل بهشت قطعی بس
ابوبکر صادق است و عمر — بعد عثمان بعد از آن حیدر
عبد رحمن طلحه است زبیر — بوعبیده سعید سعد ای خیر
باز بر فاطمه حسن حسین — شده بشارت رسید که شک نیست
غیر اینها بهمان طرف رسیده است — منه این ز خوف ترس نجات است
اهل صحاب نبی جنت بشیر — نکنی یاد شان بجز بخیر
اسیح [illegible] و اختلاف فیست — لیک بر قوم دلالت قطعی است
منشأ خلافت بس از نبی سهل — بجز نبی بوجه کمال
گفت بسیار گشت [illegible] مسلم — ختم در وقت آن چهار اکرم
بود شش ماه حسن باین ارشاد — لیک شش ماه با معاویه داد
گرچه بود حق با و [illegible] داد — از کبار اکابر [illegible]
گرچه او داشت سروری حال — نشد همی [illegible] چهار در یاد آل
گرنه هست تکرر و اشتغول — شاهد این سخن حدیث رسول
بجد و در شریعت اسلام — شرط باشد بهر دیار امام

از حق را

از حق را ز نبی ساز و فصل — بزو گرچه عاصل بر اصل
حاکم طاعت کند ز اهل فرع — چاکر او شده از هوی فرع
گرچه او خود بفسق عصیان است — شرع فرمان کند بطاعت آنست
نیست شرط امام معصومی — شرط کرده است شیعه [illegible]
بلکه در شرع شرط عادل است — رجل یافته مسلمان است
در پس او نماز نخوانیم — بحدیث نبی چنین دانیم
مسح بر موزه هم روا داریم — مثل اهل حدیث [illegible]
چون که کرامات اولیا حق است — در حقیقتش چه شک است
خارق عادت است اصل کرامات — این خوارق [illegible]
خارقی که از انبیا [illegible] — [illegible] معجزه بود
لیک قبیل از نبوت ارهاص — [illegible]
[illegible] از مومن عوام [illegible] — [illegible] کرامت [illegible]
از مسلمان صالح [illegible] — [illegible]
هست از اهل کفر استدراج — مثل فرعون [illegible]
خارق [illegible] کرامت نیست — این کرامت ز [illegible]

در عیون خارق عادت واقع [illegible] اولیا

خارق عادت

لیکن
صحب ۲۱

ولایت
بشارت

شامل
کامل

ن
فخر می

۲۴

ویا آن است چشمک شناه / هر شد آن شخص عارف بالله
وا رهیده شد او مطیع امور / از معاصی غیر مرضی دور
ام کند حسیات از شهوات / از فرو رفت لذت شهوات
پیشتر آن مرد دین ز اصل و فرع / نزد و نقطه برون از شرع
بلکه از جمله فی مسئله نیز / [illegible] و ز ترس کبر جا پرهیز ۲
مرد با خشوع کبر پرد ببر / ز روز قش و کبر رود ور پا ۲
فعل او را کرامت [illegible] / زن طلاق [illegible]
شده یک چند گمرهان پیدا / همه بر نفس خویشتن شیدا
نام آنها بود مباحیه / خویشتن را [illegible] حرفیه
نهی فرمان شرع را خوانند / جاهل [illegible] حرام کنند
بیت های لطف بخوانند / لیک معنی او غلط دانند
بعض معنی موافق ره خویش / گفته اند از ندا از کم بیش
باز آن گمرهان ها انجام / خویشتن را عارف نام ۳
بجهان فرقه که بو ستند / خارج دین مصطفی هستند
عارفانی که بجر کوشیدن / بحقیقت تمام کوشیدن

جاهلان زنجیر [illegible] کنند

۲۳

آن

آن حقیقت حقیقت شرع / هر که با شرع ره رود چو [illegible] علی است
باز چند کوت اند [illegible] شیوه / از زندی گشته یک [illegible]
نام خود را نهند درویش / فعل نکو را گشته [illegible]
کار ها شان ز جمله فقر آنها / بار و سراسر جمله شیطانها
گوینده انها بعشق بر ستیم / ز از [illegible] بنده گی رستیم
قبل ازین جسم روح کاهد است / [illegible] است
هر که [illegible] این سخن بگشته / دو شمن خاص و [illegible] گشته
چونکه این مذهب ملاحده است / این ملاحده بشرع جاهد است
بجنس فرقه مفضل ضال / اعتق و آورند از جهال
هر که در این عقیده در بند است / منکر آیت خداوند است
هر که منکر بقول پیغمبر است / بیگمان کافر است ملعون است
هیچ یک از مقربان در / نبود ز انبیا مقرب تر ۲
بخصوص آن که بوده و دیگر / خاتم انبیا حبیب خدا
رفع تکلیف بنده تا بالغ / ز لذت تا قبل جان دادن
وقت آخر که ماند ز پا باز / کوشش او در [illegible] نماز

عی است

ما کو نوان [illegible]

۲۴

گفت با مرتضی چرا بردار / جانب مسجد جماعت آر
مرتضی که نگاه می سر وا نشست / مصطفی را به پشت خود برداشت
پشت پای رسول معبودی / از ضعیفی با رضی میبردی
بجهان محنت مشقت ورد / بجماعت ادای طاعت کرد
بنده را قربت خدا باید / زور طاعت زیاده تر باید
از رسول کریم خود اندیش / بعد معراج طاعتش زد بیش
بنده را قرب کردگار شود / هر یکی ترسش او بزار شود
حسنات نیک میکند ابرار / سیئات مقربین پندار ۲۵۰
بیش از ترس حق متابع و جهند / طاعت خویش را بیا فهمند
باز یک چند اهل بدعت ها / نه بمشهور در زمانه ما
خویشتن را شیوخ می خوانند / از برای طمع نه آرمند
زن کان را بحلقه زند ازند / فی سبیل مکیب برازند
ذکر شان رقص های کنبا کس / فکراتشان نیاز نذر کس
خوانده اند تیغ الحان / کرده اند از مستهای عقیان
میکنند کارهای نا انجام / می نهند سنت مشایخ نام

هر کجا

ملا عبد الحکیم

هر کجا زاهدیست صومعه ایست / وز ره پر حیله کو غرض بست
او ندارد روا تو چون در سیی / سر ز قولش مگر برون آرشا
کارها همه غیر مسنون است / بلکه از بر آیه بیرون است
از چنین فعل از چنین کردار / بر مشایخ همه شوند بیزار
باز بنی را لقب کنند قباب / با دو بر غیبش قباب قلاب
شکر لله که پیشوای ما / بر دو عالم است رهنمای ما
وا پیاده روی رسول خدا است / هادم جهل و بدعت است و هوا
سنت سنت جمیع طالب اهل / باعث قرب اوست راه الفضل
۲۶۰ از اصول فروع قال بحال / از جمیع علوم حالا حال
هر که شد از رنه بلا اشتباه / اصلح الصالحین حبیب الله
گر بخوهم زبان شود هر موی / تا برم در جزا بگویم دوی
نتوان ساختن بوصف ادا / حق کی وصف آنجناب کجا
سقدر سکه محمد سخن است / در شریعت چراغ انجمن است
حسن با چشم زاو زلفان قج / بشگافته جمالش چو زمن صبح
مرد و حانیه فاضلند لطیف / هر که زین ذات غافلست ضعیف

بجه

او بیند هر چه داد بخت
او لا ساز دا عشق و درهست

کس نداند عقیده او بحث
او مسلمان بود بهیچ مذهب بیست

هم بحسب سلوک خویش ممتاز
عمل علم را موافق ساز

کشف اعتباری هست
اهل حق را بحسب کار بست

بلکه در کشف وهم بسیار است
چون که در پشت فوق خود ز بست

کشف اگر بر خورد هم ای مرد
کشف را وزن شرع باید کرد

خواه باشد ز وصل خواه ز فرح
برد کشف اگر موافق شرع

روکش آن کشف راز نهار
ور چه واقع شود همان صد بار

ایمان کشف کشف شیطانیست
عمل از روی خود نفسانیست

گرچه اندر مقام غوث رسی
نیست ایمن ز مکر دیو کسی

بلکه از آن لعین آن درگاه
انبیا جمله جسته اند پناه

گرچه هست مقرب حضرت
قصه آدم چرا یاد آر

نشنیدی رسول عالم تاب
می بخواند نماز با صحاب

رفت شیطان [illegible] کلام القا کرد
بود فحوای آن دروغ کلام

از تجلی شفقت [illegible] اصنام

یعنی مانند رحمت آواز
گفت آن نه نحوی غرانیق ... بخواند رفت آیت آن [illegible] دروغ

این سخن را صحابه بشنیدند
او ز جان رسول فهمیدند

حضرت مصطفی بجا استاد
لیک یاران او بروی افتاد

مصطفی نه براستی بخواند
زین فعال صحابه حیران ماند

~~جز از این فعال~~ [illegible]
کرونیش ... پس از ادای نماز

همه گفتند ای گزیده ما
فهم کردیم از زبان شما

ورنه مارا چه حد چه مقدار
بر خلاف شما کنیم کار

مصطفی که رسول رحمن است
گفت آن صورت صورت شیطان

بیک حق تسلی دل او
آمده زر لا اله الا هو

چون شنیدند از رسول خدا
در عرق گم شدند سر تا پا

گفت ای سرور دو کون رسول
تو با صحاب خود مباش ملول

بر کسی که بر حق نیست
وی القا گروه [illegible] نیست

بعد از این قول حضرت سالار
گشت اور تسلی [illegible]

گرچه صحابه مصطفی آن دید
در حضور رسول [illegible] زد رید

نیست علای او لیکن [illegible]
کرده های آن صحابه کبید

گرچه غرقی مباش [illegible] ظن
[illegible] شیطان [illegible] برمن

زان تکلم رسول بود [illegible]
بعضی از زبان [illegible]

بیت
[illegible] رسول
رنگ [illegible]
او که در عصمت خدا [illegible]
آنچنان سهو چون روا [illegible]
چونکه از سهو در اصول [illegible]
انبیا [illegible] معصوم [illegible]
مصطفی که حبیب خالق بود
افصح و اعقل خلائق بود

حافظا [illegible]
[illegible] سهو کی کند [illegible]
[illegible] حکایت مذکور
هر حادثه [illegible]
[illegible]

این سخن از عقیده بگشته دور / ... جاهل این سخن مغرور
بعضی از کار نهی هست اکند / باز در پیش خلقها می زند
گرچه آن را زشت اند گنه / وارد خصلت مرد رسول الله
نمی کردی اگرچه در زنده / نهی را امر کرده باشند
این سخن اقبح سخن ... / قاهر ... چه ... شد
این سخن با اصل ... / آنچه او دیده ... شیطان
گرچه در اصل صورت ... / ... اند ... پیغامبر
لیک از مدعای او در ... ید / ... رسول ... ید
گر تجدید برفت زین فانی / ... کلام ...
... فرمان ایزد متعال / که تعامل کنند ...
مجتهدین علیهم الرضوان / کرده زان رو چه ...
مصطفی گر برفت این فروع / باد کاری ... به ...
مانده حکم شریعت اسلام / که تعامل کنند ...
هر که دل با ... / نفس شیطان ...
هر که با شرع مستقیم بوده / ... محرم حریم بوده

~~...~~ / ~~...~~
بعضی از صوفیان که پر جهند / که زنجا می به کفر انجامند
از عقیده دیگر نفقه ضرور / کوی ... شود باهی دور
بعنایات آن مسیح نفس / ساختم ... علم ...
ساختم اندک از حصول فروع / تا بقدر مجال ... شروع
... نظم ... کام / مسلک المحققین نهادم نام
حمد ... کار باشد / ... تصدیق ...
کافران را بود عذاب قبور / ... از بعض عاصیان ...
بحث اهل بدع معامله نیست / چونکه آنجا حیات کامله نیست
آنقدر وارد از رسول جواب / لذت انتقام ... عذاب
گفت پیغامبر ... / دو فرشته که منکر است نکیر
آید اندر قبور یا یقین / بپرسند از رب از رسول از دین
در عقیده ... سعد الدین / طفل را نه سوال اندر دین
قول ... صحیح می بوده / آنچه در این کتاب فرموده
لیک ... سوال / تا که ... از اطفال

۳۰

در بیان ... زنده گردانیدن ...

در خلاصه بود حتی التعیین / بر رسد آنجا ملک کشت تلقین
یا با امام حضرت متعال / بدهد طفلها جواب سؤال
به همین قول شارح اوراد / و به ناخذ بکرد و بگل یاد
در مهمات المصلین باطل / وحدت حق تعالی دانستن
گفت قبل از بلوغ من فرض است / کوشش بعد مرتر از من غرض است
والد والده بخوانند ن / هست لازم بطفل واندن ن
بزود الذی شرای سکوت / هست لازم با قرابی او
گفت بعضی مصنفان سعید / باشد این فرض زر بجونه بعد
الحنیفی در کتب تتمه نوشت / رود اطفال مؤمنان بهشت
هست در طفل اهل کفر خلاف / گروه هر یک سخن در اینان وقف
بارها گفت در سقر باشند / تابع مادر و پدر باشند
گر ازین دو یکی مسلمان است / طفل در شرع تابع آن است
بارها میکنند چنین اعلام / شود اهل بهشت را خدام
بوحنیفه که بود مرد مرد / اندرین مسئله توقف کرد
گفت ازین مسئله نکردن یارم / بجواونه خویش بگذارم بجد

نسبت

بلاغت ۱۳۱

نیست با نسیا سؤال و مراخ / اصح قول صح بوده ای جان
گرچه بعضی نوشته است الموت / آنچه گفته العباد الیقین کرد
چون قیامت که روز آمد است / بعد ازین مرگ زنده میشه یا است
نفخ آخر بصور داده شود / روح ما در بدن اعاده شود
آن خدا انکه مرده را وقف / گرد پیدا بدین هیکل
بار دیگر کند چه نقصان است / چونکه در قدرت وی آسان است
هست رحق بروز حشر سؤال / نامه آید موافق اعمال
نامه آید اگر بدست راست / به جان شخص التفات راست
بشنو آنچه رستگار او باشد / ناجی ها و مقر او باشد
جنت عالیه مکان او است / رحمت حق بجسم جان ادا
نامه آید اگر بدست چپ / از خداوندی او نشد غضب
در میان خلایق انبوه / بملائک ندا رسد خذوه
باز آید ندا فغلوه / ثم الجحیم صلوه
یعنی غل بگردنش سازید / باز او را بآتشی اندازید
ثم بزنجیر ذرعها سبعون / سوی دوزخ کشند ...

۳۳

شیخ بصری امام پاک ضمیر / گفت هست حلقه‌ای زان زنجیر
که به بالای کوه اندازد / کوه محکم نجوشش بگدازد
که بیک حلقه هست هفتاد جبال / وای بر جان بندهٔ بدحال
هر که را آیه از ره او ظهیر / کرده بی‌شک خدای بر وی قهر
از کتاب شمال نیست جدا / طلبش همه [illegible] بجدا
روز حشر بود ترازو حق / منکر او هست ابله و احمق
هم ترازو که گشت نامیده / شود اعمال بنده سنجیده
نحو بعلم قدیم حمید الله / بنده را جسم بود زن [illegible]
حوض بر حق بود [illegible] / کرده اوصاف او نبی یکیک
نیست بر این سخن خلاف روا / منکرش گمره هست اهل هوی
هست او شرع گفته بیش و بکم / آیت پاک سوره کوثر
لیک مسئله خیالی آورده / حل بقول صحیح بیان کرده
در بهشت برین بود کوثر / حوض در موقف است ای برادر
آن صراط که هست صفت حق / [illegible] از سیف احد [illegible]
مرد منافق را اگر کند آنگه / بگذرند از وی چو برق [illegible]

آن صراط که هست بر [illegible] دوزخ بیرون [illegible]
تیغ او دوزخ [illegible]

هست روز

۳۴

روز
هست [illegible] شفاعت حق / ز انبیا و اولیا اهل طاعت حق
چون شفاعت نمود [illegible] / لیک آن هم باذن معبود هست
چونکه با اذن حضرت باری / نیست [illegible] یاری

در بیان بهشت و دوزخ

نار و جنت که حالیا موجود / هست باذن حضرت معبود
او نخواهد دو گیتی بر پای / [illegible] با شکاف [illegible]
هر دو باقی بود بامر خدا / نبود این دو را ز خلد فنا
شرح او را او را نوشته قلم / هست باقی به امر لوح و قلم
عرش و کرسی روح [illegible] / هست باقی [illegible]
هر چه را ایزد منافق کفار / بطریق خلود اندر نار
نیست یک ذره [illegible] / بلکه [illegible] عذر [illegible] زاید
بعض از مومنان هم اندر نار / [illegible]
لیک نبود مخلد اندر نار / گرچه کرده بودند جرم کبار
گرچه با معصیت رود جانش / دست گیرد [illegible] ایمانش
هر که اندر بهشت داخل شد / بعنایات [illegible] واصل شد
هست باقی عیش در همه حال / بعد از آن [illegible] عز و جلال

۳۵

وصف‌های تمام پردوسرا / کس نمیداند بغیر خدا
به همین اعتقاد زیر نجه / بو پرستی بر خدای احد
مبنه در گفتن اصول فروع / نیکردم مبالغه جز فروع
این سخن از برای چند بود / بخصوص ای برادران زین وجه
و تحقق نه شیعه امت بود / بزبان شکر چنین فرمود
آنچه ایمان بود درست آید / اعتقاد کس انچنین باید
مذهب اعتقاد کرد طی / بر مسیح به بحث‌های وی
جای لغزیدن است لغزاندن / سوی لغزش چراست با ایمان
آن شنیدی یکی برادر دلیل / گفت با وحدت خدای جلیل
رفت‌ها له سوی دهقان / گفت حق را چگونه میدانند
گفت بچون و چگونه بود / فرد با شبیه با نمونه بود
گفت شخص اگر بگوید دو / تو چه میگوئی در جواب او
گفت دو پاره میکنم بکشند / گرچه باشد پدر و یا فرزند
این سخن را شنیده از دهقان / لب بحیرت گزیده بودند آن
گفت احسن باعتقاد تو / آفرین باد بر نهاد تو

رشته

۳۶

رشته صدق توست نجات / رتبه حق باعتقاد درست
عرفان بگفتم از این باب / نشنیدم از این زیاده جواب
وجه دیگر که طالب علمان / دانند آن دلیل چند چندان
در شروح و حواشی معلوم است / سخت مشکل به نزد شان [illegible] است
در پی علوم امرا چند / ~~[illegible]~~ نه جاهل چند
بچنین سخنها
پاره که شکسته پا هستند / طالب شرع معرفت هستند
فهمشان در بیان حق طلبی / نه شنیده به نسخه عربی
شاید آن خلق را مفید بود / گفتن من باین امید بود
شاید این را عوام بر خوانند / صورت اعتقاد خود دانند
این قدر فهم اعتقاد بس است / فی الحقیقت مناظره هوس است
در جواهر نوشته با تفصیل / غرض این بود لعلم جلیل
غیر این در کتب بدیدم / علم بیرون از آنچه نگزیدم
زین سبب از خلاف مذهب / نگشودم ز قول آن هم لب
لیک اندر فروع نجا کنم / جان لشکرین برادران کنم
گرچه او را حرام نشمارد / متقی در عمل بجا آرد

سبب رد روایت [illegible] و بحث خبر [illegible] صد روایات باطله [illegible]

آنچه نقلی که در قلم کردم | از دلیلش دلی آوردم
از دلاهی جمال گفتش نی | آدم حاجیم نهفتش نی
گر ز استاد خویشش برسیده | گویم اینجا ولیلی در زیده
گرچه اشکال حرف کرده باز | کرده این نسخه لیک دور و دراز
عمر سازد مساعده یا نی | هست کار نا همین قدر داغ
بر کیدش گر ز من دلیل طرف | من بگویم دلیل هست سلف
نیست در این سخن دلیل طلب | چونکه افتد با سیلی [illegible]
ساز معانی پیچهای سخن | بلکه تصحیح خطی سخن
[illegible] عبارت [illegible] زعیانم | ناقصهای خویش میدانم
بجمیع عیوب اقرار دارم | لیک در گفت نظم ناچارم
چونکه من ز اهل استقاده نیم | خواجه میر شیخ زاده نیم
او ابیات کار پرسی | زود او من گریزد ترسی
خدمت شعر میکردم | نان ز قوم زبیر [illegible] و دم
یعنی تا نکه زر طبع پیداست | گویم از این زیاده نیز رواست
وقت خوردن طعام میخواندم | یعنی او فوق حاجت در این [illegible]

برخ ها ر

برخ هار ملکی زنده خندان | گفته میشد خوش آمد خندان
ناگهان از غنا بست بار سفر | وارد سلطان به تخت [illegible]
ناگشتم همچه در [illegible] | یافتم صحبت خوش ایشان
یعنی آن مرشد بلا اشتباه | یاد روی حضرت حبیب اله
نام پاک مبارکش نوروز | یاد [illegible] تمام [illegible] بسوز
وصف ایشان اگر بیان سازم | نیست ممکن بیان آن سازم
جذب آن متقی فرد بگرفت | رنگ برنگ زینت تو بتو بگرفت
با تو [illegible] افتادم | دست بیعت بدست ایشان دادم
زان محل چشم دل بد بستم | اندک از حال خویش وا رستم
یعنی زین بیشتر خراب بودم | [illegible]
باد وجود چنین زبون نا من | گشت جازم [illegible]
دل [illegible] آن خداوند شناس | گرد [illegible] توجه التماس
تا کند پاک [illegible] لا از او | بود زین [illegible] الا [illegible]
آن توجه [illegible] انجامد | سنگ خاره بجوش وا آمد
آن [illegible] سلطان [illegible] | [illegible] جان کند [illegible] کرد

شهوار کانه وران ورق نسخه منکه نداشتم [illegible]

گفته از جانت آن نه دانستم — قیمت کانت آن نه دانستم
گرچه بازی که مانده ام با بوه — دارم امید از عنایت او
گر نبایستی عنایت بر آن — پای تا فرق من بود عصیان
ورنه من کی و نظم گفتن یکی — کی بود اشتغال سفتن کی

فصل در بیان نصیحت فرزند ارجمند

ای چراغ دو چشم جان پدر — نوشی قلب مهربان پدر
در دو عالم خدای یار تو باد — لوح توفیق در کنار تو باد
آبروی ولی و دین یابی — دولت آن بخت این یابی ۳۹
قرب کبریا شود منازل تو — معدن عشق حق شود دل تو
در ضمیر تو هرچه خواهد لب — برساند خدا بآن مقصود
بتو گویم نصیحت چند — رشتهٔ مجاز والله ای فرزند
گر تو بنده بدر بجان گیری — بجلاد باب آسمان گیری
مقصدت را خدا کند حاصل — بعنایت تو گذر کند واصل
بدرستی که بنده کسی ضایع — تو مکن عمر خویش را ضایع
بدرستی بلند راند عز و جل — تو مکن زین بار ریخت اهل

هر به بیا

من بد بهای دوزخ شدم خورسند — تو بر زند خویش را بر بند
مثل خس خام ناتمام مباش — بخت بکذف نه ساز نجام باش
خدمت اهل شرع را شوی یار — زین بار ای عزیز عیش انتباه
از خدا و نه خویش اگر ترسی — ساز از بهر و علم او درسی
علم را دوست گیر عامل باش — وانگه از ترس کار کامل باش
تو بترس از خدا تترساند — بنده ترساند او نگو داند
صحبت اهل صدق امر خدا است — هر که از امر بتافت جدا است
دور بودن ز صحبت فاسق — هست واجب بامر خالق حق — فاسق بدکرداران ۴۰
سبب همت بکوی فقر بتاز — تا توانا تو نامرادی ساز
انبیا که گذشته اند قریب — بی بودن ز فاعلی نیک بیب
بنده کان که حق نشسته اند — هرگز از کس طلب نخسته اند
بفقر خویش فاخر باش — خائف روزگار آخر باش
اقربات که حسب فقر آنند — همه در خدمت نشسته اند
هر یکی از رهای آدم رنگ — بدرستی تیر و شان تو گرگ پلنگ
عملت گرگ تیز و دندان است — نیز و مردم شغال چنند آن است

وای بر فکر او بمال کس است   حال مردم نداند و بسته زرش
حیف او در میانهٔ مردم   کرده سهو و گشته عدالت گم
عمرها صرف کار فرج کنند   راه بیهوده را که بپویند
هیچ ترک شجاعان نخواهند   راه زنی با سپاهان نخواهند
فقرا از جفای او گریان   علما از سبکی او حیران
چون زنی نیست زو از دهای زر   خار و منت از برادر خونخوار
کام مرغان خوردن ملبوس   کرده از فقرها دریده لباس
شد پدید الهی ترا بجود نشسته   منصب اکنون زینت بنهند
تو هم ای نور چشم دل‌بیان   خار فرما ز خرقه درویشان
خواب عزت بی سخت با دل گرم   بهتر از صد هزار بستر نرم
خوش خسپی کنی با آگاهی   به لقب از امیری شاهی
جامهٔ کهنه لعل در ور به   از هزاران لباس زر به
کف بران نان جو که بر سفته   بهتر از شکر ربا رفته
نعمت نیست بمه با که   هرگز از نعمت قناعت به
زر تو با منصب تو آری   طلب از حق بخطر هزاری

صحبت

۴۱

صحبت پاک درویشان ناب   هرچه باشند صاحب حق الباب
در دل هر که درد بی غم نیست   خر و گاو است حکم آدم نیست
هر که را داغ بندگی نبود   مرده بیند از زنده کی نبود
هر که زین درد با خبر باشد   بهتر اخیار اگر بود باشد
مادر نخو برادر تو هست   درد او هست و دشمن بزرگ زشت
هر که از درد عشق با خبر است   او رست خصم از چه و چه کبر
ای پسر درد دل کباب پدر   به بهی تو نیست باب پدر
در همه پند پدر بکن در گوش   تا ترا زانه لباس تقوی پوش
بحرانها خود منشو غره   از شریعت برون مرو ذره
هر که از شرع یک قدم دور است   از خدا و نه خویش مهجور است
تو شه خود را بفکنی یار مکن   جان شیرین بنزای او مکن
آنکه خود را بآتش اندازد   عاقل از روی امید کی سازد
ساز و ایم زمان شیرین نزل   دور باش ز صحبت گوی بزل
با زل شوم ست لیکن شوم عوام   کرده این صحبت را مقابل نام
فرشته وین کرین که این غربت   بمقام علی رسانیرت

۴۲

حق تعالی که عادل است و غفور / خود غیور است و هست دار غیور

سرمه چشم توتیای بصر / وانگهان این بود که حال پدر

حق تعالی ترا ز فسق و فجور / تا برون فراق داد و دور

خود نگهدار و از فعال زشت / روز محشر کند سزای اینست

فصل در چون شکست نفس کردن مقفقا

ای گرفتار نفس اماره یار / پند چند از خود و مشو زنهار

پای لنگت هنوز اندر پیچ / دست اشکسته می بری با جاه ۴۳

نا شده قدر غیره دور از کبر / می کار زشته صف در ابر

نطق بسته هنوز صم بکم / تو کی از ره نمای مردم

نا شده شام روزگار صبح / مثنوی مهتدی بخلق چه صبح

مهر قلبت هنوز اندر ابر / مبتلا دعوی کمالی چه جبر

نا شده بهره مند عرق سلوک / چه کشی از صحیفه دل کلک

در طریق سلوک هستی طفل / تو کی او عاجای علم سفل

بوده باشی در آشیان پنهر / تو چه دانی ز ذوق عمر پرتر

باب طاعات نا شده مفتوح / تو چه دانی ز ذکر قلب روح

سرو نا کرده بجان و دل زین عمل / نیست چون مفلسی شدن سر و جل

دیده دل نه دوخته از غیر / چون نیابی ز نفس اخفا خیر

ناکشیده بحضرت حق جان / بر سر چون نهی بکر نیست ارکان

از خطرات ناشده تجرید / بر سر چون نهی حد توحید

ناگذشته ز جیب غرور غنا / چون رسی با بقای بعد فنا

ناشده با تجلی وصل / چون خبردار مخبر از اصل

شمه زین همه نگفته کرم / گوش شیخی زنی تو ای با شرم

۴۴ شیخ بودن نه کار آسان است / بلکه مشکل ز سختی جان است

آسمان آسیا شعیب بر سر / از سلوک شیوخ آسان تر

آن بزرگانی که بود خلق الله / مهتدی مقتدا خرز با تا خلق الله

بار جود غریب کامل / چند روز ببه پاسبانی دل

مثل مرغ که بس بفشه و انگشت / نگاه زنگ را بود بگشاد انگشت

متوجه باین که وقتی باز / شاه باز از و گشه پرواز

انجمن ز شاه از سلطان قبه / هر توان کرد مرغ دل راصید

تو که غافل ازین [illegible] / بیفه دل بلغزه کرد اینجا

حاصل دل نماند غیر از لاف — از خدا شرم کن ز خلق الفاف
ور خوشی نه در تعاقب وی است — گروه از کار احمق و زشت است
خود بخود واقع که هست کار — از چه بر جان خویش سازی زور
از برای عزیزی پس روز — بچه شوری از نفس عالم سوز
سید خواجه نیست از ترک — بلکه هست میان ترکان ترک
آن قبا پل که فتنه آموزند — خر صفت را پیت نفس سر اند
همه از خویش از تبار تو اند — بلکه هم صحبت یار تو اند
آنچه در نظم خویشتن گفتی — همه از کس شنیدی گفتی
ورنه تو مرد خامی تحیلی — بجد تو وان تمام در جیلی ۳

عالم

یار بد بد ۴۵ زیار بد باشد
بر سعدی ترا ...

در بیان بنای مسلمانی که بر پنج نوع است

هر که بیان که در مسلمانی — به پنج نوع هست تو یقین واقف
گفتن لا اله الا الله — علم توحید این بود آگاه
معنی این کلام دانی باز — بعد توحید پنج وقت نماز
اختیار از زکوة بعد از آن — بعد از آن روزه ماه رمضان
حج یکباره هست بعد از هم — هر که را استطاعت است ای قوم

هست این

هست این پنج نوع فرض العین — بر خرد هست بنده در کونین
لیکن بگروه بفرضیت آن انکار — یکی از مومنان منکر کفار
آنکه فرض که اتفاق است — منکرش کافر نفاق است
علم توحید را بیان کردیم — آنچه لابد هست آوردیم
بعد از این مغنی بیان نماز — که بخوید خدای بی انباز
مصطفی گوهر سخن سفت — این دو را اکبر کبایر گفت
بخداوند داشتن انباز — بعد از آن جمع کردن دو نماز ۴۶
بحال جامع اگر تو باشی ابن — وای برجان تارک مسکین
وعده ها که بگذارنده — ترک و سعی ز دین وارنده
نرسد انتها بگفتن کس — چه او را خدای داند بس
ای معطل اگر مسلمانی — پنج گانه چرا نمی خوانی
بر نفس کیف بیل نهار — رنجها می کشی هزار هزار
از برای نماز وقت پنج — نیستی از چه روز خود در رنج
بلکه این رنج نیست اکتب — هر کس کو رهم قیامت ز نشت
سرقت شیطان نفس وار کرم — شرم باد از خدای عالم شرم

تحریر بتاریخ ۸ برج حمل
نکند
را کرد تو هست
سوق بازار

پر قرآن دشمن بجان — امر پروردگار مینما نه
او ترا با چه شیوه ها پرورد — تیغ او تند است ای نامرد
بیند تا که را آنجا کی بیند — تا نگردی بحشر شرمنده
ای مصلی سعادت است نماز — بهترین عبادت است نماز
بطریق نماز پردازیم — آنچه دیده شنیده است بیان سازیم
گوهری نظم را که سفته شود — صورت الاحتیاط گفته شود
اهل تقوی بدو عمل سازند — چنگ بر سوی احوط اندازند
ای برادر ترا نبود ظن — از کجا دانی این نوع سخن
گرچه این بنده است خام سخن — لیک استاد هست مرد تمام
بحر علم گرانه قیمت است — در فقه یگانه قیمت است
خواجه محمد که اعلم خاص است — در بحار علوم غواص است
آن دگر که مولوی عزیز است — دانش او غایت از ما است
والهی تو لطف کن حالی — آن دو را چون جنید غزالی

تمام
بنام
آن که با جنس محمد ... شفقت ما خفی خلق ... غرض ...

فصل در بیان دوازده فرض اتفاقیه در نماز است

متفق فرض که دوازده است — هر که دانسته است مرد راه است

رقف

چونکه او خفض آن ایام کبر — گفت این مسئله بچند نذیر
نام این فرضها نداند کس — تو الله نماز درست نیست و بس
گرچه افعال او بجا باشند — این نه نیست نادوا باشند
گرچه این ظاهر روایت نیست — اختلافست با کراهت نیست
ای خدا ترس خدم این اعداد — زیر دستان خویش را ده یاد
اهل بیت هلاک اختلاف نیست — نمی کنی تو ره چه انصاف نیست
این فرایض را بدول الادراک — آب پاکست جای خلی مه پاک
نیت وجهت قبله تکبیر ۲ — هم قیام قراءت است ای پیر
بعد از آن بود در رکوع سجود — قعده آخر اتفاق این بود
از صلاة فیه هم بیان سازیم — اهل تحقیق را عیان سازیم
وصف هر یک بیان کنم یک یک — تو ابد او را مجمل تو زیک
اول این شرط آب پاک بود — در عدو مر آب خاک بود
زان طهارت بناز نماز نخست — با طهارت نماز نیست درست
اول شرط طهارة وضو باشد — پس گفتن ور انگو باشد

در بیان

مطلب در روایت ...

در بیان علامات فتوی

گرچه از حاملان پاک ضمیر / اختلاف روایت است کثیر
فقهیان که راه دین پویند / معتمد دیده حرف میگویند
آن علامت که بعضشان گفته است / بیقین دان علیه الفتوی است
همچنین من بی یفتی / وبه یؤخذ هست هم اینجا
وبه یعتمد ای جان / وعلیه الاعتماد هم میدان
عمل الامة است نیز چنین / عمل الیوم هم بعون یقین
نیز بعد از صحیح اصح بنگر / هم هو الظاهر هو الاظهر
معلمهٔ دیگر هو المختار / همچنین فی زماننا ای یار
همچنین فتوی مشایخنا / وهو الاشبه آخر این ها
زان صحیح از اصح بود ترجیح / پس تقاضا کند که لفظ صحیح
کو هو الاوفق هو الاوسط / از اصح هست به اینها
پس ... هر فتوی ... و آن چیز / گر بخواهی تو الفش را نیز
لیک ... یعنی است / ... صحیح است ... فتوی است
نتوان خلاف این نیز گفت / یعنی این مفتیان ... گفت
... تعامل مفتیان این است / جای که امر و نهی تعیین است

۴۹

این صحیح است نزد اهل عراق
... زند ... خطر اکثر است

نهی را

نهی را هیچ بعد از امر آرد / یعنی تخییر را نباید کرد
ذوالفقه ... اعلم دوران / یعنی استاد عمر و قاضی خان
ور ... الله ز پیش تعلیق کرد / نقل این نسخه از محیط آورد
در میان تطوع و بدعت / گر تردد بگفته بهتر هست
پس میان تخییر را نباید کرد / یعنی از پس اگر ادا بکرد
لیک اندر میان بدعت و فرض / گر تردد شود ادا کن فرض
تو ولی باید است واجب نیز / مستحب است کردن آن چیز
ور میان بین واجب است حرام / سنت اینجا حرام راجح نام
... تعامل مفتیان این است / ... قیاس استحسان
پس بهر این مفتیان ... / ... فتوی را استحسان
مگر آنکه ... / کرده باشند اخذ قول قیاس
کاندرین چنین قیاس است ... / یعنی از مفتیان نقول کتب
... کتاب ها ... / گرچه بیرون بود ز کتب ...
... کتاب ها اینجا / اول او خلاصة الفتاوی
بعد ... کتاب ... / بعد ازین دو محیط را میدان
... ذخیره ملتقط زان پس / هم خزانة ... ... زان پس

۵۰

... و عمل ...
... عمل ...

گرچه اینجاست صورت گرگ — لیک اندر طریق تقوی
گرچه او را حرام نشی رد — متقی در عمل نمی آرد
تا توانند بنده که خدا — صحیح سازند مذهب علما
مثل آنکه معتبد ناگاه — وا وضو ترک کرد بسم الله
بجا هست آن وضو بمذهب ما — شافعی گفت نیست هست روا
آن وضو را اگر اعاده کرد — نیز وا او فرض را بجا آورد
نزد ما هم و نقض گوید وضو — نور بالای نور باشد او
این بود بیج گرون مذاهب — در طریق حق ای خدا طلب
یا کسی در وضو نشد دالک — نیست جایز بمذهب مالک
گرچه در نزد صحت مالست جواز — صحیح کرده اعاده سازد باز
روش خلق رس کار همین نیست — عمده از وی هست خورده که ایمان است
چونکه اندر فروع مذهب ما — همه باشند صواب نیست خطا
مذهب دیگر از خطا و فقیه — نبود هرگز احتمال صواب
مرد را بنده که حق بود — چون نه باز و با احتمال خروج ۲
مگر آنکه مذهب شافعی — هر و احتیاط آنکه کرد و جمع

مثل آنکه بست نیت سنت — نزد الله اندر نماز فجر قنوت
نزد اصحاب ما منع بود — پس چنین فعل نباید کرد
به تخلف میان این اصحاب — بلکه باشد دعا زود کتاب
سخن بر کدام صحیح کنند — باشد امکان صحیح جمع کنند
جمع باید عمل بتقوی راست — فتوی در جا این مقام تقوی راست
آید اندر روایت شیخین — یا امامین یا بجز طرفین
یعنی شیخین کیست با احرف — حضرت بوحنیفه بو یوسف
وز محمد اتفاق نعمان است — طرفین اصطلاحات آن است
یا امامین صاحبین ز بیان — اسم بویوسف محمد و آن ٥٢

در بیان **کتاب الطهارت فرضیت وضو**

قول صحیح بود نزد ظاهر — بنواده کس محدث نیست
از برای نماز رفتن تا ... — فرض باشد با وضو دایم
صحیح ظاهر چنانکه فرموده — ظاهر آیت انجنین بوده
چونکه اینجا گفت ذکر حدث — که گفت قمتم الی الصلوة پس
نزد جمهور عالمان عظام — یعنی اصحاب ابحر احکام

وضو ۱۵
بنواده طاهر

تحت قسم مقدر است ای بنی
ابن عمرو و زر دی مروم دور
مصطفی روز فتح پنج نماز
ابن خطاب عمر [illegible]
اندرین روز فعل با آورد
گفت کردم بعمد ای [illegible]
وزان ابن هم ولیل [illegible] آن است
آنچه فرض وضو است [illegible]
فوق [illegible]
آنچه [illegible]
با المکارم که ذکر کرد انجا
گر [illegible] است همه [illegible]
این روایت [illegible] شارح او [illegible]
[illegible]
مسح [illegible] باید شست

آنکه جالاک [illegible] شما
یک و لیل این [illegible] جمهور
خواند با یک وضو نماز جواز
گفت ای حل کننده مشکل
قبل ازین [illegible] انچنین [illegible]
تا نگردد [illegible] مشکل
در نهایه و غیرها آن است
شستن رو [illegible] گوش
تا بزیر [illegible] یقین [illegible]
داخل شستن است اندر [illegible]
این چنین است [illegible]
به تحقیق آب را رساند بس
[illegible]
[illegible] رساند آب
این روایت [illegible] است در [illegible]

قول دیگر

قول دیگر [illegible] است
[illegible] گفت مسح [illegible]
بر عبادت با تفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
در وضو [illegible]
باز [illegible] بعد [illegible]
تا [illegible] سنت را چه فرمایی
هست لازم اعاده [illegible] فرض
آنچه گفت [illegible] اعاده جواز
مسح بر [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
قول مالک [illegible] تمام [illegible]
سنت استعمال [illegible]
شستن [illegible]
آنچه در [illegible]

هر یکی اختلاف [illegible] است
[illegible] واجب مخالف [illegible] اقوال
[illegible] اگر چه [illegible]
مسح [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
تا [illegible] سنت [illegible]
مسح [illegible] فرض وضو
اصح قول [illegible]
سنت [illegible] فرض
وارد [illegible] ولیل او [illegible]
[illegible]
[illegible] مسح [illegible]
هر چه [illegible]
در نهایه [illegible] قابل
بعد مسح [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]

نمازی ٥٥ ربع

قول هر کس کی بود معقول | این قدر بس لیک نکردم طول

در بدایه غراوه بنقیض | ذکر کرده‌اند بزرگان دین

معنی غسل را است لغت | معنی مسح را اصحاب دانی

بار شخص بر بدیه باشد چون | در خلاصه لیک این مفهوم

حائض باشد اگر زنجا نیست | شنوید آنرا اگر نه نماز و در

واجب است پای بریده باشد آن | نزد بعضی نماز تطوع انه

آن محلی که مانده هست فرض د | سنت عملی تیممش چه ضرر

نزد نعمان و زحمه باز | ز انجمان شخص ساقط است

نزد یعقوب بعضی از علما | میکند زرد نماز را بجا

واجب است غسل گر ... | مقصد او تیمم است ازین

روز ... حالتش ... | ترک طاعت نمیکند ...

... احت بود ... | ... در میان صبح او

شارح وردها چنین ... | از صلاة فقه و من معهود

اصبع ... | فرض باشد خلال ...

سنت ... | تارکش روز ... نماز جمعه

در خلاصه

در خلاصه چنین بیان کرده | نزد بعضی سنت آورده

... باشد بدست خاتم | فرض باشد تحریک ادام

نزد بعضی سنت شرط ... | بته موی لب رساند آب

هست اندر خلاصه مشهور | در کتاب الکراهیه مذکور

گفت سنت بود برید ... | موی لب را کنند چون ابرو

پاره مردم که حلق او کرده | جای بسیار بدعت آورده

جمع باشد در آن این امر | نی رواج بود در امرای عمر

در صلاة فقه مسعودی | گفت خیر الانام فرموده

وال ... جان مرد ... خود | موی لب را ... از جانب داد

روز محشر که جمله جمع آید | حق تعالی بسجده فرماید

موی لب آنکه مانده هست دراز | تار موی چو نیزه گردد باز

نتواند بسجده رفت آنکس | حالتش آنکه خدا داند بس

هر ... گنه کو عذاب | توده‌های گناه را چه جواب

... که روز فراق ... | برسد ازحال بنده ...

هر موی گناه برین بنده | آن قدر ... بنده

... که در ... سر ... نیست
گفتن سنت ...

٥٦

دال بر تعجیل جان ناجیه تباه — بر زبان مسکن کند کوه گناه

عیب روزه را کنند پنهان — از خدا شرم و نه از خلق ابا

از جفای نفس بد کردار — گر روا زین معنیهای خود اظهار

گرچه بالا کنند جفا پیشه — تو بعضیان زیاده میکن شیه

شور غرغره گرچه بند نزد — ور گرفتار شدید میکرد

الله انجا اگر نسازد شرم — هست نزد ای فضل و ذوق و

شرم سلطان واحد القهار — اند عذاب سقر بود دشوار گسرم

فصل در بیان سنتهای وضو 57

آنچه اندر وضو بود سنت — گر ببالای خویش بنما سنت

هست شرح وقایه بر تحقیق — نیز در نسخها بود تحقیق

نیت تسمیه دگر ترتیب — در وضو سنت است نزد حبیب ترتیب جا درونغ

شافعی گفت آن امام لبیب — فرض بود و هست نیت ترتیب

در صلوة فقه مستحق سا — تسمیه بعض فرض فرموده

نیز و بعضی بنای سنت ما — فرض خود آنچه بر خلاف ما

کی بعد و تسمیه انجا — بعضی گفتند قبل از استنجا

قبل بعد

قبل و بعد از صحیح اقوال است — احتیاط است لا تعجیل است

این سخن در بدایه مشهود — هست در قاضیخان اصح که بود

اهم زبر چند ابتدای وضو — می بگوید افوز بسمله او

چون نا طعن ساز گشته القرند — غسل آرند دستها باید

دگر زبید ور کتاب قاضیخان — نیز در چند سنی ست بیان

51 دست شستن چو گوشت انجا — بعض گفتند قبل از استنجا

بعضی گفتند بعد می باید — اصح آن هست بر دو در آید

آنچه صدر الشریعه کرد خبر — انچنین هست در شرح و دگر

چون بگوید اما به هست لیسار — غسل ازو همین تجور ان یار

لغته … هست گر ز طرف — نیز … دست را … بیار و حرف چپ

لیک … اما تی قبل ان — سنت عمل ید هست … ان

زیر حیلن سه نه در آن امان … و — دست حبیب الله بگو یا بکرد

بعد انگشتها بس ساخته ضم — نه در ادو ولیک گفت اهم

به نهند آن گرفته را به عیان — ناسه مرتبه مثال همین

دست یعنی بگیر حاله — ورنه دست بسار الله

بعد از آن در هست اندازه ده (وهست) | تا به تنظیف جب برداز ده ۲ (پاکی)

اینکه گفتم در کتب معروف هست | گر یکی هست بعد هست ظاهر هست

جمله ها شد یکی هست ظاهر | هست لازم ور الکند ظاهر

افقه قیمت دوش شمس الدین | کرده در شرح تحفه تعیین

هست ها یک شانه خورد | بعد ظرف کلان نباید برد

نکس کی دیدش چنین جستم | آب نه بری هست و ستم

ور نه ها شد کسی نهد چند میل | هست شوید به آب شست قلیل ۵۹

او نه هست آب و حال نسازد | نجات هست و هست اندازد

ور نه ها شد به اتیح امکان | بعد میبازد شش تمم آن

آنچه ها یک هست خود شوید | بعد از آن قصد بر وضو جوید

بر لیث هست حکم او هست طهور | کرد وهار ابجا طهیر و طهور

زود ها شد شروط استنجاه | خواهد آنچه بخواهد او برجا

بعد از این مطهوف سنت تق | سنت هست از شقح او در فراق

در کتاب نهایه فرمود | انچنانش در صلاة معهود

مالکیت در فقه مسند اند | حکم بر سنت نیم رانده ۲ رین را

هست شرح

هست شرح وقایه را حمد ... نیز در چند نسخه مشهور ... ارده

بو حنیفه امام فیض آثار | گفت هی ها و آب دور ... خود کند گفت آب

شافعی گفت هست تا یک غرف | سه گرت کن از این دو ها یک غرف

در کتاب خلاصه آورده | شرح او در او هم بیان کرده مقدم در رفتن

مضمضه ها شد استعاب دهن | تا بر حلق ار بای او بر من

تا دو جانب هست جد استنشاق | سنت هست از شفع او در فراق

آب بینی بنفع او بر ون | متعرض لعنه با این مضمون

تا ز تثلیث غسل بر عضو | هست سنت ور از رسل احد ۱۰۰

هر که سازد زیاده یا زین کم | ظلم کرد هست او تعدی الحسم

در کتاب هدایه باشد این | بعد از این در نهایه تقنین

یا ب نه زیاده ز این حد | انچنانش هم تعدی ابد کوه

گشت زاید ز این اطمینان | هست با که تعدی نبود آن

انچه در شی ها شرح آورد | از فتاوی حجه باز داد

آب هر مرده قیمت غسل درست | سلکند استعاب چان نشست رسانده

با اول که آب را رانده | موضع خشک زان محل ماند

ودیم

١٠٦

دوم سیوم از اصحاب کرد | این نه تثلیث غسل گفته ای مرد
اسم خلال اصابع ست ز پیش | در وقایه ست سنت ای درویش
بر الملتقی زم تو دیده و الطرف | گفت تخلیل لحیه ست خلاف
اصح قول از سخن شمار | در کتاب دگر بسو المختار
سخن با دو به تخلیل | بلکه آن نزد بعض اهل سبیل
قول عبد الغنی دین بر حق | گفت تخلیل دست را مطلق
دست با پای کرد و آورد | گفت تخلیل دست و پای برابر
آنچه در شرح نه حیض که اینکست | گفت او خلال او زینت دست
اینچنین بر الملتقی زم از شرف | گفت او خلال او زینت کف
تو نه بعو سنت خلال | ضرورت او شرع رفته بالا
آنچه اندر کتب نقل نه است | ابتدا کن بخنصر چپ و ست
ساز و از خنصر یمین با | ختم بر خنصر چپ ای خوش را
اسم درین نسخه در خلال با | فرض گفتند بعض از علما
لحیه را با اجماع اصح زاست | سنت لازم نکند بجاست
گفت غسل الاذن در خلال ز پیش | بعد تثلیث غسل رو در پیش

١٠٧

نیز اندر خلال لحیه نه است | هم در سنن خلق نیست و
لیک تخلیل بر دو پای و سنت | یعنی بعد از اصل آن مرتب است
بر الملتقی زم جز فیه کرد قتال | نیز عبد الغنی یک جدال
سنت هست سه است باب مسح را | در کتاب هدایه کرد خبر
نه کفته سنت سنخی | علمای مالک فرض کرد تمیز
سنت مسح راس بس تمام است | آنچه در بعض نسخه مقصود است
به ثلثت نه گفته هر دو و سنت | جز زان کف کند با در سنت
در خلاصه نهایه شرح آن | پاره در کتب بهای کلان
به انگشت گفت ای مرد | جز از کف لیک ذکر کرد
لیک استیعاب بحر الهام | می بدارد نگاه این انجام
که از ناصیه بجره تو پیش | یعنی با آخر عقیب از پیش
آنچه با تمه نمانده بود از کف | میکند منقلب بر دو طرف
با ظن بر دو کش مسح ساز | یعنی با ظن مسح با ز
اینچنین مسح ظاهر او بس | هست سنت به نظم البا
آنچه صدر الشریعه فرموده | بلکه در نسخها چنین بوده

مسح اذنان با آب سر نباید
مرحوم استیعاب سر یکبار
شافعی گفت مسح سر از
در صلاة خفیه مسعودی
نیز هر چهار یار بزرگوار
هست و نیل و کرمان نیست
در کتاب خلاصه یافته است ۱۰۳
سنت مسح سر زنیخی هر
نیز اندر صلاة مسعودی
سر تراشی ز بعد مسح سر
انجیحی در بریدن اظفار
قول بعضی اعاده می باید
انجیحی سنت آمده است ولا
ما تگ این را فرنقیه مجتهد اند
در مسح که عالمان سفته

شافعی گفت آب نو باید
بر او چنان جانست اینجا مختار
سه کرت سنت هست مثل وضو
نقلی از رسول فرموده
کرده اند استیعاب سر یکبار
مسح سر چون تمام آمده است
گفت تثلیث مسح آمده است
ابتدا است از دو از مقدم سر
ابتدا و ابتدا فرموده در
نیست لازم باد گشت دیگر
نیست لازم اعاده دیگر بار
هر چه احوط سوی هر است باید
یعنی در مذهب ائمه ما
هر که او رخ بجانب ماند
در ولایت یکی سخن گفتند

آنچه صدر

آنچه صدر الشریعه کرد خبر
هم در این باب شارح او داد
گفت اندر میان غسل وضو
باز از اول وضو تا پا
همه را جمع ساختن یکبار است
از خلاصه از مصحف نیز
هست و در قنیه مصحف مو اگر
در نهایه نوشته اند چنان
و به اکثر ائمه وان اوراد
در صلاة خفیه مسعود است
ظاهر مذهب از علما چیده است
هست در قاضی خان بلا انکار
هر دو یاری که منکر است از این
در فصول عمادی آورده
بلکه هر بلده بجمله ترک آورد

عضو اول تا آخر است بتر
از محقق بکرده آنچه یاد
شنو و مشتغل بکار او
می باز زد تمام در یک جا
راه تقوی ز مرد یاد مکن است
یاد کرد هست آن بزرگ خبر نیز
۱۰۴ با علی چیده اند در ادراک
هست سنت قوت مصحف آن
یعنی عبد العلی چنین آورد
گوییم آنچه ائمه فرموده است
[illegible] منکر سنت از علما چیده است
هر چه سخن از امام عبد الله
قتل باید چو مرتدین دین
نقل زین مقاتل آمده کرده
منکر کافر قتل باید کرد

آنچه در جامع اتب مبین است / نیز در چند نسخه تعیین است
سنت فاتح مقام واضح / هست موجود اگر در او درج
کز مسواک بدست راست / چونکه این سنت رسول خداست
پشت انگشت لیک ... / کز بر بطن آن بس دیگر
فوق کرسی راست را بار / بعد از آن مسح کن بفوق بار
بعد بر تحت کرسی دندان / اول از راست وانگه چپ دان ١٠٥
نیز در هیئت بزرگان کرام / اولا راست را کنند تمام
بعد از آن سوی چپ پردازد / فوقش از تحت بیشتر کرد — فوق بالا
هیئت کرست مسح کن تر دندان / که فزاید ش زاد آن
نیز در آن کتاب و این نظم / منع سازد ز قبضه کرفتن — فراید زیاده
غلظش ... هست قدر بطول / باید از چوب تلخ این معمول — نقیصه ...
هست مذکور شرح شمس الدین / شرط طولش ... بدست باید
هست بجا ... زان / را کف ... شیطان
شارح ... بیان کرده / نقل از چند نسخه آورده
وقت مسواک کردن ... / ... گفت او بس

کز نیاید

ایجاد
[illegible]

کز نباید بجهت ... مسواک / لیک ... مسجد پاک
هر که از خواب خود شود بیدار / آن محل ... کنند مسواک ایجاد
بلکه در وقت خواب بیدار است / نقل مسواک را بجا آرد
تا تو دار ... نیز آن مقدار / حاکی از ... ابلیس ...
نکند ... تقویت ... قیام / باز اندر میان ...
وقت خفتن بجان ... / ... کردا فضل البرایست
... حسین ... / کز در جامع ... الکتاب ...
... مسواک ... / سنت ... استعمال ١٠٦
کز ... نوشته ... / ... شیطان ... کنند مسواک
آنچه در این کتاب ... / نیز در شرح شمس الدین ...
... خواجه ... / ... کردن مسواک
سنت این نسخه را ... / ... این ... بیان
ذکر کرده صلوة ... / نیز در شرح ... فرمود
هست سنت ... / آب ... اسفل آورد ...
نیز ... / می کنند ... از ...
کز ز اسفل بفوق ... / او ز سنت ... کرد

گرچه از این فرقه بافت ادا / فعل قول بدعت بخود مدار الدعا
پای غش آن بزرگ پاک یقین / ذکر گروه به تبنه القالیان ۱۴۰
غزی عالم که در معنی سفت / مبتدع را سگ جهنم گفت
گفته های غیر اگر چه شد بها / کار بدعت مکن تو نیز بها
ابتدا فیغا ز امتان حبیب / وز نشین مید هند زینت زیب
بنزد فعل ابتداع کنند / بل بها بل سخن نزاع کنند
نه نبی با نقش پای نبی / که بجز مسلک خدا طلبی
با سخن سال صد ز ضیعت نیست / بشنو و نفع ملکه آفت تو ست ۱۰۷
زین ریاضت اگر جهان گروه / از بدعت آسمان گردد
عقل هوشش از و درید و بنید است / گر بسی فرش را نما بند است
زیر بار او صد ب تسبیح است / آنچه او نق شفیق لطیف است
آن ولی که قرب او منزلت است / با وراه فرایض سخن نیست
وانه باشد گر هزار کتب / از اصول فروع از هر باب
کار او بدعت هوا باشد / رنج او صد اشک که رود باشد ملعت کناه
بلکه براو کلام مقت بود / گرچه دانا ترین وقت بود
تشنه از غسل مرد و / ورس گوینده ملاک بود

گرد برود

گر د برون خوشتن نیک کار / ترک فرمان واحد القهار
سفله گرفتار لعنت ابدی / گشته تا روز حشر سرمدی
هر که بر ان خویش کار کند / خویشتن را ابد نیا به کند
مصطفی را بما فرستاده / خبر از امر نهی او داده
او بلب تشنه گان سبق داده / کار خیر نماند زد باقی
در زمان همان امت بحلال / دین ما را رسانیده حق بکمال
آنچه او گفت گرد بر هوس / مجتهدین نوشته در قرطاس
آنچه اندر خلاق این باشد / می ندانم کدام دین باشد ۱۰۶

فصل در بیان مستحبات وضو

مسح گردن چنانچه مستحب است / آنچه ابر عمن ایشان هم از ادب است
بزرگ تهمت نوشتش شمس الدین / گرد و در شرح تحفه تعیین
مسح گردن بود با آب جدید / فی الصحیح از ادب بباید دید
نزد سنت نوشته اند و را / این بود اخذ اکثر علما
خواه از سنت است خواه ادب / مده از دو رست نحو صواب طبیب
از نهایه نوشت شمس الدین / نزد عبد العزیز ظهیر الدین

مسح گردن هم سنت کردن — هست بدعت بحلق آوردن
انچنین گفته حجت نعمتی کل — کرده در جامع الکتب تحقیق
مسح گردن بجز به پشت دست — بار گردی از آنها بدست
در صلوة فقه مسعودی — در وضو مستحب که فرمودی
مسح گردن که کرده اند بجان — در جان ست بخشتهای آن
گفت چون نجم دین عمر فطن — نزد خطا تهمت آوردن
به ازانکه نفس بر اعضاء — زانکه آبی ریخته اند دعا
در فتاوی شرعه فرموده — انچنین در صلوة مسعوده
متوضی نباشد ار صایم — فضله آب را خورد قایم
در نشسته خورد روا باشد — فضله جا بجا روا باشد
در حدیث نبی چنین مذکور — هست اندر کتاب مشهور
آب زمزم بخشتهای آب وضو — گر خورد خیسته چنین نیکو
غیر ازینها قیام خوردن آب — منع فرموده اند درین باب
نزد تو هر شارح اوراد — کرد آن نجینه نشر خوش باد
روی بر سوی قبله بنشستن — در وضو از ادب چنین بطنی
استعانت نیست جب باشد — در وضو کردن از ادب باشد

[illegible] ۱۰۹

سقایه

آب جاید

لیک اندر

لیک اندر محل مستنجی — می بکرد و حدیث را هست نها
در زمین بلند باید کرد — بچکد قطره ها نشن بر رد
یا زمین وضو ملایم باد — بنده ادب را دوام باد
شیخ ابو لیث آن فقیه جهان — انچنین ذکر کرده در بستان
متوضی در انتهای وضو — باز گوید شهادت از بیاد او
بعد ازان گوید بر رسول درود — ابن مسعود در اینجا فرمود
هر که گوید چنین ز بعد وضو — در رحمت شود گشاده باد
در صلوة فقیه مسعود است — نیز در بعض نسخه فرموده است
چشم بر پشت پا روا دار بار — بعد سازد بقا تجه گمان
سوره قدر بعد ازان سه بار — الحمدلله ازو مستحب ایجاد
در کفایه شیخ آورده — از بزرگان دین بیان کرده
ترک آداب زینهار مباد — نزد ما سخن زو نشاید باد
حیض سنت بدار مستحکم — نزد تا بجاو واجب اسم
دار واجب که گفته ام فرض — نزد تا بجاو که فرض
فرض دار که تو بر جا هست — نزد تا بجاو ایمانست

[illegible]

۱۱۰

ترک

گرچه ترک ادب نیست حرام | تارکش را صواب است و حرام

آنچه از مصطفی ادب باشد | ترک کردن در او عجب باشد

گرچه او گناه نیست | لیکن از حرمت رسول الله

نیم نکته کسی دهد بر تو | می بدارد نگاه حرمت او

او تجاوز و دهد یارب | حرمت او نگه نمی‌دارد کس

این عجب در طریق بی ادبی | روی خود از ثواب گردانید

آنکه از نعمت ادب ماند | ظاهر است آنکه بی ادب تو الله

نشود خوب از خدا طلبی | تجوید اطلاق نام بی ادبی

اطلاق رو داشتن ۱۱۱

با ادب باش تا کلان گردی | هرچه خواهی ز حضرت آن کرده

آن ادب که بود ز رسول | نه که گردد ازین شیوه مجهول

در ظهورش بطون سنت کر | ادب از مصطفی است نه ز غیر

سنت را که حق قبول کند | کار او بی ادبی رسول کند

نازنی آنکه ز اصل بی ادبند | ملاعب مصطفی ادب گویند

آنکه گستاخی بر رسول علیه السلام | نه درست نشد در کتاب تمام

انتها

نام این بی ادب گردانند | سنت از بزرگان طلب کردند

گر کسی گفته بود سنت او | وجه آنها نه سنت عرفانی حال

بل

این نه وجه

مفعول بنقل

این نه وجه است این نه معقول است | بلکه تحقیق این سخن گول است

جز بسیار از کنند کبار | عرف گشته است مطلب احرار

کی خلاف شرع بود عرف حلال | هرکه داند حلال کرده خیال

جز بسیار هست زین تمثیل | در گسارم همی کشد تطویل

فصل در بیان مندوبات وضو

حد وضو از مناهی اکراه | جبهه بر گوش تا الی الله

خشم در خس زدن همی کرده | بکلام دنی همی گوید

۱۱۳ نز نماند سخت آب گرابر رود | ملحق است اسراف گرچه نهجو

رست

جبهه معد است آب و تکلم | ابطال کند مستحبات بغم

مسح کند مسح گردن بجوز نیز | تا نقصان کند بکس

نبود احتیاج استنجا | نیم من بس جوی بجای تیمم

منعی شرع جوی صد دوشتن و | چون از مثقال شرعی النزف باد

حکم المثقال که گفته بجو | وزن هست جو میانه جو

جو ز درین هست رح او جو | آنچه گردیده است دیگر بازی باد

هم ازان بنقص جوی تخفیف | نکند چونکه این جوی تنقیص

تمنه با ماهی شیی وردی | مکنید برو فرشته زنی گود بارب

آب بنی ع فی منه بر اب | گرچه فرموده اند درین باب
آب گرمی که گرمیش شمس است | از برادر با وضو منهی است
نزد نعمان که بوی بحر ترم | باشد آبی که بانی است ترم
گره نبود وضوش الیک | این خلاف لا تحمد حالک
آنچه باشد با رخلا فیه | نکنند بیا خود در وضو فیه
ور نمایان مقام استنجاه | آنچنین هم درو الست تحت نجاه ١١٣
این محلها وضو نباید کرد | مثل جای ال خر نباید کرد
چه قباحت به نهی خو کردند | ور ز میش نحس وضو کردند
خرقه را که مقام استنجا | مسح کرد بعد اگر او را
مسح ازار اگر بخشکد گر | مرنه از عا تمام به بنی جبر
آب در فم بنی باید چسب | هست مکروه اتحاد طلب
بنی خود بر الست افتادند | عادت خویش منکشف ماندند
گرچه باشد مواضع خالی | در خدر رنج باد را صالی
این مناهی که ما بیان کردیم | هست این با گناه کنف ظلم

زانکه بر

زانکه کبر از فروض اعیان است | کاشفش ظالم است و لامات است
ای هیچ ظالم نباشد ازین بد | ترک امر خدای خویش کند
گواه اندر وضو فرض وضو | با غرور ست آن که نشو او
گفت خیر الذین نیا کر مشهور | لعنت حق بناظر و منظور
ای که در عمر خویش میناز | نی اورا چه که نماز
از برای بکر و نان یک کار | می برادر زغیرت او بیزار
دامنت تا میان تو بر در سای | منکر این را گناه شمار
گر نه ای با گناه این در حق | زین عقیده نعوذ بالله زین ١١٤
بهر اب نسیم کرز باش | دین آیین خود نهاد بس
از برای نکاح فلوس و بنا | ترک امر خدای خویش نی
قدر جان خود نست نمید | از کی و ... قدر خدا
ای دریغ که بود درین ... سال | مرده خلق زمانه بد جهال
~~...~~ نمی بخشد | آنچنان شخص را دیوانه
این چه حقیقت این چه ناموست | این چه اخلاص مسلمان است
او از امر نبی ... | این چه عقلیست قرب حق ...

او بود در پاس شیطان | باره ام رونده در پی آن
مرد با تیرش در هوا پرد | بحر جیحون بهر یک تکاور رود
او دراز غیب در روی ما فرق | عین آتش فتنه نمرود حرق
دیدن او در او حیات کی سیت | چونکه در امر حق تبارک نسبت
چونکه انبیا تحدی کرد بوست | خارقش جمله فتنه ز بوست

مرد سوختن

خارق را نیز

فصل در بیان نواقض وضو

نقض از این نواقض وضو کلام | گر بیا من نه ذوق دارم تام
115 در هدایه غیرها هند گور | سخن عاقلان روشن گور
آنچه بیرون براید از دو راه | در وضو ناقض هست با اشتباه
گرچه سیلان نکرد و از پی دود | آنکه ظاهر نگشت رفت دگر
ریح چون نا منفذ دون زجر اندک | نزد ما هر سه هست ناقض بی شک
شمر یحیی از وقایه کرد خبر | یعنی در مذهب امام زفر
گفت او گرچه هست سیلان خون | گشته ناقض ابتدایش نه گشته
در محمد شنیدنی نه دیده ورست | نیست روایت چو او نقض خراست
شد عبد از روس جرحهاش | لیک نگذشت از پر [illegible]

برون

حس

یعنی این

شیخ امام محمد

یعنی این خون ز پشت شیطان | متقض نیز نزد شیخین و امام
در خزانه صحیح از اقبال | غیر با نقض نیست در هر حال
هست ورق ضمی که با این بیرون | مرتکب گردید انتفاخ ساز و خونها
لیک از رو سر او نشیه سیلان | نیست نا نقض تو نکرد روان
چونکه آید ز رو سر ما سیلان | در هدایه نیز قاضی خان
گرچه ظاهر نگشته یار [illegible] | گشته نا نقض بلا تحقیق
در هدایه وقایه غیرها | در جمیع کتابهای ما
116 نزد اصحاب ثلاثه [illegible] | غیرها نقض جو کم برون
نزد اصحاب ما بر رو [illegible] | تا آن جدر سیده نقض [illegible]
لیک نزد زفر بر واندک | بوضو نقض هست [illegible]
نقض احتیاط منبا ز و | هم تقوی خود [illegible]
هر که از ترد کی رق و [illegible] | صورت احتیاط [illegible]
قی که می آید از دهان کم | نه به پر رود همان رسته انهم
سبب او [illegible] یک غثیان | جمع ساز و شعوه پر دهان
در محمد [illegible] انتقاض وضوست | نزد یعقوب بر خلاف اوست

انتفاخ

سبب او یکی است نیکو کراست مجلسش را چند است معتبر است

نزد هر مجلس یکی کتاب سبب از برای طهارت آب طلب

چونکه در احتیاط این باشند وانکه آنکس که محتجب باشند

چیست محمد بر روایات برنج اختلاف روایت است بوی

بر امام اعظم رشت آن اکرم نزد بعض ایمه [illegible] عالم

زور شیبانی بزرگ آورد با تکلف نگاه نتوان کرد

با بجو جامع کلام همان نزد بعض است این روایت آن ۱۱۷

نزد بعض امام نبود کم گر زیاد و نجو ز تقف فهم نصف

در کتاب خلاصه فیصل است نیز در بعض نسخه چونانست

با تکلف نگاه نتوان کرد قول مختار این بجو ایر دو

ور کسی در کتب فقهای یعنی در نزد حضرت شیخان

گر زیان بود اگرچه کم بیقین گفت تحقیق اندوم

صاحب مختصر شریعت طی اهم نوشته اند رجحان وی

فی جون رقیق را چه سخن سرخ کرده باد جو آب [illegible]

حکم بر تحقیق باید کرد نیست تحقیق اگر [illegible] ز زاد

درنهایه

درنهایه چنین بیان کرده بزبان صحیح آورده

آنچه بارس که از قبل آید حکم بر تحقیق نیست به

هست روایت علی ابن حسن رفت بر تحقیق [illegible]

ست آنچه شد کرده ز قاضی خان نیز در جمله نسخه های کلان

بادیشی که در مقصد نگار است گفت از حفظ [illegible]

ه باو قول کرخی [illegible] مستحب است [illegible]

۱۱۶ قول حفص احتیاط آن در هدایه بقول کرخی دان

حضرت سید زیادت کیش ذکر کرده است در کتاب [illegible]

این مقصدها [illegible] شده با شرح [illegible]

بل این مقصدها است [illegible] شده واحد طریق حنفی [illegible]

ا لیک این نیست مقصد [illegible] هاست مقصد [illegible]

ابیا ران حرف شنو [illegible] در نهایه نوشته اند چنان

نیز اند صلاة مسعود نوشته اند [illegible]

شد مقصدها طلاق اگر جفت سازد [illegible]

ما نکرد [illegible] او نکرده حلال [illegible]

جدا

زوجتی بیک آلت غابت | رفته باشد در قبل را غ
گفت در شرح خویش شمس الدین | در کتاب الکرایه بیقین
اصل زن این چنین بود باشد | نه حلال است وطی کردن او
بهمان احتمال که مذکور | باد گو زهر ویدین پر آن نور
جز بقا نماند از آنها | گفته از بهر ما تو جانها
بعد ازان قاضی نیکو خو | گفته در باب قضات وضو
زنی مفقود شود افتاد | یعنی ازین حکم او نیست چو باد ۱۲۹
آید از دو ده از پس آن مرد | حکم بر ما تفحص باید کرد
کس بحیلت نطفه انداخت | نطفه را شکل غایبه ساخت
آنکه برون شود تنکست وضو | بوده بیرون مگر ز جانب او
در پس آن فرو رفته چیز | طرف دیگر برون بیاید نیز
بعد برون گشت وضوست بقا | لیک دلیل در گفته علما
این فرو رفته گر نهان شده تر | نیست با قفص تر رسیده اگر
فرج زن را اگر چنین باشد | گفته اند حکم او همان باشد
روغن را چکانند در احلیل | نیست ناقض بود بغیر قلیل

بود

بخلاف

روغن چکانند در پس

بخلاف کسی که محقق است | گر چو رست شد این بحق وضو شکست
بود آنکه او بزرگ داده فرو رود | یعنی از میان غسل آورد
زنی با بریده را با قبیل | بول برون آید از احلیل
لیک با قیست در خلاف | نیست باشبهه نقض وضو
رحمت حق بر روح قاضی خان | زن بگفته آن امام جهان
چون زفرجه در دو بر آید بول | نه ز فرجه برون چه گشت قبول
بر وضو انتقاض عیان بحق | بر گه خارج چو التحق بحق
وجه اینکه مگر شود داخل | در نهایه ز شست نیز باطل ۱۳۰
در کتاب خلاصه خیر | علما کرده اند همچنین مذکور
رفته شخصی بوقت استنجاء | داخل پس بکرد انگشت را
منع در روزه وضو باطل | نکند این عمل مگر جاهل
هر چه بیعنی ببست گفته اگر | حکم آور رابد آن باین مقرون
لیک گر دو عکس در دو داخل | در نهایه نوشته است باطل
بزرگانیکه از رخ خشته اند | در کتاب خزانه بنوشته اند
بحیل سازند لشه را چون | هر چه گاهی او برآید چون

وانه ۵۰۰

وانه

تا نگردد به خون او سیلان … گفت او را نغز با نقض وان

نقض نبود نجس چه باشد … وز محمد در انجس و اما

نزد بو یوسف است او طاهر … شمر این خلاف و آن طاهر

بلغم او به نجسه سازند … در کتاب تعلیل الغرا [illegible]

قول ما حض نجس نکرد آب … نزد دیگر نجس نیست [illegible]

گر اصابت کند بثوب بدان … قدر درهم هم این خلاف و [illegible]

بر رشد از خون کنه یا ز قوس … نیست نقض چو کیک خورد

گر بر آید ز گوش آب روان … نیست نقض اگر بحق [illegible]

گر بر آید بدرد او حدث است … آنچه حکمش حدث بود نجس است

چون ز قرح اگر رشحه … غیر نقض آید ار نوشته

لیک نی طلیل درد اوفتاده … در خلاصه نوشته نقض

گرم از گوش یا ز نف بان … گشته خارج [illegible]

بلغمی از روس آید نیست … آنچه در او و تقاف نقض

آید از جوف از [illegible] … نیست نقض بلکه [illegible]

گر چه باشد [illegible] ازو … نزد بو یوسفت [illegible]

زانکه در نزد او بود طاهر … نزد آن [illegible] نجاست طاهر

گفت ابو یوسف آنچه در [illegible] … اسم طمی [illegible] و دیدار [illegible]

گفت [illegible] در انجم نیست [illegible] … گره باشد [illegible] نماز نخواند

قول اول بود اخذ او [illegible] … لیک این احوط است [illegible]

تا ضحی آن امام بزرگوار … در فتاوی [illegible] کرده اظهار

بینی گوش را [illegible] … [illegible] نقض نیست [illegible]

آب ضوروه اگر برون آید … نیست نقض وضو [illegible] باید

در الهدایه جنون هم اغما … تا نقض وضو بود اما

خنده قهقهه در درون نماز … بوضو نقض نیست [illegible]

نیست از آن نماز این [illegible] … شرط باشد در [illegible]

نیست اندر جنازه نقض وضو … نیست در سجده تلاوت او

در کتاب نهایه آورده ۲ … از بزرگان و این بیان کرده

در درون نماز کس خندید … در دم خواب قهقهه خندید

در عوارض [illegible] الاسلام … بود [illegible] نماز و ضو ۲

دیگر [illegible] از [illegible] … نزد ما نقض طهارت این

عقل

گفت زین نوع آن صحابی ... / نیست زین وجه در اصول سخن
ابن ادریس از ابو حنیفه نقل / ساخت گفت آن امام ...
هست با حکم وضو نماز فساد / عبد واحد چنانچه فتوی داد
لیک حکم ابو محمد اد / گفت فاسد شود نماز و وضو
احمد حامد ... [illegible] / از حیا و خبر ... طاهر دین
چونکه در احتیاط ... هست / احتیاط عباد ... [illegible]
قهقهه از طفل در درون نماز / نیست ... نقض وضو ...
در صلاة قهقهه معتبر هست / ... [illegible]
123 نشکند قهقهه برون نماز / هست در ... تخلف ...
آنچه در جامع ... / گفت فتوی ...
گرچه فتوی ... / لیک احوط بود ...
چونکه از لعبه قهقهه کرد نماز / مستحب است وضو ...
ور بخندد که بزرگان گفتند / عاقلان را ...
خواب تغلیظ قهقهه کرد نماز / ...
آنچه عبده ... / نیست ...

گفت اکثر

گفت آن غریب بیناه / یعنی مولای ما حبیب الله
هر که مرگ بیش خاطر نیست / خنده قهقهه بر او جاری نیست
شارح در رده‌ها ... خنده / نقل سازد ز کشف ... او
هست این خنده ... تبسم / باشد استماع خنده ...
ضحک آن هست بشنود خود او / نشنود آنکه هست در پهلو
باشد این مفسد نماز و بس / نبود مفسد وضو در کس
می بود صورت تبسم این / کردن آن وقت لب به خنده ...
بر آید ز حلق اصل آواز / نه مفسد وضو هست یا نماز
124 خنده را ... هست ... / نه ضحک نه قهقهه نه ...
حق که ضحک ... گفت / چون تو کردی ... قهقهه
... مانده قهقهه را / نیست در خاطر تو ...
بل تبسم ... / صدق گفت ... الاسلام
در صلاة قهقهه ز ابن مسعود / آن فقیه ... چنین فرمود
با ... بزرگ ز راه نماز / گفت ... [illegible]
... از آن چه ... اینجا ... / آنچه قول صحیح و مروی هست

کشت در مشت او بجرب چو نم | معتبر این نیست با این مفهوم
نز شمول الا لجه کان چو د | او ابجاس قول را اصح فرمود
از خلاصه قاضی خان آورد | نقض نشد از نیست ایلی با برد
بوضو نقض نیست این هست | هم بکتب اهل عقل اکبر است
ور قی به نز ست او مذکور | در جمیع کتب ها این مشهور گشت
آنچه مس زن بمس ذکر | بوضو نزد شان نقض است در
لیک فاحش مباشرت باشد | نزد شیخین نه ناقض شد
یعنی اندام زن آلت مرد | هر دو فرج از مباشر گرد
با ظهور تری او دخال ۱۲۵ | نزد شیخین ناقض است ان حال
آب چشم بدرد چون باشد | در امینه حکم خون باشد
هر نمازی وضو کند کامل | نیست بسیار زین سخن خامل
در کتاب هدایه است چنان | اهل سنت نشسته رجال آن
مضطجع تکیه کرده نشسته است | بوضو این نیام منتقض است
اضطجاع آن بود که بر پهلو | پشت یا جانب بسرین
نیست تکیه آنکه این بس | بنشیند بود که واحد کس

یعنی کرده

یعنی کرده بجانب میلان | متجافی شود و منفصل آن
استثنا آنکه تکیه کرده بخیز | گر بگیرد ورا بخفتد نیز
آخر آنکه بوقت خفتن نیز | نشود آلتی و مقعد کس
نیست اندر کتاب ها خفتن | نیز در چند نسخه است بیان
نایم اورا که سست ساجد باز | خواب نشود حدث در دم نماز
مگر او مثل مضطجع است | گر باین صورت است منتقض است
بار شه این مضطجع نزد عاجل | غلبه خفته است خواب بر عاقل
بعد ازان مضطجع که ماند خواب ۱۲۶ | این نجال ... نیست حجاب
گر بشهقت حدث دردا نماز | او وضو میکند بنا هم باز
مضطجع شد بعد ازان نجال | او وضو میکند و استقبال
اصل در حال سجده عمد اخواب | نیست خنک حدث بقول کتاب
عاجز بود از نشست قیام | مضطجع ساخت نماز تمام
برد او را بوقت خواند خواب | نیست نقض چنانکه گفت کتاب
شخص با هیئت رکوع سجود | رفت در خارج صلوة غنود

استقبال

یعنی کرده بجانب میلان
نماز تمام

قول حلوانی تخفیفست این حفت / یعنی در ظاهر الروایه گفت
قول این سجده را سنت کرد / بخود تخفیف وضو این مرد
یعنی بکثرت چه در سجود ازان / متیقن ز جنب و حفظ ان
منع باید بیافتن هر دو بغل / او نگفت سنت نکرد گشت و غل
در سنت نکرد تخفیف وان / یعنی بچتنیه شکل بران
فرش زراع او برارض / آنچه قاضی زنخته کردم عرض
از خلاصه بظاهر مذهب / گفت آن بنده خدا طلب
نوم در داخل نماز پیدا / فرق نبود میان هر دو چرا ۱۲۷
فرق در سنت سست در بدعت / پس به بدعت چرا انتقض طهارت
در کتاب نهایه فرق وی / انچه خفیف در صلاة مستوی
خواب در سجده رکوع او / تخفیفه حدث نیست تمام
گاند نبی دلیل او این بار / سنت تخریج و در این محل
سنت انجا و دلیل او الکل / نیست این نسخ را محل ان
انجه الله رخلاف تعجیل سنت / نیز در چند نحو این سنت
نیز را اگر حس بر زانو سنت / نزد بعض ائمه نقض او صوت

نزد این

نزد ابن مبارک است نقض / تخلف ملک نماز او ا
بعمد بطن خویش خفته تنگ / شد منتک بحوابد ار زنگ
نزد ابو یوسف اتفاق من وضوست / وز محمد سخن بخلاف او ست
جائز آنکه خفته زن یا مرد / حکم بر تخفیف بباید کرد
بسط سازد زنجا نهد قدم / الیتین بارض چسپید هم
نام از قعده بر میان افتاد / بر حنیفه که زین روایت داد
گفت قبل از رسیدن بجلو / گشت جمعه از نسبت توقف
گشت تفض بمذهب یعقوب / جمع سازد بنده مذهب خوب
وز محمد روایت است چنان / عترت انبی ز زوال مقعده وان
نیست مذکور مذهب فتوان / لیکن شمس الائمه گفت چنان
طاهر است بر او رسن / مثل قول محمد این حسن
نزد بعض که ابلیل وین باشد / گفته آنکه محمد مماثل باشد
مرد طاهر نشسته رفت بخواب / نیز شمس الائمه گفت جواب
این طرف آن طرف شود مایل / که شود مقعد از زمین زایل
نیست تا نقض بظاهر مذهب / باید گیر از خلاصه طلب ۱۲۶

بعد ازین با ظهر از فقه وزین بیت
گشت بیدار غیر نقض سنت

لیک ازان نشسته رفت بخواب
غیر نقض زشت درین باب

بر شتر نشیب کرد و یا
خواب با قعده را چه شد جا

لیک گفت آن مجیب مسعودی
صحیح سازد صلاة مسعودی

ور زمین ملتصق با هموار
گر رود آن ستور ناهموار

گر رود بر نشیب با نقض باد
زانکه خروج درین شرع آزاد

آنچه خوابید در برون نماز
چند قسم آمده است بر تو باز

بر رکوع و قیام سجده و اوراد
گر از چند نقض خویش یاد

بیت ما کی ره رو بسوی نجات
خواب بغیر آن زراه نجات

روی بر سوی قبله جانب راست
خواب اصحاب علم از علمی است

خواب بر جنب چپ از علمای دین
روی از بیو از روان

آنکه خوابید بجنب چپ امام
خوانده بجنب چپ است العلوم   لازم

ابتدا بر عمل کند آن یار
لیک ازان منقلب شود بسیار

وقت خفتن بیاد او خوابد
تا کند جهد با وضو خوابد

مصطفی گفت با وضو نائم
هست همچو در قیام صائم ۱۲۹

بازپس

بازپس گفت مصطفی طاهر
هر دو خواب تو مگر طاهر

ملک اعوذ جان بخواهد برد
بدرستی شهید خواهی مرد

یاد این مسکین که باشد زود
پهلوی جا نگور خواهد بود

جای تنها و منزل تار است
نیست در وی بجز عمل یار

آنکه از خواب خود شود بیدار
یعنی بر خواب زود رود کار

زود باز بی طهارت خواب
می بود این ز روی اصحاب

وقت خواب از بعد بیدار
غسل مسواک را بجای آرد

نکند خواب بخانه تنها
هم نه در آستانه درها ۱۳۰

دست چرب خویش بحق الله الکریم
بار بر سطح بی محوطه هم

گفته خواب با چراغ ایلها خویش
در خانه دهان کوزه بپوش

خیز از جای خویش قبل از صبح
خواب بعد از صبا بادار مرو

بدرستی که این زمین بخدا
نالد از وی زغسل زنها

هم زخون حرام خواب صبح
این چه بر خود حکایت است بحق

نیمه آخر نهار مخواب   اول
ز آنکه حق تو زنهار مخواب

هم عشا را نخوانده خواب مکن
خویش را در خلل عقاب مکن

پس نماز عشا نباید خفت / علما این غلط مکروه گفت
آب در شب منوش بعد از خواب / ملک از بهر خدمتت تف تاب
گره بالشه دراز کردن پا / بسوی قبله و کلام خدا
بلکه آن نقد آنچنان باشد / خواب بخواب او چنان باشد
باز بعد از عشا کلام مباح / بخلال است از روی الاصلاح
نیز این است ره طریق نجا / گفت اندر اخیر ذکر حق
بجز تسبیح تحمید یا تهلیل / حرف دنیا نمکنید یا قیل
پس که آن منقضی شود برود / ابن عبد العزیز شاه عمر
رحمت حق بر روح پاکش باد / روضه از بهشت جایش باد
از قضاهاش را که هست عیش / بجز نه بشنا حق تو هیچ کس
گرچه تعریف نفس بود مباح / او تکلم نکرد تا بصباح
این حکایت است تا بخاطر خر / زانکه صحبت خلاصه ابرار
گفته باشد سخن از بعد ملا / تا نخوا الله قحبا مرش و
غرض از این سخن بکلام ها / سخن رحمت بکل وقت
از وضو یا ازین قبل القرآن / نیست مکروه بل صواب شمار

صاحب الدرج

مباح
حرام

با وجود

با وجود ضرور آن شه مرد / سخن از خوف از نکاه نکرد
ما قحبا ضرور معا زنیم / طرفه بر خویش زور میارم
در کتب دیده باز میگویم / وقت کردن دو چشم می بستم
داد از این نقص با تریح داد / خاک بر فرق ما که این باشد
نانشده از طریق منهج علم / ره نمای کنیم با مردم
در قیامت که قهر لطف خدا / ترس شرمنده تمام زشت خطا
اینما نه شنیعست بل باز خطا / کی بسیط جاهلی و نادانست
بهر ناموس از برادران ننگ / روز شب مسند هم خود از ننگ
ای محبان طالبان خدا / گروه عهد برادران بر ما
عمرمان آنچنین گذر سازد / صحبت ما ازین پس سازد
در بر حال ما و حال شما / بلکه بر ما بعد او حال شما
چونکه از نکته فایده / از طعام و در علم ما یده
حرف گوید عمرمان در کار / زنهار ای برادران زنهار
رو ازین نامه هاش سنا بد / صحبت پاک مرشدان باید
مرشد از لذت زا صحل فرقه / نزود نقطه برون از شرع

طرح

تا فلیه بیحا کرد یا احباب
تو درین بکلکن انیوز بخواب

کار با سنت او نمی‌کنند / هر که از خیر حق طلب نکند
بفهمی کم‌کمی این در کجا / باشد او حضرت حبیب الله
جان کنی تا که با من نامرد / آن هدایت پناه بر حق گرد
کنند با نجات ان نده استم / قیمتی کاش تا نده استم
من نده استمش شما دانید / که هر جان وران درافتید
که برای احوال تریش پروازید / بهر این [illegible] دعا نمی‌دانید
چه عجب اینکه مستجاب شود / این دعا خارق حجاب شود
شاید از این بلاها گردم / امت خاص مصطفی گردم ١٣١

فصل دو بیان قضاء حاجت

چون روی با قضاء حاجت پس / وگر با من بچه گونه سازی پس
ورکفایت به شیخی آورده / علی انچه من بیان کرده
هر که وا هیب شوی بحاجت پیش / گویدش با فرشته‌ها این بیش
بیع الیه برگزیده گان خدا / بیت حاجت مرا بجای خلا
باشد اینجا به گفتن جز / پس نخواهم وردی و گر سخن
ملک اگر وداد زبان گلوته چه / وقت داخل شدن با عوذ بگو

آنچه بگو

آنچه بگو تو شنیدستی اوراد / نام اورا اکنون آنجا یاد
چندان درو بپای یسار / بزر میان پای راست [illegible]
تا کرنده کی درو از آنجا / یاد کن قبلیند گان خدا
بکند ابزار بدست چپ / بکشد باکش این طریق ادب
جانب قبله دست چپ باشد / چونکه این فعل از ادب باشد
میلکند پای راست استاده / میل خود را بپای چپ داده
جامه خویشش را فراهم کن / علم تنگ بسته [illegible] کن
١٣٢ سرخود را درو نشیند فرود / چند سازی از درو بران زود
وقت برون شدن بپای راست / مرد سنت رسول خداست

در بیان منهیات قضاء حاجت

نام ایعالم خداست پرست / در خلا جا بگو چه منهیست
هرچه نام خدا دروا باشد / یا درو نام انبیا باشد
آیت مسئله حدیث و دعا / بخلا جا برده نیست روا
جانب قبله نیز روی مکن / همچنان وقت گفتن [illegible] مکن
پس اگر سوی قبله باشد تکیت / [illegible]

ام بسور افتاب ماه سنگ … روز خود را مکس براورد ما
تره کشه وره روان کرون … کشف بلا حاجت از بیان کرون
سر پای برهنه تن عریان … منشی اندران زمان ایان
چو بیاد دیلند جان سخت … منشی ای عزیز نکو بخت
وگر اندر شکاف شش مار … ام بر زیر درخت میوه دار
ام درختی که سایه دراز بود … مرو مار را در و قرار بود
سنت مکروه بشکن این عجوز … بل غایطه کی بود خروج
گل آب وگر بگورستان … ۱۳۳ بلب جوی و حوض ام نتوان
منه از راه باره ابراز … منشی اندران زمان بسیار
مکن بول قایم الا بعذر … ملک اندر ضرور جایز باد
مکن فکر کار آخر باز … فکر در امر که خدا ساز
ملکنی فکر در مسایل تیز … مده آب جواب سائل نیز
فکر دنیا کنی روا باشد … فکر عقبی کنی خطا باشد
مکنی بی ضرور آنی خرج … تقار خود بسوی غایط فرج
آب بنی خویش آب دهان … منشی اندران زمان ای جان

ملکنی

ملکنی خط و کر مکس بازیچه … سنت مکروه اگر چنین سازد
در صلوة نیقه معمود است … که گفت خیر الانام فرمود بلا
نکند بول فوق خاکستر … ترکننده بول بود بیکست فرز

در بیان استنجای خاکی

سنت در نزد شافعی فرض … شارح دررو آنچه کرده عرض
اصل این مسئله سنت کم … لیک بنمود باده از دو ام
نزد اصحاب ما جواز بود … نزد او مانع نماز بود
نیز این شارح از لغت پس … گفت در باب شستن انجاس
گر ببود از درم زیاده باز … ۱۳۴ نزد ما هم بود منیع نماز
قدر درهم که باشد ان نجاسب … شستن او سنت نزد ما
کم از هست درهم نه باشد آن … پاک کردن ز دروی سنت دان
می باید بچه اشیا که … بکلوخ و بسنگ و هیک نخاک
جامه کهنه بینه سنت شمرد … غیر ازین جمله چون ماند بد
نمک استخوان سنگ تیز … سنگ ال بچوب بجنه خشت
ام هیت عیش هم لعلف … گرده گفته بزرگان سلف
شده متصل از عمل تجر … سنت جاهر عا ذشتی دیکر

بوده باشد علتی کان بیلیو / یعنی آن بوده جنبت دیگر او
شد به مستحمی باشد تخمه یا / نه که نجر زود فعلش گشت
تا نجر گشته بخود بیلیو / مثل بیلیو نجات یک نجر او
نزد اصحاب سیستم انقل / بر نجابت زیاده سازد بل
گرده یک نجر دیا بود یاک / نرسد گر نه فشانده پاک
در صلوات نفقه مسعود ست / گوییم آنچه ایجه فر گود ست
135 آن نجر را ز لیه استنجی / پاک کرده نهید نزد شما
تا بیجبر اوی اوج باید / در دل او کرانتی نابد
سبب اونه بطهارت طاهر / تو ورا چون بمکنی طاهر
در حلاصه سست سنگ کس / بیک نه پیش بعد از آن یابس
باز گفت این نه شرطه خواهد / شرط با کیفیت بحاصل از سنگ مقصود
از بزرگان که گوش بو بنید / در شرح و جایه همکو بیند
نزد بیک چند تمام سنگ انداش / نرز مستان کو گفت به پیش
جانب پس گشته اندر صف / وقفه یا کاو سبب بر کیف
لیک از تبلک تر بسوزد / وقت تصنیف شتا گی بکنم

اینقدر گشت

افقه تیت شارح وراو / کرو زر چند سخن وش باد
تر ب زن ناک خود یاک / مسح کن که ترت به تنقیح
قصد سازی بیا که تحلیل / بر مطهر ز ترتیبان به قبیل
آلت خود بید ست البزنه / هم بتحرک بد ست البزوه
مسح کن نه ترت که انجار / یا به توضیحش در این اطوار

در بیان مهیات تقطیع جابجت

فصل در بیان استنجا از استفراغ کرد

برشو باد لیه استنجی / که بجا آورید استبرا
نزد اهل لغات منع وی / طلب و دوری ست از یکدیگر
136 مقصد اینجاه نقد ست و قول / طلب و دوری از بقیت بول
آنچه کیفیتی یا استبر است / شرح او در او راست گویم
ز اصل آلت کنند امداد / تا بریدن و سایر قفت باد
بعد از آن که ترت کند این بار / بعد سازد تنقیح بار
این تنقیح ز الحق طاو ست / به بلیل نز جایی نیکو ست در انکه
قبل انزل کی ایب یا که آب / قدم چند میزند زین باب
قدم نزد نعت آنجا صد گام / نزد یک چند سعله اقدام است

نزد بعضی پاره ست ده خطوات | نزد بعضی شش رسن جهات
نزد بعضی طول یک شست ای جلی | برزنند هر دو بالجود بر مصلی
بزند با شخص ساز و | چنگ بر سوی آخر خط اندازد
پیچد پیش ها ی راست چپ تا برابر | بار الیسری برابر است هم ایدار
با همین شخص از محل صعود | میشود جانب نشیب فرود
لیک قول صحیح در بشری | طبع باشد خلاف یک دگر
ول بیایا که او گواهی داد | بعد با که آب جایز باد
بعضی از ائمه ما با دراک | نکنند فرق پاک از ناپاک
بول هاشان نجس چو بول زنان | نکنند فرق این بخوف آنان
گفت سلطان اولیا این قول | نیک پیرزن کنند از هول
زو شود عامه عذاب قبر | میکنی جان خویش را تو جبر
چون اولیت آن تقیه نمان | در رساله خویش کرد بیان
زن میتر به یک منزل | بنشینند بعد با که دل
گر نخ می زند بفرج اپی | پیچد پیش هم بیکدگر دو پا
لیک مستنجیه چه باید کرد | در خلاصه ست مینشینند از زد

گفت تاتار

گفت تاتارخانی در دانی | به انگشت سازد استنجا
چونکه داخل بکشت اصبع آن | یافت لذت ز غسل او جانان

در بیان استنجی را اے گوید

آنچه صاحب هدایه کرد سخن | شیخ بصری امام شرع حسن
بعد خانها با آب استنجا | گفت سنت درین زمانه ما
لیک در وقت صحابه بود ادب | فرق اند میانه جهت سبب
وقت اصحاب بطن ها چون سنگ | بود خشک چون مثال پشک
معقده خلق این زمان باریک | سلطانی شعف زیر خوار ارک
بر گود انچنین بوقت حسن | مردم این زمانه را چه سخن
قبل بعد غسل و دوست | قبل ازین ذکر در صحیفه آنست
در نشستن ز رابعه استنجا | گر بپرسی چه گونه ست اینجا
آنچه بنوشت شارح اوراد | که درین نظم خویش سازم یاد
اعتماد ور باشند سازد | سر خود را فرو نه اند ازو
لیک مستنجیه جدا ازهم اندم | بنشینند بعد هر دو قدم
سر خود را در و نهند فرود | ممتد سانحم مطول بود

باز

فرجه وارد میانهٔ دو پا		می بگوید بهتر است انا
می نماید بهتر چپ قبل		پیش آن آب را قلیل قلیل
معتقد خود کند و وارد نفس		مکرش روزه دار را نجس
نشنیدند ازان باشد حی		بشکنند روزه از قصد احل جا
آب اول نهی با استعمال		معتقد خود بوسط بنفر حال
بعد اندک زیاده تر انداز		خفض خود زیق بنفر ساز
باید اندک زیاده کن تارا		یار حکش باد و دو وسط را ۱۳۹
لیک کف را ز بهر استعمال		کرد انگشتهای حکش آنجال
چونکه با عجیق نفر دور ...		لیک کف از خرور ...
پس ازین واجبست حفظ		زن مقام نجس بقول سلف
می نشوید بر دس انگشتها		معتقد خویش منهیست ازان
در خلاصه نوشت حتی کسی		کرده انگشت اگر چه داخل بس
میخ روزه دخیر با طل		نکنند این عمل مگر جاهل
نکنند زانکه بوقت استنجی		داخل فرجه نوش اجمع را
هند انگشت را اگر درپیش		بر طرف فسق طهارت خویش

چون درا

چون در اکثر کتاب نقل آثار		نیست تقدیر آب او رنجی ر
لیک تقدیر آب اوین بار		دل بها کا او گواهی داد
در صلاة نبقه معتبر است		بعض تقدیر آب فرمودست
ست درانزد و عجم وین نفقت آب		گفت سه آب بعض از اوجوب
بعض گفت القدر ...		نزد او در بهشت کرده باز ۲
نزد بعض شیح بدان چندان		از دو ... به نزد آید آن
نیز اندر صلاة معتوری		با تو گویم تراجع سوی ۱۴۰
با نرده آب باز در هر آب		بعد دعا می کنند ز بهر صواب
آنچه در آن کتاب تفحص است		صورت گفت این دعا این
آن دعا را ولی بدل سازد		نزبان دهان نه اندازد
اول اندیشه سازد ای ابر		بیکی گفتمش سلامت بر
آب دوم بفکر این ازبر		از دو گفتمش مر انکه دار
سیوم اندیشه او امان قرا		گفتمش ثالثه ثلاثه را
در چهار راز خدا ... طلبی		... نعم کن چهار یار نبی
پنجم اندیشه ایحذان کن		خواند نزیخ ... کن

آب ششم بینی تقلیب سازد درک | رحم کن وقت شستن در کرک
آب هفتم بگوید ایخداوند | سفت دوزخ بروی من مبند
آب هشتم طلب کند زخدا | هشت جنت بروی من بگشا
در نهم نیز زن رسول الله | مادرم را بکن شفیق حق آگاه
در دهم گو ده بیشتر را | به پدرم کن شفیع روز جزا
گر در آب یازده بگذرد | ای کریم بخش کن شفاعت من
در جزا یار شفیق یوسف ادب ۱۴۱ | یازده این حضرت یعقوب
در ده دو دو ابیا خرد | این دعا را باز اندیشه
جز ایمان دوازده ... | عفو فرما به بنده الهی من
در دولت وقت سیزده آور | کن اجابت ز جرم دون کافر
گو در چهارده ابا داور | وقت مردن بنعمت ایمان بر
گو در پانزده ز صفت ربانی | از کرم با مقام شفیعت رسان
بعده از آن پوشش جان ... | بعده پوشیده ...
اللهم اجعلنی من التوابین | واجعلنی من المتطهرین
واجعلنی من الذین لا خوف | علیهم ولا هم یحزنون

در زمستان

در زمستان مبالغه در آن | بیشتر سازد شش تا بستان
در کتاب خلاصه فرموده | انچنین در صلوة مسعودی
گرد وضو در کند استنجا | یا زوا بیب بجهد وضو او را
هر چه کاهی چه سنت گردد | نیست در جیب ...
از شمهای شارح اوراد | بعده در نظم خویش سازم یاد
بعد شستن در السعادت گفت | معتقد خود بخرقه سازد پاک
بنمود خرقات بدست چپ | پاک کن انجمع طریق ادب
آنچه شارح مبین این کرد | انچنان در خلاصه تعیین کرد ۱۴۲
بلکه لازم بجهد بر روزه دار | لکه این احتیاط را ...
شارح در روهای تا ترتیب | نقل کرد از عوارف ترغیب
این ادب در محل استنجا | نام او کرده اند استنجا
بعده مالیده دست خود بر خاک | یعنی بر ارض یا بخاک پاک
تا رود بو از شمال تمام | این بعد یک طریق استنقا
از دخیره نوشته آن عمل | دست چپ هر چه ...
گر نداد کسی لقب ما | نکند آن ضعیف استنجا

رفیق

آنکه قاور نبود تا آب روان / شد پدیدش معقد به یم تا آن
در بود و ملو ... یش شل / حکم او چیست ساز بر من جلا
آنچه از هر دو دست پایه شکست / ماندش برز میان پاک درست
رو نخود را بجا بطی ماند / خواندن یک سنج را نمی ماند
آنچه اندر ذخیره تعیین است / در کتاب خلاصه هم این است
اینچنین آن مریض با مقدار / بانه آنکس که پیر برا ور دار
با هر لقیه که دختری دارد / بجملتش رکی دارد ۱۴۲۳
شده است معقد اگرچه میماند / لیک او را وضوب راند
هم ورا بی مشربه او را / از کقایه شیع ساز و یاد
دانست آنکس شکست معقد گر / جان خاطر نیافته آن یار
کند آن شخص ترک استنجا / نی رایج بود ز امر انجا
در کتاب خلاصه تعیین است / نزد در بعض نسخه چون تا این است
بانه از فرق لوح مستنجی / لوح را خود لطاهر مستنجی
گر رسد آب او بدامن کم / نجس است آن خیط یا پیوم
البته که معقدش باکست / ور نه آن شخص که بادرست است

آب چهارم

آب چهارم که آب مستعمل / گفت زین مسئله شنو مفصل
گفت آنکش راول تیمم / داخل خف مذهب مرحوم
در خلاصه نوشته اند ورا / می بر از رو نجس ملی ورا
نشود پاک با طن موزه / حفظ خود کن بعض اش روزه
نشود هم لفافه پاک انجا / ای بیا کی جاست استنجا
شستن موزه گر نجو اندرون / باب انجی بس را هم آید وی
این آب درست با وست ناودها / باطنی موزه شده است نترابه
۱۴۲۴ چونکه بر پشت ورسیده باشد / نجس فرخجسته باشد
ذکر و گل بزرگان آنجا / هست ورقاتی زن خوان
نجس فر نجسته که بود / واقع موزه هر چه گاه شنو
نشود او مگر بشستن آب / لیک بر یوسف سعادت ب
گفت نحالی الیواد باشد / حکم او مثل منجس باشد
دیگر درست شارع او داد / انچه او گفته است ساز هم
فرض باشد آنچه را استی / نجسه هم بی بطن نقف
یا لی شست زیاده از دم ست / بخلاف مجه قدرم است
نجا

[illegible]

و

اول سازنده را اسرا جلیل — شسته‌تر بیش محبت بود با قیل
آنکی
آنچه کرده بجو ستی — ار تشنه خشک باور فت آلی
بوده سنت حسنات شستی — بدعت از بهر ثواب خود نه فی
سنت مذکور از حضرت الاسلام — بزشتند عالمان علم
بدعت آنکه نکرده اند آن خبر — حضرت مصطفی صلی به نبر
تا بعضی که حق بشته رحمة الله — نیز این کار را رحمة الله
پس برائجه بدعت مروتی — کرده‌اند او زقسم طاعت نیست
۱۲۵ بلکه اطراف عزیز تقریب اوست — هر فضل را خدا اندازد دوست
بالمن آن بزرگ تعالی — ذکر کرده به تبیت الفضالیان
گفت حق مبشر محمد را — مقتدی را طلاب اهل نار
نام جبرئیل که او بود محمدش — کرده او چه گونه شنیت بحث
ابه لیغ که اندرین ایام — اکثر مردمان بزرگ نام
خرق اعمال سنت بد نکنند — سنت مصطفی سنه نکنند
سند ثانی حق سنت ثابت — بلکه سنت این شکایت دران
نطق را بحکومی میدانند — لیک این ابلهان نه مید الله

بازپران

باز پیران نحو سنه سازند — پیر ها شان اگرچه بد سازند
خوش و اما اگرچه پر ویش — زو منور گزیده ضمیر خویش
لم مخالفت ز رب نهاد جبیه — خارق صد هزار ...
بخلاف نبی کند کار — ... زبان کار او مکر ...
بلکه او را خبر بده زین کار — بر زبان علامت زنهار
گر نباشد ... — سر بکند شنت ابوالبشر ...
گر بدین نقص خویش حاکم ... — از خصم الخواص ست الفقر ...
۱۲۶ سخن حق اگر گران آید — کی جهان گسل عمر ... شاید
بلکه الله ... نقص خود ... — بازون صد ... نقص خود ...
حجت ... از کتاب بجو — کار ها بیش ... صواب بجو
زان جهان کس ... — جان ... آن ...
بجهان کس ... بار — ... غنایت بار
سند آن جناب ... — آیت ... حدیث ...
غیر این سنه سنه ... — هر که را ...
الکت ... عیوب بود — پاره ساز نده عیوب بود

غیبت مرده کان خورد باز | باز تعریف گفت مبارک
بنقیض شکسته کان اللحم بود | بر زبانت مرده تا دین بحق
تو بدر نفس بار ناروا نیاز | جرم بر گردن بود جانیاز یار
دوست آزار ای پدر آزار | بحس از فعل زشت استغفار
گر همین بد حسب است کاربود | مغفور زنهار یار پدر
کرده باشد بوقت نو دیکه او | آخرت تو و همان زود باید
مهربانا حضرت پرورد | نه بود از هزار آدم پدر ۱۴۶
شفقتش بهین که از کرم زشت | ره نمی کند براه اشتب
وقت آخر که تلخ بجان دید | گفت این امت بعفو بر منشو
تلخی جان اگر چنین باشد | امتم چونکه مطبق این باشد کاملست ارنه
تلخی جان امتاز من | بار کش سجده را بجان ازمن
مهربانان او چنان باشند | تو هم با اخلاق آن باشند

در بیان انواع آب ها گوید

هست انواع آب با هر چند | گر باین بنده از سعادت مند
نام عزت خدا کند بو عزیز | خالص نقد هست افضل ابر

آنچه باشد

آنچه باشد جواز غیر و از | صاف کن نیک از خود و از
در کتاب هدایه مشهور | اغنیایان در رو اشیش نمودند
جایز است آب آسمان بحار | او و به عینها چو ز آب بار بجاه
سخن بر یکی به وضع و غسل | مشو و قدر و اشکال ازین شکل
آنچه آب که از درخت ثمر | بخشش کرده گرفته اند گر
نیست جایز با وضو گر نیک | علما اتفاق او کرده اند
نیک آب که میچکد از تاک | با وضو جایز است نبود بیک
۱۴۷ لیک از چینه سخن به تمیز | نیست با آب ها که هم تجویز
آنچه آبیکه غالبش باشد | شده باشد جواز شرب بر که
آب ورد هست با قلاً مرق | آب زرد بقول اهل حق
نیست با این همه جواز وضو | چونکه آبها هست غیر مطلق او
نا جوازه آب با قلای بر | شده باشد اگر بطبخ تغیر
ور تغیرش بدون طبخ است اے | باشد آن آب هم جواز وضو
جز زطاهر شعو می لاط آب | یک وصفش تغیر چون سیلاب
باید تابک مختلط شده بود تا | لیکن و اشنان و زعفران چه بود

این همه جایز طهارت است　　لیک از شک نعم روا است
نیست آب زعفرانی تجوز　　وانچه مانند او است بنود نیز
آنچه از جنس این زمین بنود　　بجواز وضو یقین بنود
هر یکی اختلاف مشکل است　　اتفاق فتوی کسی که کامل است
آنکه رنگش بشو آب گر　　مثل شیر و عصیر یا زعفر
غالب از رنگ آب رنگ　　گفت تاتارخانی از انفع
او روایت کند از اصحاب　　نیست جایز وضوش در آن آب
لیک هم رنگ باشد از طالب　　نیست تجویز طعم آن غالب
طعم آب نمیشود ظاهر　　عبرت اجزا او است الطاهر

در بیان آب جاری

در کتاب هدایه آورده　　از بزرگان و این بیان کرده
بدخول نجس است آب روان　　نیست ناپاک باشد آن
مگر آنکه تغیر یابد او　　بمزه یا برنگ یا ببوه
هست تفسیر آن که راند و گر　　نیز در چند نسخه مشهور
اگر آب اگر ز فوق نجس　　هست جاری نجس بدانا بس

گر اقتش

گر اقتش روان بجو متغوش است　　در برابر بجو جو اکثر او است
نیز و یعقوب جایز است وضو　　تا نگردد تغیر آب او
آب باشد ضعیف جریان او　　بتانی اوز کنند وضو
متوقف بود جوان چنبه آن　　بر آب غالب را با بان
چه بجو حکم آب گنده است　　بر کنار روان برد بار
یا روان او بود طاهر　　بنقص بو بیده ظ
در خلاصه چنین بیان کرده　　نیز در بعض نسخه آورده
آن یکی فوق آب را بر است　　لیک پایان آب جاری است
هست جایز وضو آن جاری　　گرچه کرده وضو دیگر باری
حرف نشنود و نه در این باب است　　موضع نهر که گرو آب است
نیست جایز با و وضو کردن　　در خلاصه بیان او کرده

در بیان آب کیفیت او گوید

در کتاب هدایه تبیان است　　تا خلاف از ائمه دین است
وقف باشد بحکم نزع کلان　　حکمی آنش بوده چو آب روان
بو تره نجس نشمه　　مگر آن آب را تغیر رود

یعنی در طعم و رنگ یا در بو — گنده باشد تغیر آب او
چونکه احکام موضع ... — گو این بنده را شمعی نجع
این نجاست گنده سبب ... — یعنی مردان و غیر مردان آن
مردان نجاست جیفه قدر اعتبر — غیر مردی بجز بول قطره غمر
مردان جاری و قطره بالاجماع — گفته سازد نجس طهارت شمع
ترک از موضع و قطره بحق — قدر حوض صغیر سازد نجس
غیر مردان چو مرد هست طلاق — نزد ده نزد بزرگان عراق
سخن بزرگان نجع دلدار — جاها از موضع و قطره شمار
لیک آنکه باشد او جاری — قرب مردان جمع و وضو آری
لیک اندر مینه هست ایبار — نزد لعفر بزرگان بی‌کار
بحکم او را بجواب جاری دان — بهر تشنیع ز مسلمانان
جاری در جاری قدر حوض صغیر — این سخن از ابوالمکارم بر
قول شیبانی و در ساز دکس — قدر ده گز و نیز جاری نجس
در کلانه حوض در مقدار — هست ازان متقی سخن بسیار
در صلوة فقه مسعود است — گویم آنچه ایشه فرمود راست

کرد ابو

کرد ابو حفظه نقل از نعمان — یعنی از اعتبار حوض کلان
گفت از نصف او کنند مشهور — تحریک نه چو نصف دیگر او
بازبزند رنگ آب اگر — زو نسازد و نصف دیگر اخر
دانش این عمل جریده اند — وز محمد همین که پرسیدند
وا دو نشور محمد ابن حسن — در کلانه بود چو مسجد من
مسجد او که در تفحص گشت — از درون بیش هشت اندر هشت
از برون شش و ده ده گز دان — یعنی از هر طرف بلانقصان
بحدیث رسول خود علما — یعنی غیر الاماراد و سطرنا
حکم کرده اند بارده در ده — این بجو قول بزرگان ره
گز گجی چون بیرون مسجد او — بیکمان مشفق بیحمان نیکو
لیک متوسط است بازده ده — قول بسیار از شیخ ره
در کتاب خلاصه آورده — علما الغرض بیان کرده
عذر در عذرا زهشت سیف — ده گز ده بر آب هر طرف
در آن حوض عشر اهی بود — کوشش کن برتو انتفع باد
بالله این حکم زیر بحث است — در مدد هر بوده که حکم است
هشت گز را دگر زیاده کنند — گر ازین کم بود افاده کنند

والسلام بزرگ صاحب عقل　　میکند از دو سخن خویش نقل
در مقدر صحیح فتوایش　　پاک باشد جگر بجو سنی گنش
نیز در عمق او تخلف بجو　　در صلواة نقد دین مسعود
آب گیرد بدیست زان منزل　　نرسد هیچ نیست او در گل
هست نزد فقیه ابو جعفر　　با تکلف شنو نکات پیر
شمس دین گفت آن مطهر روح　　یک سخن چار اجمع مفتوح
قول دیگر بجو ببیت گزاف　　قول دیگر نجس است از نزد ۱۵۳
قول دیگر رسد بکعب پایان　　قول دیگر بقدر غیر بدان
در خلاصه بگرد هست بهمان　　نیز در چند نسخه های کلان
لیک مشهور شد است بر آن جمع　　نشود منحرف بگردن آن غرق
در ورا عشر چنین اما در گل　　در بهای من اگر چه تطویل است
ذا نکو که تو اما از یکی است　　کس چه داند نزد به تقوی حجت
علی بزرگان ما تقوی است　　کس بتقوی عمل بکند اقوی حجت
نزد بعض دراج زیادتی است　　امر توسعه که بر کس است
ملک داوند بر همین فتوی　　مثل صاحب هدایه از علمی
لیک اندر کتاب قاضی خان　　بما حجت صحیح است آن

بلکه نزد

بلکه گروه هست نهی از هر بس　　اهل تقوی چنانچه وارد بس
نیز در جامع الکبیر هست　　قول عامه بزرگان این است
نزد کرخی بهفت باشد هشت　　نیست بالای مشتهی انگشت
هفت تبعه که زما هست آن　　اجمع راست ذوق با ایشان
غیر ازین هم چنین روا رفته است　　اضبع قائم است پس از هفت
نقل زیک چند ائمه این مجموع　　ذوق بر تبعه اجمع مفروع
۱۵۲ بعد ازین در صلواة مسعود　　علمای عظام فرمودند ۲
عشر در عشر بجو حوض آباد　　جز ازین قدر بنو زیاد
اندر آن حوض منزعه گردند　　یا بسوی نار وارد فرد بروند
نبود بعد آنی جواز وضو　　چونکه علم گشت از نجس آلاو
ملک آن بنز عذر آب چند است　　یا بسطو تا در لطو آب ادا
حوض چون قطعه قطعه یخ بربست　　چند آن یخ از نجس بیست
آب آن حوض را وضو جواز　　گو نجنبد آن زیست نماز
در کتاب خلاصه تعیین هست　　نیز در چند نسخه چنین است
هست حوض کبیر در این باب　　چند داره جمیع آن آب

او که جنبد اگر بجنبانند نیز / هست جایز با آن وضو کردن
در کتاب منیه آورده / علما انچنانش بیان کرده
انچنانش که یخ بر در آب رقیق / بسته باشد نوشته اند بالتحقیق
بشکند او اگر بجنباند نیز / آب او جایز وضو و ...
حوض چه ستبر یخ بر بست / بهر آب اندرون شکاف است
گر لی هست در آن شکاف افتد و / یا بکی آمد و همان بنهاد و
یا وضو کرد آدمی در او / چه بود حکم آب او بر گو
گر بود یخ ز آب حوض جدا / آب آن حوض با وضو هست روا ۱۵۵
گر بود متصل روا نبود / حکم شرع است ماجرا نبود
آنچه در این کتاب گفته ایست / ذکر کرده است فتوی این هست
در کتاب خلاصه کرده بیان / انچنانش در کتاب قاضی خان
نزد بعضی [illegible] جناب / اعتبار است روی جمله آب
نزد بعضی بود محل شکاف / ملکند متفق عمل بخلاف
چونکه هست آب از شکاف نهفت / بوضوء ساختن جواز نگفت
مگر آنکه بود ده در ده / آن شکاف یخ ار رود ده ره

یکبار ره

در فتاوی نوشته اند نظیر / هست در موضع غدیر کبیر
خشک گشته و تحت آن [illegible] / روث او گرده آدم حیوان
بعد از آن پر شود ز [illegible] نفس / وقع گرده ازو یخ آتش
بر مکان نجس در آید آب / آب یخ را نجس بود حساب
گرچه گردد کثیر آبش بعد / نیست حکم طهارتش از سعد
ور شود داخل غدیر ای یار / آب گرد بجای پاک قرار
۱۵۶ تا که گردد وسیع ده در ده / امتزاجا نجس شود آنگه
در خلاصه نوشته اند این باب / پاک باشد چنین بود یخ آب
آنکه در این کتاب تصحیح است / در خزانه و فتاوی این است
در صلوة نقیه مسعود است / علمای عظام فرموده است
آب پاک بوده ده در ده / بعد آب نجس شود آنگه
آب ثانی بتابع اول / نیست ناپاک پاک شد بدل
مگر آنکه تغیر یابد او / بمزه یا برنگ یا بو بود
بوده باشد یکی از ده در ده / آب آن حوض ان مالک ره
نجس عینی او فتد آنگه / آب گرده نجس بلا اشتباه

باکل

آب دیگر پاک ورا و برا
تا نگیرد توان بنیست باز
پاک کرد و دل از گرفتن آن
حوض اندر گمک گشت پلید
چه قدر آب او برون آید
گفته اند جعفران فقیه سعید
نزد یکبار ده صلوات بار
نزد بعض امام راه نمود
در میت زشته اهل کرم
اتصال بحوض کند چون
گفت صاحب خلاصه اکبر
پاکند آن چو اگر در هم زراه
گر اقل هست بجا هست چنو
قول دیگر اگر چه گر هست آن
سخن در صلوة معتمد هست ۱۵۷

شمع آنکه چو گفته اند ورا
آب آن حوض را مکرر وز
گر در آید بر آید آب روان
باز آب آمد و با اصل رسید
تا همان حوض پا و صل شاید
که بر او دو چو آب پلید
تا بر آید ز حوض یک مقدار
پاک گردد همان که گشت بر نا
گفت پا کست تا بر آید آب
گر دو شغف وضو چه میکو
حوض پر کند بجو در آمد آب
تا بع حوض شمع نماو خوش
تا بع حوض و شمع آنجو
تا بع حوض نیست طول وان
جای اندر آن رنگ جو هست

حوض
صد راید

نی ذخوی شش ضائع

میدرآید چو آب از یک او
هست جایز وضو کس با نه
که در ده بحو با بی از هست
فتح در فتح اگر بود با طول
در خلاصه بحو با بی مفهون
جایز از حوض خرد با آب
جای در جای یا اقل از هست
فتح در فتح بود به یکه او
آنچه صدر الشریعه میگوید
نیغ منقول هست بر از ضیو
در بود اگر ایب لگت
نیغ زین حوض فرو از طرف
در کتاب خلاصه تعمیم
پاکنده آب عمیق طولا نیغ
نیغ در حوض در از یش جید از

و بر آید ز جنب و یکرا او
کاندران حوض مختلف دانه
زد طهارت باتفاق روایت
مگر از جای خارج او داخل
چشمه آب او بحو برون
لیک از موضع دگر چه جواب
آب او مطلق جواز وضو هست
اختلاف مشایخ او را که
از بزرگان که راه دین بودند
جای در جای با کم است از ده
بجواز هست گفته است الفقیه
صد راید بر آید آب روان
نقل ساز د ز بزرگان دین
نیست در حوض گفت جو تا ده
ده در ده بحو جواز شمار ۱۵۱

اخذ بو لیث اعتماد و حدید — هست اندر جواز این تقدیر
گفت اما امام ترخانی — یعنی بوبکر امام حقی و ائمه
نیست جایز دراز بر تجدید — گر ازین جانبست عمق قدید
زانکه آن حوض جایز است وضوء — گرچه خوف نجس بود در او
بطهارت گفته نیست بر آن — چونکه شک یقین نگردد زایل
او نماند وضوش این ظن — تا نگردد نجس مستیقن
هست حوض ده بار ده در ده — اسفل حوض کم ازین او شد
در بر جایز وضو باشد — نیست جایز بنقص او باشد
لیک اسفل کلان اعلا کم — قطره‌ای می در بر آن کم و ضم
آب این حوض کم شود آنکه — منتهی گشت باره در ده
لعنه آتش نجس بود یا صاحب — در مقام آخرین نه هست خلاف
ایخونش آن متقی دور اندیش — ترس پرور و کار کرد بیش
منعش ملها بتقاف بود — بیش کرد یا احتیاط تو بود
تا نیاری ز جام دل در دست — نتوانی میان این در بست
گرچه ابواب علم مبدا نما — ترسم از این به بند افتد ما

نزول ۱۵۹

نزول تا بحر شد احوال — بهت سوانح رشته لغو
مغز و قربت بکش که در قفس — گرچه حنبل شود بجو بشر

فصل در بیان مقدار حوض و احکام او

در کتاب هدایه مشهور — انچنان است در حوض مذکور
یک در شک و سفینه کبیر — ده قدم چه شود خلاف عمر
عفو شد توجه استحسان — بدلیل قیاس مفسده دان
اندر آنجا که وصف استحسان — ... بود بغیر گمان
هست بر تو دلیل قیاس و دلیل — از وقوع نجاست تقلیل
چونکه اندر قواعد صحرا — هست با شک در آن بجه ما
جاری باشد بگرد او بحر — باد و سیل افکنش بجای برد
زین سبب گشته قلیل و معفو — عفو نبود بجای کثیر او
عبرت این کثیر آن باید — او بناظر کثیر بنماید
گفت صاحب هدایه از پر در — بر جمیع اعتقاد باید کرد
والملازم حیض بکر و بیان — هست مفسد کثیر فاحش دان
قول‌ها کثیر فاحش کن — مشکلات سخن کت بکن

بحث ۱۶۰

نزد بو یوسف که تنگ گیر بود | نه عدد فاحش کثیر بود
نیست فاحش بر بعضی از صحاب | تا نگیرد جمیع روی آب
در مغنی که بارها سفته اند | اکثر روی آب را گفته اند
تا که هر دو را گفته اند از او | نبود خالی از یکی از دو
از غنیه صحیح گفت عملی | او ز مبسوط نقل کرد جلی
این نما نه از بن تسع برون | در هدایه بود این مضمون
فرق بود میان نجس | در میان صحیح مشتهر ١٦١
روث خفی هست نکته ای شامل | نه ضرورت با این همه شامل
در الهدایه بود شکفته و تر | الغرض روث هست نجس بقر
کنه از اصل مسئله تعیین | قول یعقوب زبزرگان و نیز
عفو بود و گرچه باشد کم | اختلافات قول از ایشان هم
نجس خفیف بود و تکثیر نجا | بالنه از کلوز واجد انجس
لیک ترقیق کم هست بسیار | حکم این هر دو را یکی شمار
فیسارد نجس قلیل این | در خلاصه و غیرها تعیین
در کتاب نهایه مروا علام | نزد یک جند عاما از غلام

نزد

خواه شهرت خواه صحراست | در ضرورت نه این مبادرت است
این ضرورت به نزد یعقوب است | در مفازات بود نه در امصار
در کتاب هدایه تعیین هست | در نهایه و غیرها این هست
پس نکند ... عفو ر | واقع به شغل بیان شده
هست در نزد شافعی مفسده | هر یکی این هم تکلیف منه
٧٦ و گفتند راکب ار زد بول | کل آتش گشته در دو قول
١٦٣ در محمد روایت از ابن ... | نیست حاجت گنید ...
هر او آب را شغل عالمت | باشد با اصل این سخن طالب
نزد او هست بول ها بود کل | نیست با هست پاک شده بین
نزد شیخین او نجس باشد | نیست بر کو نه ختم رسول
لیک نوعی غلیظ میگویند | شیخ ثانی خفیف میگویند
آنچه عبد العلی بیان کرده | نقل از مضمرات آورده
فتوی عالمان ز روی کتاب | مذهب بو حنیفه هست در آب
با بو یوسف هست در جامه | فتوی بزرگان علامه
لیک در باب حفظ ... | نه بقول محمد ابن حسن

لیک در واقعات گفته شیخ   بول اما بود و کلی که شد فقیهش
از نبی ست همچو حفظ ما   نزد و شش نیز فتوی بر این دان
در کتب عتیبه هم شد یاد   هم نوشته ست شارح اوراد
از کبیر آنچه باشد فتوی   چونکه در بول اوست لا بلوی
در کتاب نهایه زین معنی   گفته بیند و لیلها یعنی   نیست خلاص
اصل این آنکه فرقه عرنی   آمدند شهر مدینه بیرون
اود سلطان انبیا دیدند   دین آیین پاک بگزیدند   ۱۶۳
بعد یک چند مدت و درد   گشت آن جماعه رنجور
مصطفی امر کرد در آن حال   جانب اشتران صدقه اما
شیر اشتر خورند و بولش هم   رفته خوردند آن فرقه آنهم
آن جماعت شدند صحت یاب   گفت از این سبب محمد پاک
وجه آن دو بزرگ صاحب عقل   از انس ملکیه قتاده نقل
مصطفی غیر او ندادی گفت   بر غلط شیر بول را در گفت
در شفو ثابت این که گفت رسول   وجه اول این سبق علی المعقول
شد به تنویر پیمبر معلوم   از نداوی همان جماعه شوم

بالجمله

بالجمله آن جماعه را فرمود   وجه فرمودن رسول این بود
چونکه گشتند آن فریقه پید   بعد صحت شدند از دین مرتد
ما نیامخ را بقتل آوردند   اشتران را تمام بی بردند
از پی آن جماعه مردود   ها در ره یا ز صحبت خود فرمود
از تعب تعب رسیده آوردند   شب به بروند کشته شیخ کردند
هم باین صحت جماعه شوم   مصطفی را ز وحی شد معلوم
۱۶۴ نیست معلوم در زمان ما   این بود قول بزرگان ما
بود او با در اول اسلام   بعد منسوخ گشت آن احکام
آن حدیثی که اشهر قول ست   یعنی استنزهوا من البول
نزد فرقه بول آدمی اهل   مطلق البول زین حدیث بهل
همچنین در صلوة معروف ست   یعنی در فعل صید فرموده
یک دلیل از صحابه منقول   مرد سعد معاذ وقت رسول
مصطفی آنکه در جنازه آن   راه رفتی بنوک انگشتان
خلق از این حال گشته سوال   گفت یعنی بر خدا تعال
زر بران جنازه آن یار   آمدند بس ملائک المقدار

ترسیم کرد بر زمین نیم ناقه / بر رسید با فرشتگان خدای تعالی

از برای فرشتگان کبار / بود و هم روی آفتاب عذاب

با وجود چنین کرامت ب... / دفن کردند سعد را بر خاک

اندران چال خاک در لرزید / شد بروی چنین تغیر پدید

گفت آنکه گفته‌اند ز عباد / آفریننده را بجا یاد

نیز زین چال خفته سؤال / گفت این سعد بود مرد جلیل ۲۰

جامه از بول اشتران خویش / نیک پرهیز کرده بود درویش ۱۶

[illegible] خاک با خلق نیز نفرود / خطم اعیب که بیلوی جیب برد

نیز در جیب بر استنشاق آورد / با وجود که بود چنان [illegible]

انچنین جرحت که در سعد است / سخن با ... صدق او ... است

ز اسمان شد فرشتگان انزال / بر یکی جرم چنین که گشت چه حال

وز پی حال ما سیه رویان / حرف چنین بهرزه پر گویان

ظاهر باطن از قدم تا فرق / به پلیدی جرم ما شده غرق

تا چه در ما فتاده حال خویش بود / حال ما بندگان چه خواهد بود

مگر از فضل خویش با بنده / عفو سازد و نخورد بخشند

باز آیم

باز آییم با بیان سخن / هر چه زو رسید با شتهار سخن

بعض زین قول بول ما یؤکل / نیست طاهر پلید باشد بل

غیر ازین جا هم دلیل بسیار است / مطلق ابوال نجس مر ورا است

این نشانه بخلق پوشیده / تا بحکم گفتند فهمیده

شغل کردن مباح بود اول / بعد ازان نهی کرد آن فضل

تا که هر وقت خطبه فرمود / نهی شد نطق او بود

بعد ازین در هدایه فرمود / انچنین در صلاة مسعود

۱۶۶ گفت نعمان اتقی بررد / بول او با بود ا... خورد

نزد بویوسف عقیده خصال / از برای دوا شده مستعمل

در محمد نه دست قول اول / از برای دوا و غیر دوا

بول آنکه خورد نه نیست / در محمد خلاف کرده نیست

سعو تا بره سود ... گوید او هم بود چو نا خر / شد ز عقبه بحل کشیده تا امر

۲۷ مرغ مرو گنجشک موش اندر چاه / صفوه سود رسام [illegible]

بعد اخراج موش یا گنجشک / نیست در دلو آب چاه تا شک

نیست در بیست با طریق ای جان / ده و دیگر ده ورا استحباب

بعد صاحب هدایه آنکه مرد / در کتاب خود انچنین آورد

۱۹۷

ابن عباس نقل از ما قبل / میکند از بهر اثبات چنین
لعنهم گفت الله از غرض / معنی بسیار تر ازین نقص
لیک ما و نیز علمای عظام / نیست باشد سخن کنیم تمام
چونکه نیکوتر زند گر به مرد / حکم این آب را چه باید کرد
پس از جملی تو شصت از آن چاه / بکشند پاک میشود آن گاه
گفت از جامع الصغیر حق / میکند در بعض روایت حق
گفت این قول را ابو الاکبر / در عبادت با احتیاط نگر
این چنین دو با طریق ای / باقی او زین دو مستحباب
گوسفند هست آدمی با سگ / گر بمیرد در او زین بیک
کل آبش کشند از آن چاه / پاک میگردد آب چه آنگاه
و آنچه حیوان در او چه مرد هست / خواه باشد بزرگ یا خورد
گر ورم کرده یا که پوسیده / علما حکم او یکی کرده
آنچه آبها هست اندرون چاه / میکشند کل او بلا اشتباه
هست ای چشمه او حل / بکشند از او اگر دو کل
عمق اطراف آب او گر / میکنی با تکلف تقدیر
چاه و دیگر بقدر او سازند / آب آنچه درین چه اندازند

آنچه

۱۹۸

اینکه پر شد ز آب او تا دهانه / بعد از آن پاک گوی جانانه
یا نهند نیزه فرو در چاه / عمق آبش زنند الله آنگاه
ده ولا ورکشند به در جا / باز نیزه فرو نهند درو
چه قدر نقص میشود دانند / نقص آن نیزه را نشان مانند
میکشند این طریق از چه دلو / متعلم میکنند برده و دلو
نیزه که شد تمام پاک بدانند / از ابو یوسف است این قولان
لیک در قول بو حنیفه امام / گر نمیکرد آب چاه تمام
میکشند تا که غالب گس / یعنی آب نجس از او نه بس
یا بگوید دو مرد آب شناس / آب او را تمام گشت قیاس
در هدایه بمذهب آن شد / گفت این قول را هو الاشبه
در محمد حسن که بیت سه صد / دلو آب از دو بیست سی صد
یعنی زین بعد میشود پاک آن / گر نماند بکل او امکان
و المکارم بزرگ پاک جناب / میکند نقل او ز چند کتاب
گر نماند بکل او امکان / فتوی بر مذهب محمد دان
یعنی از دلو آب او بعد و / پاک گردد کشند تا صد

آنچه بر قول زرب بصارت گفت / گفت اصح آن و در علما
آب چاهی نجس شده بود او / پاک ناساخته که گشت فرو
باز بر گشت پاک شد با نخ / اختلاف مصنفین و ...
گفت اول صحیح ناکش و ... / باز گفت از کتاب قاضیخان
گفت او گر گرفت اندر کش / باز گشته نزه پاک آنجا ولی
ون ... قدر ترک کرد اگر / مشتعل پاک در صحیح خبر
آنچه از قاضیخان که ... است / از کتاب خلاصه هم این است
در صلاة فقیه مستو است / آن بزرگ طریق فرد است
هر دو در چه دو وحش ار پاک هوش / مر برو حکم او چنان که موش
در غیر دست وحش اندر چاه / حکم او حیث ناخوش ...
آنچه قول ملحی در حاجت / حکم ... وحش هست ...
آنچه شاه سرخس آورده / ... خاده چیل بیان ... کرده
در ... وحش ... نه است خلاف / لیک تعیین نکرد که گردد صاف
... شود نجس وحش العاقل / ... ازو با تفاق کل
این کل ... طریق ای باب / قبل ازین گفته هم در این باب

چون شود وحش خلاف کرد از / گفت خواجه اجل چراغ طراز
نجس شود مکنند کل آب / لیک تعیین نکن از بر این صواب
هست قول ملحی و زین واضح / او حسین و گفت تا به صحیح
اتفاق است چون شود وحش / کل این آب پاک شد ز کوشش
اصل این آنکه گفته است آن یک / شیخ او را چو کرده ... را سک
آن دیگر که کرد این را سلب / گفت ... را چو کرد به شش طلب
گردد او گر به عمر او در یک چاه / کل آن شش کشند با اشباه
در فتاوی جهانی او را گفت / قول یعقوب چون طحاوی گفت
در کتاب هدایه گرد و خبر / انجیس در کتاب بطال دگر
وحش تخر وحش شد برون از او / کس نمیدانند او تباه که
قبل از آن که ظهور کرد و داد / آب آن چاه کرد بوقت وضو
اجتهاد و امام بزرگ تر / او تنفخ نکرد هست اگر
یک شب و روز میکند قضا / صلوات خود ازبر او در چاه
گر تنفخ تفحص ... واند / سه شب و روز را قضا خواند
هر طعام که پخته است با آن / ... آن طعام را ...

یقین

می بشویند آب پاک از آب
سخن [illegible] چنین پاک تمیز
بلکه از وقت وی [illegible] نسبت نجاست
چونکه اضافه نقش [illegible] شد بعد از آن
در [illegible] جواهر چنین بیان کرده
شد بچه مکعب صبی فرود
ملک [illegible] پاک گشت بنور پاک
لیک [illegible] شده نجس آنچنان مکعب 141
کل آتش گشته شود طاهر
لیک گنجشک واقع چه شده
آمده اند عاجز از برآوردنه
تا مدارک مدت آن عصفور
نجس العین گشت چون آن
مثلا عمل شیخ اسمعیل کرده
بکند بعد کل آب بچاه

کر رسیده بعد از آن چه آب
نیست بحاجت اعاده [illegible]
قبل ازین حکم پاک در آب
نیست شک البته [illegible]
از بزرگان شریعه پرورده
ننگ جسته اند از [illegible] جود
آب چه پاک از سلالت [illegible]
یا [illegible] نجاست اغلب
گرچه مکعب شیء طاهر
خلق را اعتبار [illegible] آنکه
یافت گنجشک را که [illegible]
نجس است آب چه [illegible]
ترک آنچه [illegible]
یافت گنجشک تا که کل کرده
الحکم [illegible] کنند آن گاه

بعض

بعض اصحاب ما درین عصفور
ترک سازند شغل [illegible] عمل
اینها چه در جواهر العصفور است
در خلاصه نوشته اهل الله
کل آتش گشته کرده پاک
فرزند [illegible] مانند آن
گفت عبد [illegible] بلا اشتباه
علی گفت در [illegible] این
گفت [illegible] الاعیه شیخ نجار
[illegible]
گفت صاحب خلاصه عقل
[illegible] ور چه
سخن در [illegible] مسطور است
آب [illegible] بچاه [illegible]
گفت [illegible] گشته [illegible]
زاید [illegible] گفت از آن چه

کرده در [illegible] تقدیر
[illegible] کل
[illegible] در اول طهارت است
استخوان نجس [illegible] در چاه
گرچه آن استخوان [illegible]
[illegible] اخراج استخوان امکان
[illegible] کل آب چه هر گاه 142
اینکه [illegible] الا [illegible]
غایت [illegible] اوست [illegible]
[illegible]
از ابو یوسف آورده او نقل
[illegible]
[illegible] فرموده است
[illegible] پاک [illegible]
پاک [illegible] سلالت [illegible]
پاک کرده گشته [illegible]

ور خلاصه نهایه سازد یاد / آب خشک گردی اعتماد
ترجمه نزح باید آب چه و همش / همه آب چاه بیرون کش
بهر این آب کل آب چاه / گفت باید کشند تا انشیم
بعد از اعتبار دلو حجر / در هدایه شستمان دیگر
آنچه در دلو است فرقان کل / بر تسقی و آب و مرجع حال
باره عالمان باین سخن است / دلو صالح است صاع حجاز است
من شرح مجمع صدر اختتام / چون ز منقال شرع اشرف بار
۱۶۳ حکم منقال کن نه بود / وزن یک صدوبی همانه بود
از چه نیست دو دلو بیست / برد و دلو که سلست ثالث است
به همین دو هیلکند بیکبار / گفت الهند جائز بود و درین اطوار
این سخن در هدایه فرمود / لیک اندر صلاة مسعود
حسن این زنا و نیک خصال / این سخن را نمیکند اقبال
چونکه ثابت نشد نقل بعدد / این بود بر حسن دلیل سند
از برای تخفیف مقصود / از چه نیست دو دلو لازم بود
هیلکشند ندیده کمان نخدا / بعید نارسیده گشت ادا
به همین گشت نه یا ملا / بهت تجویز بعید ازین با

این جماعت مختلف گشتند / یعنی ثابت نشد بیت نقل عدد
خوک یا سگ بچاه رفته بود / زنده بیرون شده گشت حکم کو
در نهایه بیان اگر دو است / در بیان و یافت او روست
ترجمه نزح باید آب چه و همش / همه آب چاه بیرون کش
گفت شد کلب را برین تقدیر / نجس العین هست جز یا جیر
تراشش از دوم رسید زیاد / جامه شخص را بالله افتاد
این روایت بود زقاضیخان / لیک نقل هست از محیطه
و همین سگ شوخ ملاقی آب / کل آن شد گشته از درون خاب ۳۴
زرسید آب را دهان او / کل آن شد گشته نزد دو
زین ثابت روایت لا اوس / سخن بر یکی بوده ردیس
لیک مرد آن بود درین باب است / نزد احتیاط را از دست
این است ریت زران منور / نجس العین هست ثقلی طلب
گفت صاحب نهایه زین گفتار / از بزرگان و همین سخن بسیار
از همه دو کار نمود جلیل / گفت هر قول او بچند دلیل
از هزاران او یکی آرم / طاقت آن دلیل نه دارم

پس همان به که مختصر سازیم / آنچه لابد است بپردازیم
گر بچاه افتد خر و بط انباز / زین سخن در رغبت آید باز
رفت در چاه جز خوک یک / زنده بیرون که گشت زهی یک
نیز صاحب نهایه گفت این / اندرین سخن در بیان ها تا بچاه
مجتهدین نوشته اند جواب / نجست چون نشده از این آب
نیز طبش انگه ها آن حیوان / نرسیده بجز لب آن
گر دهان رسد چه میگویند / مو دهان ها طریق حق جوینده
آنچه نورش نجس بود زینهار / آب چه را نجس کنند یکی
شور گر هاست آنستی / میکنند اهل عقل نیز در آب
یعنی هر سور میکنند چون خوش بگل / آب آن چاه را نه ظلم بگل
بر شک کل بهر مکروه / گروه بود هم قبل ازین آگه
لیک نقل از محیط قاضی / یک روایت نوشته اند جاها
هست چون زنگ مجمع در اند / هر یک از چه برون شود زنده
گر چه نرسد دهان او بر آب / میکند کل آب را زین باب
نیز اندر نهایه قصاص کند / اجتهاد و اجیه دین کند

بچکد قطره ها ... اگر / اوفتد در آب چاه خرد
چون که بنوشد نماز املان / نشود مانع از دقیق طلان
نرسد بنده را بجز رجحال / میکند عفو ایزد متعال
در صلواة فقه مسعودیست / علما را خلاف فرموده است
چاه تنها بیست دلو لازم بود / هم بجز چاه پاک در بیلو
دلو اول اگر برون سازند / دلو دوم بچاه اندازند
گه از دو عیش یکی کم مبتة / لیک زاول جنابت یکی ما ست
پاک شد دلو را برون ریخت / دلو دوم بچاه پاک آمیخت
پازده دلو کمتر از ... / ده ز اول جنابت ... اند
این روایت جنابت تعلیق است / گفت در قاضی خان ...
دلو سیم بچاه پاک از دو / بیلکی دلو اتفاق سازد
این سخن در صلواة مسعودی / انصاص در نهایه فرموده
دلو اول اگر شعا ... / نیست باید ز چاه در دوم
گفت صاحب هدایه آن علی / در بیان ها آب مستعمل
جنبی از برای دلو رسن / گشت در چه فرود جست سخن

قول یوسف در آن است | آب بر حال خویش پاک است
مرد بر حال خود نجس باشد | انقدر با عوام بس گفته
گفت امام محمد طاهر | مرد هم طاهر آب هم طاهر
گفت نعمان زمان سلامت | مرد پاک آب هم پاک
نجس محل بگو کز جنبت | از نجاست آب با جنبی است
ست قول اختلاف مذهب | در خلاصه صحیح نیست آب
در نهایه نوشته اند صحیح | نجس از جنابت است صحیح
در کتاب خلاصه نعمان | نقل است از بزرگان دین
واقع چاه گشت چاه نقص | گرچه از بعد انقطاع دم
هم نجس نیست نداشت بر اعضا | کالجنب ذکر کرده است ورا
مرد طاهر بچاه رفت فرو | گر نمالیده است نجس را او
نشد و آب چاه مستعمل | قول صحیح امیده ا علم
در نهایه نوشته اند جنبا | گفت واقع بچه جنب
در بدن داشت اگر نجس | پاک گندد قصد غسل انجس
نی شود غساله آب عند محمد | بخلاف امام همام مستعمل

گفت نیمی طاهر بقول نعمان
پاک گر نجس گر رجحان است

۱۴۴

نیز از جامع الصغیر خان | شرح او راو کرده است بیان
آدمی طاهر ار برفت فرو | زنده بیرون شد از آن چه او
جنس از بن بگو نجس است | کرده بود تا بشد اما
ذکر کرده وران شرح بقاب | ملک زمین بسبب جمیع آب
مدنی شد یک فرده اما | گرچه او کرده است استنجی
هم چنین کرده ... ازدوسه | بعض در شرح وقایه الملی
چاه پاک نمیدود بلو | چه قدر با دو و دلو ... ده
نا برآید پلیدی آن چاه | نکند چاه پاک را آشفته
در صلاة فقه مسعودی است | گویم آنچه ... مردود است
گفت او بحفظ نفس | و سلیمان گفت از شیخ
در بخارا ... گفت درست است | چونکه پاک نشد ... است
در سمرقند شیخ ابو نصر | چونکه پاک نشد ز مستنجی محل
نیز و یکپاره از زوال ووقت | هر که یعقوب گزید مرور
رفت در چاه آب مستعمل | چه قدر آب ... جل
از برای غساله ولی جنب | از طهارت چنین ...

۱۴۷

در شیخ

حد

این سماعه در صلوة مسعودی   لیک اندر خلاصه فرمود
بلی تر در وضو کند ور هست   پس نجس آب واقع چه نشست
گشته از نیست و ز دیگر زان   این سخن مذهب محمد دان
نزد او و بزرگ مذهب   یعنی زان چه گشته جمیع آب

فصل در بیان آبهای مستعمل

چند نوع است آب مستعمل   تا شود مشکلات بر تو حل
در صلوة فقیه دین مسعود   آن فقیه اعظم چنین فرمود
شسته باشد باب زان مستعمل   کل اعضا که کنند تا وه سبل ۱۶۹
یا وضو و از طعام کرد و غمر   جامه را که پاک باشد گر
بشود آن آب حکم مستعمل   باتفاق ائمه اهل
حیث مستعمل پلید انجا   باشد آنگه گروه استنجی
یا نجس است که اندر و خرید   همه بیشک پلید ملو هند
آنچه اسکاه از تن اندام   گشته باشد جدا چه حسن کلام
حسن ابن زیاد از نعمان   است، قول حنیفه باشد آن
کرد بو یوسف آنچه نقل طلی   زین نجاست خفیفه باشد وهو

از ابو یوسف گرامی دست
به بلدی حنفی که نیست

سنت نقلی که نیست ازین گفتار   عاقبت گشت، محمد یار
آنچه را محمد بر لوز   رفت، طاهر غیر طهور
عجم استاد رحمت بود، قول   است غفور نقل این عاقل
بو المکارم بزرگ صاحب عقل   از کتاب خلاصه اش نقل
گفت قول صحیح از نعمان   که اندرین جامع محمد دان
بر نجس غفور گفت از کام   طاهر قول صحیح از آن واضح
نیز از بزرگان دین مرور است   ... اصحاب را تخلف نیست
نفع آب وضو که شد مذکور   یقین طاهر است غیر طهور
اختیار محققین این است   این روایت ز تحفه نقل است
در کتاب نهایه شد تعیین   نقل از زاهد و ز بزرگان دین
آب در عفو است، مادام   نیست او مستعمل بقول امام
نزد ویست چند بزرگان امید   آب غفور که جدا گردید
هم بجای قرار گیرد آن   حکم مستعمل شد آنگه و آن
نزد بعضی ز کتب ... جدا   نیست مستعمل او جدا شد بود
در کتاب هدایه است ...   بس همین قول را نوشت صحیح

در خلاصه خزانه فقها است | نیز در جنگ نسخه بوزان است
آب بر عضو او بریزان جفو | نه بعضو و نظیر آن جفو
لیک در حال غسل تر یا | ور در این جنگ حکم نیست بعفا
ور کند آب برابر تعلیق است | ور بجوش خشک نیز از این است
گو بدانی که نکند ... | مثل جابی بجنگند بر طان
چون ورا آب تعلیل نیست که | مقف آب نیست ...
نه فقیه گفت ... جایی است | مرد ورا آب کم تبایی نیست
جنگ را ... که گفت | آبی خاکیش ... گفت
لیک قول و ... است | بعض این جنگ ... است
حیث در غیر آب ... | هست عقد ... آب
هست اندر برابر قول یک | می ب ... زرخ ... یک
قول دیگر نمیکنند افاد | جز ... این باد
حار بر ... که مرد اندر است | ور منیه ... حساب
هم ... حار آید است ... | بعض وارد اگر دوم سیلانی
بقیض آب را کنند افاد | ... حار آید باد

هر ... جنگه ... سیلانی | مقف آب گفت تا ...
مرده آید مرد ورا ... | در خلاصه هست از ... عظم
در صحیح سخن ... آب | لیک در غیر آب ...
... نداره ... | مثل ... نیست مگس
مثل گر زدم ... از بس ... | مرد اندر طعام آب قلیل
نیست مفسد بحال ... | لیک ... اندر ...
وجه ... تعلیلها | نه فقیه گفت ...
از برای ... است حرام | نه ز ... کراهت است ...
در کتاب ... گرد ... | ... در کتاب ... دگر
وجه ... که حضرت سلطان | نقل کرده از رسول ...
کرده ... ز رسول ... | در اثر ... طعام ... آب
با دوم ... ورا ... مرد | گر ... احکام ... کرد
گفت ... خوردن ... | اکل ... و ... حلال
گر ... ادعا ... | چون ... بیاید باکل ... کار
بعد از این ... | نقل ... از ... واقع
وجه ... که ... | لیک ... حرام ... خاک

گرچه انبیا بشر پاک بود / ز درون نفس هیچ مثل خاک بود
انچه گفتند در صلاة مسنون است / وجه های لطیف مفروض است
بخشند تعلیل انک بهتر بین امام / گفت هر که مگس فتد بطعام
غوطه داده برون کنند ورا / در یکی بال او بیاشد دوا
در یکی بال او دوا باشد / این سخن هم دلیل ما باشد
غوطه هر که در آب بوشانند / در درون طعام خواهد مرد
باد و ساحل انجنس بود / مصطفی انجنس نفر کرد
۱۶۳ این نمی نمند گفت آن خفل / بال در وی ش مگس نهد اول
در کف یک شیعی آورده / علمای نقلی بیان کرده
بال دوم که منبر و ملوح / از دو امشعوق علی مجنوح
این بخر عارفان زیست سبیل / کرده و خود دوا جنس تا و بل
در دو این جا مراد این ورد است / که نفس تکلف مرد است
یعنی آن را که شرع ساز و جل / گر نفس ست بره وارد ول
غوطه داده طعام را خورده است / قهر بر نفس خویش تن کرده
علت کبر را دوا این است / یعنی زین قول مدعا این است
چند بنده در آخر این باب / ورنج بزم از برای صواب

از تکلف

از تکلف کبر انگیزد / از تکلف تب برخیزد
گفت شیطان که خلقتم بهتر / کرد از سجده آدم عار
هست آن مدبر خود بین / بود شک خلقه من ز طین
او که فخر از فعال آتش کرد / حق تعالیش نار آتش کرد
متکبر شدن بجو بر بد / بعد شرک از همه تکبر بد
خوش بتن را مکو بخیر منه / نسبت بهر کننده خیر منه
گرچه هستی ز کرد هنها خود / طاعت خویش را مخر مغرور
ما نکرد و تو داخل بخرابه / ختم شیطان رئیس ابلیس
۱۶۴ گرچه هستی تو زاهد درویش / طاعت نیست از تکبر
خرمنی طاعتی که داند وخت / یا همه را آتش کبر سوخت
گرچه کور بروز غیر اوزرسل / کبر خود بنه ز قهر تو لابرس
نشنیدی خبر از پس مرد دو / در پس تو بنده سلامت جو
اکثر انسان علم کبر در سر داشت / نقش ایمان ز قلب او برداشت
یا مکو تعجب افتاده / من فلان مردم فلان زاده
آن دیگر بن برابر نیست / هر که این گفت عقل در سر نیست

این زراجحافی ملعون گفت (یحیی) — کشت مشک بلقیس سلطان (صفت)
همه آذرخیلی محرم شده — از جهان تو تا بات کنیم
عمل از زهر و لعل از زجاج — بت حکمتش چه چه جاها
علی مه از صحابه اهل آبیت — گرچه از مبنیت خبث نجباست
بولهب که مصطفی عم بود — وشمن نجاس محرم نجالم بود

فصل در بیان چاه و حکم او پس خورده

در کتاب خلاصه تعیین آبست — در جمع کتاب هم این آبست
سو در آدم که طاهر بسی ما — حیض حایض ست نفس
نیست ور سود در مشرکان — اهل کتاب دست را بدان هم
یعنی قبل ها دست او در رو — متفق در عمل نرا و
مگر آنی که با الفرور سبق — با دست اندر فرو رو در سبق
در نهایه صریح فرموده است — نزد لعف کراهیت بوده است
نجه با دهان بگیرد آب — ریزد آب و دهان شرار بیاب
این سخن در صلوة مسعود — بتفاصیل حکم فرموده
قبل ازین آب نشسته است — با ماد با تفاق بدان

تعمیل

شد

قصد غسل فرض ست هم اول — جامه و آب برود مستعمل
در بلاغت او هم زرا خصیصت — هم دهان را نشسته است نخست
گفت قاضی علی استحباب — جامه مستعمل ست هم انتاب
قول سید سجاح بنو ربیب — یعنی آب ست جامه برود پاک
افتد وقت خوش نمی الدین — که در شرح مختصر تعیین
انچه یک ست سو شارب — یعنی ساعات بگذرد وارد
شفقیت هم بعد او بزبان — پاک سازد از و لعاب آن
شارب او در از نک بجو — بعد سخت هم نه پاک بود
گفت از زاهد بن بن متوکل — ست مکروه سور زنها برجال
سو در مردان چنین بیخو زنان — نیک تشخص کن برادر من
این روایت که در کتب دیدم — از فقیهان عصر پرسیدم
گفت الدال علی العموم مهاو — اجنبی اجنبی ست مراد
در نهایه نوشته مسعود — چونکه از عادت روا بست
آب در حال حیض می خوردم — بر رسول خدا می بردم
از همان جا که خورده می خوردند — مهربانی لطف میکردند

محرمان را اگر چنین بود سؤر / حالتش اینچنین تقریر بود

در کتاب خلاصه تعیین است / نیز در چند نسخه چون این است

سؤر ازو همان نام آب / هست یا طاهر صحیح جواب

از ابو یوسف نجس بی تقدیر / هرچه کاهیده خاص نسبت گیر

سخن صاحبین طاهر و بین / با کی سؤر در ستانه بقاحی

آنچه تعیین که کرد شمس الدین / نیز در بعض نسخها چو این

سؤر فیل نیز و هست بحر ار / قول اول همین که یک شمار

قول دویم چو نجاست گرد و بار / دو هست و در روغن گنده دیگر

قول دیگر بود عملکرد پیش / قول دیگر بود بحکم کیش

قول اول صحیح هم ظاهر / یعنی سؤر فرس بود طاهر

سؤر در کل طیور یا حیوان / لحم او را خورند طاهر دان

مگر آنکه بود نجاست خوار / مثل مرغی که می‌خورد مردار

سؤر او را بخلاف ممنوع است / مگر آن مرغ خانه محبوس است

یعنی او را بخانه اندازند / جایگی را بقدر او سازند

هر دو پایش درون نرسد برون / علفش پیش او به این مضمون

بس که خورده

نیز الله بخود خود گشتن / در خلاصه هست این تحقیق سخن

آنچه حیوان بجز نجاست خوار / حبس سازند چند روز شمار

تا کراهت زلحم او زایل / شود و شر گفته الله اب سبل

در کتاب الکتابیه آورده / یعنی صاحب خزانه آن کرده

هست در بستن شتر یعنی / گاو را هست روز ده از نگاه

حبس کن گوسفند روز ده / قدر سه روز کن بدجاجه

سؤر در آن شتر که هست او مردار / نیز در دهان او نجسی

این سخن در صلوة مسعود / یعنی آری در خزانه فرموده

بر نجسی را دوست چون تا / والله آنکه حجت عجب دین

سؤر در حایه و کلی که طاهر / گفت اندر فتاوی مسعود

نیز لحمش آنکه نباید شش نجسی / در دهان و رای سعادت یار

در کتاب هدایه مشهور / بلکه الله ذکر تو با مهذ کور

هست مشکوک سؤر بغل حمار / گفت نوع لعاب او مردار

ور تحدد سخن بیک بجهت / زین سبب گفتند اشکال

هست پس مانده سباع طیور / و انچه لحمش بجز خوردن دور

علما که بعید این کرده / در کتاب خلاصه آورده

۱۶۹

هم بلکه و بکره گفته است | احتیاطا اندرین سزاوار است
ور نیابد به جز همین بود مذکور | یعنی سبو در سبان عربان طبوح
تر گفتند جواب اسحق | ور قیاس البته نجس میدان
آبها بکره مبدا سعی | آب دیگر نشد بجز او وجود
نیست جایز ایا وضو کردن | نیست جایز تیمم آوردن
هم نوشتند زر کان تا ها | غیر مشکوک آب تا پیدا
آب مشکوک را کنند وضو | هم تیمم کنند از پی او
در کتاب خلاصه بر و حز | نیز در چند نسخه دیگر
متیمم شد از وضو اول | گفت جایز و فرض نقل
گفت صاحب هدایه و | ان یجس در فتاوی کافی
بلکه واجب بود بقول زفر | بود ایجاد وضو مقدم تر
ترک کرد و اگر ازین دو | در خلاف جواز ما شک
با وجود آنکه نیست آب دگر | نیست جایز بجز تنقل خر
نبید تمر آب ملوث است | آب را کس وضو که محبوب است
آب مشکوک نیست تمر | بو حنیفه به تمر سازد امر
از بو یوسف آنچه | آب شک را کند تیمم جمیع

اختیار محمد ابن حسن | فعل هر سه بجا بیاوردن
نیست جایز نکیش کرده است | احتیاطا طالقبول این باور
سبو در گربه چه است و تعلیم | گربه تر نیست
آن فوق هست بیان شمس الدین | گور شربه تحقیق تعامل
هست قول اصح بنزد آن | یعنی قول محمد ونیز آن
نزد بو یوسف است هم بکره | وز محمد یکی ست
در نهایه نوشته اند چنان | کره گفتیم از تیمم آن
از نبی هست سجده ها نشد | کره زرین گفته ام
چونکه جمع که هست خورد آب | بزنند کره کرده اند حساب
یافت کرده گر بجز او آب | ترک کن چون که نیست آب
نیز خود نوشته است شمس الدین | نیز در چند نسخه هم تعیین
دوش اگر خورد و هست نیست | هست سور نجس علی الاجماع
لعد ساعت اگر خورند آب | بو حنیفه نجس شمرد حساب
همه گربه یکی میدان از حصل | غرض از گربه هست گربه اصل
سود روحش او نجس | بدر سیه به نزد نعما

حرام
تحریم
ر ن ۱۹۰
ابن ش
نز ۱۰ع

چونکه او داخل سباع بود | زو ضرورت ارتفاع بود
حرز از تکذیب کن و درست | یعنی مانند توش خارست
سؤر او کرده اتفاق شده است | لیک قسمی باختلاف شده است
یعنی چون سؤر گربه شد مکروه | اصح قولها بتنزیه لیک
همه سؤر سباع طیر است | پاک بشود بتور نعیمی
شافعیه اگرچه گویند پاک | یعنی بجز سؤر خوک سگ پاک
۱۹۷ عرق هرچه از بدن تنکو | در روایت بجای سؤر او
لیک در شرح مختار تعالی | انجیهن ذکر کرده شمس الائمه
عرق هر خورنده مردار | از لباس مثال البغل حمار
یعنی از زاهدی نجس گردد | عرق آنکه خورده یعنی خر
قول زاهدی را نجس میدان | لیک گفت از کتاب فتح
عرق هر دو میجی طاهر | یعنی اندر روایت ظاهر
از محیط از امام حلوایی | عرق او نجس بفرمایی
لیک عفوست در ثیاب بدن | قول حلوایی این بجای ظن
یک سخن از امام بزرگ شده | عرق او پلید یعنی خر

یک روایت از وخلیفه آن | یک روایت خفیفه است
در تمرتاشی کرده ابن همام | گوسفندرا اگر بخوشد خر
گشت ازان نقش وز آنکه | خوردنش را نوشته لحم بخر
بعد ایام ریح گردد اگر | کره بنوشته اند اهل خبر
چونکه با لحم او کنند تا در | کره فرموده اند از این تقدیر
شتر و گاو اگر بخورد شدی | فی الحال کرده هرچه کان هر روی
از یمن نیست نقش و نیز آن کس | کره گفته اند کلاغ ابقع
۱۹۶ چونکه تا ویژه میکنند علی الحال | تحریم یعنی لحم این دو مال
از حلال و حرام گردد شک | مرد باید جدا الفقه یک یک
بگریزد ز شبهه ها درویش | صورت احتیاط گیرد پیش
آنکه اندر حرام گردد غرق | کی تواند ز شبهه کرد فرق
از مقیده بنفس بد کردار | طالب الاحتراز الله یار
گرچه از امر و نهی میگوید | لیک خود میکند نیکو
بیش مردم سلیم صالح انهم | در نهان تمام نیت
بنمود شوه مسلمانها | جزو گو یا نخوش کل ما

طاعتی کز سمعه و ریا جمعه / از نتایج کی است یک لمعه
بلکه طاعت که او آفت تو است / مبدء منشأ شقاوت تو است
عجب و کبر و ریاست خود باطل / نیز باطل کنند اعمال
در ظواهر صلاحیت دارد / در بواطن بخود و نرفته راه
در زبان تو از سلامتها / در جنانت خطور شیطانها
در زبان تو سنت آداب / خانه قلب از جهد تو خراب
در زبان تو از قناعت گو / دل در ضمیرت هوا و آز و غرور
در زبانت قراءت تدریس / در ضمیرت وساوس ابلیس
با وجود چنین پریشانها / بار خود بخویش می کنی املا
خوانده‌ای بزرگان حال ابنا / نفع خلق است خالصا لله
تا که گردد ضمیرت فرحی / نه ز بهر غرض نه بهر اجر
لیک مقصود تو خواند خلق / لیس الا شکست لذت حلق
میکنی صد هزار حیله کید / ساده لوح شوی بدامت صید
غرضت آنکه طعام لذیذ است / بل ز کل وجوه در ره پاس
ورنه ز اهل مفلس حال ندی / بلکه ز اهل قبیل قال ندی

خبث باطن ترا کند غلبه / تو که باشی و مطلب طلبه
بلکه از شومی که خصلت تو است / طالبیانکه در طلب سستند

فصل در بیان فرائض غسل

آب اندر دهان و در بینی / سنت در غسل فرض تعیین
در نهایه هدایه غیر سماء / در مجمع گفته بعد از جا
در نهایه است شافعی اندر دو / گفت سنت علی القیاس وضو
ره مالک بغیر از این دو / خواه در غسل سنت و خواه در قربت
قول اصح سنت است با شهرت / فرض در غسل و در وضو سنت
آب راندن به بر اعضا / فرض گوید جمیع علما
در کتاب خلاصه تفصیل است / نیز در چند نسخه کو بیابی است
سازد این آب استعانت بدن / تا سر حلق اگر برآورد من
تا دماغ هست چند سنت قوف / تا بحلق بیج قول و فاق
بود طعام میان دندان / آب جاری نگشت در ته آن
گفت از ملتقط خزانه تو / نیست جائز نکرده از بیرون
بعد بیرون شده تا کند جاری / آب را بر همانه محل آرسانی

بی نماز نجس ذکر کرده جواز   حلّه زر نجس بر خلاف نماز
در جلا غسل ساخته بود آن   مغتفر مانده نیست از نسیان
ور کند آب خلاصه آورده   آب بر وجه نیست او خورده
نشود خارج از جنابت او   ور به بد نیست خورد بر آمد کو
لیک از واقعات تفتیش کن   غسل سنت خورد اگرچه این
نه برآید ازین جنابت آن   مغتفر زان نسانست این آفتان
هر کی زاید بسیت با در و یش   صورت احتیاط تر دیش
ذکر کرده در صلوة مسعود   نیز در چند نسخ این بود
آب بینی برند تا خیشوم   ست این لغیت ملزوم
خواه در سنت الفتح   ملک رش روزه دار بشند آن
آن مروج العلم شرعیب   گفت بوی صاحب امینه
گرچه صایم ز ترش نقص صوم   نکند آب را ببالا یوم
لیک سازد با ضیع اضغر   حد الاحسان و درون بینی تر
در قتاده عده فرموده   انچنین در صلوة مسعود
غرغره فرض نیست بر هر حال   منقحه پس بجو بدا قوال

لیک بوده ست غرغره سنت   جهت احتیاط نهبت
نکند روزه دار ازین رو   نرود آب تا بحلق او
گر رود آب حلق را ناگاه   ظاهر قول روزه نیست تباه
نیز مطلق آن روزه بیش بود در یاد   روزه نبود بیاد نسبت آن اند
صوم الا این روزها و گردد   نیست لازم قضا کفارت نیست
باغ روزه را کند اما که   گرچه کرده قضا صوم ابرا
آب را غرغره بسیار اعضا   انقدر احتیاط از لجا
خشک ماند اگر ته گوسه   از جنابت برون نماند گوید
گفت بعضی ازین روش   فرض باشد نه نیست مالید
آنچه صدر الشریعه آورده   در کتابش چنین بیان کرده
ماند تخمیر بر ما خشی   نبود جایز احتیاط نمنه
لیک در جرک جایز است   پیخ جرما که تن بیه است
انچنین لمل که است آبتر   نیست تجویز بر خلاف تحریر
نیست حکمی شکافه ازمان   گر بجو خالف تکی بر آن
جای سوراخ خشک مانده   لازم است انکه حلقه جنبانه

بود حلقه تنش از این برگو | گر بود غالب گمان او
گر درون آید بلا تکلف آب | متکلف تحقق زین باب
بوده باشد شکافی او ضم | تا تواند با آب سازد نم
بعد را آید بر آید آب گر | ندر آن آید بتحریک باید گر
تنگ باشد به بست انگشتی | است لازم تحرک او هم
رجلها بریده هست اگر | آب راند درون جلد اگر
در نصاب الاحتساب آورد | علمای عظام تعیین کرد
اصل سوراخ گوش را علما | گفت لا باس [illegible] طفول
این دلالت کند بطفل ذکور | کرده باشند چنانکه هست مسطور
هست شرح وقایه مذکور | در همه نسخها نبود مشهور
نیست واجب زنان را خفته مو | گفت باید [illegible] دانش رو
آب برا اصل موی انداز و | نیست بل گو واینش سازد
اینکه گفتیم گر فتیله بود | موی مفتوحه را بود چه ید
واجب است اینکه بر میانه مو | آب راند چنانکه [illegible] رو
لیک در غسل مردی باید | واجب است اینکه موی شاید

یک روایت لفظ قیل آورد
نیست واجب که موی بدمرد

لیک از قول غیر ما او خود هست | حرکت بر لفظ قیل مفهوم است
در کتاب هدایه زین مسلخ | با خفته موی هست زن اگر
نزد بعضی مشایخ است تحتمل | ترک رد وو اینکه خود [illegible]
بخش ساز و جواب انداز و | بلکه مرتبه چنین ساز و
لیک بر غیر واجبین گفت [illegible] | اصح است فی الصحیح هم مختار

فصل در بیان سنت غسل

سنت غسل آنچه در کتب گشت | ابتدا میکند بغسل [illegible] است
حضرت شیخ نعمان [illegible] | کرد در جامع ابن [illegible]
غسل ها ضم غسل سر با | می بود شستن همه اعضا
غسل ها بیخ غسل او باطن | سنت عضو [illegible] شستن
در هدایه و غیر او هم هست | سنتش آنکه [illegible] است
صورت غسل و سنت قبل ازین | گفت در سنت وضو تعیین
[illegible] | [illegible]
بعد ازین وضو بلا تقصیر | لیک سازد [illegible] تاخیر
بعد ازان ریزد آب با مقدار | بر سر [illegible] سه بار

۱۲۱

بعد ازان منجی شود زانجی   یعنی مس بعد شوید او دو بار
انجیان نقل کرد میمونه   بود غسل نبی چنین گونه
مغتسل فوق لوح با تجرید   شستن پا زغسل پیشتر است
ورنه پس بعد حالت التعایین   نقل سازد ز بزرگان دین
قبل از غسل ابتدا بوضو   نزد بعضی بود واجب گو
بعض تفصیل او کنند چنانکه   جنب اگر محدث است لازم وان
چونکه با محدث از جنابت نیز   بود لازم وضو کند بر او نیز
بجنابت نگشت ساقط آن   لیک قول صحیح سنت دان
نیز در غسل هر روایه این   بهتر آنکه عبارتش تعیین
بو المکارم ز سنت از ان باب   سر او اول بکف ایمن آب
یعنی سه بار بعد بر ایسر   بعد ازان زیر دوش راست او برگیر
قول اکثر مشایخ این بوده   باز این شرح ساز فرموده
یعنی از عایشه ز بیت خبر   کرد آنکه زغسل پیغامبر
آب اول بر سر مبارک حضرت   بعد ازان برجسد روان ساخت
نیز از غسل آن مطهر ذات   به نماز [illegible] گفت در مشکوة

جامع

۲۰۰

جامع این حدیث آن ره طر   بنوشتست متفق بر وی
در کتاب منیه کرد خبر   زینجیان در کتابهای دیگر
می بحالت بدست [illegible]   بار اول جمیع اعضا
حرف دنیا بوقت غسل مگو   سوی قبله ممتاز اندر رو
گرچه بنمود زان محل یکبار   نشود منقصت بغیر [illegible]
در بود خانه تنها   زینجا نگشت [illegible]
عذر مسئله انشاء الله   در قنیه نوشت [illegible]

در فصل در بیان موجبات غسل

موجب غسل را بیان کن جیب   آب زود دفق شهوتی که منیست
در هدایه بود و غیر آن   در جمیع کتابها ست بیان
موجب غسل دان شود انزال   به تماس کف از نسا در حال
نیز [illegible] نهایه یک تحقیق   احتلامات [illegible] کند تحقیق
[illegible] لغت آن خروج منی   با شرایط [illegible]
گفت حتی [illegible]   یا به بینت کسی که [illegible]
گفت بیرون [illegible]   موجب غسل کرد [illegible]

آنچه اندر جنابت است یار ٢٠١
نزد فقهای محمد هست حساب
ترجیح قوت خروج آن کرده است
از ابو یوسف انغماس مروی است
گفت قول محمد و نعمان
باور [illegible] زن شهوت نهان
موجب غسل نیست ور جنبی
باشد این واقعه اگر بود
ذکر کرده است [illegible]
نکند این طریقه ملعون
هر که سازد [illegible]
و آنکه راضی شده است [illegible]
[illegible] که عاملان گشتند
و هم زوجه حائض [illegible]
باز [illegible]

احتلام است که شب بیدار
شد ز شهوت برو از جای جنبش
موجب غسل و آن بقول درست
نه برآید بدو موجب نیست
اندرین مرتبه صحیح بدان
حنیفه اتفاق [illegible]
باشد این گر چه نشود انزال
[illegible] در غسل او [illegible]
که [illegible] شستن آن جنب
ملکرا از فرقه هم العادة
غضب حق [illegible] آنکس
نه سزاوار لعنت بسیار
در کتاب خلاصه بنوشتند
کفر باشد حلال داند بس
گشت کافر حلال گفته کرد
[illegible]

در ینابیع هم با این تحریر
است در نسخه با این تمثیل
هم پس از انقطاع حیض نفاس
لیک تفصیل حیض آن ذکر
در مجمع کتاب معتمد است
و در آب غلیظ تر از بول
مذی وقت ملاعبت آید
نشکند زود تحرک اندام
مذی آب رقیق ابیض
منی باشد غلیظ ابیض هم
در کتاب خلاصه تبیین است
گر کسی احتلام دیده بخواب
موجب غسل نیست [illegible]
ور کسی احتلام [illegible]
بوده باشد [illegible]
لیک ظاهر نشود مذی منی

قول [illegible] ٢
جمع [illegible] تطویل
س واجب غسل [illegible]
در [illegible] آورم یا تر
شود غسل بر مذی و دی
آید از بعد بول و راین قول
موجب غسل [illegible] نشاید
٢٠٢ بخلاف منی بقول تمام
بسفیدی بود [illegible]
وصف دیگر نوشته اند [illegible]
نیز در چند نسخه [illegible]
گشت بیدار اثر ندیده ز آب
باتفاق جمیع اهل السنة
تر [illegible]
غسل [illegible] خلاف
نزد جمله امام غسل [illegible]

غسل ابر قدر سطوت حمدان
لیک اینجا مشهور ست وجوب آن

اصل آب منی بود این آب
چون نشانش هم نماند از خواب ورنه

ذکر کرده در کتاب قاضی خان
نزد ور چند شمس است بیان

آدمی گرچه احتلام ندید
لیک آب منی نشان است بدید

غسل واجب شد پس احوال
نزد او اختلاف در این حال

گر بیاید مذی برادر عیان
غسل واجب بمذهب طرفین

نزد بو یوسف از وجوب مجاد
احتلام ار کسی نداد یاد

در بعد احتلام در یاد وشل
قول او هم بود چو استاد وشل

بعد ازین در صلاة مسعود
کاندر نبی و لیس فرمود

آنچه گفت آن امام الانس
آن شهید خدا حسام الدین

ذکرش قایم است جهت خواب
قول یعقوب را دهم جواب

وقت خفتن ذکر خلاف او ست
فتوی بمذهب این دو ست

آن امام همام قاضی خان
در فتاوی خویش کرد بیان

جمع گفتند اول غسل آرد
باز آید منی چو بنشسته رود

نیست نه تو هم بر اکمل غسل
گر و نه از بول شستن پس غسل

زنکه جمع گفت غسل آورد
بود در فرجش از منی مرد

٢٠٣

٢٠٤

گفت بیرون ز غسل او نماند
موجب غسل نه چه شد و اصف

بعد ازین در صلاة مسعودی
گویم آنچه ائمه فرمودی

خواب هم دید آب هم آن زن
غسل باید باتفاق سخن

گر زنی احتلام دید بخواب
گفت بیدار اثر ندید ز آب

غسل واجب بقول ابن فضل
قول شیخین نه برادر من

بعض از بزرگان شیخین گفتند
این زنی بیشتر که گر خفته

پس بقول محمد است جواب
بر رحم رفته باشد اینش آب

لیک او بر خلاف این خفتید
قول شیخین را بباید دید

با اعلام شیخین حکم و خبر
وز محمد امام دین پرور

زن اگر یافت لذت انزال
گفت بیدار غسل کوز این حال

اینکه بیرون نیامد منیش اگر
میگوید فقیه ابو جعفر

غسل کردن باو نفرمود جمله
بر عمل ست اخذ جملگی

گفت این منی ز فرج داوان
نیز آید برون لید مختلف

بلکه گفته فرج های خود ست
از محمد چنانکه ملفوظ ست

باز چو نه هست احتلام زن
حکم غسل از خروج باید کرد

فرج خارج بجای دو نبد | هم کسی کو کشد را منی بشنو
از فی حجره بلا خروج منی | حکم بر غسل آن زنست نکنی
ذکر کرد از نصاب اصح است | از خلاصه صحیح تعیینست
نیز از ابن عبد التعیین | بر جمیع فتوی گفت شمس الدین
زن که گفت منی خروج دارم | من نه این جنس جماع آرم
لذت از جماع او کم و بیش | یا بجنس چو با جماع شوهر خویش
۲۰۵ لازم غسل نیست بران زنان | هست بر قاضی‌خان حنیفی باکم
ز احتلام انفصال اندازه | نیست ز احلیل او ظهور نکرد
غسل واجب نمیشود زین حال | تا نکرد خروج فی الاقوال
قاعده ماشی نیست با آن | یافت از خویشتن مدنی
غسل باید بمذهب طرفین | گفت چون خواب مفتی العیان
گشت بیهوش آن یکی از خویش | یا یکی مست گشت از چند بیش
بخود آمد خویش یافت تری | همه گفتند غسل لازم
با احتلام بر زیادت حجاب | نقل میکنند ز چند کتاب
ست بیهوش کرد غسل باید | ست لازم بغسل مستی باید

گر برآید بوقت بول منی | از تمام آن حاجه حکم تنی
ذکر شد در کتاب قاضی‌خان | نیز در چند نسخه هست بیان
گر ذکر قایم است باید غسل | در خلاف غسل نباید غسل
مرد و زن گر روند بجای که آب | از منی و دیسانی شان بخواب آب
هر دو از احتلام در آن کار | حکم چون میکنند در این کار
گفت ابوبکر فضل گر نزده | احتیاطا گفتند غسل این هر دو
گر رقیق است این منی یا زرد | حکم بر آب زن نباید کرد
۲۰۶ قول بعض اگر در اعتقاد | آب مرد است غسل بر او فتاد
در معتبر بود زن کو سیه | هر کدام احوط است آن منی
آن مروج للعلم نزعت | گفت چون صاحب امینه
گر دو زن از امساس تحرک | لذتها یافت دید فرجش تر
من غیر انزال نیست یا خزانه | میکند اغتسال التحیض
نفت وطی بهیمه انزال | واجب غسل مرد زین حال
فعل آن طلب کننده حق | گفت عبدالله ازین مع
گفت وطی بهیمه را مطلق | واجب غسل میشود

در وصایای تتمة الفتاوی / کرد عشقی ابو الحسن تصحیح
هر چه گاهی بفرج خیره اما / بنگرد گر بشهوت است قبیح
ور نگرد ست آن نیست ظن / مثبتی لعنت خدا بر وی
گر بشهوت نظر چنین باشد / چونکه بجای معین باشد
وطی باز و بهیمه را کس / حیث لازم بفاعلش زان نیست
میکند شارح وقایه خبر / انجس در کتاب دیگر
در کتاب الحدود عنده بما / گفت چه واجب است حد زنا
حضرت بو حنیفه و اسلاف / گفت از اصحاب هم نیست خلاف ۲۰۷
هست قول بنار سوزانند / قول برخی حد در غلط اندند
از بلندی در افگنی بسازند / سنگ از پس در اندازند
نزد فقه امام پاک جمال / باد تعزیر بر چنین امثال
دیده شیخ مفتی بجا دوست / مر زنا را رسیده باشد شک
زان زمانیکه کرد صحبت کرد / صلوتش قضا بباید کرد
لیک صحبت بشرط باشد و / گفت از خواب آخر بیش باد
این سخن در صلاة مسعود است / باب انجاس را چنین بود است

جرابد دیوار

کرد در ترغیب الصلاة خبر / انجس در کتاب دیگر
قول انما که در صحیح گفت / کس جنب غسل نباید گفت
بحدیثی رسول آمده پیش / تو است بنهند بست آید پیش
گفت سنت منه تو بر وسیم / غسل بعضی من جنب اسقیم
بعد آن ره نماز ایدو بس / گفت مرد من نجس بگیر دوزش
موجب غسل ایمان کردند / گرچه بر لفظ واجب آوردند
لیک مفتی بمعنی وی اینجا فرض / گوشش بین زین صریح سازم عرض
۲۰۶ وینجا به در آخر این فصل / یازده نوع غسل باشد اصل
بیخ از این غسل هست فرض العمل / ز احتلام التقاء و ختانین
هم ز انزال آب حیض نفاس / ور ندا این جمله جمع باد پس
غسل سنت رسید گو نا ... / هست در روز جمعه و عیدین
بهر احرام وان دگر عرفه / گو بعیش قو کلمات مخالفه
غسل مرده روا جنابت ... / هرکه را هست ... ۵۵
بعد از این غسل مستحب آن که / کافر ... چه که مسلمان شد
لیک باشد جنب بجای نگاه / شده مسلمان در این جنابت اگر

۲۰۹

اختلاف روایت است اندر نخست
گفت قول صحیح زو واجب و در(ست)
در نهایه اصح که نعمان است
در منیه صحیح قول این سنت
لیک از غسل که گفته رشد است
مستحب نیز سنت به نهفت
لیث مالک امام یعقوب حفت
غسل جمعه بجز دم واجب گفت
سنت از اصحاب ما که خلف
نزد بویوسف از برای نماز
قول ابن زیاد و مرد و زن است
صحیح زو هرانکه دل آلود سنت
از بویوسف لیک قصد سنت
در هدایه تمام قول این سنت
سنت عیدان بمنزل جمعه
غسل ... ز ... بجانب
نیز در غسل ساختن ایشان
... زو سنت ... ایزار
گرچه باشی بوضع تنها
غسل مکروه بجز ... از روا
در نجاست اگر ... تنها
... سنت از ... غسل ادم ها
عذر ... انت ... مست
در قنیه ز سنت ... ابتغا
... بغروب ...
مده اعمال ... است
با عمل ... صف رول
بار اگر ... قطع ره ...
سنت غسل ...
تو ... وحید

چار ورقه زحذف ورروقه
سبعم خوانده بود

۲۱۰

هست قول نبار سوز اندن
قولها بروی جدا ز غلطاندن
از بلندی و دانکون سازند
سنگها از بطاد اندازند
نزد نعمان امام پاک جمال
باد تقریر بر همین امثال
دید شخصی منی بجامه وی
می نداند که کی رسید وی
آن زمانیکه کرد صحبت مرد
صلوات قضا بباید کرد
لیک صحبت نبوده باشد یاد
گفت از خواب آخرینش باد
این سخن در صلواة مسعود است
باب انجاس را چنین بودست
کرد در ترغیب الصلواة خبر
این چنین در کتابهای دگر
قول آنها که در معنی گفت
کس جنب بجز نباید گفت
بجد بچه رسول آمد پیش
خواست بنهد بدست او ید خویش
گفت دست منه تو بر دستم
نجسم یعنی من جنب هستم
گفت مومن نجس نگردد زین
بعد ازین رهنمای اهل دین
موجب غسل را بیان کردند
گرچه بر لفظ واجب آوردن
لیک معنی نبود در این جا فرض
گوش کن زین صریح سازم عرض
در نهایه در آخر این فصل
یازده نوع غسل باشد اصل

در نجا

ع قرین غسل هست فرض العین | ز احتلام التقاء ختانین
هم ز انزال آب حیض نفاس | داند این مسئله جمیع ناس
غسل سنت ز سید کونین | هست در روز جمعه و عیدین
بهر احرام آن و کر عرفه | کو بمیش قولهای مختلفه
غسل مرده ز واجبات بود | هر که دانست نیکو ذات بود
بعد ازین غسل مستحب آن شد | کافری هر چه که مسلمان شد
لیک باشد جنب همین کافر | شد مسلمان درین جنابت اگر
اختلاف روایت است بدان | گفت قول اصح ز واجب دار
در نهایه اصح که تعیین است | در منیه صحیح قول این است
چار غسل که گفته شد سنت | مستحب هم نوشته بتحقیق
لیک مالک امام تقوی جفت | غسل جمعه بجزم واجب گفت
ور نجاسه بود اگر شخصا | ایمن است از دخول آن مها
عذری باشدش آن احمد | در قنیه نوشته الاشباه
هست ز اصحاب ما تخلف باز | نزد بو یوسف از برای نماز
قول ابن زیاد مر روز است | جمع سازد هر آنچه با آن سورت ۲۱۱

از ابو

از ابو یوسف آنچه تعیین است | در هدایه صحیح قول این است
هست عیدان بمنزل جمعه | گفت سازی بکن بجای غسل
نزد غسل است ختن ای یار | که کنی لیک ز عورت احتراز
گرچه باشد بمنزل تنها | فعل مکروه بخود مدار روا
ای بمغروری تصوف مست | احتمال امر نهی از دست
با عمل که بود صفای دل | پای اگر نیست قطع ره مشکل
دست شل خوش نماز خود چه بید | که نخواند ز میشوه توحید
بنده چون بر سر عمل آید | علم باید که کار فرماید
با وجود سلامت اعضا | کاندرین راه چشم باید
چونکه در نقش هر قدم جای | منزل دور پر خطر راهیست
آن صراط که وصف ساخته اند | اهل حق سخن شناخته اند
در قیامت بلی است نتیجه شرع | یعنی از امر نهی اصل و فرع
هر که زینجا باستقامت رفت | شاد و خندان از آن قیامت رفت
نیل امت که رست با هفتاد | هر فریق با طریقه افتاد
غیر یک فرقه سعادت ما | مصطفی گفت کلها فی النار ۲۰۳

۲۱۳

یک فرقه آن بود زشیخ و شاب / پیرو مصطفی‌ست با اصحاب
هم همین فرقه که ناجیه اند / از خدا راضیند ناجیه اند
نزد یک چند با سعادت ها / کرده پیدا طریق بدعت‌ها
ره روند و نباشند از ینها / بلکه این طریق ننهند پا
چون همه بدعت همینهای / عقل باید که کار فرمای
چونکه هستند با رهنمایان / پای خود کج ننهند اعمایان
کور باید که اندرین عالم / بی عصا کش نمی‌نهند قدم
آخر الامر تا خدا یادهی / نشود که رسی بآین دادی
بخلاف طریق مصطفوی / برهم بدعت ضلال روی
تا الهی تو راست راهی ده / از طریق بدعه رهایی ده
یک قدم از طریقهٔ مسنون / پای این بنده را مکن بیرون

فصل در بیان احکام حیض

تا باخر ز اوائل حیض / پر صدق بود مسائل حیض
مثل من عامی بجهل خفت / که نتواند ازین مسائل گفت
مگر از شفقت خداوندی / درج کرده مسائل چندی

در نه

۲۱۴

ورنه باشد من بی روئی / کی بود قوت سخن گوئی
ای کریم خدای پاینده / برسانی بمطلب بنده
عالم آشکار و پنهانی / مطلبم را تو نیک میدانی
پای لنگ و دست شل دارم / عیب چندان ازین قبل دارم
عقل کوتاه و دیده اعما هم / خالی از علم و از عمل هم
همچنین اعرج اعمی ام / زده ام خویش را بدریای
تا که ازین محیط پر امواج / در مقصود من شود اخراج
نیز در آن محیط گردون رنگ / بود در هر وجب هزار نهنگ
رفته بودم تا که از غیرت / مانده‌ام در تفکر حیرت
دست نه پای لنگ جنبانم / چشم نه راه خویشتن دانم
مانده‌ام حصر در مقام بلا / دست کوتاه من بگیر ای تک
با وجود چنین پریشانی / نا امیدم از و مگردانی

فصل در بیان علم حیض و نفاس

علم حیض نفاس نیک شناس / چونکه علمش بود فریضه بناس
زن اگر جاهله بود از مرد / حق تعالی سوال خواهد کرد

این چنین پرسید از محارم باز | یعنی در روز رستخیز دراز
اهل بیت بلاک احقاف | تماس تو ره چه انصاف
اهل خود را ... سوزست | خوف آن باشدش که سوز
حیض باشد هنر نباشد عیب | نیست درین سخن خلاف و ریب
هست در حیض حکمت حق چند | یکی ز نجاست روبت فرزند
حکمت بیشتر که مسطورست | دیدهٔ عقلها ازو دورست
آنچه در بنده صنعت معبود | ضرری نیست بلکه باشد سود
عادت الله چنین شود جاری | این هنر را تو عیب پنداری
بعضی از جاهلان نا مقدار | حیض را عیب میکنند شمار
بلکه غیبت حیض وی ناید | زین سبب بود جاریه شاید
در صلواة فقیه وین مسعود | آن فقیه هم چنان فرمود
سندان فقیه شیخ صبی ۱۱۱ | از حدیث محمد عربی
حیض سه روزه را نوشت چنان | به ز یک ساله تب بود بزنان
تب یکروزه از زنان چنان | به بود از عبادت یکسال
بچه مکد ز مادرش پستان | بهتر از عتق بندهٔ میدان

چون خورد شیر از مادر او | از حصول حج عمرهٔ آن نیکو
حیض پس جرم را کفارت شد | بچه اش باعث بشارت شد
این همه اجرهای با اشباه | گر بود خالصا لوجه الله
هر حکایت که کرد ناسکری | چیز خسارت بکردن او نی
آنچه نقل که هست پس الناس | مبداء حیض از برای انات
جفت پاک صفی جدهٔ ما | اول مومنات یعنی حوا
گند آدم و رحمت منی چون | گشت پیدا بجا فرمان این خون
ماند تا انقراض این عالم | حیض میراث دختراش هم
گفت شمس الائمه خواجه جل | ممکن این حرف وجه وی دل
کرده با شیم طعن مادر خویش | وجه دیگر از آن فقها هست کیش
نکند اخذ حق بجرم دگر | دیگر را ... داد خبر
آن درخت که نهی کرد اله | هست تصدیق جاهلان اشباه
لیک حاجت نه ای شریعت رفت | یعنی بود ست او کدام درخت
هر که خواهد که علم حیض بران | حضرت معتمد رکنید آستان
گرد او سنت سخاوت پیش | ای اندازهٔ مجال خویش

گفت ابوالقاسم آن محبوب اله / چون مهمی مر ترا شدی هر گاه
می بخواندیم این دعا با ورد / آن مهم را خدا کفایت کرد
نبود مر فقیه هیچ مهام / کاندرین دارها هم از احکام
هر که اندر مقام تحریر علم / این دعا را همیشه باید خواند
تا بفضل کرم خدای جهان / بکند علم حیض را آسان
اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین

فصل در بیان خصوصیت حیض

آنچه صدر الشریعه فرموده / نیز در نسخها همین بوده
آنچه خونیکه اختصاص اناث / حیض هست استحاضه نفاس
علما خون حیض تعیین کرد / بالغه بود از رحم بی درد
شرط دیگر هست در فر عالس / نرسیده بود بحد ایاس
در صلوة فقیه مسعود است / معنی حیض را که فرمود است
در حیض را در لغت چنین فرما / خون نافذ که بود آنجا
در شریعت چنانکه منصوص است / خون وقت محل مخصوص است
گفت صدر الشریعه با فیض / باید شد از رحم بنات حیض

هند چون زیر عقل آید / علم باید که کار فرماید
با وجود سلامت عقل / اندرین راه چشم باید روا
چونکه در زیر هر قدم چاهیست / منزل دور و پر خطرهای
آن صراط که وصف گفته اند / اهل حق اینچنین نشان خوانند
در قیامت پلیست اینچنین / یعنی از او رونی رسل فرع
هر که زینجا باستقامت رفت / شاد و ناز از پلی خرامت رفت
خیل امت که رسته اند بهم / هر فرقه با طریق اقتدار
فرقه فرقه سعادت یار / مصطفی گفت طرق اقطار
یک فرقه آن بود رسته شتاب / با روز مصطفی بست با صحاب
در جهنم فرقه که جا اند / از خدا جدا اند را جا اند
نزد یک چند با سعادت / گروه بیما طریق بد رقت
ره روند نه باز بسته / بلکه این طریق بهید با
چونکه نیست بستای / عقل باید که کار فرمای
گرنه بسته باره بنیا یا / با رخ و حلی بهید زاعی
گرنه بنه اندرین عالم / به عقل شد رخ نهید قدم

آخر الامر ای خدا تا دوسی | شنود کی رسد با من داوری
بخلاف طریق مصطفوی | بره بدعت و ضلال روی
یا الهی تو راست راهبری | از طریق بدع نگاه دار وه
یک قدم از طریقه سنت | یا الهی به سینه را مکن بیرون

فصل در مناجات از برای جهل

یا الهی تو را ز اهل جهل | برهد تو بتحقیق ما جاهل جهل
مشکل من غافل جاهل گفت | کی تواند از من ما اهل گفت
علم از شفقت خداوند | ور نه چکرده ما اهل تقید
ور نه با مثل من تبه روی | چه بجز قدرت سخن گوید
از خداوند کریم یا بنده | برساند بمطلب بنده
عالم آشکار و پنهان | مطلب بنده را تو میدانی
یا الهی دست شل دارم | عیب چند از این قبیل دارم
عقل کوتاه دیده اعمی | خالی از علم از عمل مهم
بچنین اعمی و اعمای | از وهم خویش را ببر یا
نکند زنگار این خط بر او راج | در مقصود من شود اخراج

بیرون

٣٢٩

٣٣٠

نیز در آن محیط گردون زهد | بوده در گرد جیب هزار زهد
رفته بودم بنا که از غربت | مانده ام در تفکر حیرت
دست ما بار ناله حیثمانم | چشم بر راه و خوشتن دانم
مانده ام حیران در مقام هلاک | دست کوتاه من بکمر ابراک
با دو چهره چنین بدرست خط | ما امید از دو حلم داخط

در

علم جهل نقاش نشست نوشته کس | تو نکه علمش فرو نشست بجهل
ز نهان اگر جاهل بجز از مرد | حق تعالی سوال خواهد کرد
انچنین بر رسد از جهانم | فیض در روز رستخیز و از آن
اهل جو در اگر به بیا فورس | خوف آن با شد ش نه هیچ گزین
جهل باشد هنر نباشد عیب | نیست در این سخن خلاف و ریب
ست در جهل حکمت حق بینند | جای ز نه هست در دوست فرزند
حکمت جستن که مستور بست | دیده عقلها از دو دو را
آنچه در زنده صنعت معیوب | ضرر نیست بلکه باشد سود
عادت الله چنین بجهود رفت | این هنر را تو عیب پنداری

بعض از جاهلان نامقدار | حیض را عیب میکنند شمار
بلکه عیبست حیض در نایه | زانکه سبب بچه جاریه شاید
در صلوة فقیه بن مسعود | آن فقیه امام حنفی فرمود
سنه آن فقیه شیخ صحیح | از حدیث محمد عربی
حیض به روزه ذکر شده | به حدیث آنکه بود زنان
تبعیت روزه زنان حال | به بود از عبادت یکسال
وعده و مکر آنکه روز نفاس | از حج غزو به بود ناس

حیال حائضه

۲۲۱

بچه میکند ز جاور شیر پستان | بهتر از عتق بنده صیدان
چو نخورد شیر از جاور او | از حج عمره آن نکو
حیض بس جرم را کفارت شد | بچه اشخ باعث بخارت شد
این بچه اجرهای ما اشباه | گرچه نخواهد لوجه الله
هرچه کاهش کرد ناشکر | جز نخارت بگرد نما او
انچه نقلی که ثبت بی انتهاست | مبدء حیض از برای آن ثبات
گفت بی صفحه‌های حدیث ما | اول مورخ منهات بلیغ
مانده انقراض این عالم | حیض میراث دختر ان شرح

ادم حلایع

۱ که ما آنم در حیث ... گ ن
کشت بیده این زمان ز ابن حق

گفت شمس الائمه خواجه اجل | ملکی این حرف وجه اول
که ز هاشم به طعن و در نوشل | وجه دیگر از ان حق‌ست گشل
نکند اخذ حق بجرم دیگر | دیگری را جنایت و او خبر
آن ز رحمت که نبی کرد آله | سبب تقلید حق باطلا شیر
لیک حاجت نه این نعمت حجت | یعنی تو هست آن کدام زر
هر که خواهد که علم حیض بخواند | حضرت مقتدر کند آسان
گر داد سنت نبی و فضل | ای با ندازه محال تحصیل

محال قدرت

۲۲۲

گفت ابوالقاسم آن نجیب آل | جز نه بهم مرا لله بر کاه
مرحوم الله این دعا با ورد | آن مهم را خدا کفایت کرد
شد و بر فقیه ابیج مهام | کامد زین وررا نمو از احکام
آنکه اندر مقام حیرت ماند | این دعا را بیفتد و به خواند
تا بفیض کرم خدا آسان | میکند علم حیض را آسان

اللهم سهل علینا بجودک و یسر علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین

این فصل در بیان خونیکه مخصوص است بزنان

انچه صد را نزله فرموده | نزد در سخنها صحیح بوده

آنچه خون است حیض اقلش انقل / حیض نیست آنکه قدر نفس
علی خون حیض تعیین کرد / بالغه بیند از رحم چو ورد
نیز طهر مکرر نیست ور قرآن / نرسیده بحد ایاس
در صلاة خفقه معدود است / یعنی حیض را که فرمود است
حیض را در لغت چنین فرما / خون ناقص که می‌جهد آنی
در عرف لغت چنانچه منقوض است / خون وقت هل حیض حیض است
گفت صدر الشریعة نیفل / نایدش از رحم نیابت حیض ۲۲۳
یا نه سال بیشتر آید / حیض گفتن ورا عیب نه
ابتدای بلوغ نه سال است / دختران را چنانچه اقوال است
روایتی که به حیض رفت / گر به بیند نفس و باور هست
لیک نه سال قول مختار است / به همین قول نیز بسیار است
دختران بود به مفتوحه / بو المکارم اصح گفت الی
نیز صدر الشریعة در این باب / ذکر کرد آن بزرگ با اصحاب
با انفا صفت نه ترتیب عرض / یعنی این خون نه حیض هست غرض
نه نه زیستی طبع استمرار / نو روش خون و دارد حیض گمان

خلاف عرض که بنود آن / گر چه بر نه الیتمر حیض میدان
آخر وقت حیض را نشناس / اصح قول ها به سن ایاس
هم به سن ایاس مختلف است / شصت ساله را اکثر سلف
علماء بخارا باز گفتند / گفت سن ایاس پنجاه و پنج
بو المکارم بزرگ با تقوی / گفت از قاضیان بزرگ فتوی
گفت اندر زمان ما اکنون / بیقین فتوی است بر پنجاه
گفت با قول عالیه این سنت / قول هیچ ور چه بند بر آن درست

۲۲۴

باز نه ساله بیشتر آید — حیض گفتن درو نمی‌شاید

ابتدای بلوغ نه سالست — دختر اندر چنانچه اقوالست

رای یکبار گر بحیض رفت — گر نه بیند بشش و یا در هفت

لیک نه سال مختار است — بهمان قول نسخه بسیار است

در خزانه بود به یفقی — بوالمکارم اصح نوشت انجا

نیز صدر الشریعه در این باب — ذکر کرد آن بزرگ پاک جناب

با نقاضت شد از رحم بمرض — یعنی اینچنین حیض نیست غرض

شد ز سستی طبع استمرار — شو وشش خون در از حیض شمار

بخلاف مرض که بود آن — گر نه شد مستمر ز حیض مدان

آخر وقت حیض را بشناس — اصح قول تا بس ایاس

هم بس ایاس مختلف است — شصت ساله ز اکثر سلف است

علمای بخارا در کنج — گفت سن ایاس پنجاه پنج

بوالمکارم بزرگ با تقوی — گفت از قاضیخان به یقتی

در خلاصه نوشت المختار — بعد فرمودن آن نکو کردار

گفت اندر زمان ما آنشاه — بیقین فتوی است بر پنجاه

گفت با قول علماء اینست
نیز در چند نشود آنگاه
بعد ازین هرچه دید حیض مبین
لیک مختار این بود شنوی
چون سیاه است احمر فاسد
کمتر حیض سه شبانه روز
آنچه از سه کم از ده است زیاد
نزد بویوسف است اقل یومان
لیک در نزد شافعی مذهب
پانزده روز اکثرش را گفت
در محل خلاف تا دانی
لیک در باب حیض ادای نماز
نیز صدر الشهید مغفور
مبداء حیض چون شود بیرون
چون ز فرج درون وصول دم ۲۲۷

قول یکچند بزرگ دین است
فتوی در وقت ماست بر پنجاه
ظاهر مذهب این بود بیقین
گر ایاسه بدید خون قوسا
حیض دانی ور دالاسی
اگر کمش ده شبانه روز آموز
استحاضه شمار حیض مباد
اکثر روز سیومین هم دان
کمتر حیض هست روز و شب
نفاک هر یک بمره باید رفت
اهل تقوی بکرد فرباسی
قول ما فتوی است تقوی باز
کرد در شرح مختصر مذکور
از درونش بفرج خارج خون
نشود سوی فرج خارج هم

اسا یحلوله همان پرده
متحقق نگردد اینجا باز
ای بحلوله یا بغیر آن
طرف فرج خارج از کرسف
سرخ گردد جدی و اعلم
گر آن لته را بو بر دارد
استحاضه نیز بود نفاس
انچنین وضع پنبه در احلیل
بعد کرسف نهادن پرده البکار
ثیب را نهادن پرده
موضع پرده را چنین میدان
وضع کردن ولیک در داخل
طاهره مانده است شب پرده
حکم بر حیض او شود الان
جا یقضی لیل پرده بنهاده

۲۲۸ پرده گر زن بفرج خود کرده
نکند زن بخویش قطع نماز
آنکه بسازد خروج مانع دان
گر نفه است تک استد جف
متحقق نشد خروج دم
آنکه از وقت رفع بشمرد
حکم انحلال را یکی بشناس
قلفه چون خارج است نحو قبل
مستحب در محل حیض شمار
مستحب کل حال فرموده
هست در موضع بکارت آن
گفت مکروه آنکه کامل
صبح برخاست خون اثر کرده
نه ز وقت نهادنش میدان
صبح دیدش سفید استاده

حکم باشد بپاکی این زن
فقه مسعود را بیان کرده
هر زنی را اگر مزاج تر است
سه نهاند بقای پاکی و سه
فرض باشد نهادن پرده
که بکان وقت یعنی دفن تمام
باید آن حلمه بقاء وضو
هر زن را مزاج باشد جف
یعنی که چه نمی نهد پرده
آن فقیه که از پردگی ازواج
رضی الله عنهما عنها
که نهد بین خارج و داخل
بر در پرده را بفرج درون
کرد درون اهم نهد بقای وضو
بین فرجین پرده را نهاد

یعنی از وقت پرده نهادن
هست سه نوع مانند پرده
تر مزاجی او با بیقرارست
یعنی با پرده ای شریعت طبی
همین مراد را بیان کرده
ننهند پرده هم تقریر جلی باز
واجب است انکه پرده نهاد
هست سنت نهادن که سفه
هست با طهارت کرده
حضرت عائشه رضی شرع
مانند این سنت از برای
پاکیش با قوت شغالی حاصل
نکند شرم علم الادون
می نماید چو جرح سائل کو
بعد ساعت کرفت یا افتاد

کر بوده

کر بوده تر طهارتش ابتر
یعنی باقی بود طهارت او
چونکه در تر قدرت خاصیت این
لیک باز از حرارت اندام
پس فسد وضو دیعنی
با طهارت اگر نهد پرده
چونکه در نزد آن امام همام
نزد اصحاب ماتری بر دست
بکر بد پرده که بقای وضو
زاهد فخر گفت آن دختر
پس زنانرا بحال خویش کواه
گفت اما امام دین برهان
که نهد فرج خویش را حائل
انزنان کواه جای دکر
شود این پیش خصم شرمنده

ور بود خشک گفت ابو جعفر
ظاهر قول بر فساد وضو
حجت کرد ترمی نحوه بیقین
خشک کرد سخن کنیم تمام
بنوشتند از بعین منی
شافعی حکم فاسدی کرده
منتقض هست بودن اندام
در سرایت کند وضوش لنگ
می نماید چکونه سازد کو
تر سراز کندن بکارت اگر
میکند پرده می نهد نگاه
بکر مند کوره پرده ننهد زان
کرد دار و می بکارتش زائل
رفته باشند یا مرند اگر
نیک تاویل کرد آن بنده

گفت چون بجرح سائل نگارد | هر نمازی و صومی نو آرد
نه نمند شش ثان روزه دار | پرده در فرج و اخلش زنهار
روزه باطل شود قضا باید | گرچه بادی کفارتش ناید
لیک واجب نبود با و مساک | گفته بودیم قبل ازین ای پاک

فصل در بیان طهر متخلل و احکام او

آنچه طهری که شد متخلل | دانش او بود عجب مشکل
حق تعالی مگر بلطف پاک | دهد ادراک همت خاک
شیخ سازد وقایه میگوید | از بزرگان که رهِ دین پوید
پاکی روز پانزده شد کم | گر تخلل کند میان دو دم
گر زسه روز بود دوست اقل | بین دو خون بگوی چیست عمل
مثل خونش هست پیدر پی | قول اجماع نیست فاصل وی
بوده باشد سه روز یا اکثر | طهر اندر میان دو دم اگر
نیست فاصل بنزد یعقوب آن | هست این قول آخر نعمان
طهر اگر بیشتر بود از ده | بین دو خون بمذهب آن شه
طهر اگر بیشتر ز عشر | بین دو خون ز پانزده کمتر

بلست

هست جایز بطهر غایت حیض | پاکی آخر و بدایت حیض
یعنی در نزد اوست غایت حیض | در همین قول کهم بدایت حیض
خلص اینکه ز پانزده شد کم | در خلاصه نوشت اهل کرم
نیست فاصل در اجتهاد وی | هر بود مثل خون پیدر پی
نیز صدر الشریعه کرد آگه | در همین جا ز بزرگان ره
بهر تیسیر پاره علی | ذکر کردند بر همین فتوی
در محمد روایتیست دگر | ای ز نعمان امام بزرگتر
گفت آن سرور خلف سلف | خونکه گردد احاطهٔ دو طرف
یعنی در ده و یا کم ازین در | نیست فاصل بمذهب آن شد
قول ابن مبارک در صفت | شرط اینکه محمد از وی گفت
مع ذلک نصاب باید دم | زبن ثابت سخن کند هم
لیک نزد محمد شد مرد | مع شرطه که بن مبارک کرد
بودن طهر بین این دو دم | یا برابر ببایدش یا کم
باز گفتند بزرگان ره | طهر دیگر بباید این در ده
هم همین طهر گر شد موجود | غالب از دو دم محیط بود

۲۳۳

یک این طهر مشو و مغلوب | دم حکمی شود اگر محسوب
دم حکم است حاصل از مقصود | طهر بین الدمین که فرمود
چون محمد بشرع جان بازد | دم حکم حساب میسازد
میکنند آن امام صاحب فیض | تا که این طهر آخرش ز حیض
به همین قول که نوشتم صاف | کرد لیکن ابوسهل خلاف
حسن ابن زیاد فتوی طی | گفت سه روزه طهر اگر زود سے
مطلقاً فاصل است در انجال | گشت متخلل حیض شش اقوال
از متقدمین راه نما | از متأخرین هم از علما
اکثر بزرگان پاک نهاد | فتوی بر مذهب محمد داد
نیز در چند شرح معتبر گفت | فتوی بر مذهب محمد گفت
شارح پاک دین در این قول | نیک بنگر نهاده است مثال
دید نو حیض روز واحد دم | دید پاکی ز پانزده یک کم
باز یک روز خون دفع گشت | بعد از آن پاک گشت روز هشت
باز یک روز خون از آن زن رفت | بعد پاکی بدید روز هفت
باز آمد دو روز خون از وسے | نیز سه روز پاک شد از پی

بازیک روز

۲۳۴

بازیک روز خون بدید تمام | بعد پاکی بدید سه ایام
بعد از آن باز دید روز خون | نیز دو روز دید پاکی چون
باز یک روز خون بدید آخر | چیست قول ائمه فاخر
جمع این روز شد چهل پانچ | گفت ابویوسف بکلام سنج
یعنی آن هر که دین اکمل | حیض گو عشر رابع اول
چون محمد بداده است خبر | یعنی از آن امام بزرگ تر
بعد پاکی چهارده روز سے | ده از این روز حیض آموز سے
چونکه دو روز خون بطهر هشت | مثل گفتار او محیط گشت
قول ابن مبارک است نعمان | یعنی از لفظ حضرت نعمان
گفت از بعد طهر هشت ایام | حیض این ده بود بقول تمام
چونکه از بعد هشت روز دو دم | دید از بعد هفت در دو دم
گشت این خون محیط باز نصاب | شد موافق بقول او در باب
الحجه را سے که بر محمد رفت | حیض شش آن ده ز بعد طهر هفت
چونکه شش روز اولین بحساب | هم مساوی است هم محیط نصاب
طهر باشد مساوی دو دم | دم حکم بقول وی آن هم

طهر آخر چنانکه شد مغلوب
بو سهیل گفت آنکه شش این ده
حسن این زیاد کو هر سنج
چونکه دو روزه طهر بین دو دم
طهر سه روز یا زیاده ازین
ما سوا ذلک استحاضه بود
طهر ناقص بود در جمیع صور
هم میشود گویند فاصل
از دو خون گر یکی شدست زیاد
از دو خون گر یکی شدست نصاب
هر دو باشد نصاب حیض عمل
گر نباشد نصاب ازین دو
صورت این سخن بیان شد این
یعنی تو حیض دید روزی دم
باز یکروز خون به بیند او

شد موافق بمذهب آن خوب
بدلیلی که کرده است آنکه
گفت او چار آخر از چهل پنج
نیست فاصل بمذهب آن همه
هست فاصل بقول او بیقین
یعنی زین بعد خون نفاسه بود
در همین قولها که گشت خبر
خبر ابو یوسف فقاهت دل
و الیس آن نصاب حیض مباد
بود پس آن نصاب حیض حساب
حیض فرمود شد دم اول
استحاضه است حیض بود و
نیک تعیین بکرد فخرالدین
باز دو روز پاک کرد اسم
بر چهار است حیض از آخر د

و ط ط د

نسبه فخرالدین

چونکه روز

و ط ط ط د
چونکه این طهر کم ز شش ایام
گر یکی روز خون بدید و پس
باز یکروز خون بدید تمام
و ط ط ط د د
چون که این طهر غالب است از دم
گر یکی روز خون به بیند او
چونکه خون شد برابر پاکی
و د د ط ط ط د ط ط د د
دید سه روز خون پاکی پنج
حیض شد روز اول است و پس
و ط ط ط ط ط د د د
طهر باشد اگر متخلل
روز ده خون دید نیز و ز طهر
حیض سه روز آخر شد این
د د د ط ط ط ط ط ط د د د اول
گر سه روز خون بدید نخست
باز سه روز خون پدید آید
د د د ط ط ط د د د اول
چونکه دو خون اگر رسد بنصاب
لیک طهری بود متخلل

نیست فاصل به نزد جمع امام
باز شش روز پاک شد زین پس
بنود حیض چیزی زین ایام
گفته بودیم قبل ازین فافهم
گل شش روز را تو حیض بگو
نیک بنگر اگر بادرا سکی
باز خون روزی ار بگیم سخن
چونکه این طهر غالب است اکنون
غالب از خون بود شود فاصل
باز سه روز خون بدید ای یار
زان دلیلی که قبل شد تعیین
باز شش روز پاک گشت درست
حیض سه روز اولین شاید
اول شش حیض کرده اند حساب
درمیان نفاس روز چهل

۲۳۷

کمتر از پانزده بود اصلا — نیست فاصل بمذهب علما
پانزده روز یا زیاد از آن — نیست فاصل بمذهب نعمان
در خلاصه کتاب با تقوی — بر همین قول او بود فتوی
صورت این سخن ز دل صاف — ذکر کردست صاحب کشاف
دید یکروز خون از زن — سی و هشت روز پاک شد آن زن
باز یکروز خون پدید آید — علما اندرین چه فرمایید
هر چهل روز بوده است نفاس — نزد نعمان امام شرع شناس
پانزده روز در چهل اما — پاک شد فاصل است عند همه
خون ثانیش حیض بشمارد — یعنی احکام حیض اگر دارد

فصل در بیان الوان حیض

هست الوان حیض سرخ و سیاه — این باجماع طالبان اله
سبز زرد ضعیف شش رنگین — خاک رنگ این چهار را تعیین
حیض گفتند بزرگان ما — یعنی غیر از سفید مستثنی
سخن شارح وقایه این — بعد ازین در هدایه شد تعیین
گفت در کدره اختلاف هست — از ابو یوسف شریعت دست

مگر آنگه

۲۳۶

مگر آنگه بود ز بعد دم — بعد ازین حیض گویدش آن هم
در هدایه صحیح این فرمود — سبز رنگ از ذوات الاقرا بود
بدرستیکه حیض گویند — از هدایه دلیل او جویند
بوده باشد کبیره جنبنده — گفت صاحب بدایه آن بنده
غیر سبز سیاه اگر ازو ناید — حیض گفتن درو نمی شاید

فصل در بیان احکام حیض

هست احکام حیض گویی تمام — او بود مانع صلوة و صیام
روزه خود قضا بدارد باز — نیست واجب ولی قضای نماز
اندرین جا دلیل چند آنست — در هدایه دلیل خوب آن هست
عایشه آنکه بود جفت نبی — گفت در وقت حضرت عربی
ما قضای صیام حیض باز — می بکردیم نه قضای نماز
شد کسی بود حبیب خدا — نیست بر مسلمین جدال روا
شرح ساز وقایه میگوید — از بزرگان که راه دین پوید
بعد ازان معتبر بمذهب ما — آخر وقت گفته اند علما
آخر وقت حیض دید عیان — میشود ساقط نماز از آن

۲۳۹

آخر وقت پاک گردد باز / میشود واجب اغتسال نماز
شرط دیگر که طهارت زن / بوده مر عشره را برادر من
گرچه از وقت لحظه ماند / هست واجب نماز را خواند
طهرش از بعد حیض کم از ده / بوده باشد بدان زهی آگه
باقی وقت آن قدر ماند / غسل تحریمه را بکنی ند
گشت واجب قضا در الاسنی / سعی کن احتیاط را دانی
صائمه حیض دید آخر یوم / میشود باطل از همان زن صوم
بعد پاکیش واجب است قضا / صوم اگر واجب است الا لا
بخلاف تطوعات نماز / حیض آید میانه دل باز
گرچه باطل شود نماز آن ع / لیک زان پس قضاش واجب دان
پاک شد آخر نهار او نیز / هم تحری کند خوردن یک چیز
نیت تجویز صوم هذا الیوم / لیک امساک واجب است ای قوم
حایض از حیض پاک گشت تمام / در دهم شب ز حیض ده ایام
صوم آن روز را درست بدان / گرچه باقی بود ز شب یک آن
طهرش از عادت کم از ده / بوده باشد ورا چنین آموز

وسعت

۲۴۰

وسعت غسل گر ز شب ماند / روزه خود درست میداند
رفت در شب نکرد غسل ازین / روزه باطل نمیشود به یقین
از طواف و دخول مسجد هم / میکنند منع چون جنب این هم
انچنین بهره برگرفتن یار / ز زن حایضه ز تحت ازار
لیک باشد حلال در این دم / لمس فوق الازار بوسه هم
ذو محمد در اجتناب ایکس (پرهیز کرده) / گفت ترسد ز جای فرج بکس
هم قراءت همی کنند نهیا / یعنی حایض و یا جنب نفسا
گرچه کم ز آیتی بود ای یار / قول کرخی است این بود مختار
از طحاوی چنین روایت ماند / کمتر از آیتی تواند خواند
در کتاب هدایه تعیین است / نیز زد چند نسخه چون این است
قول مالک امام با پرهیز / از قراءت جنب نسازد خیز
چونکه منع حدیث شد مطلق / بهترین عبادت است الحق
شرح سازد وقایه تعیین کرد / یعنی صدر الشریعه شه مرد
آنکه کردند منع از قرآن / قصد سازد اگر بخواند آن
لیک شکر النعمت معبود / حمد اگر گفت باشد فرمود

هم تهیج بحایض نفسا — هست جائز بمذهب علما
می کند انجه حایض معلم پس — کلمه بخواند قطع نفس
لیک راسد طحاوی این دارد — نصف آیت بخواند قطع آرد
در دعای قنوت مختلف است — کره گفتن زیاده سلف است
لیک نقل از محیط لا یکره — بنوشت از روندگان ره
سائر ادعیه و ذکر اذکار — نبود باس خواندنش ای یار
نیز توریت را دگر انجیل — نفسا حایض جنب قبیل
هست مکروه خواندن انها — چونکه انها همه کلام خدا
آن شریعت پناه قاضیخان — در فتاوی خویش کرد بیان
صفحه وضع زمین قلم در دست — نرسد دست کس بصفحه که هست
چونکه محمد بگفت هست روا — این بود اخذ بر مشایخ ما
ذکر کردست شارح آورد — انچنین در کتابها شد یاد
گفت محدث قراءت قرآن — می توان گفت کره نبود آن
مس مصحف نمیکند انها — نیز محدث بمذهب علما
مگر آن مصحفی و بود بغلاف — ان غلافیکه باشد او متجاف

در هدایه صحیح قول این است — نیز در چند نسخه تعیین است
کر بگیری باستین مصحف — کره باشد مگر ز خوف تلف
در فتاوی قاضیخان آرد — خانه را که مصحف دارد
نبود باس خلوت آوردن — بلکه در وی جماعت کردن
چونکه این خانهٔ مسلمانان — نیست خالی برادران از آن (ز قرآن)
فقه مسعود را نوشت چنان — کاندران خانه خواب هم نتوان
خانه تنهاست نیست جای دگر — زبر راس خویشتن آرد نیز
بشنو این را که شاه جانباز غازی — اورع وقت ارسلان غازی
شد بردن باشکار روزی — او جدا گشت از حشم ناگاه
بادهی رفت خواجه آن ده — خانه طیار کرد با آن میه
جانماز طلب بکرد آب — شب همه شب نکرد هرگز خواب
صاحب خانه حال او فهمید — گفت ای شه چرا نیاسودید
گفت تنزیل حضرت وهاب — بوده انجا چگونه سازم خواب
گفت بر من نساختید خبر — بردمی تا بخانه دیگر
گفت از بهر خواب خود بنده — منزل پادشاه پاینده

امر بسا رند برادر رند او را — بود این فعل اسم عظیم جفا
پادشاهان اگر چنین باشند — فقرا که مخالفین باشند
گفت ابوحفص وقت حدث اگر — نکند شم بسوی ره قان
گر بود مصحف ببار شستر — گرچه در آخر قطار شستر
گفت ابولیث وضو بدین نیش — ننهم بر مهار اشتر پیش
سالکی که اندرین طلب است — آنهمه احتیاط از ادب است
غیر طاهر نظر کند بکلام — گفت لا باس در نهایه امام
در کتاب خلاصه آورده — علما این چنین بیان کرده
تحفه آیت تمام براد — گر نوشته بود چو مصحف کو
بکتاب حدیث فوق اهست — نیز محدث نمی رساند دست
اصح قول حضرت نعمان — بخلاف وی یار کره بدان
لیک در جامع الصغیر خلاف — بنوشتند بس دل صاف
بلکه آنجا تمام تقوی جست — کتب فقه را چو مصحف گفت
لیک باستین گرفتن آن — غیر مکروه گفت بی نقصان
انچنین در کتاب قاضیخان — یعنی در ظاهر الروایه آن

کتب

کتب فقه بکم نجاست باک — گرچه باشد در آیت پاک
شرح ساز و وقایه ذکر کرد — یعنی صدرالشریعه شد مرد
خون مذکور قطع شد باناث — از اکثر حیض خویش یا ز نفاس
قبل از غسل وطی اوست حلال — لیک عادت اکثر است وبال
مگر آنکه گذشته باشد هان — وسعت غسل تحریمه از آن
بو المکارم مرز که پاک یقین — کرد در شرح مختصر تعیین
از ادب نیست وطی کردن چون — گرچه شد منقطع ز اکثر خون
وطی ناساختن ز غسل اول — هست واجب بنزد بعضی
کم ز ده روز منقطع شد دم — بعد سه روز اکثر از دی سم
انقطاعش بود کم از عادت — گفت صدرالشریعه بشهادت
واجب است آنکه غسل تا آخر — کند آن مومنه برین تقلید
یعنی تا آخر محل نماز — خوف فوت غسل سازد باز
میگذارد نماز آخر وقت — تا نماند بکردن اخر وقت
آخر وقت مستحب نماز — نی که وقت کراهت آید باز
در سر عادت انقطاع اگر — شده باشد و باز یاده تر

بعد تاخیر غسل ازین باب / گر بود با طریق استحباب
گر بود منقطع کم از سه روز / حکم این مسئله مرا آموز
آخر وقت را لکن بعبیراد / خوف فوت او اگر کند بوضو
هم درین صورت بکند شد هدکو / عودت زد اکر دم مشهور
بعد اندر میان روز ده / باکیش باطل ای همالک زه
این چنین در صلوة مسود سے / یعنی در این مقام فرمودست
احتیاطا گر خوانده بود اول / ثبت حمرهی ثواب شد بل
نیز صاحب خلاصه آن شه مرد / در فتادی خویش تعیین کرد
خون حیض نفاس بشبهت / منقطع گشت کمتر از عادت
غسل سازد نماز بگذارد / احتیاط اجتناب را نماید
خوف فوت نماز کرده در / غسل سازد نماز بگذارد
اجتناب از جماع بنماند / تا که آن وقت عادتش آید
گرچه از زوج می کند پرهیز / روزه میدارد احتیاطا نیز
باشد این حیض سوم از عدت / شود این حیض قاطع رجعت
قطع رجعت نوشته اند ازان / احتیاط است نیز استحسان

احتیاط دگر تو نیکه نگر / نکند جنت اهم بشوے دگر
گر نکاحش کند بدیگر مرد / جائز است انیکه حیض عود نکرد
عود اگر ساخت حیض دی انکه / نگذشته سه هم هر روزی ده
هست فاسد نکاح ثانی شوی / هر کجا کار احتیاط بجوے
انچنین هست صاحب استبرا / در خلافیه اجتناب نمای
بعد ازین انتقال نبود وے / تا اگر دو بار یا در پے
این سخن از امام دین اعظم / قول استاذ ذی محمد هم
نزد بویوسف نکوکر دار / می شود انتقال در یکبار
در کتاب خلاصه در انجا / بنوشتند بر همین فتوے
از نوازل بیان هذا الاصل / نیک تعیین بکرد درین فصل
هر زنی پنج روز عادت بود / زاول ماه حیض می بنمود
هست با پنج روز میشد پاک / بهمین نوع کرده بود ادراک
گشت حیضش زیاده از یک مه / هم تجاوز نخست از ده
باتفاق جمیع صاحب فیض / انچه او دیده است باشد حیض
لیک در انتقال عادت باز / مختلف بین سه چراغ طراز

ثمر این خلاف را واضح ... حیض شد مستمره تا سه
دو امام مکمل و اکمل ... می کند رو بعادت اول
لیک بو یوسف قضا فاخر ... می کند رو بده مده آخر
انچنین ست گر کم از عادت ... منقطع گشت حیض با شبهت
گفت صدر الشریعه از ده ... هست عادت یکی بمعنی ده
روز خون دید روز پاک از خون ... تا بده روز بر همین مضمون
اینکه خون دیده ست در این یوم ... ترک سازد نماز را با صوم
روز دوم که پاک گردد او ... می گذارد نماز را بوضو
روز سوم که باز بیند هم ... ترک سازد نماز روزه هم
روز چارم که دید پاک باز ... خواند این مرتبه بغسل نماز
تا بده روز انچنین بشنو بس ... ماند این مسئله که گو دانا ست
نظم کرد ست انچه نام حق ... باد بر روح وی سلام حق
مثل من در علوم طفل رضاع ... که کند مروی بیک مصراع
خاک او بهتر ست هزار چمن ... گفت آن عندلیب هشت چمن
هر زنان را که کم شود ایام ... غسل باید بهر نماز مدام

صورت دوم حیض

شرح

شرح شارح که دلپذیر بود ... نقلش از جامع الصغیر بود
صورت واحد آنکه گفت امام ... بود معین دهش ایام
حیض شش روز نقل کرد آنکه ... مدت باده مقدم مه
بعد از آن رفت باده تا سه ... حیض سه روزه که مبدا سه
باز سه روز حیض ادا می کرد ... بده سیوم انتقال بکرد
بعد از آن خون بگشت استمرار ... ز اول ماه تا باخر کار
شد چو معلوم عادتش بوده ... بدر شک گشت مفقوده
در کدامین دهش نداند بل ... در ده دو سه ست با اول
گفت او گفت در جمیع مه ... ترک سازد سه روز در هر ده
روز هفت دگر بکل نماز ... غسل تازه کند گذارد باز
این بود مثل مستحاضه که او ... می کند بهر هر نماز وضو
صورت دیگر اندرین اطوار ... هست اندر کتاب بسیار (کتابها)
نظم این جمله را هوس کردم ... نتوانستم انکه بس کردم

فصل در بیان اقل طهر و اکثر طهر و در خلال طهر و استمرار طهر

در کتاب هدایه فرموده ... این چنین در حواشیش بوده

پانزده روز اقل طهر بدان / نبود غایت به اکثر آن
چونکه این طهر زن درین اقوال / می کشد که بسال که بده سال
نیست تقدیر او بدین مضمون / گر کشش مستمر بگردد خون
صورت آنکه کفایه کرد سخن / ببلاغت رسیده زن
دید سه روز حیض و آنحال / دید یک سال طهر یا دو سال
مستمر گشت خون و می انگه / ابن سعد معاذ بو عصمه
گفت طهر و را انچه دید تمام / حیض و را آنکه دید سه ایام
گفت شش ماه طهر و را دانند / ساعتی کم امام میدانند
نیز صاحب کفایه زو چنین / از محیط آورد بیان این
دید نه حیض حیض روزی ده / را آزاد پاک شد آنکه
مستمر گشت خون و را زان بعد / کاندرین حال قول ابن سعد
حیض طهر یکه دید مثل از آن / کاندرین حال حیض طهر همان
تا که او را طلاق ساز دشو / چه بود انقضای عدت او
ماه شش سال حکم و را دانند / گفت اما امام میدانند
نیز ده ماه کم سه ساعت / عدت اوست ای ذو الطاعت

چونکه

چونکه محتاج بود آن مقدار / هم بسه حیض هم سه اطهار
طهر شش ماه حسب کن آنگاه / جمع سه طهر گشت هژده ماه
نیز هر حیض اوست ده ایام / نیز ده ماه می شود اتمام
چونکه شش مه اقل مدت حمل / باشد این طهر ساعتی زو قبل
قول شرح وقایه هم این است / نزد مان اصح چو تعیین است
نیز صاحب کفایه کرد خبر / یعنی از بزرگان دین پرور
قول بعضی که راه دین پویند / طهر این زن را چهار مه گویند
چونکه اندر چهار ماه اتم / می شود خلق بچه در اشکم
نزد حاکم امام صدر شهید / طهر این زن دو ماه باید دید
گفت برهان دین برین فتوی / چونکه الیسر مفتی است [illegible]
باز صدر الشریعه پاک یقین / کرد در شرح خویشتن تعیین
خون زنی سه روز بوده باشد کم / نیست حیض استحاضه است آنهم
یازده روز آمده است زیاد / آن زیادتی وی استحاضه باد
اسم تجاوز کند ز ده ایام / یا نفاس از چهل بقول امام
یازده روز عادت معروف / آید این خون زنی که شد موصوف

فرض کردیم اینکه روزی هفت — عادت زن چنانکه خون میرفت

این سفر بود از ده دید این — رو بعادت کنند با تعیین

یعنی حیض ست هفت معهوده — پنج او استحاضه فرموده

کذا علم

در نفاس اینکه در اناث یکی — بود سی روز عادت نیکی

دید پنجاه روز او بارسی — بست او استحاضه بشماری

لیک این حکم حکم معتاده — حکم نو حیض را دگر داده

عادت

یعنی اینکه حیض دیده جدید — ببلاغت چو مستحاضه رسید

حیضش از کل ماه ده روزی — زایدش استحاضه آموزی

پس چهل روز آن نفاس آن — زایدش استحاضه است چنان

در زیاد نفاس احوط آن — گوی با این زمان نماز بخوان

لیک ترک جماع باید کرد — چونکه بر قول شافعی شه مرد

شصت روز اکثر نفاسش باد — بلکه مالک بگفت در هفتاد

آن کسی کز قلب باشد صاف — متعامل نمی شود بخلاف

در صلوة فقیه مسعودی — علمای عظام فرمودی

عمل کند

هر کس آیدش با عضائش — نیز پس آید او با علائش

فصل

فصل در بیان اقل نفاس و اکثر نفاس و احکام او

بو المکارم و غیر او بنوشت — سخن علمای پاک سرشت

هر اقل نفاس را حد نیست — ظاهر قول اینچنین مرویست

بیست پنج روز قول از نعمان — لیک غ ظ ظاهر روایه آن

یازده روز قول از یعقوب — گرچه ما حد نیست گفتن خوب

زین سبب منتقی متقیه — بگذرد مدت خلافیه

پاک گردد نماز می خواند — لیک وطی و جماع را ماند

چونکه در احتیاط این باشد — روشن منتقی چنین باشد

در کتاب هدایه آورده — در حواشیش هم بیان کرده

چون برآید اگر ز بعض ولد — نیز از بعد او نفاس بود

این سخن در محمد و نعمان — در هدایه چنانچه کرد بیان

در نهایه چنین بیان کرده — نقل او در محیط آورده

یعنی بعضی ولد بر آید چون — نیز از بعد او که بیند خون

نفا میشود از وی یاسنی — اختلافات قول را دانی

لیک روایت نی ابن ایوب — نقل آن مرد هم ز یعقوب

بس همین قول قول نعمانست — معتبر در نفاس گفت آنست ٢٥٣
یعنی شد اکثر ولد بیرون — نفا میشود این مضمون
هم معلی روایت نعمان — از ابو یوسفست نیز چنان
یعنی بعضی ولد برون آید — خون از آن زن نفاس می باید
وز محمد روایت از هشام — انچنین گفت آن امام همام
نفا نیست تا که از این زن — بر آید سر و ز نصف بدن
یا دو پا بیشتر ز نصف بدن — قول هشام این بود با ظن
وز محمد روایتست تا زن — نفلی زن از نهاستی
تا که گردد برون جمیع ولد — این سخن هم ز اصل اوست پدید
در وقایه و غیر اوست بیان — هم نوشتند شارحان آن
یعنی سقطی که بعضی خلق او — ے شود دیده چون ولد بیرون
نیز وقوع شود طلاق و — یعنی بار زوجه گفته باشد شو
گر تو فرزند آوری ای زن — همین شرط شو طلاق همین
از همین سقط او طلاق شود — بنده زین عمدا دقتی شو
یعنی شرح اوراد راست بیان — انچنین در هدایه هم بود آن

٢٥٤ هم شو انقضای عده او — داده باشد طلاق زن را شو
زانکه تو امین می زاید — زاول او نفاس می باید
بخلاف محمد ابن حسن — گفت آخر بود نفاس زن
تو امان دو بچه بیک اشکم — بود ما بین شان ز شش مه کم
قول شرح وقایه باشد این — در هدایه بود چنین تعیین
آید از بطن واحد از ولد اشن — زاول و بود نفاس آن
گرچه باشد میان این ولدین — تا چهل روز مذهب شیخین
یک روایت ز حضرت نعمان — در کفایه ز آخر او دان
لیک گفتند باره علما — قول شیخین نیست این اصلا
بلکه دوم ولد که وضع آرد — غسل سازد نماز بگذارد
نیز قول صحیح باشد این — در کفایه چنانچه شد تعیین
لیک هست از تولد ثانی — عدت زن با جمیعین وانی

فصل در بیان استحاضه که منع نمیکند نماز و روزه را

حامله خون بدید حیض آثار — نیز حیض استحاضه شمار
استحاضه ز طوف صوم نماز — غیر مانع بود عبادت ساز
مس قرآن دخول وطی ردا — شماری چو حایض نفا
بو المکارم بزرگ پاک یقین — کرده در شرح مختصر تعیین

گفت یک قول شافعی با فرض
آنکه خود بتقوی انداز د
استحاضه کز خون نا ستد زد
گفت در کافی کفایه زان
یا نزف کس نا ستد خون
سلس البول هم چنان باشد
یا بود عارض شکم دردی
یا زجر بیکه خون نا ستد زو
میکند و باین وضوش نماز
زان وضو نیز وقت اگر ماند
مذهب شافعی بلازم عرض
نزد مالک امام با بر هنر
در هدایه دفتر او بیقین
بشکند با خروج وقت وضو
نزد بو یوسف از خروج دخول
عذر ها یکه قبل ازین شد یاد
بعضی در وقت آخر وقت نماز ۲۵۵

حامله خون بدید باشد حیض
اجتناب از جماع میسازد
جهت حکم نماز را بر گو
علمای عظام کرد بیان
حکم او هم بود باین مضمون
یا ز پس یا دگر روان باشد
می نسازد خروج پی در پی
میکند وقت هر نماز وضو
فرض وقتی و قضا و نفل بآن
واجبات نذر خود خواند
گفت سازد وضو بکل فرض
گفت سازد وضو بکل اد نیز
ذکر کردند نیز کان دین
لیک نزد زفر دخول او
هم بود نزد شافعی مقبول
عذر را نیز وقت کامل یاد
زین حدثها چنان نا ستد بار

از وقت

تا زمانی

تا زمانی برو نگنجاند
ذکر شد در صلوة مسعودی
صاحبان جروح سائل باز
آخر وقت بود خون استاد
بار بینی یا ز جرح کس
آخر وقتی کند صبر او
آخر وقت آن نماز بخواند
آن نماز یکه خوانده بود اول
خون نا ستاد وقت دوم ماند
هست جائز نماز خوانده او
خون اگر سائل است برین بعوض
ترک تعصب کردنبود باک
خون اگر شد روان زبعد وضو
از ادای نماز مانع نیست
شستن او بجوش باید دید

۲۵۶ بوضو این نماز خود خواند
علمای عظام فرموده
اول وقت خوانده بود نماز
آن نماز یکه خواند اعاده باد
خون نا ستد چگونه سازد بس
گر نا ستاد اکند بوضو
خون رسیلان بوقت دوم ماند
نیست کافی اعاده سازد بل
تا که برون رود محل نماز
پای گیرد از خلاصه بجو
می به بندد رباط تعصیب
نیست لا باس غیر باس آباک
تا که شد تا عذر باطل او
گر ازان خون بجامه جز سد حست
گر همین شست بوده ست مفید

گر نباشد مفید شستن کس | باز مازش رسد ز شستن بس
اندرین همچنین نباید خود شستن | نبود فرض ای برادر من
لیک از ابن مقاتل او گوید | فرض باشد که یک کرت شوید
وقت کل نماز جامهٔ خویش | لیک فتوی بود بقول پیش
گر روان شد ز جارحه بکراو | خون ازین کس اعاده باید
فقه مسعود را بیان کرده | مستحاضه اگر نهد پرده
تا تواند به بند بر بستن | خون نیاید ز فرج داخل زن
ظاهر قول از اصحاب است | انچنین جرح گر در اعضاست
شیخ آن امام قدر بلند | گفت بند و بجرح سائل بند
بهمین بند در محل خویش | بلغ استاد در محل آن پیش
از اصحاب است حکم در دانش | مستحاضه ز اصحاب است
گفت برهان دین دولتمند | سخن خاص هست عام پسند
این سخن را بعد عامه تمام | خاص فهمند و نه فهمند عام
یعنی با جرح بند بست اگر | زود گر یکتا ببند گردد تر
یعنی در وقت یک نماز تمام | از اصح بود بقول امام

ور بیک وقت تر شود دو تمام | حکم او جرح سائل است ابتدا
مستحاضه خریده باشد کس | لیک حیض ورا نماند بس
حکم او این بود ز اول مه | ترک سازد ورا بروزی ده
شده است ارتفاع اگر حیضش | قبل ازین انقضاء ایامش
تا ببین نگشت پیدا حملش | می کند ترک البته زان پیش
افقه وقت خویش شمس الدین | گفت اندر اصول باشد این
یک روایت از ان دو ماه است زین | یعنی این قول باشد از شیخین
قول دیگر از ان دو صاحب جلال | می کند دو قریب ناسل
قول دیگر چهار مه گویند | قول سه ماه زان دو شه گویند
ز مدست از ابو مطیع سخن | بخلاف محمد ابن حسن
گویند او چار ماه روزی ده | لیک سخن نصف ادست از انشا
عمل الیوم اوفق بالناس | بهمین گفته اند در قرطاس
لیک احوط دو سال را دانی | نقل شارح بود ز کرمانی

در بیان متفرقات حیض

هست اندر خلاصه حائض | مستحب است مر زن حائض

گر در آید چنانچه وقت نماز / آنکه سازد وضو نشیند باز
مسجد خانه را برای جلیل / نیز تسبیح گوید و تهلیل
مرد و زن چو حیض زنان دانی / مرد اگر کرده است قربانی
باد بر وی که بازد استغفار / بخداوند خویش از این کار
مستحب است دادن دینار / یاد باید نمود در این بار
گر اول وله شود بیرون / نکند ترک او نمازش چون
نگذارد اگر نمازش این / عاصیه میشود علی التعیین
در نشود حیض رخ سازد / رنگی در نخو اندازد
گر رسد تا زبان بفرزندش / این حیض و از این سبب کندش
در خلاصه و کافی آورده / از برای آن شرع پرورده
دید تو حیض روز اول دم / ترک سازد نماز و روزه هم
گم زند روز خون اگر استاد / گفت صوم نماز اعاده باد
نقد نظمی که شد در اینجا خرج / ورد لم بود باز سازم درج
لیک گوینده بگوش هوش / گفت تا که از این مقال خموش
از نجاست تهی نگشته ظرف / صرف کردی بحیض ظاهر حرف

حیض ظاهر که اندرین بابست / صلح او را زچار من آبست
علت غیر گشتی ملت / حیض مردان بود همین علت سُنّی
حجب فیض حق تعالی اینست / باعث مبدء وبال اینست
آن رجالیکه غافل از فیضند / گرچه زن نیستند در حیضند
دفع این حیض از آن زد آب / دافع این محبت و حجاب
دل نظرگاه حضرت او است / لیک اینجا حجاب یک مویست
هیچ موی محبت اغیار / بوده باشد از آن نظر بیکار
نجحی که فیوض را ماهیست / خارق و دوام آگاهیست
هرکجا هی حجب درید شود / دیدنیها که نیز دیده شود
رفته رفته چنان بگردی غرق / تنگی راحت الم را فرق
انچنان بر دولت رسد دردی / فارغ از جد و رد با گردی
بعد از آن بر تو نیست تجربی / همه را از خدای می بینی
وضع سازند بر سرت کوهی / نیست من بعد بر تو اندوهی
گر بفرق سرت نهند اره / نبود حزن در تو یک ذره
گر چه در کام اژدها مانی / چین نامند ترا به پیشانی
گر تو جا را اگر چنین باشی / لذت عمر بعد از این یابی
مرد این است اصل مرد این است / درد سر در نشست درد این است

در دعا یاد ما کر ضم کردد | جمله دردها عدم کردد
وصف مردی شد ان پر نیش | بلکه مردی کند شتن از خویش
بس کی ای ترک زادهٔ نامرد | در تمام جزا چه خواهی کرد
ذره درد عشق نیست در تو | کارها بست خلاف کردهٔ او
خبث پنهان که در جبلت تست | بدتر از صد هزار علت تست
بس محل نگاه حضرت رب | خانهٔ او پو ساختن چه عجب
تیغ بر سینه بفرقت خاک | این چه انسانیست ادراک
دشمن جان خود امیر سگی | خویشتن را باد اسیر سگی
وای بر تو هزار واه بتو | نکند عفو اگر خدای بتو
با وجود چنین سیه روی | سخن از غیب خلق میگوی
خبث پنهان خویش را ملذی | حرف بر بعض ظاهری راندی
نام مردی بخود کنی حیف است | بلکه نامیدن زن حیف است
در حقیقت مخنث هستی | عقل کوتاه تا که هستی
پای تا سر تمام در عیبی | سبحه در دست مکر در جیبی
مگر آنکه خدای هر دو جهان | پوشدش عیب آشکار و نهان
کر نپوشش هر دو عیب نقاب | شرم سازیم مستحق عقاب
آن بدیها که از تو می آید | هست مشکل اگر ببخشاید

هر چکاهی کند گرفت کبر | زهر عالمین بگردد زبر
گرچه او غافر است بخشنده | پر مشو غره هم کدای بنده
چونکه مختست هم گرفتن آن | خویشتن بین قهر لطف بدان

فصل در بیان تیمم و احکام او

حق برای نجات روز دراز | امر فرموده پنج وقت نماز
مهربان که در وضو آب | کرد بر ما بجای آب تراب
با وجود چنین ترحم آن | نکنی بندهٔ که نه انسان
گفت صاحب هدایه دین بس | خارج مصر باب فرسخ
بعض گفتند این تیمم را | بر مسافر نه بر مقیم روا
بعض از ناس گفته است چنین | خارج مصر شد کسی به یقین
نیست جائز کند تیمم اگر | قصد سازد مکر صحیح سفر
قول صاحب هدایه زین معنی | خارج مصر شد کسی یعنی
گرچه غیر مسافر است آنکس | هست جائز تیمم او و بس
گفت اندر کتاب جهار کبار | دوری میل را هو المختار
وز محد بود و میل بعید | یعنی از آب جائز صعید

۲۹۳

اختیار امام فضل است این
از ابو یوسف است از آنکه
کاروانها از و شوند ذاهب
هست جائز تیمم کرده
قول کرخی امام فیض آثار
جائز باشد که صوت اهل آب
نشنود صوت شان بعید بدان
گفت این زیاد با تفصیل
در قفای است یا پیش است
اندرین باب گفت امام
میرسد آب بی جواز مدان
لیک قبل از خروج وقت نماز
پس بقول امام با یک میل
گرچه خوف از خروج وقت نماز
هست اندر صلوة معهود

وز محمد چنانچه شد تعیین
بوضو ساختن رود زان پس
می بگردد ز چشم این غایب
از کتاب ذخیره آورده
نزد او اعتبار آن مقدار
بشنود ما قریب است رجب
اخذ اکثر مشائخ است چنان
آب در پیش کس بود دو میل
معتبر میل دان تیمم آر
داند این کس درون وقت اگر
در نهایه بود دلیل آن
نرسد آب را صعید بدان
نبود در میان آب سبیل
بوده باشد بخاک هست جواز
آن بزرگ طریق فرمودی

کرد

۲۹۴

گر دو شخصی عمل بقول ز فر
باز ماند ز نماز خویش قضا
یعنی فرمان حضرت ذی الطول
در خلاصه کی رود بحطب
می نداند که این آب خویش
هر چگاهی به آب کردد باز
هست جائز تیمم این مرد
در نهایه کمان انسانی
نیست جائز تیممش یکمان
بو المکارم بزرگ طاهر دین
سخن عالمان راست سبیل
کرد تفسیر میل ابن شجاع
یعنی تفسیر او ازین مقدار
لیک قولیکه باشد او مختار
هر قدم هست یک ذراع و نیم

بعد خواندن رسد با آب اگر
آنکه تقوی بود رضای خدا
تا موافق شود به هر دو قول
کرخی باید آب را طلب
قدر میل است یا اقل از میل
کر دید ما خروج وقت نماز
لیک مرد احتیاط باید کرد
میل باشد طریق او یا نی
بلکه باشد بیقین کس با آن
فرسخ میل را کنند تعیین
ثلث یک فرسخ است یعنی میل
سه هزار است پانصد بذراع
از ذراع است تا چهار هزار
میل هست از قدم چهار هزار
بگر عامه نیک کن تعلیم

انگریزی ما که گروه شد تعین
هست جا آنکه

یا مریضی وضو کند بر آب   مرضش شدت کنند با تب
یا تخلف کند تیمم آن   گفت شافعی و چنانچه در قرآن
نفی فی آن امام نیک شرف   او کند اعتبار خوف تلف
گفت صاحب هدایه ما نص   قول او رد بود بظاهر نص
یا جنب گشت شخصی از انسان   آن قدر سرد گر کند غسل آن
خوف آنست می مرد زین کار   یا ورا سرد میکند بیمار
خارج مصر اگر بود منگ   هست جایز تیمم آن یک
شارح مختصر بزرگ دین   بو المکارم چنین کند تعیین
در مصر است حضرت نعمان   گفت جایز بود چو خارج آن
غیر جایز بود بقول [illegible]   هم صحیح است نیز تا الفتا
محمد بن [illegible] رد درون مصر چنان   شیخ الاسلام گفت جایز دان
غیر جایز بگفت [illegible]   این سخن را صحیح فرماید
یا کس از خوف نفس از عدوان   یا سباع است یا چه غیر آن
گر برفت است تیمم کرد   هست جایز تیمم این مرد
یا بود خوف [illegible]   یا ز اهل عیال از کم و بیش

یا بود خوف تشنگی دو آب   هست جایز اگر چه باشد آب
الی غایت بکر فتن   در سر چاه مثل دلو و رسن
هست جایز تیمم این کس   اندرین حال از تردد و حبس
در هدایه و کافیه عجز همه   ذکر کردند عالمان ما ما
یا بود خوف آنکه نماز چنان   گر نباشد دگر خلیفه آن
چون نماز جنازه هست و عید   اندرین وقت جایز است صعید
نه بجمعه نه پنج وقت نماز   گرچه باشد خوف فوت هست جواز
چونکه باشد خلیفه ایشا   ظهر جمعه به پنج وقت قضا
این تیمم ز خوف فوت ولی   در جنازه بود بغیر ولی
بولی خوف فوت نیست بدان   گر نخواند جنازه دیگر آن
می تواند اعاده این کرد   ای ولی جنازه ای شه مرد
در هدایه صحیح باشد این   نیز گرد است ذکر فخر الدین
آنچه در شرح بو المکارم است   گفت یعنی همان خطا برست
آن کسی که تیمم نماز [illegible]   نزد وضع جنازه میسازد
زین تیمم جنازه خواند اگر   باز آید جنازه دیگر

بگذرد مدت وضو از او | یعنی اندر میانهٔ این دو
با اعاده تیمم الا لا | بنوشتند بر همین فتوی
چون محمد ز قول نعمان دو مرد | گفت مطلق اعاده باید کرد
آن یکی شارح نماز عید | بود در بین او حدث برسید
در کتاب هدایه مذکور است | نیز در چند نسخه مسطور است
نزد نعمان تیمم آرد مرد | بر تیمم بنا تواند کرد
نتواند بمذهب دو یار | بر تیمم بنا درین اطوار
چونکه لاحق پس از فراغ امام | می کند باقی نماز تمام ۲۶۷
این خلافی که گفته اند در او | این شروعش اگر بود بوضو
بر تیمم بود شروع مرد | اتفاقی بنا تواند کرد
شافعی گفت در جنازه و عید | خوف فوت است اباحت بعید
نیست جایز تیممش اصلا | چونکه در نزد او قضا است روا
بوالمکارم نوشت زین تفصیل | یک سخن آمده بلفظ قلیل
نیست جایز تیممش اصلا | ~~چونکه در نزد او قضا است روا~~
از امام سرخسی حلوانی | یعنی در عید در دو بار جا
باشد این قول در تکور اغنی

از

۲۶۶ از محیط جمیع محبوب | گفت تجویز آن خطر خوب
گر بود خوف فوت در عیدین | نیز در این دیار جایز دان
از مصنف مشرح اوراد | هر زمان صحیح سازد یاد
که مقیم است یعنی در مصر او | که جنب گشت با شکست وضو
هست خوف هلاک اندین بار | مع هذا نیابد آب جار
که تیمم کند همین انسان | که با جماع غیر جایز دان

در بیان کیفیت تیمم | احکام او گوید

بحدیث رسول شرع عرب | کردن این تیمم است دو ضرب
هر یکی ضرب مسح سازد رو | در وضو گفته شد چه دو دو
بعد که هر دو دست تا مرفق | میکند مسح اهل دیانت حق
بوالمکارم بزرگ معنی گفت | از نسخهٔ خویش روایت گفت
هست شرط استیعاب همچو آن | سخن ما گفته اند درین باب
گفت فتوی بر استیعاب است شمار | ظاهر است صحیح اسم مختار
ابن ذی شیخ بزرگ نیکو ذات | در تیمم بگفت سه ضربات
نیز در شرح خویش فخر الدین | اند هر دو درین باب میکند تعیین

از هر زکان با غبار چنان / اندر آید میان انگشتان
بس بران شخص باد و زجان / کند انگشتهای خویش خلال
اوست محتاج ضرب سوم را / تا شود شرط استیعاب ادا
تا تیمم با سواد و نور هست / لازم است این جز ار روش ازد
ترک کرد و خلال انگشتان / در تیمم روا چو ز عدا ان
قول مختار هست مذکور است / یعنی اندر کتاب کافور سط
در صلوة فقه مسعودی / نیز در چند نسخه فرمودی
شیخ امت مؤید اسلام / بوحنیفه امام خاص و عام
گفت ای سرور ز همه دین / آنچه گفته بفعل کن تعیین
بوحنیفه شه خدای پرست / کرد بیرون ز آستین دو دست
در زمین زد دو دست بر رو بمش / باز پس توبه کرد دست خویش
بعد ازان هر دو دست افشاند / بعد بر روی خشک بوش مالند
بعد ازان دست فرود آورد / یعنی مسح تمام روش کرد
باز زد هر دو دست دیگر بار / کرده چون ضرب نشکر عرض
بست انگشت دست چپ یقین / مانند بر پشت اصبعانی همین

مع آرنج پشت دستش اند / باقی انگشتهای خود کرد اند
باطن دست خویش مسح آورد / نیز بسرای خود چنین کرد
گفت اینم غربوستان شدون / در تیمم همین بود مسنون
شرح سازو قاید ابن اهل / گفت اندر تیمم این فضل
بعد ازان ذکر کرد فخرالدین / یعنی در شرح مختصر تعیین
قول دیگر بر چهار انگشت / مسح سازد ز دست همین
یعنی از راس اصبعای خود / مع آرنج ای سعادتمند
بعد باطن کف شده بند / بطن ابهام ان ای سعادتمند
مسح کشته هم بباطن ابهام / ظهر ابهام راست گشت تمام
بعد دست یسار چون یمین / هر که شد مسح نور دیده من
مثل بو یوسف آن فخر علوم / گفت ما را بفعل کن معلوم
حاکه باشیم با کمال حیل / نزد بعضی نخست بکمال
نه شود لاه راست هو / چشم باطن بیتر حق و دو
ورنه کامیدن بنادانی / عبث است رواج شیطانی
محدث با جنب زن مرد و انثی / باز نه پاک شد ز حیض نفاس

٢٧١

این تیمم با این همه کافی است … چونکه نقل از پیمبر دانست
در هدایه چنانچه هست خبر … این چنین نقل در کتاب دگر
یعنی اندر صلوة مسعودی … نقل نیکی چنانچه فرمودی
سید المرسلین حبیب خدا … شافع المذنبین بهر دو سرا
دید آن رهبر صغار و کبار … ابن یاسر ولی حق عمار
او فتاده بخاک می غلطید … افضل خلق حال او پرسید
گفت بر من جنابتی واقع … شده است ای پیمبر شافع
گفت آن پیشوای صلح و حرب … نشنید تیمم است دو ضرب
خواه محدث و یا جنب شد کس … این تیمم بود بجمله بس
گفت مالک امام تابنده … بنده تا آب را نیابد و
نتواند گرفت استمتاع … مر توان زین تایت ابتاع

در بیان آنکه تیمم را بچند چیز رواست

چون تیمم که شد خلیفه ما … هست بر خاک ریگ سنگ روا
در هدایه و غیر او است بیان … هم به نزد محمد و نعمان
آنچه از جنس ارض مذکور است … کچ و زرنیخ سرمه و نوره
بکل

اختصار

٣٠٢

اختصار ز خزف بنوشت … سخن عالمان پاک سرشت
آنچه نبود ز جنس ارض اگر … نیست جایز چو مشک با عنبر
یا بکافور چوب زنج و حنا … یا بمروار سنگ نیست روا
بدقیق سویق نیز رماد … ذهب و نقره بجز جایز باد
بحدید به مطلق لاسی … نیست جایز اگرچه مرجان است
بو المکارم ز اضحی و نی … نمک از ابر است یا جلی
گفت اگر آب است نیست بجا … در جهای خلاف ارده باد
بعد از آن آن در نظائر گفت … در جهای صحیح جایز گفت
نقل سازد در کتاب باز … گفت قول اصح بغیر جواز
آب تا خاک را بیک منزل … جامه تر جنس ارض پنجر گل
میکند نقل آن خردمندی … یعنی عبد العلی برجندی
از کتاب خلاصه بالتعیین … لایجوز التیمم بالطین
بلکه با بعض جامه با تین … مر غالد بکل مراد و زمن
می کند مر کسی تا شود خشک او … بعد با او کند تیمم که رو
کرخی آن امام صاحب دل … او تیمم جواز گفت بکل

۲۰۳
در هدایه وغیر اوست بیان　　علما سا عظام گفت چنان
نزد بو یوسف سعادت ناک　　نیت جایز بغیر از ریگ خاک
نیز قول دگر از و مرویست　　گفت هر غیر خاک جایز نیست
شافعی گفت در نبودن آب　　نه تیمم جواز غیر تراب
در خلاصه خزانه تعیین است　　نیز در جامع الستین است
کس تیمم بکرد از ریگ جا　　باز شخصی از وکند اجزا
گرچه بوده است ضارب اقدم　　در جنابت و یا زحیض بهم
گل طاهر که یاد گشت درین　　یعنی آن جزها زجنس زمین
گرچه بودست با غبار آن جز　　هست جایز تیمم اینجا نیز
تا که زد دست خویشتن بر حجار　　هست جایز اگرچه نیست غبار
بخلاف محمد این تعیین　　گفت در شرح خوش غزالدین
نمد جامه را که نیست غبار　　قاضیخان گفت لایجوز بکار
یاد کرده ابو المکارم هم　　در همه شرحهای اهل کرم
نیز این قصد با غبار روا　　گرچه اینجا صعید هم بهداست
نزد بو یوسف آن خبر طراز　　با غبار است نزد او تجویز

در کتاب

ح۲۰۲
در کتاب هدایه مشهور　　در جمیع کتابها مذکور
فرض دان نیت تیمم را　　یاد می کن عوام مردم را
گرچه اینجا بود خلاف زفر　　نیست غیر از زفر خلاف دگر
نیت او چگونه است ای مرد　　گر کسی نیت طهارت کرد
یا کند نیت ادای نماز　　هر دو نیت نوشته اند جواز
یا جنابت و یا حدث در این　　نبود شرط گر کند تعیین
در هدایه صحیح این گوید　　بو المکارم هم اینچنین جوید
لیک قبل شرطی او هست　　هر که بر رسد نمیکند نیت از دو نیت
بوده باشد حدث جنابت مع　　نیت هر دو میکند او رع
در کتاب خلاصه آورده　　علما این چنین بیان کرده
شخصی بر نیت تیمم بست　　بر زمین ضرب کرد هر دو دست
حدث دید قبل از استعمال　　کاندر اینجا مخالف است اقوال
پس همان خاک که بید دارد　　اصح آنست در عمل نارد
این تیمم که گفته شد هر خاک　　لیکن این خاک بوده با پاک
چونکه حق با صعید طیب گفت　　بده از دست اقرار نزد …

این چنین در کتابها نعین
خشک کرد و با آفتاب اگر
نیست جایز تیمم و درینجا
نیز در این زمین ادای نماز
می توانند بیک تیمم کس
شافعی کرده است اینجا یاد
گر کنند هست زوقت نماز
رفت نصرانی تیمم کرد
شد مسلمان پس از تیمم آن
متیمم نیست گفت آنکه
کرد وضو کرده بود آن مذکور
بعد ازین دین گزید نزد علما
گشت مسلمی بالتیمم از انسان
~~باز هر مسلمانی~~
باز هر گشت هر مسلمانی

هرچه کاهی نجس رسد بر زمین
تا که گردد از و ذهاب اثر
گرچه در وی نماز هست روا
زفر و شافعی نگفت جواز
خواند از فرض از نوافل لیک
بهر هر فرض یک تیمم باد
جایز است او خلاف وارد باز
زین تیمم اراده دین کرد
کاندرین جا محمد و نعمان
متیمم بقول یعقوب و
گرچه بود اراده دین دگر
متوضی است نزد شافعی لا
گشت کافر نعوذ بالرحمن
~~شود آن تیمم باطل انسان~~
شود آن تیممش باطل نی

بخلاف زفر که فاش گفت
بو المکارم بزرگ پاک یقین
نقل از شرح زاهدی آورد
باز بهر دخول مسجد آنکه
نیست جایز باین تیمم باز
بخلاف تیمم آن مرد
تا که بر سجده تلاوه ساخت
قول آنها تیممش به نماز
هست جایز بادا کنند ادا
هست نفلی بخواندن قرآن
هست جایز فرایض ازین نقل
لیک این نقل را مارجب
گفت بر قول عامه علما
گر نوسازی باتفاق عمل
هر نمازی بتیممی آرست

در هدایه دُرَر و لا یل گفت
کرد در شرح مختصر منیه
گر تیمم بمس مصحف کرد
یا وی از بهر خواندن قرآن
بگذارند به نیت و وقت نماز
از برای جنازه خواندن کرد
عامه عالمان شرح نصاب
یا بجز نماز باشد باز
نیت وقتی خود والا لا
یا بود یا دخول مسجد آن
ای خلاف آن فتوی باعقل
در خلاصه نوشت در این باب
زان تیمم فریضه نیست روا
بند که خدای عزوجل
تا نماند ز شبهه آثاری

بلکه در جمله عجبا و تمسا | بوده باشد باتفاق ادا
مده از دست خویشتن زنهار | گرچه باشد بر غزد تو دشوار
تا نه بندد ره بامر شاق میان | تنهی در سلوک مشفقیان
چونکه باشد کرامت مردم | نزد واجب تعالی اکرمکم
گر تیمم یکی بجا آورد | لیک تعلیم غیر اراده کرد
تا نکرد ست اراده بر نماز | نزد هر سه امام نیست جواز

در بیان ناقض تیمم

۲۷۷ گر بود ناقض وضو هر چیز | باشد او ناقض تیمم نیز
نیز آبی بود بجای که پس | بر رسد نیز قدرت آن کس
در نماز ست با مرور نفس ست | آنکه نماز و رها کند گشت ساکت
شرح سازد وقایه مکتوب کرد | که صدر الشریعه شه مرد
قدرت آب تا که شخصی یافت | کرده هم آب وضوش نایافت
آب معدوم گشت از آن پس | گشت ناقض تیمم این کس
جنب غسل کرد در این باب | نرسد و بریشت جا واشد
حدث موجب وضو لمعه هم | گشت واقع چو بر همین آدم

با انحاره

پس بعد از آن

جنابت باقی مانده جنابت

پس تیمم بکرد با این وضو | یافت از بهر لمعه حدث او
بعد از آن آب یافت آن کس | می کند لمعه حدث غسل پس
گشت ناقض تیمم این کس | در حق لمعه حدث بیشک
گر کفایت نکرد با یک او | گفت باقی است در حق هر دو
ور بود آب یک کافی | در حق یکی ش بود باقی
گر رسد آب بهر زمین و | آب را صرف لمعه سازد او
لمعه خویش را بشست آن کس | از برای حدث بشستن پس
۲۷۸ پس بعید التیمم ام لا | هست در این دو قول از علما
آب اگر با حدث بکرد وفا | در حق لمعه نقض شد بیشک
نرسد گر به لمعه آب او | میرسد با وضوش باد وضو
این نماند بس از این باب | گر چه نرسد بهیچ یک زین آب
میکند صرف لمعه تفصیل | تا کرد و جنابتش تقلیل
داشت جمع طهارت از آب | شخصی آغاز داد با یک آب
هر کدام شما بخواهید او | بکنید از برای نماز وضو
آب گرچه کند بیک کس بس | گشت ناقض تیمم همه کس

کرد شخصی وضو با آن کنون
هر شما گفت آب را اعاده
نیست ناقض تیمم این جمع
یعنی بخشیدن متاع تمام
لیک با هر کدام مقدار
نزد نعمان امام فرخنده
یعنی در نزد آن امام نخست
نیز این مومنان شفقتمند
نزد دو بشکند تیمم آن
باور همت بکور فاضلان
چون مسافر گذشت در صحرا
یا بجا ماند آن ازین مباح
نیست بروی وضو کند هر او
گفت تنها گر حق شناخته اند
غیر جایز بود کنند اگر

با و اعاده تیمم با فنون
قبض کردند آب را ز هست
لیک فرق هست اندرین کم
هست جایز بمذهب دو امام
هر سه نیست اکتفا بار
هست باقی بملک بخشنده
نیست بخشیدن متاع درست
گر همین آب با یکی بخشند
نیست ناقض بمذهب صاحبان
در فتاوی سخن کرد بیان
تیم آب پدید در آن جا
هست باقی تیممش یعنی
بهر شرب است نه برای وضو
گر بنوع مباح ساخته اند
صرف آن چیز را بنوع دگر

مگر آنکه

بسنده

مگر آنکه کسی بیابد آب
بس درین چنین وضو کنند تمام
گفت قاضی ابو علی نسفی
آب موضوع هست با خوردن
گر نهاده بود ز بهر وضو
در کتاب دگر بعکس این
در صلوة فقیه مسعودی
را کجی در طریق رفت بخواب
نزد بو یوسف فقاهت رس
نزد آن دو مکمل و کامل
در نهایه است در دگر گفتار
متیمم کسی بوقت سفر
یک یک گر نیک گر آن کسی
گر بگوید بوجه سنت او
گشت فاسد تیمم این بار

استدلال است گو وضو شراب
نه تیمم کنند ز بهر قیام
زین فضل آن امام چار طرف
نیست جایز با وضو کردن
لیک بنوع مباح شرب او
بنوشته بود عطاء النعیمین
گو هم آنچه ائمه فرموده اند
گفت شخصی گذشته از آب
نیست باطل تیمم این کس
گشت بینک تیممش باطل
نزد کل غیره فضل ست ای یار
آن قدر آب یافته است اگر
عضوها اش شسته بفرض درست
نیست کافی بانتهای وضو
در خلاصه بوجه المختار

مومنی محبس گشت در زندان / جای پاک است جای بودن آن
لیک این شخص می نیابد آب / بو حنیفه بگفت در این باب
خارج مصر سخن اگر بود / به تیمم نماز فرمود
در مصر است گفت محبس جان / لیک زین قول چون پشیمان گشت
گفت خواند نماز مومن سخن / باز سازد و اعاده اش از بعد
بس همین قول هست قول لعما / متفق گشت بزرگان ما
بود در مصر مومن در بند / خواست سازد عبادت خاوند
نه مکان پاک اندرون نه خاک / یافت هیچ ازین سان آب پاک
بو حنیفه امام نیک اندیش / گفت سازد قضا نماز خویش
تا نماندم که یافت گردد آب / تا شود جای آب پاک تراب
گفت بو یوسف شرع تعمیمی / باشد ار نماز خواند و
تا شود از شبهه من او باز / بگذارند حال هیچ نماز
با تیمم خواند و اعاده آن / میکنند نیز گفته ضحی ان
منهم موجد به نماز / بو نصر اینچه داد آواز
گفت این است لیک مومن را / قطع آن بند کس نباید کرد

یعنی

یعنی این قول ابن عدو خدا / بوجهی باشد به وجه ستیز
نیست بعد از فراغ انقطاعت / طلب آب زو بجا آت بجست
به همه گشته خوانده الا لا / رحمت حق بر روح علی
چیز باقی نماند از آنها / کنند از پدر جا و توجانها
نیز در ده فتی سمعوا این حرف / در سفر آب ... بارند برف
تر نبود در مکان هر دو سو / گشت جایز کند تیمم وطا
چون نه از عالمان طلب خو / نیست جایز ... یافتند
مگر آنکه بعض کس سیلانها / نبود پیم کند تق طراآن
در زمستان چنین تفور نیست / یعنی در آن تحمل تق فر نیست
در صحراه قلعه و بیستود / از بزرگان دین چنین فرمود
آخر وقت مردی تا گاه / برسند با برزمین بجاه
بعض را رستمان نور رست / نیست از بعض آلت و دست در
آنکه و از یقوم با الت / ...کمی زند کاندرین حالت
جرب سازند تا که شیح ما آب / بعد از آن یا بنی و هم اسباب
قوامها و در اگر کند تاخیر / وقت برون رود ازین تقدیر

نزد نعمان تیمم هست این بار
وان یکی را داشت آب و [illegible]
من طهارت کنم تا آنکه دیر
گرچه تفویت نیت خواهد بود
بود تعین برهنه در صحرا
گفت آن تیمم جایز نیست او را
تیمم عریانی کردند آخر
گفت نعمان او آلاید [illegible]
آن یکی در نماز دید آب
بعد دیدن نماز شد ویران
قاضی یکی گفت ای [illegible]
خواه از وضع نماز این مرد
بد رستی نماز ویران هست
تیمم اگر بدیدی سر آب
باد بر دری که از اطراف باد
نشست

لیک با وضو تیمم بود و یا [illegible]
مرد را در را گفت جواب
کاندرین حال میکند آخر
نیز این در فتاوی مسعود
پاره جامه دارم آنجا
بعد بدیدم جامه را [illegible]
وقت بردن رود بریش [illegible]
باد آخر نشود شد کردا [illegible]
منعرف گشت با مکان آب
نزد و در تعین نقصان
منعرف گشت با مکان آب
با تیمم در کرد خواه نکرد
باز چون این نقل چندان است
اکثر زرد کرد نیز آب
میکند یعنی از برای وضو

۲۴۳ سر آب

در برابر بود نمازش باز
دید بعد از فراغ [illegible]
مقرض کسی نماز کذار
مقتدی آب دید امام ندید
مر امامش نماز جایز نیست
پس وضو دار با تیمم دار
لیک نزد محمد این حسن
در کتاب خلاصه نقصان
داشت کس آب با وضو [illegible]
کرد وضو کرد بجای او
جامه خویش را بیاید نیست
در لکشتن او ایکر و نماز
بعد ازین در صلاه مسعود
جمع مردمان بمیانه صحرا
بعضی گفتند باک نه آب

نسبت بر دو حلال قطع نماز
می بباید اعاده الا لا
اقتدا کرد با تیمم دار
مقتدی را نماز شد تفسیده
چونکه خلاص او بنا باطل نیست
گر کند اقتدا جواز شمار
غیر جایز بود برادر من
نیز در قاضی یک [illegible] چنین
جامه بیش اکثر در هم زنجس
جامه نشوید نیست بر وضو
به تیمم کند نماز درست
نه و گفته کار شد نماز از
اندرین باب یاد فرمود
یا فتند آب در یکی جا
پس وضو ساختند اصحاب

۲۴۴

نقض‌ها کرده اند / روی به خاک و آب آورده اند
اینجا و در صحیح اختلاف بعید کار / ناروا که فرض کنند کار
آب نبود و احتیاج زیاد / در وجود عین تیمم باد
و ز محمد روایت صحیح بوده / غسل اندام نجاست فرموده
و بدان شسته را با ستر زان / انچنین گفت روضه بر زان
این نموده اند ز صحیح مروی بوده / و در خلاصه چنین بجوی منزل
که بطل کرده اند آب مستعمل / نیز رسیده دو آب جلال
شرب آن یک نارواست مستعمل / نه مباح هست گر شده بدل ۲۶۵
شد فراموش از ما فرمای / یعنی آیا که بجوی اند ربار
بعد خوانده اند ز رسند نحوی طرق / لا تعید الصلاة از طرفان
نیز و بر یوسف است اعاده / هست تفصیل نحو تعیین
نزد نهاده اگر بجوی در باب / یا نهاده با مراد اعیان
این سخن در هدایه هست بخوان / بو المکارم بکرد و نیز بیان
در کسی آب مانده در باطل / خود نموده اند اصل این کلاش
الفرق اعاده و رست / هر که غافل ز شرع اند هست

باز این شرح ساز فرمودست / در محیط اهم تخلف بود است
آب مخصوص و رفع مرشی است / گوش کن رو سالک تو از بوی
چونکه عبد العزیز صاحب عقل / از کتاب خلاصه ساز نقل
گر مکان نبود آب گفته اوا / به تیمم نکرد و امر خدا
بعد ظاهر گشت بود هست آب / نیست جایز ز جمع اصحاب
در هدایه نوشته اهل کرم / هست در مستحبات رحمکم
آب اگر هست یعنی در عمره / طلب نحو القفا الوجه اليه
گر نه بود بدو آب نحو زر تحقیق / بعد از ابن عمر گفت تحقیق ۲۶۶
شخص قبل از طلب تیمم کرد / نزد نعمان زر او بعید اثر
نیست جایز بلند بجهت / چونکه عادت بجوی به نزد آن
نیز صدر الشریعه با عقل / که ز مبسوط مرسب ز نقل
اصل نبود طلب به نزد جنس / چونکه عادت است و طلب کردن
آب که عادت نبود نزال / گفت این زمانه نیست سیزال
در رساله معانی الشرح نحو / پیش دارند سر ز شستی
از قناعت و همنده نیکان / از ورع نخش محمد نزد نیکان

از طعام و قنا حشم کن بس — آنچه از من که نشنیده است مگر
صبح و شام و شام کن تا فجر — یار ز رحایب تیمم من اجر
آب اگر با شمس شود نجود — کاندرین شخص می‌نشیم بی جمع
شمس مثل را فرو گذرند بس — نیست جایز تیمم این کس
غسل تنفس مفرد بخود آب — نیست لازم خبر بدنش این باب
این سخن در هدایه مشهور — بعد ازین در خلاصه کرده مذکور
کر نماند شمس با بن آن — او تیمم کند با جمیع آن
واشته کرده شمس اما — وارد با مثل قسمتی آنجا
یاوران هر صحیح اندران تقدیر — مبعد شنیده کرد بغیر این آنجا
مبخر و مکرر با آب وضو — نه ور انجا کند تیمم او
نه که برغسل فاحش مذکور — بلکه لا اشتری بحق مشهور
غسل فاحش چونکه کرد تقریر — قیمت آب بکدرم تقدیر
آن فرو شنیده لکن در آیا قوم — نفروشند مگر بدو درم
بیعقین غسل فاحش ادراک — بستاند قول از برای وضو
است اما مباح و رعرض — گرچه در وجه فاحش ارزانی

بیان

۲۴۴

قول اللعب اکبر وضو آرد — نصف درهم بخویش بردارد
در جنابت بحق درست درم — بعد ازین گشت بالملک زرم هم
غبن فاحش به نزد بعض — نه در ایده به تحت تقویم او
شیخ بقر به گفت در انیکال — لازم است آنکه با جمیع مال
بخرد با رضوش سازد صرف — غیر ما و خورد است که التحریف
حضرت قاضی با سلام خرد — در خصا و رخویش تعال کرد
آب با سه میان آنجا پدر — به بدر صرف ساختن بهتر
هست حال غسل جنب بسفر — انقدر آب در اشتند اگر
بلکه بر تن کف ریست این آب — نرسد با وی دیگر چه جواب
آب علی کی سجست زانش تن — او نکند صرف از این چه سخن
در زیر است اسپیج بکند از آب — تمکند صرف جایز است تراب
آب با سه مباح و در آنجا — حرف این آب جنب الطی
بوی غسل جنب فرض غسل — بشستن مکروه است غیر و منی
یک صد وحیت دیگر بر برد — میتوانند اما تیمم زین کرد
بر جنب غسل آب آورده — می‌آب رد تیمم مکروه

۲۴۵

٢٩٩

ذکر کرده در کتاب شیبانیه | از نجس هر وقت نموده اند
آب زمزم که حاجیان دارند | استنجا و وضو نمی آرند
نبود خوف تشنگی چیک | نیست جایز تیمم این نیک
مگر آنکه پیه کنند بکس | بیع و هبه کنند ازان پس
لیک از وی تا حقی نا | بحجت حیله که کنند آنها
نیست در نزد من صحیح این حیل | گفت این قول را بخنده نبیل
بو المکارم ز کتب نقل | کرده در شرح مختصر نقلان
قدر هست غلوه ز تیمم ثابت | از تجنب سه رفته ز دو آن
غلوه با آن که نیست در شرع | یعنی ز مقصد الی چهار صد
غلوه در نزد بعض اهل سخن | نیست مقدار تیر انداختن
این طلب در صحاح آن کتاب | نقرب اگر گمان آن باشد
نشد نوعی گفت این طلب | مطلق واجب است غیر ظن
لیک در باره کتب این باب | گر مخصص بود بود آب
با طلب هم اگر تیمم کرد | قول امام جایز است اگر
لیک در باره کتب بس | اختلاف است زان نکردند

٣٠٠

این طلب نزد شافعی هم | قدر یک غلوه است یا زو کم
هست جمله که در شرح بر جندی | با طلب بنده گر خداوند
گر تیمم نکرد در صلوات | هست تجویز به عجز اثبات
گرچه نبود گمان قرب آب | طلب او واجب بود ز صواب
گفت این شرح مختار ... | آنکه واجب ز شافعی طلب
یعنی از جانب یمین و یسار | نه ز سمت قفا و پیش ابصار
هرکه آب را نیابد هر چند | لیک باشد امید وارند
مستحب که کند تاخیر | آخر وقت را بدین تقدیر
صاحب مختصر نوشت چنان | بو المکارم و ... نقل کرد آن
هست سخن از دو شیخ ز انجا | بلکه تاخیر واجب است انجا
در تحمل کنند اول نماز | وقت مکروه تا در آید باز
گر نباشد امید یافتن آب | نیست تاخیر حاجت این باب

قبل ازین در صد و ده آن گفتم | گفته شد از تیمم چهار
لیک تفصیل او بیان سازم | اهل توفیق را ... سلام

در صلوة خفیه مسنون است — نزد اصحاب ما چنانکه رود
تا بگرم از زبان کند پرو — سر و سانی رفت تا بکند جد ابرو
لیک هر دو دیگر زبان ها ورد — به تیمم نماز بگذارد
گر نداند زبان این هر دو — لیک بکشد زبان تحریک او
گر بداند کسی نزدست غلام — هر سبب از وضو تحاجه
گر ندارد غلام او یا وی — وارد از حال آن ره شمار
آدمی را بمزد گیرد وی — آنکه نشسته تا و جب طلب
لیک در نسخه فصول عماد — بر حنیفه کرد این یاد
شخص سازد وضوش فیها — او تیمم بسازد الا تا
نکند گر برای عز و جل — آن وضو ورا مگر میل
این بدل کم شود یا بسیار — هست جایز تیمم بشمار
گفت اما جیحان اگر بسیار — طلبید اجرا تیمم اهم
لیک واجب نیست باز ترجیح — یعنی با بکدر و هند وضو
هست لیکن اعلمت شش واجب — این تحفظ نهایت دار
در خلاصه مر نفس مقدار — بود ده باشد پسر را درود ۳۰۱

۳۰۲

یا مر لفیه دختر دارد — عملش نیست پسر دارد
شست مقعد اگر چه ممکن نه — لیک او را وضو بسازانند
در فصول عماد آورده است — علما نجیبین بیان کرده است
یا غلام مریض نه یا واه — قدرتش نیست یا وضو کرده گاه
هر که جه او وضو بسازانند — در محمد کسی نجیبین دانند
مو و منه دستهایش شل دارد — کس نیابد باو وضو آرد
آنچه از هر دو دست باید شست — مالدش بر زمین بایه درست
رو خود را بجا بطلب مالد — چونکه قدرت بانجیبین دارد
آن مریض که ماند دست فرود — آدمی نه کند تیمم او
بعد از آن ترک صلوة نکند — نزد یعقوب او والله اعلم
بعد از آن قدرت رسد باید — از برای اعاده بشتابد
این سخن نیست در فصول عماد — بعد سازم از خلاصه یاد
هر دو دست بریده از مرفق — نزد اصحاب ما بقول حق
پس برو وضو مقطوع — ملکه مسح این بود مرفوع
فقیه مسح در دست بکار — می بسازد تیممش بارها

نیستش یا جز نفس چیبا بود   تا عبارت یا ورد آید
بر کسی عذر بر وضو نبود   جز خشونت اگر بر وجود
نیست جایز تیمم این یک   در قضا ور قاضی خان یعنی
جنب که با وجد احتراز است   جز به ورد عامه نقش نمود است
جز جهاد و انس نوا نداشت   متوان نشست ما بقی ورد
پس بهر کس تیمم آورد   به تیمم نماز بگذارد و
چونکه شوید عوا ضحی نکو   مرد سهل آبی جراحت   ۲۰۳
پس جراحات را ندیا بود   غسل با قرا این تیمم آورد
لاجرم بود بقصد از امکان   شوید بس جای غیر مجروح آن
مسح سازد جراحت کل آن   نکند آب اگر ضرر زین باب
با عصابه یا خرقه بست   مسح بر خرقه سازد این نسخه
آنچه در قاضی خان صحیح بود   اکثر عضوها صحیح بود
اینکه بانه جراحت ورگر   سایر عضوها صحیح اگر
ملله بغسل سایر عضو   مسح مجروح کند اما
در صلاة فقه دین محمود   آن فقه اثم ضیا غرمی

قول به بزرگ علام کرام   در جنبه است اکثر انداع
که در ننکو است آن ارائش   لیک اکثر وهم تیمم جرب
در صنعه اکثر هست نیکا اکثر   نیز امکان مسح هست اگر
شو بیابد آبی مواضع نیکو   عضو وان بعد از آن آقل
ش فرض بفر جراحت را   کفت آرد تیمم بی جا
تا ز اغ عبادت بارت   بتقاف موانیز آری
در قضا ور کاف این سخن هست   گر جراحت ورا اکثر عضا است
۲۰۴ به تیمم نماز بگذارد و   گر صحیح اکثر است کل کرد
ش فرض گفت آنچه است امکان   شوید و مسح کند تیمم آن
این همه قول در جنبه است جمع   بعد از آن قاضی خان جمع
محمد فقیه را اهل طاعت است   اکثر عضوها جراحت است
پس تیمم روا است در این حال   گرچه نکند آب استعمال
اکثر عضو های او درست است   صحت و تن آب بابد
میکند مسح بر جراحت آن   بضرر مسح اگر بود امکان
لیک این مسح اگر ضرر دارد   مسح را بر جبیره می آرد

شرط مسح جبیره یا نایتر
تا آنکه دو دست از سر آرد مرهم
بجنس کس تیمم بست روا
لیک میت لفظ قیل اعلی
تا گفتند اگر جراحت است ک
بی تیمم بشوید مسح
نیست در قطع صحرا انتقال
در فصول عماد آورده است ۳۰۵
غالب او اگر جراحت دار
چون نشود ... با وضو قول
گر برابر بجای صحیح جز نیست
آن صحیح از اقل از عضو
این اشارت بشوید و مقتضی
آن اقطاک بوده است در
آب گرم و باد زیان دارد

شرح کرده خداوند آنکه
بوده باشد وطو و پای صحیح
و بر عکسش تیمم نه لا
اعتبار اکثر را اعضا نیست
غیر دو پا و سر آورده است
بشوید اگر زخم عضو جریحه
احوط این است هم جمع کنند
بعض اعضا کس جراحت است
بوده باشد تیمم است این بار
راست کرده الفرقه تقوا
خاقان الدین زینت ...
شستن است ... است ...
بوده در بشوید بعض اهل سخن
یعنی عضو وضو باید شست
لیکه آب گرم غسل آرد

آب سازد اگر زیان حاصلا
مسح بر جبیره اگر زیان دارد
عالمی نیکه راه دین پوینده
در خزانه است و در بیان صحیح
مسح بر خرقه کرد این انساخ
حفظ باید بکرد و در این کار
شرح سازد و وقایه کرد آنکه
اکثر را اعضا را او مسح ار ...
عاجز از شستن است تا مقدور
نیز عاجز بود از این هم ...
غسل اطراف او کنند این بار
بوده باشد شقاق اندر دست
استعانت کنند طلب از غیر
نیز باید ... و اصناف
از نقل ... سخن ... قیل

لیک از آن مسح کن جراحت را
لیک از آن بر جبیره مسح آرد
لیک از آن جبیره ... نمکو بینید
نیست بر جبیره اگر زیان صحیح
غیر جایز بود نماز آن
۳۰۶ غافل از این بود کسی بسیار
یعنی صدر الشریعه افقه
است تر قید تا چه باید کرد
لازم است آب گرم ... عذور
لازم مسح مشقوق ران ...
ترک سازد شقاق را ناچار
عاجز از کردن طهارت است
گر اعانت کنند ...
در جواز تیمم است خلاف
قبل از این گفته ایم با تفصیل

گر نهد با لفافه تا بالا دو
بعد از آن گر آن لفافه افتد و
گر ز نیکی بی سقوط ور ا
آدمی زاد و انکه رگ بکشد و
نیز عصابه برون زنند
بر عصابه جواز مسح میدان نسخ
نزد بعضی حیله‌ها اعانت کس
مسح بر آن نیز جائز و آن ۳۰۷
نزد بعضی بر زبر آب اندر
غسل جا تحت او اگر آرد
مسح بر روی جواز الا
انچنان نیز حکم بر خرقه
گر بجل عصابه بستن
مگذر به عصابه بستن آن کس
یعنی تا موضع جراحت و

گر امر در آب فوق او
حکم او را چه نه خواند داد
نرنید آن موضع و الا
بر زبر جریح خرقه نهاد و
نزد بعضی شیخ خود را بست
بلکه بر خرقه مسح سازد آن
باشد امکان بستن او بس
هست جائز نباشد اگر امکان
گر عین کس عصابه را بگشود
بجراحت بعضی زیان زرود
سعی کن احتیاط را و اشد
شد بجا ور ز موضع قرحه
نیز غسل از موضع جریح مکر
غسل جا تحت او کند انکس
می به بندد عصابه را زان بجا

مسح با موضع جراحت و آن
عامه بزرگان با معنی
مسح کردند و گفته اند جواز
موضع ظاهر که هست از وی است
فالا صح مسح او کفایه گفت
پس بقول اصح که من آرد
حسن ابن زیاد و صاحب نقل
در جبیره عصابه بر انش ود
یعنی از ظاهر روایه گفت
انکه را که نه تقوی هست
گر شود بعد مسح نزع اگر
گر نه زو اعاده هم جبر است
نیست تثلیث مسح فرد ایار
لیک مسح جبیره با احرف
اینکه در بستن جبیره تمام

نوشتن میکند ابن عبیده مذهب النخعی
بر عصابه مفتصد یعنی
آید از روست احتیاط باز
یعنی ما بین وقد تبین که ا
این سخن بشارح وقایه گفت
این روایت خلاف وارد
۳۰۵ آنچه گر ورز ابو حنیفه نقل
هست بشرط استیعاب مسح او
مسح بر اکثرش کفایت
لذا استیعاب را از روست
نیز زور لیکن مسح و گر
لیک اعاده طریق تقوی است
علیک از وکف به و دیگر بار
هست حنفی خلاف مخف
مثل خف شرط نیست قوام

چونکه تجدید جبیره را بهست　　مسح بر وی گشته جایز هست

هم بمسح جبیره در تحریر　　نیست البته محقق تقدیر

مسح با غسل گر دو افتاد　　زانکه جرح تحت او شکو

از تکون جرح آن افتاد　　خاصه غسل بجای جرح خشک باد

این بجو بر خلاف آنکه کس　　گر یکی موزه درآرند از آن پس

می شود لازم دو باشستن　　نبود را کاندرین خلاف ظن

ذکر گر دست با کلام ایم　　مسح بر نصف اگر گشته باهم

بر جبیره روا نیست صلا　　بنوشتند بر همین فتوی　　۳۰۹

گفته بر شد جبیره است و ازان　　بعد از آن و سوم هیچ تاب

لیک حاوی در نقستم معذور　　نیست جایز زامر بودن فور

چونکه آن مرغ دوستان شود　　یعنی مرلان ما جی حسن قرموی

زامر معروف نهی از منکر　　نطق خود در فهم دارد

چه شود که اگر ازان باشی　　گفت بین معتقدات باشی

در کلام حق حدیث رسول　　گفت چارم خلیفه مقبول

بهترین عمل که موصوف است　　نهی منکر و امر معروف است

هر که باشد درین ورا عت گاه　　قایل لا اله الا الله

بهمه واجب است با تفصیل　　یعنی نهی قبیح امر جمیل

جانب بسیار گروه بر معروف　　لفظ واجب ولیک تحقیق

اندرین صورت بیان گروه　　در کفایه شیعی آورده

پس همون امر معروف نهی منکر گفت　　دیده او زبعد ایمان گفت

هرچه را فاسد بگویند　　انما تحقیق معلومات گوینده

آنچه صحیح وان تمامست　　همه را جمله و نهی تمامست

مجتهد هرچه گفت او درست　　نا که را هر که در دلش نیست　　۳۱۰

بهمین اجتهاد نهی نه　　سعی بسیار زنند با عمل نه

گر نکو گفت حق ورنه الحق　　هست در دلیل یکی ز الحق

از دو نهی است نفع در تکرار　　هر دو جانب در اجماع

تو که دیده بجز نشان　　بعمل نیست چه میدانی

تو که من نهی بینا و امر　　تو نیست حق را بیدار سوزانه

تو که می بینی منکر درست　　ز آتش حق چگونه وارست

تشنه هست در دریا باشد　　بر در بر او هست انشا

گفت
هو من فرض الکفایه

جانبی آب و جانبی ست سراب | تشنه سوی سراب برو بشتاب
راه بنماید آنکه در خفته ست | عمر در دو هو و هنان که نخوت باست
مبتلا نه از کبایر و نیست | خاصه در ان محل که از رها بست
بنماید مسح طریق معاف | چه مسلمانی ست چه الصاف
خواه کیرد بگوش خود یا نه | امر پرور و کار می خوانه
تر نکو بیند از حرام و حلل | ملیت نه جقمه با الباطل

در مسح موزه مرعوب ۳۱۱

در کتاب هدایه شد تعیین | در همه سخنهای اهل دین
مسح بر موزه بجایز ست قبول | نزد اهل سنت بفعل رسول
یعنی این مسح نزد اهل سنت | گشت قایم مقام شستن
اصل کس مسح را نه بیند حق | باشد او ضال مبتدع مطلق
هر کس مسح را بدید درست | لیک نیت بر خفت پا را شست
ست ماء جورا بخشان کس بل | چونکه از مسح ست راه فضل
شارح پاک عقل شمس الدین | کرد در شرح مختصر تعیین
نغز و یکباره خداب بر ست | بلکه از غسل مسح افضل است

لیک قول صحیح غسل افضل | چونکه بهتر بود الشق عمل
در فتاوی بخوش کرد بیان | یعنی شیخ الاحکام قاضی خان
هر که با مسح موزه کرد انکار | ترسم کفت بیم کفر شمار
از صحابه هر آنکه کرد انکار | گشت از آن سخن بدو آخر کار
از عطا با خراسان نقل آورد | نیست مسح شرط تعمیل کرد
لیک صدر الشریعه ساز و عرض | نیست مسح خف بپا که فرض
۳۱۴ در کتاب هدایه تعمیان ست ا | نیز در سایر کتب اینست ا
مسح پا شد بمجد غین برنده | نیست بجایز بغسل سازنده
شرط دیگر ز عالمان غلام | پس موزه بود بطهارم
پا را شست موزه پوشید | کرد قبل از حدث و خواه
مسح براد بچو از نزد خدا | نیز در کافی و فکر شد اینجا
شد نفر گفت غیر جایز بسی | لکنه اوجم دلیلها تعیین
لیک با شسته موزه کرد [illegible] | جا بقدر وضو نکرد او ا
پس نکس اگر حدث برسید | نتوان نزد جمله مسح کشید
نیز در این کتاب اگر وانه | می کرد وضو مسلمانه

تعد برحسن ۳۱۳

نیز در این کتاب آمد واسطه … می بکرد وضو مسلمی خ

هیچ یک یار خویش عمل آورد … بر جاها نیز بعضی موزه بکرد

عقبها یا دیگری گشت شکس … پس موزه بکرد وزان پس

نیز و ما جایز نیست مسح آن … شیخ نعمی گفت غیر جایز دان

شارح مختصر غرب است کثر … گفت عبد العلی وغیره

شرط دیگر که موزه‌ها و چنان … پوشیده پا و کعب زو پاها نا

ظاهر از تحت کعب او تا … آنست که گر زیر اصابع یا

حکم او از رانشست چون مستور … لیک اندر هدایه مشهور

گفت بر قول شیخ زفر … مانع مسح پاره گمتر

نیز عبد العلی و غیر این … گرود در شرح مختصر تعیین

نخفه ثمان ست اشتمل … یعنی برساق فوق برسین

نیز او ممکن بسفر باشد … مسح جایز چنین اگر باشد

آنچه قول ائمه دین است … در کتاب خلاصه تعیین ست

که بقول ابو فاروق … مسح جایز با جزئی جاروق

نه پیدا ز تحت کعب اگر … قدر اصبع واصبعین هکر

۱۴۱

حرز ریستان

لیک جاروق چنین نیابد … لیک سازد بجلد سیتر قدم

جلد اگر متصل بجاروق باز … بوده باشد بجز مسح جواز

لیک آن جلد را بجز بست … مسح بر روی نعلین جایز نیست

گر بکنند بالفافه ستر قدم … از غرر قنیه یا بجز وازدم

لیک در نزد بزرگان بخار … جایز مسح نیست در این کار

مسح جایز بجوربین سبع … گر ثخینین منعلین بجه

گر ثخین نیست غیر منعل این … در خلاصه نوشت با التعیین

۳۱۴

مسح جایز نه نیست عند هما … لیک در نزد بو حنیفه لا

گفت صدر الشریعه بر ثخانت … منعلین مجلدین نه آن

مسح جایز سبع بقولهما … یکی ثخین ازو تبو بفتی

شیخ بزرگان و درین اتفاق … ثخین آن است که مستمسک بساق

غیر آنک بجز بپر بند … گرشن سازند گر و بند

بو الملک برزنت درین بر ورد … از بخراسان روایتی آورد

گر رقیق است غیر منعل و … یعنی جورب زرنشت آن ره

که با جماع غیر جایز دان … مسح بر روی چنانچه گرد بیان

گفت از مضمرات آن کامل | جورب از جلد است با منعل
از طحاوی و آن امام خلق نواز | مسح بر وی باتفاق جواز
از فتاوی قاضی است مذکور | نزد عبد العلی است روشن و نور
معنی منعل چنین وارست | بر ته او که جلد پیوسته است
این سخن ظاهر روایت دان | لیک راوی حسن شد از نعمان
لایق آن است باید گفتن | در عبارات کار او خود این
باز صاحب خلاصه آن فرمود | در فتاوی خویش تعیین کرد
جورب از موی خز است و صوف | بنود مسح عنده هم اجزا
جورب از غزل بوده رقیق | جایز مسح نیست بالتحقیق
لیک مشهور سخن بوده | هم در اینجا خلاف فرموده
جورب او بوده است اگر ثخین | جایز مسح ما که با زو نیست
لیک جورب اگر بود موئین | نیز مسح کرده است منکشف و تن
منبع نیز کرده ره را طی | فرغنی با فراسخ با وی
پس صحیح سخن درین اوصاف | بارشید انده زجواز مسح خلاف
گر ز جلد رقیق باشد آن | فالاصح بر ایشان خلاف

متخذ از لبود ترکی خف | بوده باشد صحیح از احرف
مسح بر وی چو از ثخین شمرند | برز که نیست زیر بر شکفته
آنچه در خفر کرده اند خلوق | مسح جایز بسی عمل الجرموق
گفت احناف رسم جرموق به | یعنی عبد العلی برجندی
فهم جرموق را اگر گوشنه | آنکه بالای موزه می پوشند
آنچه در فارسی ورا گفتش | یعنی هر موزه باور اجر نقش
وانچه قول ائمه دین است | در کتاب خلاصه تعیین است
موزه بالای موزه بی نقصان | مثل جرموق مسح جایز دان
مسح جرموق که زخشت بود | گر نجس فوق موزه نیز روا
لیک پوشنده ور ابتنها | مسح بر فرق او نفرما
اینکه جایز زخشت نیز روا | فوق خفین لبس کرده روا
مثل آنکه مسح بر خفین | گر نکرده است رویداد
لیک اول بموزه مسح نمود | باز جرموق او بپوشیده
نیست بروی که بعد از آن | فوق جرموق مسح بالتحقیق
آنچنان موزه بر وضو پوشیده | بعد پوشند نیز حدث برسد

۳۱۷

بعد جرموق فوق خف کرد او / مسح بر جرموق [illegible] الله گو
دست خود کرد و در نماز گو / هست جایز نزد او مسح آورد
مسح کرده کسی بجرموقین / گر نهد آنکه یکی از جنس [illegible]
مسح سازد بموزه ظاهر / جمع بجرموق با [illegible] بطهر
لیک بعض بحث زان مشکل آورد / نزع جرموق با فرایض کرد
مسح باید لبد و موزه کشید / لیک یک نقل دیگر از تجرید
بشکند مسح در حق هر دو / این همه قول از خلاصه جو
گفت آن هر یکی خداوند / شیخ عبد الحق بر [illegible]
نیز بر قول عالمان عظیم / باز جرموق [illegible] باز او هم
قول آنها که داشت وش لا باس / نیست جایز اگر بجوی کرباس
مگر آنکه شود بموزه و کس / بلکه رو جایز هست زان اطلس
موزه پوشیده شخص بر کرباس / مسح بر روی کرباس نیست روا
لیک باید کسی بجو مقطوعه / فوق از کعب مسح کند هر دو
در فتاوی کافی شد منطوق / مسح بر [illegible] است بر جرموق
نیز گفت غیر جایز او / گفت [illegible] [illegible]

۳۱۶

در کتاب خلاصه دیگر / هست پای شخص بریده
لیک زو فائده هست بجز کم / موزه پوشیده بر صحیح هم
مسح بر روی او نیکو بینید / عالمانی که راه دین پوئید
گر بمقطوعه موزه پوشید / هر قدر از قطع را بباید دید
گر بجو کم ز سه اصابع باز / مسح بر روی خف روا است باز
گر ز انگشت هست لیک بیش / از عقب نه ز موضع مسح
مسح بر روی خف مگو روا / گر ز پشت قدم بجو اجزا
این نماند بخلق پوشیده / باقی ماند با آن بریده
از آن انگشت گرچه مانده قلیل / [illegible] او را بدل
هست [illegible] کتاب بر [illegible] / ور همه شی از [illegible]
واجب غسل [illegible] شود یکجا / [illegible] غسل واجب اجزا
نه اصابع زیر سه موزه باد / مسح بر روی کند او را مباد
صورت مسح را بگو بعد / [illegible] بپوش مردم [illegible]
آنکه در این کتاب [illegible] است / آنکه بنهد اصابع بید راست
بر مقدم ز موزه [illegible] / دست چپ را [illegible]

در بیان مسح

بچکیده

کرد تمکین اصابع این کس | یعنی تا ساق مسلکند زان پس
انچه در این کتاب شد تبیان | در خلاصه نوشت بعد از این
ابتدا میکند ز اصبعها | یعنی تا اصل ساق اجراها
نیز در این کتاب بهار کماد | غیر سنت بود در آن تکرار
ابتدا گر ز ساق اصل آورد | گشت جایز ولیک عیب کرد
سنت اندر کتاب قاضی خان | مسح کردار بر روس انگشتان
اصل انگشتها ز کف گاهی | بوده باشد جواز تا ارگ
ملک الله بوقت وضع اگر | رفته از خف بقدر واجب
واجبش قدر اصابع است | یعنی از اصغر اصابع دست
شرح ما زوقایه ساز و نقل | یعنی صدر الشریعه با عقل
از ذخیره بر روس انگشتان | جایز است از بعوض طرفان
از محیط آنچه کرده است بیان | لیک سحج جوز کتاب قاضی خان
در خلاصه ز نهی آورد | هر که مسح وضع اصابع کرد
خواه در موزه خواه اندر سر | نیست تجویز تا کشد اگر
گفت شیخ محمد است جواز | نکند زانکه بر خلاف نماز

۳۱۹

یک انگشت مسح با بر رو | قاضی خان گفت نیست جایز او
گر با ابهام یا مسبحه کرد | هم میانه و در فرجه در آورد
شرح ما زوقایه میگوید | مسح را این کفایه میگوید
بیک اصبع کند مسح اگر | باز هر مرتبه که ساز و تر
و گر گردست آن غریب و از | به همین نحو کشیده واز
کف خود در نهند گشته تر خف | یا اصابع نهاده همره کف
هر دو صورت نوشت تا کرکشت | بلکه این گرشته بحد و ست
تا انگشت هم گرنه جایز | اینها همه در خلاصه خانفیل
فرجه وار میان اصبعین | فرجه را اندر کند اتمام
ملک عبد العلی نوشت انکس | مسح با باطن اصبع و هم کف
در هدایه است اهتمام بطن | مسح بر پشت موزه بر کرونان
مسح بر باطنش نبوده جواز | نجواز است بر عقب هم باز
هر کسی را کند نسیان | ظاهر موزه ترکند یاران
شرح ما زوقایه پروانه | یعنی صدر الشریعه افقه
مسح کنند جا اصل انجیامی رکم | انجیامی در حقیقتش رکم

۳۲۰

ترشحی پشت موزه او هم / این قدر کز وی چه بیت باشنیم
حاصل مسح شد باین تعیین / گفت قول صحیح باشد این
نیز و بخلاف این گفتن / چونکه صاحب خزانه و این فن
نیست مسح شرط تعیین کرد / میکند احتیاط این مرد
اگه از ز پشت موزه اش شد تر / مسح نبود نکرد نیت اگر
مدت مسح مقیمان یک یوم / هر چه کان مقیم باشد قوم
ز شب و روز مر مسافر راست / چه ز حیض و حدث بعد نجاست
با مکارم ز شرعت اینجا / این بود نزد عامه علما
نزد بعضی ز وقت مسح حدث / نزد بعضی ز وقت مسح احداث 321

در بیان ناقضات مسح

ناقض مسح نقض وضوست / نزع یک خف نیز ناقض وضوست
گفت صدر الشریعه هم کاین / آنچه اندر لغات ابیات بیان
نزع گشته موزه را از کش بپا / بشکند نیز مسح بر احکام
شد یکی بار از جهت شستن / منقضی و اجب دیگر شدن
انقضای مسح مر شود وطل / بیک موزه آب شد داخل

شسته زند — تر کرده اند

تا که کرده جمیع با معمول / مسح باطل شود باین معمول
بنجاس نیز نزد بو جعفر / اکثر پا اگر بگردد تر
زین سخن در صلوٰة مسعودی / از زیادات نقل فرمودی
یک روایت ز نقض از علما / مسح باطل بقول بعض با
در کتاب خلاصه مذکور / از بزرگان که معتمد بود
شخص عاجز ز شستن پا / خرقه بست مسح کرد بجا
322 نیز باشد صحیح خود راست / موزه پوشید هم بیان درست
بعد از آن شخص را حدث رسید / نیست آنکه مسح موزه کشید
مدت مسح بود تا [illegible] او / لیک و انیست جمله گفته
شستن پا فریضه فرمودست / نزد کل در صلوٰة مسعودیست
بعد ازین در فتاوی کافی / نقل شد از بیت جا وافی
با تعدد زبان شده اکثر / گفت زاین زجاجی اکثر
شد روایت حفص [illegible] / مسح باطل شود بقول [illegible]
ست این قول قول یوسف / یعنی در باطلی مسح خف
وز محمد اگر بماند بقا / یعنی در جان مسح [illegible]

قدر سه اصبعاش الحاصل / مسح موزه نزد شعبی باطل
ور محمد حنفیه ذکر کند تهمت / بر علی ابن الحسین اش نسبت
موضع مسح زهست صدر قدم / هر چه آید عقب ور ابدهم
مسح باطل نزد شعبی زان / آنچه در کافی کرده ابن ثبت
شرح تنبیه نقل شمس الائمه / کرد در شرح مختصر تعاجن
بر مسح قدم شعبی برد نه / یعنی از جای مسح زیر مفتون
مسح با قصد شعبی بغیر خلاف / در میان ائمه و اصحاب
در کتاب هدایه مشهور / از ائمه حنفی بجز مذکور
گر برد نه ما کشت پیش قدم / پس صحیح اینکه با قصد اوام
نیز فرموده است شمس الدین / در صحیفه نحو علی التعجین
یعنی اندر شروع با نصف قدم / یا بمقدار سه اصابع هم
کاندرین جا خلاف ساخته الله / برز کانیکه روش با ساخته الله
این همه قول این همه حرف / نیست کس یعنی به نزد محقق
لیک نزد اهل گشت از رو سنت / با بحجر و کر بلا تهمت ۲
با قصد مسح نیست بالاجماع / یعنی با قصعه در قمیص اوزاعی

با قصد مسح موزه بالشبهت / نیز باطل کند شستن مدت
گفت صدر الشریعه واضح / انقضی هست در فتاوی کافی
هر کسی را که وضو است و صحیح / مدت مسح بگذرد و براو
واجب است اینکه تو دیش شوید پا / واجب غسل نه دگر اعضا
لیک مالک خلاف این دارد / یعنی گفت او وضو سراز آرد
چون ما لطف زنجیبه هر چند اگر / نزد ما هم اعاده کش تجدید
یا در حجت بگو رقا صیحان / در فتاوی نوشته کرد بیان
ما بچه شارع نماز گفت / مدت مسح در نماز گذشت
آب موجود شد در آنجا باز / نکند قطع بگذرد نماز
چونکه بعد از گذشتن مدت / شستن هر دو پا بحاجت
قطع کرده اگر تیمم کرد / از تیمم بجا چه خط ایمرد
نزد بعضی بزرگ وین پرواز / کاندرین نوع جا الست نماز
قول اصح اول بود اما / لیک اندر طریقه تقوی
با دوان نماز بر داز او / به تیمم اعاده هم سازد
و تیمم کرده نخست معهود / بحج سه از صلاة مقصود

مرد مسلم مقیم کرد وضو
بعد فرصت نحو ز خانه کند
ور رفتار بکار فرمودست
یعنی بگذرد شش روز شب زان پس
که سفر رسید بر خانه
در هدایه و غیر او به یقین
مانع مسح نیز آن ظاهر
یعنی مقدار سه اصابع پا
مانع مسح کو نوشت سخی
شافعی گفت پاره ای است
در صلاة حنیفه مسعود است
ور موزه دریده نیست اگر
استرش سختیان با لحق المشو
نرز گر باشد آن ستر
بجز نماز دیده یعنی اگر موزه

موزه پوشیده بعد ما فرا داد
گفت انگشت ها فرا نه کند
شافعی بر خلاف این بوده است
نتواند کشید مسح انگشت
پاک شوید پس از مقیمانه
یاد کرده اند بزرگان دین
پاره موزه که بود ظاهر
اصبع دست گفت بعضی جا
نقض مسح هم بود بعضی
مانع مسح می شود بیک
ذکر سازیم آنچه فرموده است
نادریده یعنی اگر سستر
مسح باشد روا بجز نجس
نا روا گفته اند اهل خبر
لیک باشد درست گر موزه

پس

پس سر موزه که بود حذر کر
باشد او نادریده سر موزه
پس سر موزه که گفت آنها
در شرح وقایه فرموده است
در یکی خف شکافها بسیار
جمع سازد بحرف اوراس
مانع مسح می شود آنها
آنچه گفتند عالمان عظام
شرط این کرده اند خوش مقدار
مانده ریش جای طهر مردست
یعنی بوده بغسل با وضو
به تمام که کرد لبس خف
کرد فوت گرد بابنید عمر
جمع سازد صلاة مسعود
آب ملتوی گفت طهارت نکرد

مسح جایز نمی شود بر تو
لیک باشد درست اگر موزه
قول ابن عباس مسح هست روا
نزد ورتش چنین بوده است
سابق روز چاشت آن مقدار
مشتهر و قدر سه اصابع دست
این قدر در دو خف بخود
لبس خفین با طهر تام
یعنی عبدالله بر چند سال
غرض از این طهارت تر
بنود طهر تام جز این دو
نتوان مسح خفت با حرف
گفت بر نا مردمی صاحب
در وقایه شرح فرموده است
موزه بر پای خویشتن آورد

آب مکروه گفت یا مطلق | موزه بر رو نکند زیرا الحق
کند از سر طهارت این و هم | نیل در مجموع عالم است این
از جنابت تا بکند غسل آورد | بعد از آن مسح موزه بر آرد
بعد از آن آیدش بخاطر آن | آب بینی نکرده آب دهان
آب بر دهان و بینی را | از جهت بشن مسح موزه را
لیک بعد از جهت بگردد آب | مسح باطل بقول اهل صحاب
کرد غسل و پای خف | بعد و احسنت مانده جای خف
۳۲۷ از جهت بشن بعد شستن را | مسح بر موزه نیز رود مادرست
مسح بر موزه ... [illegible] | در خلاصه اتفاق جمیع
نشست اگر بموزه بعد | نیز وا بجای مسح موزه غسل
قبل از این گفته شیست این نکته | مسح نبود بغسل سازنده
کرد [illegible] بپای خویش | مسح در شرح مختصر نقاشی
صورتش این [illegible] | و اشتبه آب با وضو بسی
پس وضو کرد و خف [illegible] | بعد از ان زنده جنب تیمم کرد
نیز زان بعد حدث رسیده | داشت آب بکفایه وضو

جایز نیست این [illegible] | لیکه گوید و رو باز نرو شب
در کتاب خلاصه گاه خ | نقل شد ز ابی حنیفه و اخ
مسح [illegible] که موزه بر آن آنچ | ~~[illegible] وقت لبس اگر [illegible]~~ (منقطع گفت وقت سیلان)
بعد [illegible] وضو لبسش پیش | گو نیز روا نگفت ای [illegible]
در بهار وقت مسح کرد و را | لیک بعد از خروج وقت خلا
گر بوقت وضو لبس آنچ | منقطع گفت خویش از سیلان
حکم او طهر هم بنوشتند | رفته کاتبه زیر نوشتند
لیک این همه [illegible] بیرون | مسح بر موزه کرد پیغامبر
۳۲۶ [illegible] همیده | از خدا [illegible] طلبیده
از احترام رسول عامل | مسح قایم مقام شد بغسل
دو [illegible] زنده آن سبب بود | در غم عاصیان امت خود
وقت رحلت رسول آزاده | امتی گفته جان بحق داده
روز بعثت که سر ز خاک آغاز | امتی گفته گفته خیز رو باز
یک حکایت ز بهر [illegible] | در قلم آوریم [illegible]
زنده [illegible] آخر کار | فرستاد ز واحد القهار

٣٢٩

پس بامر خدا در ارض فنا   زنده گردند با چهار ملک
هر شفیع امت رسول آورید   از رحمان جامه‌ها بدید
آن مقرب فرشتگان خدا   می‌زنند بار رسول ندا
المدد احمد ابر خیز   اینک روز حساب برانگیز
سر کشا از روضه بالا   بجمال تو جامه والا
یا ابر اتق هما چه در خفته   وقت آن شد که مشکل آمد
حضرت مصطفی که سر فرازد   دست با جبرئیل افرازد
گو بدا ایجاد مهربان من   بدر امت کجا ست جان من
گو که احوال امتم چون است   جگر من ازین سبب خون است
من ندانم ازین قیامت زشت   از برا امتم چه بکند زشت
حضرت جبرئیل با یاران   گریه‌ها میکنند چون باران
می بگویند ای حبیب احد   امتانت هنوز زیر لحد
بعد از آن در میان همه رویان   سجده میسازد امتی گویان
نشنودند ان شفقت‌ها که   سر نه بر دارد از زمین آن تب
بدر امت رسول جرا است   کار امت ولیک ویرانست

٣٣٠

بدر امت رسول وزاندیشی   امت اندر سپردن نفس خویش

در بیان پاکی جامه و بدن

صورت آب پاک بر هر حال   گفته‌ام چند بیت بر اجمال
شاه بازار اگر بیرون آید   زنگ مرآت (آینه) نظم بزداید
از همه کار خدای جلیل   او بکند شرح این علی التفصیل
هم ز پاکی جامه خوب بدن   از وجوب او به فهم و شن سخن
گر خدا خواهد آرزو دارم   چند بیتی بسبک نظم آرم
پاکی جای و رخت و تن ای یار   فرض عین است با نماز گذار
یعنی باشد نجس غلیظ اگر   هم ز قدر درم زیاده تر
منع سازد نماز را پس اگر   نیست در این خلاف از هیچ
ور کس آب نجاست آورده   علی انجمن بیان کرده
گر چه ماوراء او ست تا جمع   گر باشد نماز باز منع
شافعی گفت گر نجاست کم   منع سازد نماز را او هم
هر کس منع او بلا امکان   بپوشش بعد از آن بر از بدان
مثل آنکه مگس بفوق نجس   بنشسته نشیند از لباس

با دم گفتست اگر ودر در | ... ست انچه بحکم فرود
غیر از نیها اگر چه ست تنقیح | نیز واجب جایز ست با تفصیل
نجفی گفتست قدر درم | مس ساز و نماز را نی کم
گفت شیخی ز درم [illegible] | هست مانع وگرنه نیست فساد
علمی که بحر و رشته بجو | فاخذها به نوشته بجو
وانکه این او سخ ست کاین لیک | از گفت احتیاط را اندر هست
بعد ازین اعتبار درهم جست | در شروح وقایه گر مرویست
نحو بزرگان پاک جمال | در کثیف ست وزن او مثقال
در رقیق ست عرض کف تیغ | عرض از عرض کف در تیغ
گفت یعنی مقعر کف را | داخل بندهای اصبع را
آنچه در این کتاب تعبیر است | بر المکارم صحیح گفت این ا
هست الله کتاب [illegible] | عرض کف را بدان با این تقدیر
آب بر دست گیر کف [illegible] | جای با که آب کف بشمار
گفت هم شارح خردمند | یعنی عبدالعلی برجندی
در محمد [illegible] تفصیل ست | در هم از درم ها [illegible]

لیک امام سرخسی کان بجود | معتبر در هم زمانه فرمود
گفت صاحب خزانه [illegible] | معتبر اکبر درم هم [illegible]
قدر درهم که گفته حیوان | یا بوزن ست یا [illegible]
آن بزرگان که در گفته تحقیق | معتبر با مساحت ست رقیق
معتبر در کثیف وزن شمار | این بود اختیار اکثر یار
وزن نی ست بود خفیف اگر | منع ساز و نماز را چه قدر
تا تمر و دو کثیر فاحش او | منع سازنده نماز محکم
اعتبار کثیر فاحش چیست | شبر در شبر یک سخن مرویست
کثر در کثیر [illegible] آمده است | اکثر از نصف هم سخن [illegible]
لیک قول صحیح از طرفین | ربع ثوب ست [illegible]
نیز در اختیار ربع خلاف | [illegible] ست از [illegible]
نیز دیگر ز سعید رشید | ربع آنجا که نجس برسید
یعنی ربع بر تنیر یا و احسن | ربع از آستین پیراهن
ور بعضی که عالمان گفتند | ربع مجموع جامه هم گفتن
هم بود اختلاف در جامه | بعضی از بزرگان علامه

بارانی

ربع او نمای جامه تفصیل است | یعنی از نمای او سر او بس است

نزد بعضی پاره‌ای بنزلست طی | ربع هر جامه که پوشند وی

این که ربع تنزیل دامن | ربع از آستین بیر دامن

گفته بودند متون معتبرست | تتمش جامع آنست آن ست

انجنس در کتاب شمس الدین | اصح این ست فتوی هم برین

بوالمکارم بزرگ پا نقیل | ربع خف از خلاصة المختار

هر که در شرح مختصر تحصیل | فاحش اند خف ست به مقدار

نیز گفت از کتاب قاضی خان | ربع جا در گفت قاضی خان

حیث در عفو فاحشی او | بر آن مقدار بر ربع عفو کو

۲۲۳

در بیان نجاست غلیظ

بعد از آن نیز میکنم بیان خدا | از غلیظ خفیف کرد جدا

چون نجس افکند آن که قلیل | ست بینک غلیظ بر قحول

لیک و لیک چون نتیجه | ذره ذره رسد بجای مشک

سخن عامل حنت رو | ست در نسخها بعفو او

میکند صاحب خلاصه یاد | رحمت حق بر روح آن نهاد

گر بپای جامه گفت واضع است | از ابوجعفر آمده ست جواب

گفت مرقاتی نجس کند آن | و بکن را و بگفت پاکست و آن

اینکه گفتند بچه نماز را و بس ابر | این بکلم یحی با آن معتبر

یعنی زین قول جانب دیگر | معتبر نقل از ابوجعفر

گفت الله در کتاب برجند | یعنی به قول او نه بینوندی

یعنی مقدار هر دو جانب او | نیز و جمهور اعتبار مکو

گرچه این قول قول مرغوب است | از همه احتیاط اخوب است

از ابویوسف است آن یک قول | چون نماز را دو بس امر فرض از بول

گر بخیزد از آن رسیده شخو | تا آخر در آخر بدیده شخص

گفت لا بد است شخص اینجا | در نهایه نوشته است این معانی

گر نخست نماز بگذارد او | نیز بول را که جمع آرد

بشنود او ز قدر درهم بیش | باز اعاده کند نماز خویش

شخص خف تا آب کرد استنجا | مسح خرقه نکرده بعد همه

تا نشد خشک کرد آن فرض | کرد او نیز و بعض گشت نجس

لیک از عامه بزرگ است طی | کرد او را نجس ز دو ری

۲۲۴

۲۲۵

لیک تنها عامهٔ شرعیت طهر | گر ورا نجس نزد وی

لیک تا گروه بجو سستنی | تر شده ایزار از عرق اما

بعد از آن گروهست قائل نجس | فرشش الائمه گفت نجس

مقتدیش یک گروه اکثر | بعد از آن موضعش بگردد تر

زانکه تر کس رسد بجائش شود | هم ورا اینچنینست خلاف تخریج

ور خلاصه نوشته اند ابرار | نی بسا زو نجس بود مختار

گفت عبد العلی و غیر این | آنچه گفتند بزرگان دین

نیز تو نه الخلیفه و انسب | ملکش نیز نیک بقیه و سمک

و آنچه عیشش بجو ورود آب | مثل جابر بقول ابن اصحاب

در کتاب خلاصه آورده | بزرگان انجنس بیان کرده

چه آب بمانی که ز آب برون | گفته باشد مرو زیست بدون

عیشش اگر بمکند علی التعیین | آب او بر لیست یعنی این

مثلا مرغ آب و مرد و آب | فاسدست آب و رصحیح جواب

گفت عبد العلی بر حنبلی | رحمت او را کناد خدا و له

زانکه اندر زمان مرگ باشند | مانند از بعد دوی معفو آن

۲۲۶

چونکه اندر روس جریة طاهرست | لیک سیلان نکرده طاهرست

در محمد ورا نجس گفت | هم ابو جعفرش بدر رفت

از ابو یوسف آنکه چراغ طراز | نجس است از خفیفه توبه [illegible]

نیز گفت آنکه دمی که وکر نکست | باشد اندر او که مر که نیست

گرچه ورا اکل عفو شده آن | لیک اندر ثیاب عفو بدان

پاک باشد دم شهید اما | نشده باشد ز [illegible] جدا

این که خون باشد عبادت ازان بحسن | در فتاوی نوشته اند نجس

بیگمان خون که وخشت باک بشمار | عالیه حضرت ستید ابرار

گفت کان بشور با نکمن | آب شد به بدل بخون نطفه

ما از ازواج [illegible] | معطف منع آن نمکرونه

گفت معلم پاکست من او است | این سخن در صلاة مسعوداست

هم نماند ز خون مردم و دور | در کتاب خزانه سنه مذکور

خون دل را نجس شمارد کر | پاک باشد دم سپرز جگر

گشته را خونش از ورم بسیار | منع سازنده نماز شمار

خون در غشی رقاصی [illegible] | جامهٔ آب را کنند افساد

شکند

در خزانه نوشته مشک سلال
با مرغفتا نوشته یعنی بر رجال

در خلاصه چنین بود مشروح
نا نخ کر ورواپه مذبوح

به همین یعنی با نخ نماز روا
بسم الله گفت بریده
نیز در نماز او اجزا

یعنی این شرط بوده نزد هر
ست تجویز ما بسی اکثر

هم خلیفه بود نجاست غر
تنفاق عمه جمهور اکبر

ب براغیره یکسان زرو است
کاندرین قول اختلاف روایت است

نیز در بعض غلیظ است انتها
نیز در بعض خفیف است انتها

ظاهر قول از غلیظ بیاض
هم چنین نیز گفت شمس الدین

ذکر کرده در قنیه و مختار
فتوی نیز بر غلیظه اش شمار

بر همین ست عامه مردم
یعنی چون نا شسته بود گندم

شسته ز ... است با جز آنک
مست سازنده ... تعیین

نیز از بزرگان می گفت
یعنی در جمع عالمی که گفت

بچه بود و خورده همیان از آن
ور هتا و خیرش مرتبه اجماع

خواه مطبوخ خواه نی بجهد
بد است حرام فرموده

خواه باشد کثیر خواه قلیل
فتوی بر حرمت است بی تفصیل

نیز فرموده است فخر الاسلام
یعنی در شرح مختصر تعیین

قدر آخر که مسکر است
حرمت او باتفاق گفته است

الغرض قصه اگر تأمل کرد
بتفاق از حرام است ابو یزید

نیز در جنس شی گرده باد
فتوی بر مذهب محمد داد

وکش کین در صلوة مسعودی
حرمت ... غریب فرموده

تخم می بجو اولا اما
جز کم گشت بعد شد گر

گفت ابواللیث آن زحرد
گر آن تخم اگر بود رسته

آنچه خالی ز ... است ز آنجا
وان دانه ... با ...

لیک با ... اگر سر تخم ...
آن همی گفته را انجنس ...

حرف ... است ...
یعنی سرکه که ... از آن تخم

از بزرگان که حرف ...
گفت با آن تخم ... کنند

نایره ... با آن ... انکشاف
... از ... خلاف

از سر تخم بگیرد اما
به پلیدی ...

نیز سرکه پلید کرده ...
یعنی از شومی ... می

قول دیگر ز پاره علما
گفت وافع ...

مع الزکات علت ... تحدیث ... شرح

۳۳۷

۳۳۶

تا یکی را که خوب قیمت بود — بر همانی مه خمر لیکو و
گر بشوید بیاید بش نقصان — پاره سرکا که زبر وی بش بران
چون نشود ترش پاک کرد وی — چونکه ترش گشت سرکا در رطله
نیز سرکا حکم سرایت کرد — حکم این هم چنان تا بجوا ببرد
در خم داروی تا مختار آورد — خم می جوش کرد کف اورد
ماند از جوش کم شد از اول — پس همان خم گشت و آمد خل
ماند آن خل درون آن خم — حکم سرکا چنان چه گشت در آن
چون نجاستش شد بر سر خم — پاک کرد به نزد آن مردم
یعنی در نزد آنکه گوید خش — پاک کرد جای نجاست خمش
نیز اندر صلاة مسعود — تو لهذا عجیب فرموده
جوش افتاد مرد اندر وی — قبل از آماس بر گرفت از وی
گشت آن محاز بعد او سرکا — اختلاف روایت است انجا
لیک جوشش اندر آن می آید — بعد از آن جوش را از می گشته
گفت سرکا ز بعد او ابرار — ست بر حال خوشی مردار
مرد جوشش نشد انگور — جوشش راب خفته از دور

بعد می گشت بعد شد سرکا — در بر حال خود پلید او را
قطره آب پلید بر وی کرد — گشت سرکا ز بعد او پلید
آن پلیدست بعد از خمری — پاک کرد چو گشت سرکا او
گر پلیدست ز جنس اعتبار است — گرچه سرکا بگشت مردار است
قطره می رفت در خم سرکا — گفت خواجه ابوالفضل انجا
نشود خورده گر ز جنس خم — چونکه مار اشکست در آن
یعنی آن قطره آب شیطانی — نشد سرکا درون وی پنهانی
از بو یوسف آن امام زمن — از جراح نوشته اند حسان
مزه بو سهر از و ما بینه — گفت فی المال بحر شاید
خم انگور در خم سرکا — گر شود خمر حکم او فرما
حکم سرکا بطا بر شش بقت — آن نجس چو نمود در محل است
لیک آن خم اگر فرو شود — حکم وستش پلید کرد شود
گر ز سرکا اگر مزه با بو — نشر آید ورا پلید بگو
گر تو مکتوب الغریب خوانی — نیست تفصیل این هم دانی
آنچه گفتند بزرگان دین — گفت عبد الله غریب این

۳۴۱

خرء دجاجه ز غلیظه دانش ... با مذهب سه امام حیوانات
هم صحیح را چنین غلیظه دان ... و آنچه بول سه کس [illegible] واروث
یعنی چون بس نکنند قاضی قطع ... این نجس‌ها غلیظه‌اند قطع
قدر درم نیز بر همه احوال ... بول آنچه که گوشتش نیست حلال
رفته گمان که نیز بر نخشتند ... اتفاق غلیظه بنوشتند
از سبیلین که رسم افتاده ... حکم او را چنین نجس داده
(در نجس بعض)
لیک کس هست نوکر ابو جعفر ... از غریب الروایه باب خبر
منکند صاحب خلاصه باد ... روح او غرق رحمت حق باد
بس فکنند درنده حیوانات ... چونکه پس افکنند غلیظه دان
آنچه پس افکند سباع حکم ... مثل آن زهر [illegible] یا زمین غیر
حکم گرده بطاهر او ... لیک نزد محمد نوشش خود
نجس است از غلیظه ای کس ... متفق اجتناب وارد [illegible]
نزد بو یوسف است خفیف ... گفت قول اصح طاهرست یقین
آنچه حوانات که حرام است حلال ... هست در بول بر خلاف اقوال
نزد شیخین که نجس با نفس ... نزد محمد پیاکه است سخن

۳۴۲

و خفیف غلیظه میگوید ... شیخ ما را خفیف میگوید
آنچه عبد الحی بیان کرده ... نقل در مظهر الحق آورده
فتوی نزد کاه زر در ... مذهب بو حنیفه است در آب
با بو یوسف است در جامه ... فتوی نزد کاه علامه
لیک در باب حنطه فرق ... شد بقول محمد ابن حسن
در غلیظه و در اقعات حنین ... بول ما و دیگر که ترند فقیهان
از نجاست سبک خفیفه آن ... نزد شیخین فتوی است یقین
از کبیر است بر همین فتوی ... و نکه در بول الحسن طی بگو
هست کل بول با تفصیل ... هست در باب پیچ نجسند بول
کرد عبد الحی همچنین تفصیل ... با دو ما و در ره او نجست بر
اصل فرق خفیفه در این باب ... هست در حق ذات در آب
گرچه باشد نجس خفیفه قلیل ... هست منصف آب زمین تفصیل
قول صاحب وقایه را و سط ... پیک سرگین همان بی تی گاو
در بیان غلیظه تعیین کرده ... در هدایه ولی چنین آورده
نزد نعمان غلیظه می بوده ... صاحبینش خفیفه فرموده

چون محمد مکتب واخل ری … ویده خلقند مبتلا باری
یعنی فرمود بعد از آن معفو … ترجمه باخته گیر فی حشر او
لیک از نظم گفت شمس الدین … وز محمد همین که بد تعیین
یعنی لا بود حد و به فرجعل … هم همین احتیاط خواهد بود
در بدایه قیاس … … پاک گفتن کل نجس را را
مختلطه با نجس نجس هم او … ترجمه جامه ارز … او
لیک شمس الائمه … مرد … یعنی این قول را قبول نکرد ۲۴۳ ۲۴۶
گفت آنست ره … … در کتاب نجس بزرگ برجند
… … حکم انده در روایت شاذان
بعض گفتند اینکه … … الیهم الله رحمه … آنست
بول … را … الاعمی … گفت … نجس …
قول … از محمد … … … بول … فصل
ست در بول … … گفت بعض … بعض …
قول آنست که گفت طاهر … ز غلط بوده … بار
این سخن در خلاصه … … بعد و در … نوشته چنان

خرد اسن و دست … … یعنی … نجس ود اکثر قول
شارح ورده … نوشت نجس … بول … هست فی … نجس
یعنی چون بول آن نجاست حیوان … … نجس … انست
نیز … هست آن نکس … … بجماع بول … نجس
چون نماز … که گفت … … گفت … ۳۴۶
زهره … شکو … در خزانه بود چو بول او
در صلوة فقیه … ست … آب زهره نجس … ست
بول خفاش … … … آب …
این … کتاب قاضی خان … بعد از … در خلاصه …
شارح … … … آب را …
گفت در شمس … … بول … چو بول …
با الملک … … در بیان … ست
ز آدمی … … با کمان … …
لیک منع … نفع آن … … از کرامت …
وز محمد روایت … باز … …

لیک قول صحیح در اینش باز | عدم انتفاع او بشمار
از ظهیریه ... | بخورد پاک بل نجس دانند
بالمکارم بکرد انجی یاد | رحمت حق بروح پاکش باد
شافعی گفت در انفحه | گشت از کس در انجس
هست قول صحیح از ونخی | گفته سنت از نجاست دو
ایم در ینی ذکر کرد شمس الائمه | باد هاء وار او اشیت برش
وز محمد خلاف روایت هست | هر اگر از درم زیادت هست
منع ساز نماز ازان تا رست | لیک فتوی بجای او نیست
در خلاصه صحیح قول این است | وانده آنکس بدر درست
در صلوة فقیه مسعود است | گویم آنچه فقیه فرمود است
از یکی گوش اگر زند جدا | منع او کرد بنده که خدا
از عیوب است از ابو یوسف | هست جایز نماز با احرف
گفت از او جدا و نداند | مسکد از ده نماز او مره آنان
وز محمد زیاده از درهم | گفت ساز و نماز را ابرهم
گفت ابو یوسف از مجموع ... | هست جایز اگر چه باشد بیش

لیک و نداها اگر جوز خیار | مثل قول محمد است این بار
صورت انها نیز خورد | نمک آسا از خون حلال
قبل از این در کتاب آثار | گفته ام نیست حاجت تکرار
لیک سود در جز که نکو است | آب اگر خورد و آب متروک است
ور صاحب هدایه اگر یاد | مسلکند در فتاوی خود یاد
لیک در نوع جعفر فرمودند | بشر را پاک راه بیمودند
در نهایه جنس بیان کرده است | در بیان او باغت آورده است
و را جمع استخوان خود مرده | حکم هر دو بطاهری کرده
لیک در زمرغ خور است نجس | سخن مالک استخوان این بس
بیضه سفیده که او مرده است | گفت در آب پاک ...
گفت مردار لیک خشک ... | این سخن در هدایه گفت او راست
بیضه مرده شیر در پستان | داروان ... طاهر دانان
شیر مال حلال خود مرده | شافعی حکم بر نجس کرده
بیضه مرغ مرده را او باز | گفته باشد پلید نیست جواز
بیضه مرغ پاک باید دید | چونکه ملبغه که گفت ...

در صلاة فقیه معفو است — آن لمعه در هست اگر رو داست
مع او جائز نماز نیست — نجس عین چونکه در محل کرده است
بچو ناخن سره بچو چشم مرغ اما — هم او سجود نماز روا
لکنه راند نجس چو چه مرد نماز — زاهد مخر گفت هست جواز
گفت برهان و دینی چو از خشت — بو ز ناخی است که در محل بود است
پاک واز نماز آو می باطنی — جا نیز نیست با فرد و نا
انجیخش بشر حرب نمز دما — جائز الله غر زیشر سفلا ۲۲
لیک تمام نمانا گفت عیسی — یعنی خرد و در هیچ قول نجس
ملک او را غلیظه فرد او — گفت آنکه صلاة مکروه
خور سک نیز آب چشم سک — مثل نیز ش نجس بود بیک
خور و مثل نیز کافر جیت — در پلید در خلاة نیست
آنچه مال کرا بسیار — یعنی بسیار بخور و مردار
سنت مکروه نیز لحم او — گفت حتی بجد نوش خو
تره باشد با دیگر واپار — چونکه خون بغیر نجس بخود پیدار
لیک در قاضی خان بود الکلام — عرق گفت خر بجو طاهر

حب

قول حلوائی از نجس بود بوده — لیک در ثوب عفو فرموده
هست نطعی که از محل از و — همچنان نطع را استعمال دوا
جلد آن سطح نیز از آن ثب — جامهٔ شخص را رسد چه آب
تر رسد وقت بارش باران — جامهٔ پاک گوی بی نقصان
بعد باران اگر بجا رسید — در خلاصه نوشته اند پلید
بر نجاست رسید باد اگر — بود در ثوب علق آنجا تر
بعد از آن باد که بجامه رسید — گفت حلوای جامه گشت پلید
د ۳۲۳ قبل لا نجس نوشته بعد — گفت آنکه هو الصحیح از سعد
عفو کس با ثیاب گیش شک — نغفت زراع گیرد سک
تر شود از دهان سگ شنجی — می شود او نجس ولا الا
چون نشان تر او هست اگر — اینکه گیرد هست گرد و تر
ها و رواه شرح قاضی خان — در فتاوی خودش کرده بیان
از دم سگ بچو ثوب اسا — تر شود نجس والا نه
یعنی گیرد دیده هست ز ... است — این زمان تاتارخانیه نقل است
پای خود را اگر بشوید کس — پی ... رفت بر زمین نجس

تر بپاکنده زمین را اثر | تا نگردد زمین سود اگر
تری ازو رفت لیک اینجا رها | نیست طاهر نماز ازویست روا
لیک باشد تربها بسیار | یعنی باشد تربش آن مقدار
تا نگردد بر وی آن منزل | تر بنی بسازد او را گل
بار این گل رسد بالش پا | مع هذا نماز نیست روا
گر بود در زمین نجاست تر | پای گردیده است خشک اگر
پای را ملکند نجس به فقها | در فتاوی قاضیخان است این
در خزانه وزیب طه نبود | حکم این هر دو چون زیان فرمود ۳۴۹
گل بگاه عید شد بیقین | در ظهیریه طاهر است این طین
تا که بر سطح طین جواز صلاة | گرنه نجاید ابتدا عین نگاه

در بیان پاکی مکان و در مسائل متفرقه

باتفاق جمع علماست | پاکی جای پاک چون جامه است
انجمن عالمان پاک سرشت | در فتاوی قاضیخان بنوشت
گر نجاست بود بزیر قدم | یعنی باشد زقدر درهم کم
گر کنی جمع مندست زانو | آن گذارنده را نماز فساد

بعدازان

بعد ازان در صلاة مسعود | گویم آنچه ابنه فرموده
جای قعده سجده باشد پاک | گرد و بر گرد او نجاست هاست
اندر آنجا نماز اوست روا | لیک باو کراهت است اوا
آن یکی بر سجده کرد بدید | یعنی آن جای سجده پلید بود
پس امام سجده کنی نیست روا | نه ابو زید پاک قصاص
نزد بو یوسف آن قضاش رواست | تا روم زاد بقول عیاست
گر نجاست بود بزیر دست | نحن یسر کرام جایز است
لیک نزد زفر بجواز همدان | هم بود رای شافعی بر آن
یا نجس ست ورته زانو | ۳۵۰ نیست جایز بمذهب آن دو
جمع ساز صلاة مسعود | در فتاوی خویش فرموده
زیر زانو نجاست است اگر | نیست مطلق روا بقول زفر
از امامان جواز روا هست بود است | لیک روا هست بنا روا از او
چون که بنهاد و در زانو واست | نزد او هر دو رکن اصلی هست
نزد سه هر دو ست بنهادن | رکن اصلی نگشته است نمیز
لیک اندر نهادن زانو | سنت از اصحاب جایز روا هست

٢٥١
٣٤٣

در منیر هست در رسته زانو
قول شمس الائمه است بجواز
ترک بطانه تنگ باز ص جنس
آن بی طبقه کرده شده
هست جایز نماز الالا
داشت نعلین پاک در پا کس
بود بجو ربین در دو پا
لیک برو ما بکبر دارد جلیلین
بجای سجده بخش بجو اما
سجده بالای آستین آورد
در نماز هست از دو جامه هش
کفش رحبس از دو م زیاده دوا
قبل از اینکه رکس تمام نخست
غیر فاسد بود و نماز آن
این بشرطیکه فعل او بد دواست
بوده باشد بکر نجاست او
اصح آنکه بجواز هست نماز
بین سازد اگر منقط کس
کارآید بستر عورت این
این سخن در خلاصة القبول
گشت قایم بقوف بجای نعلین
هست جایز گشته نماز او
پس بجا نماز جوربین با نعلین
آستین این کرده و در آنجا
هست جایز حیثین نباید کرد
وارد و آنکه زمی ضبع کفش الاس
کفش را در نماز او بیرون هشت
باز آن کفش را دو دست الها
کرد بود در کس تمام فاسد دوا
در عمل شروع او نشد است
نعلین

٢٥٢

فعل اگر در دو دست او هست نخست
این مسائل که ختم نقص هست
هست بر پاک جامه صل کس
باز گشت او بموضع اولا
قدر ادای رکن اگر آن کس
هست فاسد نماز این انسان
آنچه عبد الحی که کرده خبر
جامه را که ستر هست بخش
او به نزد محمد هست جواز
و به بو یوسف شکر نجاسه
علمای عظام راست سبیل
آنچه قول از محمد آمده است
حکم اینجا همه است بچون ابن
از ابو یوسف آنچه را ذکر است
حکم او هست حکم یک جامه
اصل اینجا شروع هست و راست
در کتاب خلاصه از آن سخن
بعد از آن گشته مقام جنس
هست حکم نماز او اینجا
نکند ملک در مقام جنس
این روایت بجوز جا صحابن
انجنس هست در شروع دگر
فوق ابره نماز خواند کس
نزد قاضی درست هست نماز
بدرستی که او هست یک جامه
ملک این دو قول را تفصیل
پس بجوب بکنند ما زده است
نیک تشخص که برادر عین
هست بر جامه بکنند مرده است
نیز از بزرگان علامه

٣٥٣

گر فکنده زده بود سفیدی — نیست با اتفاق مکتوب این
نا زده باشد ار فکنده بان — هست با اتفاق چون نخوانی
گر بود طی ست یک طرف ز ازار — نیست با یک طرف نماز گذار
گرچه از یک طرف که جنبانند — جنبد از دور که جانب نمازگذار
در وقایه نوشته اند جواز — هست در شرح او مخالف باز
بعضی گفت انجا جنبانند — اینکه جنبد جانب
نیست جایز ولی ز نه بل — قول این روایت اول
ذکر کرد آن مجتبی مسعود — صحیح ساز صلاة مسعود
شیخ که در روایت آمده — گر دو حکم دهان او در اس
چون ز قدر درم زیاده تر — بوده باشد دهان شیرخواره اگر
نه ز طریق استوار باشد او — صح او جائز نماز نکو
در نجاستش کم بود ز قدر درم — تنگ سازد دهان او حکم
ور محمد روایتی بوده — یعنی باور نماز فرموده
لیک در ظاهر روایت ها — صح او هم نماز نیست روا
در خلاصه نوشته اند بیان — هم کرده بوده ست راه روان

از نجی

٣٥٤

از نجی ست مخوب او اگر — چون ز قدر درم زیاده تر
نیست نشیند بر آن کودک — نیست فاسد نماز او بی شک
شیخ طفل رضیع بپرورند — قدر رکنی باو نماز بخواند
طفل با یک آن نماز — و ز محمد سخن ضعیف مباد
در کبوتر چنین نجاست ست — گر بکتف مصلی بنشست
گرچه مکثش کشید نیست دراز — نیست فاسد نماز او
لیک بوده متعلق ست اگر — او نجس ور در از درم اکثر
چون مصلی که قد کند بالا — جامه بر کتف او رسد آنجا
مع هذا اگر بگیرد او — یعنی رکنی نماز نیست روا
نیز از او جامه مرد کس — او فتد رکن در مقام نجس
با لصف نساء و پیش امام — افتد از او جامه رکن تمام
یا قبای نجس باو بنهاد — یا در صور این نماز فساد
جبه خویشتن کسی بنهاد — رند را جبه خویش مرده یافت
ور نیش از قدر درم ست گران — می نداند که یک فتادی است آن
لیک دانسته است ازین باب — می نبود شکاف جبه خویش

بس جبه که کر ورا زان باز / می بباز د قصد جمع نماز
یعنی وقتی که جبه بنهادست / کاندران جبه موش افتادست
ور بجانی جبه کرشکافی بود / زان محل شکاف اعاده
سخن صاحبین اتحاد مباد / تا نگردد نقیض که یاد افتاد
گر بچه زنده بود یا مار / یا بود موش یا نمی زنده وار
هست جائز بجای نماز که کرد / لیک نا شسته کناه که لا این مرد
آنچه با سور او وضوست جواز / حکم او مثل این نوشته باز
گر بود سگ بچه و یا روباه / نیست جائز نماز او ست تباه ۲۵۵
آنچه سورش نجس بود چون این / حکم فی مسوده انه بعض این
جلد مار از ورم که گشت نیاد / گر بچه زنجش گشت نماز فساد
لیک طاهر بود قمیص مار / ام یمین قول اصح شمار
خاک گل پاک آب او مردار / یا بعکس بود و این اطوار
حکم این گل ملیده فی مسوده / ام صحیح سخن یمین بوده
زین روا هست رقا صحاح بود / بعد ازان گوشش [illegible]
سقف آن خانه را بخار نجس / بچه کشته غرق کند زانجس

یا بعد

جامه را زان عرق بچکید / گو ز انجا که گشته پلید ست
آنچه قول امام و بس ست / ور که صاحب خلاف نقض سبیل
گر وتقها تنور مسح کر / کرد با خرقه نجاست تر
قبل از التصاق نان چو کشد نار / آن تر برا بخورد پاک شمار
بخورد نار اگر تر ست آن / قبل از التصاق نان نجس [illegible]
سوخت سرگین گشت خاکستر / نزد بو یوسف از نجس بنگر
پاک نزد محمد ست اما / نخوشتند بر یمین فتوی
گر بلحان نمک فتد خنزیر / تا که گردد نمک برین تقدیر ۲۵۶
بر یمین اختلاف ست [illegible] / از بچه احتیاط او نگوست
لیک خاکستر بجای [illegible] / گر فتد آب را کند نجس این
ور مثل صحیح این بوده / گفت تا تمار خانه فرموده
نجست بول نجست گشت زمانه / رفت ور بچه [illegible] فساد
در صلاة فقیه مسعود ست / موش [illegible] بود سگ ست
نفع نزد حسن محمد او / [illegible]
نزد مذهب محمد بس / بود [illegible] قبل نجس

لیک گفته گر نفت مورک … در پلیده را او نباشد شک

در بیان شستن نجاست مرئیات و غیر مرئیات

بعد از آن گو رای عاقل نیک … کس نجس را چگونه سازد پاک
چیز طاهر شود نجاست پاک … هم جنازه او بآب گردد پاک
گفت شستن آنند ثلث راست … پاک گردد بی نعاست شست
مذهب شافعی نیز فرست … مثل قول محمد است خبر
گفت امام محمد از این باب … نشود پاک جز بشستن آب
در کتاب خلاصه فرموده … نیز در جنه سخن هم بوده
صورت غسل ثوب گاه بار … چون نجس را تو بر زدو دو بار
نوع مرئیت مثل خون با بول … غیر مرئیت قول هم چون بول
گر نجاست که مرئیت آلوده است … پاک او زوال عین او است
گرچه باقی اثر بود زین باب … شاف باشد زوال او با آب
یعنی با آب گر نرفت اثر … بعد از آن شش اثر شود ضرر
گفت ابو جعفر سه بار است … نشود بعد از زوال عین دو بار
در کتاب نهایه مشهور … بلکه در این کتاب نیز مذکور ٣٥٧

گفت

گفت بعضی امام سه ره شو … یعنی بعد از زوال عین او
لیک در غیر مرئیت نجس … پاک او سکون قلب بس
این سخن در خلاصه تفتیش … لیک اندر هدایه گفت چنان
غالب ظن کس و زین اطوار … کرده تقدیر عالمان سه بار
شستن جامه را خرد منده … لیک تعیین بکرد در چند
شستن این بود شنوده بار … هم بهر مره اش یکی عصر آر
یعنی با عصر آید شش آن شب … آنکه سازد مبالغه در وی
یعنی در بار عصر سوم بس … عصر سازد لقدر قوت کس
چه بود حد عصر در این باب … نبود باقی از تقاطر آب
کرد سازد مبالغه این فن … یعنی از خوف جامه در بدن
گفت عبد العلی تو ز معانی … این سخن در کتاب قاضی خان
شست ثوب نجس اگر سه بار … نیک گردد عصر اندر این اطوار
نشود پاک اندرین احرف … نیک روایت مکرر است بگو
باز عبد العلی روایت کرد … از خلاصه غیر ها از مرد
گر بدین غسل عصر سازد نیز … قطره او نریسد بنگ جز
٣٥٦

بار سوم مبالغه کرد آن ... نشود آب ایچ از وی سیلان
پس به در جامه‌ها ... تری ... هیچ پاک از نجاست است اگر
ور نه آن تجربه را نجس وا ماند ... باد او چو قطره مسلمانند
زانکه تا تقاطر رسید یا نگه جز ... می نیابد ز فساد و ازاد
قول از صاحب محیط درست است ... شخصی از غیر جامه شسته
لیک از غیر مانده باشد بو ... اختلاف آمده است بیان او
مانده باشد ز طعم او نشان ... هست لازم زوال او به یقین ٣٥٦
مانده ز طعم آن شستن طیبین ... فهو دلیل علی بقاء العین
گر بجامه منی رسید اگر ... پاک گردد بغسل اگر شده تر
هر محل خشک بود است منی ... می شود پاک نیز فرک منی
لیک بر قول حضرت نعمان ... پاک می شود بعد از فرک آن
نیز صاحب خلاصه گفت ... گفت مختار این بعذر تر است
آن بیکی جامه از منی مالید ... بعد از آن جامه لیک آب رسید
از امام سرخسی ... از خلاصه نجس نگردد باز
لیک اصح از کتاب قاضی‌خان ... عود کرد و بگیر نجاست آن

فی بقاء ... مانده

نیز

نیز فرموده است شمس الدین ... عود کرده نجس صحیح است این
عدم عود راست المختار ... لیک بر عود علمه بسیار
اینکه گفته است صاحبان درک ... که تا منی پاک می شود با فرک
یعنی نگذشته است بمحل اگر ... از فم ذکر نجس بر او گر
از خلاصه بروایتی که گفت شیخ ... گذشت بعد از مذی ذکر و ...
نشود پاک جامه این تن ... منی خشک را بمالیدن
وز محمد امام روشن گور ... از نهایه چنین بود مذکور
٣٦٠ پس بنا شد قول جامه ای یاد گر ... نشود پاک از منی با فرک
تا نخورد بیامد منی نشود از مرد ... تا نمرد از ذکر خروج نکرد
هست یک قول در منی زن ... نشود پاک او بمالیدن
زن منی رقیق است ... راه تقویت تحقیق
گفت صاحب خلاصه مشتاق ... بر رسد گر منی بجوف دو طاق
طاق اعلی که رسید منی ... می شود پاک یعنی و لیک منی
طاق اسفل که از آن دو ... نشود پاک جز بشستن او
در نهایه صحیح کرد و پاک ... طاق اسفل اعم از ...

۳۶۱

بشنو ای سامع اگر خرد و کلند ‏ ‏ کفت محمد الفضل چند
جامه سرار رسیده بود نجس ‏ ‏ رخنه فرو بشستن جا از کس
طرفی را بشوی زود ای یار ‏ ‏ از خلاصه همچنین بود مختار
در ظهیریه انچنین فرمود ‏ ‏ جامی از خوب کس نجس شده
مینمند الله کدام جای ستانی ‏ ‏ اندرین حال کل او را بشو
قول دیگر زینده کمان نخدار ‏ ‏ بتحری بشوی زود یک جا
فهم شد زین سخن که جای نجاست ‏ ‏ بتحری نمود دست ورا
لیک ازید وقایه فرموده ‏ ‏ در خلاصه خزانه هم بوده
شرط جمود تحری در این باب ‏ ‏ لیک از جمله احتیاط صواب
باز عبد العلی که پاک نقاش ‏ ‏ کرده در شرح مختصر تعیین
انچه با حضرت بود امکان ‏ ‏ غرقه میکن بهمان شستن آن
پس بدینها راچگونه بایدشست ‏ ‏ آب ریز روز بهر غسل نخست
بعد از آن ترک آن کند چندان ‏ ‏ تا که از وی عدم شود قطران
بهمچنین تو سه کرت بشوی ‏ ‏ چونکه امکان عصر نبود او
لیک گفت آن موید مشفق ‏ ‏ حافظ حق پرست ابواسحاق

بود

۳۶۲

اگر نه بدن را بشست ... ‏ ‏ یعنی سه بار پاک کرد و ...
از ظهیریه با سفال جدید ‏ ‏ یعنی با آن سفال خمر رسید
سه کرت آن سفال خمر آلود ‏ ‏ خشک باید بکرد و بعد بار
گر به بایست سفال سه بار شو ‏ ‏ می شود پاک زر نجاسته او
از قضاوی قاضی سعید ‏ ‏ صورت با سفال جدید
نزد بویوسف است این مذکور ‏ ‏ لیک نزد محمد چه بود
سفال جدید خمر رسید ‏ ‏ نشود پاک بعد بابد
گفت بعضی مشایخ حافظ ‏ ‏ هم به قول ابو یوسف قاضی
چون با هر مره گر چه خشک شد ‏ ‏ بر عمان چیز آب برانده ریخت
ریخت او را اگر در چندان بار ‏ ‏ تا که بر وی نکشند آب زرد
متغیر بر آیدش مادام ‏ ‏ نشود پاک حکم اوست حرام
صف بر وی که گشت آب کثیر ‏ ‏ پاک نشمارد فتوی بر این
آنچه قول امام دین است ‏ ‏ در کتاب خلاصه تعیین است
برسه گر بخت بخته نجس ‏ ‏ سه کرت بشو قدیم
گر بجا خشت بخته نو امرد ‏ ‏ هم بهر مره خشک باید کرد

وا

چه بجوی چند خشک گشته گر | نشود باقی از طراو
گر نجاست شده منه به حجر | حجر او را اگر شد نجس اگر
قاضیخان گفت بوده پاک نیست | مشود پس او بجای نجاست
نکند سنگ اگر نجس بمان | تا نشود زمین نجس پاک آن
در هدایه در نسخه‌های کثیر | مثل آن نیست یا که غیر
به همین‌ها اگر رسید نجس | چون نکند هیچ پاک گرد و بس
لیک صاحب نهایه با عقل | از کتاب محیط ساز و نقل
نیز از اصل نقل کرده او ۲۶۳ | گر بدانها رسید بول و دم
نشود پاک نیست اگر | قطره هم اگر بود او تر
خشک او نزد حضرت شیخان | پاک گردد بمسح نقصان
لیک نزد محمد تمیز | پاک نبود مگر نقل او نیز
گر نخیز آن امام صاحب دین | کرده در اختصار نجود تعیین
خواه بود ست نجس سنگ اگر ز خود | قدر زدم ست خواه بول اگر
این نجسها رسید بر کثیف | پاک گردد بمسح نجس کثیف
آنچه اندر خلاصه شت قول | پاک نبود بمسح سخیف از بول

در عبادات

در عبادات حضرت معبود | لیک تر احتیاط خواهد بود
مست اندر هدایه مشهور | بلکه در نسخه‌ها بود مذکور
بر چه کاهگل خشک گشت زمین | پاک گردد به نزد صاحبین
می توان خواندن نماز ادا | به تیمم اگرچه نیست روا
لیک در آن زمین ادا نماز | ز فروت منع گفت جواز
در نهایه هم اندرین معنی | کرد تفصیل این سخن یعنی
با گل او تعلق شرط دیگر | از نجاست اگر نماز اگر ۲۶۴
این ز باب است آن به تخفیف | شرط در حالت هوا صاف وان
چه مراد است ز اثر هر گو | یعنی رنگ نجاست است بو
گفت آن شیخ و هم خردمند | یعنی عبد العلی برجند
چون زمین را رسید بول نجس | خشک گردید با گشت او بس
آب بر وی رسید زمین نانک | عود گردد نجس او یا نه
از کتاب خلاصة المختار | عود گردد تا زمین مردار
از کبیر اصح نوشت اما | نشود عود این نجس آنجا
آنچه قول ائمه دین بر شد | در کتاب خلاصه نقل بشد

بر زمینی رسد نجاست تر   خوش نگشتش بود لعینه اگر
آب گر یزد بآن زمین پلید   بعد او را بدست خود بالید
نیز با خرقه یا بظروف تنک   پاک سازد بهمان زمین نجس
کرده سه مرتبه بآبین منع   میشود پاک آن زمین بیقین
کس نسازد اگر بآبین تقدیر   لیک بر وی که ریخت آب کثیر
تا که زایل شود نجاست او   نشود هیچ باقی رنگ و بو
بعد تجفیف پاک گردد این   در خلاصه و غیر اوست چنین
هر چه بگاهگه ارض نه سخت   بهمین نوع طاهر است وار
(۲) هم ز شرح طحاوی در آورده   لیک این صورت بیان کرده
گر زمین سخت هست نجس از   کنده ما سکند بجای بست ۲
می نهد آب بر زمین است   میشود جمع با حفره آب   نشیب
بعد ازین نوع پاک شد آن   باز آن آب حفره را بجو
گر زمین سخت باشد هموار   نیست در غسل فایده ایکار
لیک آنجا حفره بسازد   روی آن ارض با درانداز
میشود پاک اسفل این ارض   این همه از خلاصه کردم عرض

هست اندر کتاب برجندی   آب را بر زمین که افکندی
قدر یک گز از و نجاست   آن زمین را نه پاک بشمارید
از فتاوی قاضیخان این کس   خاک پوشند برو از ارض نجس
خاک پوشیده گر بود بسوار   بوی بر زود هم زمین ایجاد
ناید ش بو آن نجس زآنجا   هست جائز نماز الالا
گر نجاست رسیده خشت خام   نشود ان عالمان عظام
٣٦٦ غیر مفروش گر بود باطن   نشود پاک او بخشک شدن
لیک مفروش هست اگر آن   حکم پاکیش با جفاف شنفت
باز اینجا بگفت زین تا   عود گردد نجس باد یا
گفت در این سخن روایت است   هست در قاضیخان بیان آورد
گفت صاحب نهایه   خشت پخته اگر بود مفروش   وارش کردند
گر نجاست رسید گشت حق   شد سخن از زمینه ول
حکم او حکم ارض وان منقل   بعد تنقیل گشت با حجر   کرده اند
آن نجس گر رسیده بود بوش   گر بجانب ملی زمین

هست جایز نماز خواندن نیز / در لعابش بجو مگو تجویز
هر چه گاهی نجس رسد به طهور / آب باران بدو رسید اگر
میشود پاک نیز در این باب / گر چه با آن نجس نباشد آب
اختلافست در طلای نجس / یعنی در ارض قائم است اگر
آتش ... گشت پاک ... / در خلاصه ... بجو مختار
نشود پاک بعد قطع الا / آنکه خشک شد پاک گردد او
بحجر گر رسد نجاست اگر / خشک باشد نجس ... تر
دلک لابد است از بهر آن / تا که از وی شود روان نجس
نیز تر شده این نجس از آب / آب بر وی اگر کنند بجار
تا تو هم ... / شده باشد از و زوال نجس
تو بجا این بحجر غلط ... / همچنین باز خشک در هر بار
لیک نزد محمد این نجس / نشود پاک جز بمالیدن
بر وی در ابتدا باشد نجس / گشت واقع بچگونه سازد
... نزد محمد آن ... / ابدا او نمیشود طاهر
تا که ... ازو / نجس است آن ... پاک

نزد بو یوسف است سه بار / شوید آن بوریا اگر تر بار
هم به هر بار عصر آوردنا / یا به هر بار خشک او کردن
حکم آنکه ... آن است / بر همین عادت بزرگان است
گفت عبد العلی پاک جناب / نقل سازد او ز چند کتاب
چه بود یا کتاب ... نجس / آنکه نهند بجوی جاری کس
آب بر وی اگر شبی بگذشت / بعد از آن آن باشد طاهر
لیک روز و شب است از ... / نیز روز مختصر ز واصف
سخن مختصر همین بوده / یک شب روز آنچه فرموده
قول اول که شب بوده مذکور / گفته است از خلاصه مشهور
نیز از ... علی التعیین / از قهستانی و قاضی نظیر الدین
شمس دین گفت شب ... / بوده باشد مرادشان یا یوم
در خلاصه و غیر ها به یقین / ... بوریا هم چنین
بوریا با خلاف کرده یاد / همچنین گفت ز ساعات ...
باز عبد العلی ز بر ... / گفت در شرح خود ز چند کتاب
مسوره را رسید چون نجس / مثل خون یا منی ... [illegible]

هرچه کاهرکه خوش شد بر زمین | بر زمین موزه آن قدر ما ما
تا که از جرم اثر نماند از آن | پاک گردد بعد هب شیخان
پاک نشود محمد ابن حسن | نشود مجزیست لی لیدن
نقل دیگر از آن جرام زودیان | گشت زین قول گفت چون شیخین
بر رسد آب تا بر زیر است | از قدوری که نقل بر چند است
باز عود نجس تا آن خف بیان | هست در ظاهر الروایه این
غیر ذی جرم هر نجاست اگر | با وجود جرم ور بسکن تر
شوید این موزه او لامس کس | تا که گردد زوال عین نجس
شوید آن موزه بعد از آن تا بار | هم به هر مره آن قدر بگذار
تا که از وی عدم شود قطرات | پاک گردد این مراتب آن
پس بمالیدن زمین این خف | نشود پاک گر بود خف
از ظهیریه آمده است سخن | آنکه ظاهر شود به شستن
هم به هر بار بر کشند خف | یعنی با خرقه یا رنه پاک
صدر الاسلام آن امام عرف | گفت حاجت بگوی الخف
یعنی بخفیف ز گه خفته بدیه | گفت بر کهنه است خفت جدید

نیز و یکباره چیز شرط مدار | بر زمین لیک نبوده در هر بار
لیک قول است از ابویوسف | بر رسد جرم در تر با خف
مالد او را بارض آنچه ان | نه نجس زیبود حاله از آن
حکم آنکه بجا بماند آن است | بر همین حالت بر پاکی است
بر همین عالمان ما یکسر گشت | از خلاصه جواب صحیح بگشت
در هدایه و غایه است منقول | گر به موزه رسد چو قطره بول
آنچه در جرم هست در این بین | نشود پاک الا بشستن
در نهایه امام محبوبی | گفت آن کش نکشود خوبی
موزه را بوسه نجس بول گذشت | بعد بار یک خاک ور تغ
مثل ذی جرم گشت آنکه خف | بر زمین مالدش اگر این خف
پاک شد چونکه گفت ذو جرم | نیز در بعضی نسخه است بجای
اندر این قول آن امام صحیح | نیز شمس الائمه گفت صحیح
اندر این ذکر کرد بوجعفر | زین فضل از دو شیخ عالم
مگر آنکه بخف شرط بکرد | از همه بهتر احتیاط بکرد
چونکه معبود خالق ما گفت | ان الله ... مفاز اگفت

گر رود صابون و آب خلاصه بعد از آن ‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ در فتاوی درخور شستن تعیین
آنچه قول ائمه ما بس است ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ باطن ساق موزه گر نجس است
از عرق شستنش در آید آب نجس ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ موزه شو به بدست ماليده بس
بعد از آن آب بر کند باری ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ عصر کن ها بس گر بود دشوار
بس همین موزه گر نجاست گرفت ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ هم بجریان آب گر رود پاک
آن نه بینی شود به طاهر نجس ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ گر بجوی نهند از آن آبش بس
بگذرد آب گر بشیب برود ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ پاک گردد و این بر نعت [illegible]
آنچنان موزه گر نجاست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ طهارتش چند غسل ها و [illegible]
گر نجاست رسید تحتها ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ سه کرت غسل میکنند بما
میکنند خشک باز در هر بار ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ لیک در نزد بعض نیکوکار
غسل سازد و بماند آنچنانها ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ تا نشود منقطع تقاطر آن
همچنین تحتی سه کرت شوینه ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ حکم آن موزه پاک میگوینه
این سخن هست اصح بعمل ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ لیک احوط بود است اول
در فتاوی قاضیخان امام ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نقل سازد ز بزرگان کرام
آهنی را اگر آب نجس ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بدهد آب هست حکمش بس

[illegible] ٣٦١

او به نزد محمد ابن حسن ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نشود پاک [illegible] آهن
نزد بو یوسف سه کرت آب ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ سه کرت آید آب تاب
سرد باید بکرد در هر بار ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بعد از آن آنچه به پاک شمار
طاهر در محل طبیخ بدیک ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ گفت واقع بمرد [illegible]
قول اجماع شود باب او ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نتوان خورد حکم لحمش کو
بعض در حال بجوشش اگر افتاد ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نتوان خورد نیز لحم فساد
بعد تسکین اگر بگشت وقوع ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ خوردنش بعد شستنش مشروع
بر غلط رنجیت نخل کفت عمر ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ لحم آن و نمک را چه سازم
قاضیخان آن امام بزرگوار ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ از فتاوی نخوشتن اظهار
برگزان می نماید [illegible] ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ لیک بو یوسف سه کرت
گفت سه مرتبه بجوشان باز ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ یعنی هر بار آب نو انداز
میتوان کرد بعد از آن خود صرف ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ لیک [illegible] نسبت [illegible]
طبخ سرکه کند می نجس ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نشود پاک انجس زان [illegible]
کهنه می زار سیه خمر اگر ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ حکم او در انو نوشته اند دگر
بعض گفتند سه کرت غسل ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ انجمن [illegible] بار

٣٦٢

باز صاحب خلاصه گر انگور   در فتاوای خویش تصحیح کرد
گشت گندم تغیر از نجس   گفت هر تا متغیر زان بس
بر قیاس کلام بو یوسف   بی گرت شور ساز نجف ره
آرد و نخر اگر اصابت کرد   شد نجس نسبت صیلا ای مرد
انگبین نان نجس گشت نجر   نیست هرگز بها کیش تدبیر
در صلوة فقیه نیکو زنت آن   نجس او فتاده بر حجرات
جار افتاده را گرفته اگر   با غیر پاک گر بود یا سر
گر نجاست بر آن افتاده است   ۳۷۳
حکم حجرات در دگر داده است
پا بتو خشک گرفت تا یک   ورنه مجموع او نجس است تک
در مجابن قول البعض از راو   حکم مذکور گفت در رها و
گرنه حجرات گر سفیه نجس   افته آن جار را بگیر و بس
میتوان پاک ماند ه زان جون   قول بعضی چنین بود باطن
گفت صاحب خلاصه جامد   نجس افتد بر روغن جامد
آن نجس را و باز گرد و بجل   گر بگیرند پاک شد زان بل
بس چنین بو دست آنچه برابستی   گر بگیرند جز از روغن

بگذرد و بخطه اگر ای یار   آن محلش نشود مبلو
گفت شیخ امام انجمن گو بد   عالمیه زنقه مسعود
نیز اندر صلوة مسعود است   علمای عظام فرموده است
جرم را او روغن مردار   نیز در باطن اهی نیکو گوار
نشود پاک تعبه ها شستن   نبو شستنه انگبین ما یمن
لیک روغن بجرم مالد کس   تعبه از آن روغن که بود نجس
۳۷۴ جرم آن دهن را بیا طن برد   جرم را اندر آب باید کرد
تا برد آب را بیا طن پس   تعبه ریشه عصر ساز و بس
حکمش آنکه بظاهرش محدود   در صلوة فقیه دین مسعود
ورمغی که عالمان گفتند   در کتب ها نوشتن گفتند
ذکر کردیم با زیش و کم   حق تعالی است اعبر و اعلم

فصل. در بیان دباغت پوستها

پوست باغت کنند کل اهاب   پاک گردد به نزد این اصحاب
مگر پوست جلد خوک یا آدم   نشود پاک یاد باغت هم
نشود جلد خوک ازان   نجس العین هست عین مکان

جلد انسان که از بهر او حرمت است / بد باغت نمی‌شود این پوست
در کتاب نسائی آورده / علت او حسن بیان کرده
مالکی گفت جلد خود مرده / گرچه او را دباغتش کرده
نیست جایز نماز کردن با او / نیست تجویز انتفاع بگو
جلد حیوان هست نجسش جب / یعنی خورده نمی‌شود بعضی کلب
گر دباغت کنند نزد ما / می‌شود پاک شافعی اما
گفت طاهر نمی‌شود بیک / گر دباغت کنند جلد سگ
لیک در طاهر سباع از ما / در خلاصه نوشته اند قولان
نزد صاحب هدایه نجس کلب / گر دباغت خلاف جلد کلب
گفت صاحب نهایه بی گفتار / نیست تخصیص جلد سگ در کار
بلکه در نزد آن خلاف بر است / کل ما یوکل اللحوم که است
جلد انجمله باطن طاهر / بد باغت غیر شود طاهر
در هدایه نوشته هر بیک / نجس العین نیست یعنی سگ
این سخن خلاف عهد او / چونکه اندر نهایه می آرد
یعنی در قول شافعی حسن / نجس العین هست سگ بظن

خطب دور

۳۴۵

نجس

هم ز مبسوط نقل آورده / از بزرگان و این بیان کرده
گفت آن جنبه خود در طلب / نزد ما هم صحیح از مذهب
بد رستی ست عین کلب نجس / گر روایت رست مجرد آن کس
گفت اندر کتاب تجویز سگ / میته خود نجس بجو خوک و سگ
هم ز مبسوط شیخ الاسلام آن / گر و صاحب نهایه نقل آن
جلد سگ که گر دباغت او / هست ز اصحاب ما روایت دو
قول طاهر بقول ما طاهر / قول ما طاهر است هست و الظاهر
نزد و شرح ابو المکارم هست / یعنی در عین سگ خلاف نبست
بعد گفت آن فقیه بزرگ زیده / گفت قول صحیح بشنیده
نزد ما هست عین کلب نجس / نیز از مضمرات گفت آن کس
جلد سگ را نجس بدان اما / مسور او پاک بر عیان تو
لیک در مذهب امام حسن / مسور او هم نجس بود بظن
همچنانکه گفت شمس الدین / یعنی در شرح مختصر تعیین
نیز اندر نهایه کرده خبر / هر جا که سگ بکرد و تر
آن تر را از درم رسیده زیاد / جامه شخص را کند افساد

۳۴۴

[illegible]

در خلاصه این صحیح شمار

لیک طاهر بود قمص حار … گر چه نجس کنی نجس و
آنچه جلد سباع از حیوان … بد باغت که شود پاک آن
نیز با ذبح میشود پاک او … هست در لحم او روایت دو
در هدایه وقایه با تصحیح … نیز در بعض شرحهای این
گر چه با اکل لحم او ست حرام … مع او میکشتند نماز تمام
یعنی لحم ورای سعادت … گر چه لحم بود نجس است گر دو با
نقل کرده در تحفه شمس الائمه … با مکه لحم او صحیح تو بدان
در نهایه صحیح از قولان … لحم او نزد ما نجس میدان
نیز اندر خلاصه بنوشته … غیر ماکول ذبح اگر گشته
لحم نجس از قدر درهم … همه کس نماز او ست فساد
آب کم را نجس کند مردار … گفت این قول را شمس الائمه
گفت در کافی لحم لا یوکل … گر چه سازند ذبح او را اعلی
در صحیح سخن کند مردار … هم چنانکه گفت در اسرار
نزد بعضی امام شرعی گوست … میشود نافه طاهر است
در نهایه خلافیه کرده بیان … گر چه ناف هست نزاع

و دور کردن

چون دباغت از آلت است … بود رطب نجاست آزان چه بود
گر دباغت بدرد و کرد گمعض … نکند عود آید نجس
در دباغت کند به شمس خاک … نزد ما خشک گشت گر دو با
بر رسد باز آب بر این پوست … پس نعود نجس اینست دو

در بیان ذبح و احکام او

پس بدان آنچه ذبح کرده باک … باشد از مسلم و ذمی الاور
با کتابیکه بیک و اشتباه … گفت در وقت ذبح بسم الله
در شروح وقایه شد تعیین … بلکه در هر کتاب اهل دین
از بزرگان شرع بردروه … در کتاب ذبایح آورده
لیک مشرک و یا مجوسی کس … ذبح سازد چو میت است نجس
یا مسلمان که ترک بسم الله … کرد عمدا در احرام یا شبا
تسمیه ترک کرد از نسیان … نزد اصحاب ما درست بدان
شافعی گفت ای برادر … یعنی باشد درست فی الوجهین
یعنی مالک امام ملت است … گفت بنود بهر دو وجه
نیز بر آن خلاف و انکه … نیز در سال ها یا چو

۳۷۶

یا که شخصی بصید تیر انداخت / در همه حال ترک تسمیه ساخت
سخن شافعی و زین انجاح / نخورد این گفت خالف حجاج
از ینابیع ز شارح او را و / شاه را گفت مطلع بنهاد
تسمیه یاد کرد آن هنگام / نخورد آب او یا بگفت کلام
بعد از آن ذبح کرد و در اتخال / می‌بود حکم آن ذبیح حلال
شد و باشد طویل مکث آن / حکم زین تسمیه نیست قطع آن
از کبیر و نوشت تا دانند / شاه را بر ذبیح خوانند
جانه او را و ذبح دیگر کرد / بهمین شرح که گفت آنچه کرد
گفت نبود حلال آن ز طحی / چون نگفته ست تسمیه با وسا
هم ز تهذیب گفت شارح کل / که سزاوار این بنداح کس
تسمیه با و متصل با ذبح / کار دیگر نمیکند تا ذبح
بوالمکارم هم از قاضیخان / گفت چون تسمیه بگفت انسان
نخورد آب او یا تکلم کرد / یا گرفت ست کار دیگر نخورد
یا که فعل یسیر ساز و آن / بعد از آن ذبح کرد جایز دان
ابر یسیر و کردن عمل بر گاه / گفت اگر نیز ذبح بسم الله
حین ذبح

۳۷

چون نگفت ذبح را اراده آن / غیر جایز بگفت ز تحفه دان
تسمیه گفت ست مومن یار / نیتش کرد و نکرد اظهار
نزد عامه صحیح از قول / گفت از قاضیخان ذبیحه حلال
گر باسم خدای اسم دگر / گفت مع بر سبیل عطف اگر
حکم میت شود ذبیحه آن / در صحیح سخن ز قاضیخان
لیک با حلف گر بنام خدا / وصل بی کرده ست نی را
گرچه نبود حرام کشته آن / لیک گفته بر کراهت وی
از زکوة ضرور سار سخن / جرح ساز و زهر تحمل بدن
شرح این را خدا اگر خواهد / در بیان آورم با یا زیر
اختیار زکوة را بر گو / ست در نحر و غیر او
ذکر کرد ز تا دهان خلق / ذبح بسیار و بین لبه خلق
بوالمکارم که هست شارح آن / او روایت کند ز قاضیخان
کل خلق ست چون اهل گوی / آنچه هست از رسول کرد بیان
نز درین کتاب ... منقوش / میکند ذبح از چهار عروق
یعنی حلقوم و مری و دو جانب / قطع سه هم بجای بجاز بدان
تجر ... ازیر نفس دو ...

این بنزد امام بزرگ تر / چون که باشد مقام اهل اکثر
قول بو یوسف اولا بود این / بعد ازین قول گفت التعیین
شرط کرده است قطع حلقوم آن / قطع مری هم یکی و دو جاج
قول مالک صلوة مسعود / قطع هر چار فرض فرمود
گفت هم بو المکارم مرحوم / یعنی مجری نفس بحق حلقوم
مری مجری الطعام نیز شود / میکند نقل او ز چند کتاب
در هدایه که هست عکس این / سهو کاتب بود علی التعیین ا ۳۲
و دو جان یعنی آن دو رگ که بود / میشود در دو طرف حلقوم او
ق ق عروق عنقند ولیک ودج / گفت قولیست در جواز او
بو المکارم بزرگ نیکو خو / گفت در مختصر بغیر جواز
یعنی ما بین لبه لحیین / نه روا هست رشته گو این
بهر آنچه که حد دارد / کی شود پاک ذبح کرد آرد
کارد یا سنگ تیز یا که نی / یا صفی چوب تیز یا چو سنی
خلاص اینکه هر آنچه باشد تیز / قطع اوداج میکند آن چیز
ریزد وش خون آن بر بریز / پاک باشد آن ذبح را بظن
ذبیح

لیک ناخن بدنه آن کس / ذبح ساز و دراشتی نجس
بجدا گشته ناخن و دندان / هست جایز وله کراهت و آن
شافعی گفته است باشد و دو / مطلق امته است نیز او
سخن بزرگان راه نمون / ذبح اقلف روا است بجو ۵۲۰ برده
ذبح زن هم روا است بی چون و چند / شرط باشد اگر تواند کرد
کودکانیکه عقل دارند بش / سفه روا شرطه ذبح دانند بش
هم ذبیحه کتابی گر روا نی / او حلال است نزد مسلمانی ۲۲۲
ذبح ساز نه کو سفند و بقر / هر ابل نحر کرده اند چه جز
گفت در مختصر حسین مندب / قاضیخان گفت از شتر نحر بود
ذبح اشتر نحر شاه بقر / کره فرموده اند اهل خبر
بلکه ذبح شتر و نحر دو / نزد مالک حلال نبود او مود
گر زانجع در وقایه بود / غار جنس مغنیش جنس قر
یعنی مکروه شود باطنی / ذبح را با نخع بر سانند
فارسیش حرام مغز بود / و انش مسئله چو نغز بود
کارد را تیز نخواهند / تیز کردن بود ادب با ظن

٢٩٣

کار و راپیز کردن انسان
نشده از اضطراب تخفیف تسکین
آنچه با فایده بود تعذیب
مثل کرغیق که قبل از برو
باکنند فرج از قفای آن
و آنچه با فایده عذاب کرد
از شراحبه شارح اوراو
روی بر غیر قبله فرج ها آن
در صلواة نقیه مسعود
گفت افتاده بود حیوانات
لیکن گفت طبیعت شاید اورا خورد
بعض بر کا بود چو خورده شود
تجربه شکسته مردم حیوانات
کر سیاحی نبرد ز حیوانات
خون او رفت لیک او نه طبیعه

بعد خوابانده شش کراهت دارد ان
پوست کندن در اکراهت نیست
کرده گفتند عالمان لبیب
بو المکارم جنابه نقص کرد
یا کند قطع سر کراهت و آن
مثل اینها کراهیه و ان از مردو
گفت روسوی قبله افضل باد
از ظهیریه گفت حکم واین
علمای عظام فرموده
کرد بسمل در اصل ساز
زین سبب لحم او نباید خورد
خون او در بدن فسرده شود
هم جنان نیک گفته اند برون
کرد بسمل در اصل ساختند
حکم او را چگونه باید دید

٢٩٤

قول ظاهر نمیتوان خوردن
قول بعضی است بار کرده ورز
بار اگر کرد اکل روا
جنبی اگر باز کرد نتوان خورد
مور ساز و درشت شاید خورد
گر برارد شکم بعد مردار
اینچه قول بعض از علما
گر رود خون لیک شاید خورد
ذبح کرده نه گوسفند بقر
از درونش بر آمده است جنین
آن جنین در درون او مرده
هم بقول زفر و ابن زیاد
میتوان خورد قول و وره طلح
سخن شافعی هم او باشد
آنچه ذبح است در فصول عماد

نکوان مرده خون رود بطن
نخوردن از او نبود بست بجواز
نیز بر قول بعضی از علما
جنبی اگر پوست شش نباید خورد
نرم اگر ساخته نباید خورد
گر نشانه فرو حلال شمار
ظاهر قول بزرگان حما
غیر شرفه رود نباید خورد
باشتر نحر خشنه اگر
غیر مسوین بود و یا موین
نشود نعمات نخبه خورد
در هدایه نوشت اکل مباح
بوده باشد تمام خلق وسه
احتیاط از چه نکو باشد
از برادران تقرب حق باد

گر زند بهر تقرب انسان ذبح سازد و نعوذ بالرحمن

میشود میته آن ذبیحهٔ او هرچه سازد برای حق برگو

از غرایب اثر و ایه با قنیان در رسالهٔ نحو دانست چنان

مومنی را رسید مهمانی میزبان ذبح کرد حیوانی

نیتش قربة الی الله است اجر نیک است و خوردنش روا است

نیتش قربة الی الضیف است میته است و آن که ذبح او حیف است

یعنی چون میته شد نجس آنچه والحذر نعوذ بالرحمن ۳۲۵

جاهلان گر کنند ذبح اما نذر و قبر مشایخ و شهدا

بر مریض و غیر این اگر ذبح سازند کرده الله اکبر

هر چگاه بجا بغیر الله گرچه نام خدا گفت آنگاه

یکفرون بذالک منع است خود نگهدار و از فعال زشت کافر شوند

مختصر است در حدیث صحیح جرح کردن کفایه بر او هم

وحشی شد گوسفند در صحرا جرح کافی شود ای یار

شعر

چونکه ممکن نبود گرفتن آن مرده با جرح اگر حلال مدان

هم درین نسخه در کتاب صید بلکه در جمله کتب الی زید

وحشی صید را به تیر انداخت گر بود زنده ذبح باید ساخت

نکند ذبح او مع امکان بعضی وان حرام باشد آن

گر ببینی کبوتری پرواز وانه شد کس اگر نباید باز

بر او را اگر به تیر انداخت مرده با جرح اکل باید ساخت

لیک دانه که کشته می آید غیر ذبح اکل او نمی‌باید

گوسفندی فرو رود در چاه نیست امکان ذبح او هر گاه

زخم سازد بود حلال صاف لیک این زیاده کرد خلاف

۳۲۶ صید باشد متوحش گرده خورده نتوان بجرح اگر مرده

در خلاصه چنانکه مسطور است این چنین در صلوة مسعود است

حلق حیوان درنده خائیده پاک از ودج ذبح برید

بعد ازین واقعه ذبح آرد او حرام است گرچه جان دارد

نقل کرده است شارح ارشاد بلکه در اکثر کتب شد یاد

باشد از گوسفند چند چیز گرچه شد ذبح کرده باشد نیز

ذکر کردند بزرگان خاص خوردنش مطلقا شده حرام نقص

غدش و بکراهت است اکثر ذکر انثیین و غیره و پس

۳۶۹

زهره است مخانه است غدود / بقیس دان کراهت فرمود
بیضتین حاره است جای نکاح / در بیان گفت اکل او نکنی
زهره هر چه از بدن بنکوی / در خزانه بعد چو بول او
گفت هم خون دل بخس دست / نیز در چند نسخه فرمود است

فصل در بیان ذبح اختیاری

آن زکوات که اختیاری است / تسمیه نیز در ذبح شرط است
در هدایه و غیر او مشروح / یعنی این تسمیه بعمد بود
لیک در صید تیر او قول است / شرط در تیر و در ارسال
بس در عمد زنده و در آلت دان / یعنی تذکیر تسمیه ای جان
در وقایه بشر و ذبح زین باب / اکل را محتسب بادرانت
یعنی چون باز است چون سگ / صید را اگر گرفت زنهاریه
بود باشد اگر معلم این / جرح سازد و در اصل التعیین
مرسلش مسلم است با اشعار / یا کتابیست گفت بسم الله
بشروط که هست بغیر او / صید اگر گشت اکل او هست روا
سگ دیگر که هست صید بغیر / نبود انباز آن معلم کلب

چنگال بود دندان

و هذه

کشت

حرام

۳۷۰

نا شکار رز

یعنی این سگ که نامعلم است / یا سگ مشرک است ابن برست
یا سگی که رسید در این جا / نه بهر از برای صید ارسال
یا فرستاده که بلا اشتباه / عامدا ترک کرد بسم الله
همچنان سگ با سگی گشت انباز / خوردن او نبود هست جواز
نکند طویل توقف آن / بعد ارسال سگ بخلاف شان
گر توقف که کرده است دراز / بعد از آن رفت گشت بس جواز
عادت سگ خلاف مر یوز است / چونکه او بسیع حیله آموز است
وحشی آنکه بود گریزنده / انجباهم وبا زبرنده
وحشی که مواثبت کرده / بجراحت نمیشود خورده
وحشیکه فتاده الله یجا / یا گرفتار دام مر شه ناگاه
یا نشود صید از دویدن سست / خوردن او بزخم سنت ارست
بو المکارم بزرگ شیخ زمان / نقل کرد از کتاب قاضیخان
جرح باطن نشود نه در ظاهر / خوردن او نمیشود طاهر
صید را گر بیستی تر انداخت / از دویدن ورا ملاهم ساخت
باز تیری زد و چنین انسان / مرد اکنون حلال نبود آن
کو نعم باز و سگ اجت / در وقایه شروح او مردست
نخورد صید خویش را سگ / نه گرفت این بجا معلم سگ

علم باز است مثل او مطلق
کشته آید اگر بطلب صید آن

باز گر خورد هست شاید خورد
گر خورد سگ از و نباید خورد

سگ که از صید خود بخورد او شد
خورد آنگاه صید او مردار

بعد از این صید او مگو جواز
تا که گردد معلم این سگ باز

وانچه صید سگ پیش از این کرده
بد رستی نمیشود خورده

لیک باشی بملک صیاد است
علما انجمن خبر داده است

موجبی صید میکنند هرگاه
ترک اند از وحشی به بسم الله

از شروط حلالی این باشد
جرح گردد هم انجنین باشد

موجب صید را بتر انداخت
زود آتش ار به چشم غایب ساخت

در طلب کردن بمانا بشتافت
بعد از آن صید را که مرده یافت

گر نه بنشسته از طلب از جرح
حکم او را حلال باید کرد

گر نشسته از طلب کردن
بد رستی حرام دان بمطلق از طالب

بوالمکارم بوشت آن تا باب
صید زخمی نه بر چشم نه غایب

نه از جستجوی او زا اهل
یا منی بعد مردن این سهل

الحل ومسکنه در سخات
وز قیاس سخن حلال مدان

زخمی لیک گفت این خبر
مرده باشد بباعث دیگر

وحشی ار به تیر الله از او
باغی انداخت و ذبح صار از او

مع قدرت نخست ذبح این
گفت باشد حرام بالتعیین

زود بعد از قفس صید انداخت
مرد باری حرام بشمرد

بنبدقه گرچه جدیث ورو
مرد با وی حرام صید آنجا

ذکر کردند بزرگان سبیل
صید را از وی به بندقه نقل

از عین احتمال ای رجل
مرده باشد که به نقل و دست

اصل این مسئله نیز بجی
دو سخن گفته بحل حرمت

بجانب حرمت راجح این
احتیاط این بود عجائب

اینکه انداخت صید را صیاد
صید بر سطح یا در آب افتاد

یا فتاد است بر درخت جبل
یا که بر جا بطی فتاد اول

بعد بر ارض او فتاد و مرد
گفت این صید را نباید خورد

یا که افتاد بر زمین بدگاه
یا که بر نیزه منتصب آید

یا که بر طرف خشت پخته فتاد
بعد از آن مرد گفت الکل مرد

زخمی لیک مردن این صید
بعلت باشد بیغرزی ای زید

لیک واقع نگفت بر اصل
ابتدا افتاد به زمین

خارج پاک و این بنامش
در همین نوع میشود خورده

نقل سازد ز قاضی بی‌شک — تتمه گفت کرده را اسک

سگ مذکور ار درین مقال — صیدها را اگر گرفت گفت جلال

اینچنین که به صید تیر انداخت — تیرها بین رسید و هر یک تاخت

تیر ازین صید هم گذشت اگر — ناگه آمده رسید به صید دگر

نیز و هر دو پاک صیدش — نیز هم مالک جلال با تمامش

صید را زخم کس زده بود — از دو دیده فرو شده بود

زخم زد دیگری که گشت هلاک — ضرس بست اینکه صید بود پاک

از دو بدن گشته هر دو نیست — صید از دو هم ست اکل روا

یا اکل اللحم یا نعیر این — میتوان صید کرد با التعیین

یعنی از بهر جلد مو و پی — می توان هم ز بهر دفع خری

از نهایه گفت کنز عباد — نیز در رساله رمی تسمیه باد

تسمیه بعد رمی یا ارسال — گفت باشد حرج نیست جلال

از هدایه چنین روایت است — تسمیه گفت مرد تیر انداخت

او به صید سهل روان بکرد اگر — پاک باشد رسید به صید دگر

گفت بر تیر تسمیه مرد — تیر دیگر ولی رها کرده



بهمچنین هر صید اگر مرده — گفت این را نمی‌بخورد خورده

مو فشنگ به صید تیر انداخت — پاره از عضو او جدا بر ساخت

آنچه اکشته را نباید خورد — از خود صید گفت باید خورد

با سبب مرده است گر جاد — نخورد لحم او با گماست

یا سبب مرده است پاک بدان — هست در تحفة الملوک چنان

فصل در بیان احکام سباع بهائم و طیور

کل ذی ناب آن سباع که است — او حرام است ایجاد بر ست

کل ذی مخلب سباع طیور — مختصر را حرام شده مذکور

هم نیابر شده جلال کرخت است — خر اهلی و بغل بخوش خوست

منع بر بوم را حرام مثل وان — سپ و در رشر و سعفرت نعوت

زاغ بشه که بخورد مردار — نتوان خوردن ان حشرات بار

کل حیوان آب را بیشک — گفت باشد حرام غیر سمک

آنچه قول ائمه سلف است — ماهی آن ماهی که بی لطف است

مثل نوع‌های ماهی را — خوردنش باز گویا گشت روا

هم جلال آمده غراب زرع — نیز خرگوش عقعق اند رجیع



دشتی

بو المکارم که کرد انجی عرض
حشرات آن سبعه و هوام الارض
ذکر کرد است شارح اوام
از سباع جیه و زنخانه باد
معنی الهوام این باشد
مسکن او که در زمین باشد
چون کلاس است خارپشت
هم بگفته حرام جز خرگوشت
عقرب و سام ابرص و مار است
خوردن این جمیع مردار است
موش و دشتی جهت گفتار
مثل این جمله را حرام شمار
مخلص این سخن سباع هوام
به یقین دان که جمله است حرام
خون سیلان ندارد آنچه بس
مثل زنبور جمله است مگس
محدث است که این تفصیل
الکل انها حرام دان به دلیل
بو المکارم که علم کرد کسب
گفت در اختلاف اصحاب
کره تحریم نزد و نفی است
از هدایه اصح نوشته آنست
از عمادیه کرد است عیان
یعنی این قول را صحیح بدان
از فتاوی کافی کرد اعلام
یعنی در نزد بو حنیفه امام
کره تنزیه نزد او بوده
بزبان صحیح فرموده
از کفایه بیهقی گفت او
است در قول ان بزرگان نکو

موش

۲۵

بو حنیفه امام خاص عام
قبل از آن بسه ایام
گفت از حرمت لحوم او
ذکر کرد است فتوی سراج
گفت از او کتاب کنز عباد
در صحیح سخن کراهت او
خوردن علکه را نوشته بجان
نزد بو یوسف از کراهت
سلم این سخن اگر باشی
در کراهت تمرتاشی
نزد نعمان امام عالی نسب
کره تحریم اصح لحوم اسب
چونکه گفت علی تقور جبل
انه حرم لحوم الخیل
گفت آن دو امام لحم فرس
غیر مکروه دان بقول انس
چونکه گفت او بعهد آنحضرت
لحم او خورده ایم با رغبت
گفت در این کتاب بی نظن
بعد منسوخ گشت از خوردن
زانکه روایت که گفت شیخ
نی که گشته از لحوم فرس
گفت در تحفة الملوک بیار
زاغ سود که خورد مردار
حکم او چون کلاغ پیشه دان
زاغ اسود که بود است کلان
نخورد غیر دانه نوعی زو
خوردن لحم او حلال بگو
می خورد انکه دانه هم مردار
در حلالش اختلاف شمار

۳۴۶

همدران نسخه از حلال و حرام … یک به یک دیگر گرفته‌ست تمام
من بیچاره از ضعیف حال … حرف حرفش ختم علی الاجمال
هر که او نفس آرزو باشد … تا طرازش کتاب او باشد
تا که جای خوب نفس آزار … فرض عین است با نماز گزار
لیک با خلق بر هر حال … فرض عین است با نار رجال
پاکی خلق از خدا برست … بلکه از اعظم فرایض است
هر عبادت که هست بی‌خورد … سبب قوت اکل شرب
ور شبی آوری به بیداری سحر … لقمه‌ات باشد از حرام چه سود
روزها بگذرد و برنج صیاد … حیف از این رنج القمه‌ست حرام
آتش اندر دهان نخوردن … به که از معنی خنده کردن
چونکه تخریب آتش خانه … بر و از جسم انبیا جانست
لیک آن آتش که قهر خداست … صفت او بشرح ناید راست
سوختن بهتر بعد مردن … بهره از حیات بیرونست
سوزش آتش جهنم … نیست مقدار روزه سوزش آن
گر یکی انگشت آتش دوزخ … بنهد خوف کوهها از شخ

۳۹۷

سوختن جهان … ست

کوهها می‌شود عدم از تب … وای از جان نجات جان تب
رنگ یک ذره شرب تقدیر … بیز ضعیفه ای که گفت بغیر

حکایت

با ابو حفص آن امام کبیر … به بخارا که شد اجازت شود
گفت از روی ضرورت جفت … یعنی بر خلق وعظ باید گفت
زنی در باغ لطف بسیار … عرض کرد ای امام بزرگوار
قبل از این مسلمان اسیر رتبه شدی … خورده بار ضمان صاحب و
گفت ورکوه مکه کیمکنم … گو آتش پرستی بکنم
خویش را با سرای او بردم … زو یکی برگ کهنه نخوردم
بجانی که گفتی رسید بر خاطر … غیر از این نیست چیز دور خاطر
گفت تا برگ کهنه رفت … نقص تو نحلق بلغ نه تیست
خواجه با سوال آن بر نکته … صاحب برگ کهنه باز یافت
خواجه با او بگفت عرض و دل … صاحب کهنه با فکر و جبل
گفت خواجه فروش برگ … تا که صد درم رساند ورا
گفت فردا جواب گویم گفت … آن مجوسی بر تخفش حفت

۳۹۶

صورت بحال که عرض نمود … جست از جان خویش جفت عقل و دود
آنچه او رفته است بحق بربست … و هر اور اکه زین که کار بشکست
گفت با برکت کنند آن برقو … الغرض روز محشر بعضی ساز و زرد
چون برآمد خروش زان انجمن … گشت عالم بچشم شان روشن
همه اتباع او که بشنیدند … در چنین انجمن بیک بگزیدند
سبب ترس آن بزرگ بار … یک جمجوبی بماند در آن بهر

حکایت

روزی از بیم حکم در دل ریش … در جهل نماز شب از خویش
بعد ز آن آمد آن بزرگ بحال … خلق از بین بحال نخستند سؤال
گفت آن شب بهای تنگ بخت … خاطرم را رسید جرم سخت
قبل ازین در مقام میگشتم … تا که از تن و جان که بگذشتم
بدون عقل را بشر گردم … از ریاحین شاخ بگردم
روز محشر که حضرت قهار … پرسد از بین کنیف به کردار
در جهان لا ابند بالکرد … بنده از ملک غیر چون نا برد
حق شرمنده همیه بهجه جواب … نزد دیر درد و کار سخت عقاب

بحفظ بی ابیکه من کردم … ظلم بر نفس خویشتن کردم
بر رو کردن رسید جنبی … چه چیزی سبب نیست همی بینی
وار ببر جان جان ماست بین یا نام … آبرو جان ماست خو بها نام
روز محشر که با غم مجنون … از شنیده بدست ستاره‌ها ریزد
بنجه کرد تیغ آفتاب بنما … بچنین نور سنگ شوند سیاه
آسمانها بدین بزرگ و چنان … خود ز بیم بحول او شکاف شکاف
روز محشر که خلق را بشتابند … کودکان بشوند از غم پیر
[illegible]
کماند را که روز زیم زنان مردان … مغل بیرون … گردان
همه حیران کار خود باشند … مانند در زیر بار خود باشند
قهر او هر کدام جان من است … برو بهر … در چنین است
نشو بیرون ز کار عجز و کسل … بگو ای زبان شود از جهل
بو العجب روز سخت حیران … جو دخو و دود بشتاب با
اشکار اخود و دشت نار … نزع منزل ان عدل و داد غفار
حضرت ذو الجلال و الاکرام … بر پرسد از شبیه جلال جام
بر پرسد از ما چرا چنین کرده … این کنه ساختی آن کرده

تو که عبد منی و معبودم | امر نی که بر تو فرمودم
جد خود را چرا نه‌دانستی | در محلی که می‌توانستی
تو چرا بر خلاف آن کردی | نفع نفس را چرا ز نیکی کردی
غیر شرمندگی چه روی جواب | ورای آن دم بحال قطره آب
مگر آنکه کند آله ما | پرده عفو در گناه ما
گر نه بخشد مقدر و تواب | رو سیاهیم مستحق عقاب

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصلوة فصل اول در بیان اوقات فرایض

بعد با ما و ثوب جاب دان | وقت فرضست بخلاف ظن
کی بجو وقت با جدا و بی | اول او ز صبح تا بدان
نحن نا بدایه را به یقین | شرح سازد نهایه با التعیین
صبح تا ما بگفته اند ازدو | به یقین دان که صبح شد دو
اول آن کاذبست یعنی آن | او سفید است چون دم سرحان که
می برآید بسوی مشرق از | ازرق است سیاهی گیرد باز
صبح ثانی که صادقست بنام | وصف او این بود بقول امام

این سفید یکی چون عیان گردد | منتشر گرد آسمان گردد
آخر وقت تا طلوع ذکاست | یعنی این صبح تا طلوع رواست
نیست در اول و در آخر فجر | اختلاف یکی ز صاحب اجر
هم خلاف در اول پیشین | بشنو از زنده‌گان و بین
من بگویم شنو تو وقت نخست | وقت پیشین پس از زوال نخست
تا دو چندان شود هر یک فصل | سایه هر چه غیر سایه اصل
لیک بر قول دیگر نعمان | سایه هر چه گشت یک چندان
بگذرد وقت وقت از پیشین | مذهب صاحبین برآید این
پس برین قول حضرت نعمان | سایه هر چه گشت یک چندان
بگذرد وقت ظهر از حامل | نشود وقت عصر هم داخل
تا بدانیم که سایه دو چندان | نشود غیر ظل اصل از آن
زین روایت میانه این دو | مثل ما بین فجر ظهر بگو
احتیاطه این بود که در نماز | باتفاق جمیع شیخ طراز
تا توان با خلاف نخوان | در نهایه چنانچه گفته بیان
در خزانه ز بزرگان صاف | ظهر خوانند که در وقت خلاف

نیز در جدی نصف این باشد   داند آنکس محب دین باشد
سایهٔ اصل چیست در سرطان   نیم با یک قدم بهر اوان
باشد اندر اسد دو نیم قدم   سنبله سه نیم باشد هم
از قدم پنج نیم در میزان   هفت نیم بفصل عقرب آن
نیم نه قوس جدی نیم ده   باز کن عکس ای مسالک ره
هشت نیم بدلو میدانی   هست در شرح فقه گفته آن
نیم شش حوت چهار نیم حمل   نیم سه ثور گفت اهل عمل
سایه باشد دو نیم در جوزا   یاد گیرند جمله کان خدا
غیر اصل برابر قدم   میشود وقت ظهر فی الحاصل
بگذرد چون ز ظل اصلی ظل   آدمی راست سایه هفت قدم
هست اندر فیء زوال ای یار   در کتب از علامت بسیار
جا بانداز به خال خویش   نظم کردیم از کم و از بیش
غیر اصلی که ظل دو چندان شد   وقت عصر است جمله یاران شد
میشود فرض آفتاب بجی   لیک قبل از تغیر گره او
غیر اصلی که گشت یک چندان   وقت عصر است نزد نعمان

لیک ما خود نیست چون زمن   در دو قولش شکست ای یقظان
ظاهر قول او دو چندان است   در نهایه چنانچه اعیان است
در صلوة فقیه مسعودی   این سخن را صحیح فرموده
چون فرو رفت آفتاب تمام   میشود با خلاف وقت شام
نیز تا غیبت شفق شام است   این سخن قول سه امام است
شفق بت فی شکوه وات   میکنند از نه آنچه در رکعات
وقت مغرب بود بدین مقدار   یعنی در نزد آن نکو کردار
چونکه جبریل در نماز شام   گفت با مصطفی دو بار امام
در یک وقت خوانده هر دو بار   بخلاف دگر نمازهای یار
وجه اصحاب ما ز ابن عمر   نقل سازند و ز پیغمبر
تا که نور شفق شود غایب   وقت شام است وقت ای صاحب
مکروه از اول غروب ار کس   کرد تأخیر کرده باشد بس
زین سبب یک نبی علیه السلام   غیر تأخیر خوانده باشد شام
در هدایه سخن بود به یقین   در نهایه است شرح جامع این
عصر ایام این راه نورده   یعنی ثلث شب آن

هم عشا را نکرد او تا فجر / یعنی ثلث شب آن از بهر اجر
نیز تا نصف او ست بالاجماع / یعنی وقت عشا بلانزاع
ما تقدم باتفاق سخن / در عشای نفل چونکه نبود ظن
چون شفق ز آسمان گردد غیب / وقت عشا شود بلا ریب
نزد نعمان امام دین برحق / بعد سرخ سفیدیست شفق
نزد دو یار این شفق سرخیست / چونکه سرخ مصطفی مرویست
بو حنیفه هم امام سلیم / کرده نقل از رسول کریم
آخر وقت شام تا آن گاه / هر کجا هی افق که گفت سیاه
اختلاف صحابه در این است / در هدایه چنانچه تعیین است
بعد ازین ذکر کرد در کافی / اختلاف ائمه و اسلاف
مذهب صاحبین نقل زیست / در میان صحابه نقل از گشت
مروی از عمر و ز علی بود است / نیز مروی ز ابن مسعود است
مذهب بوحنیفه نقل از گشت / از ابوبکر پاک و دین مروی است
نیز از عائشه سخن عنها / نیز از ابن حضرت عباس
گرچه در مختصر القبول بها / جز نوشته بود به بیفع

205

لیک آنچه امام اعظم گفت / هست احوط مده ز دست بگفت
در تتمه نوشته اند حقی / گر امام محمد فرض عشا
یعنی از غیبت بیاض اول / خوانده اخذاً بالقول و الکمل
افضل آن باشد عشی که خوانده / واجد از غیبت سفیده با بس
بو المکارم که گروه هست بیان / یک روایت نیز هست از نعمان
هست سرخ شفق بقول لما / بعد بنوشته آن فقیه اما
انکه غائب شود شفق سرخ / می شود بخلاف وقت سخن
گفت ظاهر روایت از نعمان / بعد سرخ شفق سفیده دان
لیک و فتوی میشود بر دن / گروه اند اختلاف که اکنون
در کتاب نهایه می آرد / اند رنجار العلما دارد
آنچه بر قول عالمان ماست / یعنی تا وقت فجر وقت عشاست
در بیان قول است نفی اما / که دو ثلث شب که وقت عشا
قول دیگر چو نصف شب بگذشت / وقت خفتن بحج فی برون گشت
مگر آنکه بود مسافر کس / هست تا فجر نافذ وقتش بس
آنچه بر قولش فعل و دلیل / رانجست او اقامت حجر

206

وجه اصحاب ما صحت همانست — گفت تا وقت فجر وقت عشاست
نیز از بزرگان نعمان سنی — هم روایت که در شب جا
جبرئیل آن امین حق — کرد تاخیر تا میان شب
لیک تاخیر زان بحجل کردن — هست مکروه در کتب جلی
حضرت جبرئیل بعد ظهر — زان تا مکروه او به نصف اخیر
وتر بعد از عشا ادا — تا به تاخیر که بود نا سنه

فصل در بیان اوقات مستحبه

کر تو اوقات مستحب دانی — وقت اسفار فجر را خواهی
نجم مبتنی که عالمان کشف شود — در کتاب نهایه مشروع شد
لیک تاخیر آن قدر منها — تا نشورش که در طلوع ذکا
چونکه ابر است بجا فساد نماز — هم که کی خدا ای بیک ساز
بلکه تاخیر اوست آن مقدار — ابتدا کند در اسفار
کر چهل آیت و یا اکثر — هم به ترتیل خواند تا سر
جون نماز از نماز خارج — گشت ظاهر باد فساد وضو
باز سازد وضو نماز ادا — بکند پیش از طلوع ذکا

میکند یعنی آن قدر تاخیر — در روا اسکان اگر باشد تقدیر
باشد آن وقت وقت مستحب — نیست تاخیر زان تعجیل اولیست
ذو المکارم بزرگ نیکو فکر — کرده اند او نوشته نحو ذکر
نیز در باره کتب فرمود — آن نماز که او اعاده نمود
میکند از زند چون نیز خواند سبق — لیک در بارهٔ کتب مطلق
آنچه کرده به از ظهر در جمع — غلس اسفار را بگرد جمع
ترک کند وقت غلس فجر ادا — او بجه نیز وقت حق او
بلکه در نزد اوست اولا نیز — اول وقت در جمیع نماز
خواندن ظهر در تعجیل شتا — عجلت او باتفاق او
کرده تاخیر لیک اندر صیف — نیز رسد بر خلاف برکیف
در کتاب نهایه تعجیل است — در خزانه و غیرها این است
چونکه در وقت اختلاف ان — نیز در یک بارهٔ جواز نیست
نیز در یک بارهٔ مکروه جواز — نکند زرسته بر خلاف نماز
عصر را لیکن آن قدر تاخیر — نیز تا بقرص شمس تغیر
جون تا وقت تغیر کرده بدان — در زمستان خواه تا بستان

٤٠٩

معتبر در تغیر قرص شمس امرد — گر بقرص شمس نظر تواند کرد

یعنی در کردن نگه عینا نه — نشود خیره این صحیح بدان

در هدایه چنانچه نقل این است — در کتاب نهایه این آمده است

نیز و یکباره در ضیای آن — شد تغیر آنکه هست در جو آن

نیز دیگباره تغیر جکو — کمتر از نیزه ماند یا ز دو

اول وقت خواند نماز پسین — اتفاق همه است تمام

چونکه مکروهی ست در تاخیر — در هدایه ز نخبه ست آن بر

این کراهت ز دان بسبب افزود — چونکه تاخیر اوست شبیه یهود

بدلیل [illegible] بنگر — در نهایه روایت ابن عمر

آنکه از بزرگ نیکونام — گر تاخیر در نماز شام

تا که آن دم ستاره روی نمود — کرد ازین وجه بنده آزاد

چون عمر و بد ازین تا زود — یعنی قبل از ادای مغرب او

گر ده بنده بهر او آزاد — رحمت حق بروح آن ابو

رضی الله عنهما این کار — کرد از ترس واحد القهار

در حق عمر ابن عبد الله گفت — شد بشارت ز مصطفی بجنت

٤١٠

بچنین قرب ترس آنجلال — در حق ما تو بود و بنده نه

در حق آنچه هست [illegible] — تا بماند که ثلث شب باشد

لیک آن در کتاب صحیح — گفت تعجیل نماز ها

بعد تاخیر در شتا به زمین — مصطفی [illegible]

نیز اندر نهایه گفت اینجا — یعنی در نزد عالمان ما

گفت در صیف بود تعجیل — در هدایه بود بقول قبیل

بعد تا نصف شب مباح است — لیک تا نصف [illegible]

در هدایه بود دلیل آن — در حواشی داد ست [illegible]

هست تا نصف شب [illegible] — باشد این آدمی [illegible]

نه چنانکه خفت اول — خواند او نصف شب [illegible]

در صلوة نفیه مسعود است — بهترین امام فرمود است

گفت در روز [illegible] — ظرفه تیغ سیاه بد جایی

هر که خفتن نخواند [illegible] — تا بماند [illegible]

هست بیدار [illegible] — منع باشد از جماعت

نیز این آدمی [illegible] است — گرچه تا نصف شب بیدار است

چیست اندر نماز تو را ادب یک اعتماد آخر غیب

به قیام غیب اعتماد است با توقف پس از غیاب است

علما گفته اند روز ابر غیر عصر و عشا بخوان با صبر

هست تاخیر از برای ابر نشود تا نماز وقت ادا

روز ابر است شمس تنها به گفت تعجیل عصر زان باید

مانند اند به وقت دیره نماز اول وقت چونکه است

زین سبب در عشا بود تعجیل تا نگردد بجمعیت تقلیل

گر و صاحب هدایه با عقل یک سخن از امام اعظم نقل

روز اگر ابر هست گفت آن در جمیع نماز به تاخیر

چونکه گر بکند روز وقت او پس مبادا اوان وقت

انگه اما ز وقت جنس نماز نه اوان قضای او است جواز ٤١١

در بیان اوقات مکروهه

در کتاب وقایع گوید خبیر انچنین در کتاب ها دیگر

علما گفت در سه وقت نماز نبود غیر عصر یوم جواز

ام نماز جنازه در تجویز نبود سجده تلاوت نیز

یعنی نزد طلوع شمس و غروب نیز نزد قیام و در غروب

در کتاب نهایه زد شیخ کرد تفصیل این سخن شیخ

اینکه تجویز نیست وقت طلوع چقدر بکند در طلوع شروع

قدر یک رمح گفت یار سوی کرد و تا اکبر الله

ان روایت بود روایت اصیل لیک گفت این فضل نقل

شخص با قرص شمس کرد نظر دار در او بر نگاه قدرت گر

کانند شدید مباح نیست نماز در طلوع است آفتاب طراز

٤١٢ میکند شارح وقایه نقل یعنی صدر الشریعه با عقل

شخص پیش از غروب ساخته بود نصف عصر

رفت آنوقت فرد جائز است اینکه تا

آخر وقت عصر چونکه این وقت ناقص بود علی التعیین

آخر وقت پس هست واجب و مع النقصان

پیش از تمام آفتاب نیست فاسد نماز جائز

چونکه در وقت نقص نعتین ما قصد او ادا کرد

لیک در وقت فجر کل آن وقت کامل بود به نقصان

پس بجو قبل از طلوع الانحلال — واجبش نبود بوجه کمال
پیش از تمام شمس اگر واگذارد — این نماز صحیح است فساد
چونکه از نبی عبادت مسعود — نه ادا شد چنانچه واجب بود
کاندر آن نهی و لیل چند است — از همه به دلیل آن است
بوحنیفه امام حق را رفت — منع جمع ایشان رها ماضی
طرق شد که شافعی رحمه الله — الغرض اجتهاد رخته اند
رحمت حق بروح ایشان باد — کردن آسان بما بر ایشان
از محیط است نقل کرده عماد — ناطق گرد در کتاب بخش یاد ۱۳۴
شمس شد در خلال عصر گرو — آنچه خوانده است از ادا محسوب
آنچه بعد از غروب بگذارد — که درو نیست نقض آرد
این روایت که در کتب دیدم — از فقیهان عصر پرسیدم
گفت حسن این روایتی و اسنادش — قصه در دل گذشته نیز بدان
نیز بنوشت شارح اوراد — در خلاصه چنین روایت داد
شخص قایم شد در اول عصر — در قراءت دراز کرد نه قصر
با وجود یکه ظهر اند یاد — بوده نیتی قضا در میباد

اگر دید آفتاب فرو — نیست تجویز نیز عصر او
نقل سازد این صحیح کتاب — در بیان امامت اندر نصاب
شخص میکرد فرض عصر ادا — در بیان غان نیت و نگاه
شخص دیگر پس از غروب آن — اقتدا میکند در سجده آن میداند
چونکه اینجا مسود رسالم — او بجو قاضی آنچه گشت تمام
در صلوة نقض سهو و سلام — بعد اینجا جواز فرمود ادا کند و قضا کند
شارح در وقار شرع — میکند نقل از سراجیه
کسی شروع عصر آمد یاد — قبل شمس ادا قضا افتاد ۱۴۳
فایت ظهر را گر خواند — عصر را بعد از آن بسیار نه
یا و بروف قضا بش بگذارد — وقت مکروه ادای عصر آرد
در فتاوی کاظمی تکذیب — در بیان فوایت ترتیب
شروع بعد از شروع عصر است — یاد آید قضای پیشین است
شود آن وقت مشتغل قضا — میشود عصر نیت کرده او
شروع شخصین قطع عصر کنند — فوت پیش از خویش بگذارد آرد
بعد سازد ادای عصر از جنت — بخلاف محمد ابن حسن

شیخین امام اعظم امام ابو یوسف

گوید او بکند و بعض این کس
هست اندر هدایه مشهور
در جنازه که سجدهٔ قرآن
گر ادایش کنند جائز گو
در نهایه بود فرائض نماز
در حق ما خلق چنان فرمود
واجب است این برای که قطع
هست در ظاهر الروایه حب
در سه وقت عیان جمیع نماز
غیر انهاست چند موضع نماز
یعنی بعد از طلوع فجر است این
این چنین از نماز دیگر پس
نزد خطبه ز جمعه هم از قوم
نیز مکروه گفته اند عیان
نزد آن خطبه که شود برپا

سفید
طهر را از غروب بیضا پس
کاندرین سه زمان که شد مذکور
منع کردند از کراهت آن
از وجوب جهت فوائد این سه رود
جواز
نسبت جز یوم عصر اصل
کاندرین جو فقها شرح نمود
وقت دیگر قضاش بگذارد
نیز در پاره کتب تعیین
نبود غیر عصر یوم جواز
گرچه بنوشته اند نفل نماز
تا طلوع و کالعلی التعیین
تا فرازد ادا از غروب کس
نیز و عند الاقامت یوم
الجمعه نزد خطبهٔ عیدان
یعنی اندر کسوف استسقا ۲
آفتاب طلب باران

سه وقت
آمد

محدثین و فقها اکثر دانی
بعد ازین در هدایه آورده
روز عید اول نماز عید
محدثین فصل صاحب کافی
مصطفی با وجود حرص نماز
در صحابه است خواه غیر آن
بزرگ وقت شارح اوراد
پنج رکعت نخواند عصر که
نکند رکعت دیگر هم را
چونکه از بعد عصر نفل نماز
نکند سهو هم درین مذهب
وز محمد امام شیرین گو
مشتوایان که زین گفتند
نکرد
چونکه این را باختیار
الجبس نخوانده بود دیگر رکعتی

هست مکروه تا فله خواند
باب عیدین را بیان کرد
تا فله خوانده کره باید گو
نقل کرده از ائمه دو ثلاثه
یعنی ابن نعمان اگر داد باز
نزد جمهور بر کراهت او
گر و اندر سجود دادی یاد
در چهارم نشسته بود
نزد یک چند امام شیخ
هست مکروه فعل کر نماز
لیه اتمام نفل او یعنی
میکند رکعتی اضافه باد
و علیه اعتماد بنوشتند
نیست مکروه خواند تا گرد
بعد از ان صبح گشته باشد

دیه

باشد افضل تمام کردن آن / نقل شد رج زخانه میدان
کس دوگانه بظن غیب تواند / صبح بود است بعد از آن دواند
بعض بنوشته اند در بیان / سنت بامداد و گفته سخن
لیک قول اصح مدار بجو / در همه کار احتیاط طرف بجو
پس همین شارح مطلب جو / گفت این باز باب سنت جو
وقتهای نماز قدر رجال / گفته چند بیت در اجمال
لیک توبه ز جرم کرده گذشته / همه اوقات وقت او گشته
آن رسولی که باور راه است / هفتش داعیا الی الله است
شاه هست پیغمبر است نذیر / رحمت عالمین سراج منیر
مهربانی که منفعه امت / گفت آن سرور علو همت
عجلوا بالصلوة قبل الفوت / بشتابید بتوبه پیش از موت
علت توبه بعضی اجل است / مهلت او نشانه جهل است
مر ترا وقت مرگ تعیین نیست / عجب آن کس که در غم دین نیست
ملک الموت هست آماده / دیده بر سینه تو بنهاده
منتظر او بهر ستانی / تا برآید ز جسم تو جانی

مرگ نزدیکتر ز ابرو هست / آبرو در تو فکرت او هست
ملک الموت پیش پیشانه / نیست معلوم دم زدن یا نه
مرگ در فرق سر کشیده تیغ / تو از او غافلی دریغ دریغ
مرگ فکر تست شام و صبح / تو از او غافلی چه صبح چه صبح
غم اشتغال هم نبود تا بکی / یک نفس پروری تا بکی
فخر امت شفیع روز حساب / بهر ما و تو گفته اند کتاب
بنت بوبکر زبده ازواج / همدم ماه لیلة المعراج
گفت بشنت حبیب رب ودود / آخر وقت در کنارم بود
جسم پاک و راز تحرک ماند / لیک پنهان العلی همی خواند
با وجودیکه سخت بنده در دم / گوش خود در العلی ادا کردم
آن رسالت پناه بجنت خفت / امتی یارب امتی میگفت
او بکرد انچنین وصیتها / امتا نند در چه نیت ها
او چنان پادشاه و رسول / او چنان مهربان چنین غافل
داد از نفس بد که سنت داد / جنتم بکش که زین خراب آباد
قافله کوچ کرد با احباب / تو درین کلبه هنوز بخواب

چشم وا یابانکه پیش چشمت بود | همه رفتند کعبه را مقصود

تو دریاب و هرکه به تعالی | خفته ای با هزار رسوایی

همرهان تو رخت بر بستند | در سوال جواب نحو بستند

تو هنوز از شراب غفلت کیف | حیف ازین عمر حیف صد حیف

چشم بگشا ای برادر خدا | تا نمانی ز بعض شان جدا

تا شنا فتی بعیده از مردان | در بیابان حشر سرگردان

فصل در بیان اذان و احکام او

در کتاب هدایه مشهور | انچنان است در کتب به ما مذکور

به نماز فرائض است اذان | بتواتر رسید نقل آن

میبود سنت رسول الله | نیست در این سخن شک و اشتباه

در فتاوی قاضیخان مذکور | نیز در چند نسخه ها مشهور

سنت مصطفی است آن بتعیین | نیز اجماع امت است برین

احتیاج اذان کنند از بهر | قریه یا محله ده و شهر

جبر ترک اذان ز امام دین پرورد | هم بگویند قتل باید کرد

در نهایه روایت مذکور | از محمد بود چنین مسطور

از ابو یوسف آنچه شد مرویست | جبر ضربست لیکن قتل نیست

از روایه و غیر آن دست بیان | نیز در شرع داد و شنت بیان

نیز در وقت فرض سنت دان | پیش اگر گفت باید اعادهٔ آن

از ابو یوسف است بانگ نماز | باشد از نصف شب فرو و باز

هر جایگاهی اذان بگوید مرد | لحن ترجیع هم نباید کرد

در اذان لحن را اگر اثبات | در فتاوی و کافی کرد بیان

مرد آمد به پیش ابن عمر | گفت ای همنشین پیغمبر

بدرستی بجان طلب ترا | در رضایش دوست دارم خدا

گفت ابن عمر تو را دشمن | در رضای خدا ازین دشمن

گفت از بهر چه بگفت او باز | میکنی لحن در اذان نماز

لحن فی القراءة گفت حسن | طرب با ترنم بی ظن

گفت صدر الشریعه عمل آن | اخذ از اهل فسق ز اغانی بود

ما خذ او ز فاسقان باشد | چه قبیح است در اذان سخنی

گفت یعنی اذانه اسلام | نیست شک که بود غنا حرام

فارسیش سرود گفتن است | نوع لعب حرام مطلق است

وبه ۱

اکبر است در ابتدا و پایان	نیز در چند نسخه‌های کلان
کرده اند این مؤذنان جهول	مد بیجا که ز چه جای قبول
در نهایه نوشت اهل کرم	انجمن ست در مقدم
سنت آنکه مؤذن اسلام	رجل [illegible] نکو انجام
صالح و متقی نیک نهاد	انجمن اعلم بسنت باد
هم بود عالم باوقات او	نیز در پاس مؤذنان نیکو ۲۱
در اذان چونکه چند جا باشد	مد او فاحش خطا باشد
مثل آنکه بهمزه الله	یا در اکبر کشیده مد ناگاه
صاحب کافی میکند تقریر	یعنی در وصف لفظ تکبیر
معنیش فاحش خطا باشد	مثل انهیا [illegible] باشد
کر بعمد بگفت ای سالک	ای برادر شود [illegible] لیک
هست شرح وقایه مذکور	انجمن در کتابها مشهور
الحان کو اذان که جرح و کم	شود و باز یاوه از رو هم
میشود جزو کیفیات حروف	نشود کم زیاده از موصوف
مثل مدات او است یا حرکات	مثل تشدید او است یا سکنات

لیک انجمله [illegible] کم و زیاد	نیز تحسین صوت [illegible] باد
لیک تحسین صوت نغمها	کر بود با تغیر لفظ نکو
سنت آمده است در اذان صبح	هست لفظ زیادتی [illegible]
یعنی این لفظ الصلوة خیر	من النوم دو کرت نیز [illegible]
هم اقامت بود بمثل اذان	در اقامت زیاده [illegible] ان
یعنی قد قامت الصلاة دو بار	بعد حی علی الفلاح ای یار ۲۲
بترسل کند اذان [illegible]	در اقامت ولیک [illegible]
آنچه قول [illegible]	در کتاب نهایه تعیین است
جهر رافع کند [illegible]	لیک [illegible]
جهر رافع که گفته اند اذان	نشود نیز فوق طاقت آن
در اذان که بود ترسل [illegible]	غیر [illegible] گفته اند ولیک
گر موالات ترک کرده اند اذان	از سنت بود اعاده آن
در اذان و اقامت ترتیب	ترک کرده اعاده‌اش [illegible]
در اذان نیز در اقامت مرد	رو بسوی قبله باید کرد
غیر قبله بگفت باکی نماند	با اقامت بود مکروه جواز

چونکه صلاة فلاح بر خواند همه دستوره روی گردانند
لیک بنوشته است شمس الائمه یعنی در شرح مختصر تعلیل
در صلاة فلاح ای اقران روی گردانند نیست با جهد
گفت صدر الشریعه با تبیان یعنی در شرح آن بزرگ دین
متحقق در مئذنه اذان خوانند روی تحویل را اگر بگردانند
با وجودی که ثابت است انجم لیک حاصل نشود اعلام
این بودن درین زمانه الظهور می بگرد و درون مئذنه دور
سر برآورد ز کوه بعضی بعد ازان میرود بسوی دگر
هم ز سوراخ جیب از دو سر در حی علی الصلاة کند
قول حی علی الفلاح تمام میکند نیز از برای اعلام
هم درین فصل شارح اوراد از کتاب محیط نشان داد
قول بعضی است کس بود نهان نیست تحویل در جمیع حال
لیک قول صحیح الاقوال نیست تحویل روی در نهان
تا که گفته روی گردانند هر مؤذن که اذان خواند
گر مؤذن بگفت اذان تنها گر نباشد زیستی با عهد

۴۲۳

نیز صاحب نهایه ذکر کرد در فتاوی خویش تعیین کرد
هست مسنون گفتن اذان نیکو در مناره و یا بجای علو
بهر آنکه مؤذن با هوش بشنوند صبحیان به دو گوش
چیست تثویب گفته اند حسن در وقایه و غیر او بفطن
در هدایه سخن بکرد جدا آنچه باشد حسن ز بعد ندا
یعنی حی علی الصلاة فلاح دو کرت بعد از اذان صباح
لیک تثویب در همه صلوات کرده بنوشت آن شرف الذات
یعنی او شد ازو نکو انجام بعد اعلام عود با اعلام
نیز در آن کتاب فرمودند علما که کوفی بودند
بعد عهد صحابه وین مذهب یعنی احداث کرده اند این تثویب
هم ز متأخرین بزرگان باز نیک دیدند در جمیع نماز
نیز صاحب نهایه در آنجا اگر وحیضین ولیها ثبت
آنکه صاحب هدایه کرد اثبات کره فی سائر الصلوات
شمه زان ولیکها بخوب ورنه سازم ما درین مکتوب
ور عشای علی عالم رب دیر گفته مؤذنی مثوب

۴۲۴

امر فرمود آن خلافت پناه — یعنی ابن مسیب شنو احرار
نشود واقع اندرین مسجد — اهل سنت اهل بدعت ضد
نیز نقل از مجاهد دل طر — گفت یکروز با او ز ظهر
بیکی مسجد شدیم داخل — همره ابن عمر عادل دل
تا که ابن عمر شنید اذان — گفت تثویب چون مؤذن آن
در غضب گشت گفت او بیرون — نشو ابن مبتدع نباشی نیز
گفت آنکه نبود آن تثویب — یعنی جز فجر در زمان حبیب
آمد از بستان ازو — رحمت حق تعال برو باد ۴۲۵
نیز از جامع الصغیر خان — گفت چون حضرت بلال اذان
یعنی بر فجر امر کرد حبیب — در عشائی کرد از تثویب
آنچه اندر هدایه ز قصاص — یعنی احداث کرد کوفیین
کرد ایشان پس از اذان — قول حی علی الصلوة فلاح

فصل

بود قوت میان تحلیل از اصل — در نهایه نوشت در بین
آنچه تثویب اول اندر فجر — بعد از اذان ز بهر اجر
لفظ انست الصلوة خیر — با من النوم دو کرت ز غیر

نیز در جامع الصغیر خان — غفر الله له من النقصان
لفظ تثویب الصلوة خیر — با من النوم بود قدیم ز غیر
پس همین لفظ که تغییر — از ابو یوسف وجاهت خوب
نیز بعضی امام فرموده — یعنی در نفس بین اذان بوده
لیک قول اصح بعد اذان — بود در فجر آنچه گشت بیان
آنکه صاحب نهایه گفت — حسب با تعارف خود نوشت
نیز صاحب نهایه شرح این — میکنند در کتاب تحقیقین
۴۲۶ عرف هر شهر برآ کلمه — به تنحنح خبر دهد خواهد
الصلوة الصلوة گوید خواه — با قامت همین دهد آگاه
عرف با هر کدام لفظ کلام — بود هشیار و دهد اعلام
چونکه متاخرین بزرگان نیز — غلبه دیده اند در جمع نماز
نیز صاحب نهایه زین معنی — گفت اندر کتاب تحقیق یعنی
گفت احداث بعد احداث — اینکه تعامل بس است
چونکه تثویب اصل بعد صلاح — در اذان بود در نماز جماعت
باز بعد از اذان بلفظ اصل — بود در فجر ای صلاحیت

یعنی در غرب قبر اسپیچ نبود   اصل تثویب که بیان فرمود
گر وصد جب انسا پی انبهار   رحمت حق بر روان شبهار
ثابت الاصل باشد الفرع ست   مو شکاف و لا بن شریعت
منشینید میان دو علام   در همه وقتها مکر در شام
لیک در شام هم اقامت آن   اتفاقا جدا گسسته ز اذان
پس چگونه جدا شان باید کرد   اجتهادی که بو حنیفه کرد
اندکی از اذان مغرب پس   فاعلا در سکوت باشد و بس
شنوده اند یک سکوت ای یار   قدر آن سه آیت اختصار شمار
یا طویل قدر آیه که می خوانند   این توقف همان قدر دانند
نیز از روی نشسته اند سخن   گفت مقدار سه قدم رفتن
نشینند بشنود کروان   یعنی نه نشستن سبکی در آن
آنچه بین دو خطبه نشینند   آن نشستن همان قدر بینند
چونکه نمودن کسند اقامت   ننشینند خلق تا چه قدر
نزد حی علی الصلوة امام   منتظر است نیز قوم تمام
شود قد قامت الصلوة او بار   حیث از روز شروع هم تحریر

چ

پس بمقول قول تحضرت   از طحاوی روایت دگر است
یعنی کردست از طحاوی یاد   بزرگ در شارح اورا د
یعنی در آن کتاب گوهر صفت   چون شود حی علی الفلاح گفت
خیزد آنده امام قول آن   یعنی نزد محمد نعمان
گفت قد قامت الصلوة بجا   لفظ تکبیر ان زمان نکو
گفت ابو یوسف از ... طی   تا شود فارغ از اقامت و
یعنی تکبیر را نگویند   اینجاست که راه دین بپویند
شخصی بعد از فراغ است جرام   نبود باس نزد آن دو امام
چونکه باشد سخن در استحباب   نه سخن در جواز در ایجاب
گر نباشد درون مسجد امام   یا که نحو گفت امام اعلام
نکند تا ز صف ابن عرف   بر نخیزند مردم آن صف
در خلاصه بود واجب الی   چون شود فلاح گوید
خیزد آنده امام قوم تمام   یعنی عند الثلاثه بر قیام
گفت قد قامت الصلوة ادا   لفظ تکبیر اول آید کو
آنچه در اینکتاب نعمت است   گفت قول اصح که نعمت است
بو المکارم بزرگ نکو عقل   از کتاب محیط ساز ونقل

عند قد قامت الصلاة غیر او — گفت آن عالم اصول فروع او

یعنی شمس الائمه پاک تقی — ذکر کرده صحیح باشد این

در اقامت مؤذنان سعید — چون بگوید قد قامت الصلاة

خواه در آن محل ادا بیش باز — خواه گرد در دهان بجای نماز

ایستاده مؤذن خویش باب بود — یا نباشد همین کلام بود

در اقامت اذان روان کشتن — هست در تحفه منع این سخن

از ذخیره مشرح ادراو — یاد کرده است رحمت حق باد

گر دو شخص اگر اذان خواهند — غیر گوید اقامتش

گر مؤذن بود ز جای غیب — میتوان گفت اقامتش

یا خویش حاضر است بحث — میتوان گفت در نماز

شارح درو هدایه کرده — از فتاوی حجه آورده

گفت نزد اقامت ایشان — قائما شرط نباشد پس

هست مکروه گر چنین سازد — بلکه اندک فضیله و نماز

گفت اذان را کسی بغیر وضو — کرد ترک ادب جواز است او

گر اقامت بلا وضو خواند — انکس اندر کراهیت ماند

قول دیگر بلا طهارت آن — گر اذان گفت بر کراهیت دان ۲۲۹

لیک نبود اعاده این دو — گرچه گفت بود بغیر وضو

گر دو صاحب خلاصه اینها — لیک بنوشت شارح ادرا

لیک دیوانه جنب است — گر اذان گفت اعاده مستحب

اینچنین زن اگر بگفت اذان — هست مکروه باد اعاده آن

در کتاب نهایه کرد خبر — اینچنین در کتابهای دگر

بر زبان اصل این اذان جوز — هم اقامت زبان با این بنود

چونکه عورت بود برنج اذان — بی جا هست و اکنده نماز

۲۳۰ هم اذان صبی اعاده باد — اینچنانکه گفت در ادا داد

در اقامت اعاده نبود صحیح — چونکه قول نخستین صحیح

گفت مشروع در اذان تکرار — در اقامت نگشت بر یکبار

گفت صاحب و کفایه ره — نیز بنوشته است شارح

از برای قضاء اذان نماز — گوید آن شخص هم اقامت باز

گر کسی خواهد — بجود باشد ادا کند یکبار

گوید اول اذان اقامت — باقی را بود اقامت بس

گر بخواند در جمع او — هم اذان اقامت او بکو

شیخ علامه شارح وراو — کرد از چند نسخه نقلش یاد
گر مسافر بود سنت آدم — نیز گوید اذان اقامت هم
اکتفا کرد با اقامت او — جائز اما مع اذان نیکو
لیک ترک اقامت ار سازد — خویشتن را بکره اندازد
گفت اذان را مسافر ار بگذاشت — هست جائز بود بهر جانب
در اقامت نزول مسازد — مقصد نفی حصول مسازد
مگر آن فرضکه ز خوف شده — راکبا گفتش اذان او
هم در اینجا اقامت ار گویان — نیز جائز بود اقامت آن
گر خدا خواهدش بیان از خوف — آیه اندر محل خویش خسوف
گفت اذان را مسافر ار بگذاشت — نبود باس گر چنین باشد
در اقامت ولیک منع آن — هست مکروه بکراهت خوان
از مسافر تو اینست آزاده — هم اذان را بگوی مستفاده
سخن بزرگان بدیده رسید — چونکه لا باس نیست الا باس
از برادر مسافر باد ترک — چون بزی اذان اقامت ترک
در نهایه چنین بیان کرده — او ز مبسوط نقل آورده

چونکه لا باس نیست با باس نیست

۳۸۰ ۲
۴۳۱

گفت ار

گفت در ارض جاه جنب خفت — مفرد یکه از اذان اقامت گفت
چون ملائکه که جمله راست روند — آنچه در بین خافقین بوند
میکذارد نماز همره او — نگذارند ورنه الا دو
این نماند ز سنت مردم ورد — هست شرح وقایه از ذکر کرد
آنکه در خانه هست مقرو سبیل — همچنان مؤذن بگفت اذان
با اذان اقامت از آنجا — میکذارد نماز سنت روا
لیک گفتن بود ز دل صاف — گر چه باشد اذان بی کاف
در نهایه چنانچه تعیین کرد — نقل ما از غنه وین کرد
رفتگانیکه زیر زخشته — در تفاریق گر چه بنوشته
گر چه آنجا بجمعیت خوانند — گر نخوانند هر دو را مانند
از ابو یوسف فقاهت جفت — لیک الا ترک او گفت
از فتاوی جامع الکبر سخ — نکرده است نوشته اندی
یعنی در آن کتاب بنوشته او — نیست رخصت ترک اذان نکرد
کو صدر الشریعه النور یاد — کرد در شرح با صفائی زیاد
گفت در قریه‌ها که مسجد تی — بوده باشد چو مصر ... و سعی

آسمان در پای

۴۳۰

مسجدی اگر بندرود او | در اذان حکم او مسافر کو
یعنی حکم اذان فرزانه | میکند رو کسی که در خانه
نیز حکم اقامت ای کس | چونکه مسافر بود در نیج بس
شرح درو هال علامه | ذکر کرده است آن شکر خامه
چونکه اذان مؤذن دود | شنونده کند جوابش بود
گرچه بود است در جنابت آن | چونکه واجب بود جواب اذان
منعقد گر شنیده انجی | آن جوابش کند بعقب ادا
لیک نفس پس از فراغ آن | میدهد آن جواب را بزبان
سخن غافلان بیک ارد او | غیر حی علی الصلاة فلاح
نیز در غیر الصلاة خیر | هرچه گوید مؤذن آن گوید
کل حی علی شود گاه | گر تو لاحول را الی آخر
پس جوابیکه هست در قول | میشود راست گفتن لاحول
چونکه حی علی الصلاة آید | بعد الصلاة علی الصلاة
پس جوابیکه هست در این قول | میشود راست گفتن لاحول
چون بگفت الصلاة خیر | پس تو صدقت و بررت گو

متوجه ... الاعلی ... ۴۳۳

چونکه جواب ... اذان

فی غیب الصلاة مؤذن بانگ نماز کو بحی علی الصلاة
آنچه مؤذن گوید او همان بگوید چون بجواب او مشغول شود
رسد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بحی علی
رسد بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن گوید این صحیح
کذا فی شرح اوراد و در صلوة مسعودی آورده است که چون
مؤذن گوید الصلاة خیر من النوم جواب بگوید صدقت
و بررت چون بار دوم گوید اینجا بگوید اللهم ... من نوم

الفی فلیس شرح اوراد | در شنود اذان بگوی سخن
جز اجابت بجز از عمال | لغو و مشغول در ... دجال
مصطفی که شفیع ما باشد | گفت ترک در اجابت باشد
هرکه چون گفته مؤذن گفت | مغفرت کرد خالق ...
هست در ترک او وعید ... | ... ترک ای سعادت بخت
آن وعیدیکه بر او ... | در نوشته کفایه شیخ ...

فی کتاب الشعبی فی ... ان یسمع الاذان ولم یقل مثل ما قال
المؤذن فانه یثقل علی لسانه کلمة الشهادة وقت عند النزع

الفلاح

ست

احسن ... اذان ... ۴۳۴



ره اللہ

ازو در مسجد المؤمنون الا النساء

فائدة

فی نقل مسئلهٔ ما قال المؤذن فی الاقامت تنبیه من الجواب فی الاقامة

نیز اندر صلوٰة مسعودی | نقل کرد از رسول معبودی
گفت آن مهربان و محسن | هر که وقت اذان بگفت سخن
مرد و هست از زوال ایمان | زین سخن هست چون [illegible]
شخصی اندر قرائت قرآن | بود در آن زمان شنید اذان
بود در خانهٔ خویش همین قاری | ماند او را بهر جواب آری
لیک در مسجدش اگر خواند | از قرائت هم او نمی ماند
بود آن قول شارح او ذو | لیک اندر نهایه ساز و یاد
گفت اگر قاری شنید اذان | باشد افضل کند توقف آن
یعنی بشنید اذان نیکو | چونکه در دست اثر باد
گر نیابد شنیده اذان مسجد خویش | نکند ترک آن نیکو اند میش
گرچه آن قاری است در خانه | لیک ماند ز حرف بیگانه
در صلوٰة نقیه مسعودی | علمای عظام فرمودی
شنیدند اذان مسجد غیر | ترک سازد جواب اول
نیز شنیده اذان مسجد حی | می بگفت جواب مرد خیر

٤٢٥ ٣٦٠

بجواب اذان مسجد خویش | میکند اشتغال آن درویش
چونکه بوده جواب اول [illegible] | لیک این جواب نیست ترک [illegible]
ذکر کرد شارح اوراد | باز در چند نسخه خویش یاد
شخصی در مسجد است چون اذان | هست واجب جواب او را آن
در کتاب نهایه مخصوص است | نیز در چند نسخ بخوان نیست
کرد گو بشنید اذان را یاد | صالح عالم بسنت باد
چونکه او مسئله نکو داند | بوقت سنت اذان بخواند
محترم باد بین آدم یان | چونکه ذکر معظم است اذان ٤٣٦
مصطفی که امانت نها داد | گفت سلطان مؤذن یاد
همچنین گفت رهنمای ما | لیک در بعض بلده های ما
این مؤذن بحوالهٔ گرسنه است | لحن خوانان نجس [illegible] است
با وجودیکه عالمها هستند | شیخ ها ما در این [illegible]
گرچه در بحر علم [illegible] | [illegible]
نقل کرد از محیط شیبانی | فاسقی گر گفته اذان بخواند
پس بگروه بیش روا داد | لیک فرمود که اعاده مباد

عالم وقت گر نباشد آن — سبب فتنه گفت قاضیخان

فصل در بیان ستر عورت

ستر عورت که بر تو ای والی — فرض عینست با نماز جلی
حد عورت بگو بیان — چونکه لازم بود بهر انسان
در هدایه و غیرها تعیین — در جمیع کتاب اهل یقین
عورت مرد زیر ناف تو شنو — باشد از ناف تا به زانو
ناف نی گفته است عورت زانو — لیک در زانو گروهیست خلاف
احتیاط اینکه هر دو را پوشند — اتفاق ائمه را کوشند
هر زن حره از سر تا پاست — لیک از وجه موضعا مستثناست
در روایه و بعضی نسخها — قدم و کف ز روی استثنا
لیک در بعض کف او — نیست اولی زیاده از تصحیح
در کتاب هدایه این مرویست — قدم زن اصح ز عورت نیست
لیک اندر کتاب قاضیخان — هست در مفسد نماز عیان
قال الاصح انکشاف ربع قدم — منع سازد نماز را دائم
آنچه در این کتب تعیین است — در کتاب منیه هم این است

نیز صاحب نهایه فاخر — نقل بنموده گفت آخر
یعنی در حق اجنبی در نماز — واجب است ستر آن قدم ز آن باز
چونکه اندر نماز این نکو — ستر اصابع وجه بهر او
عمل مرد و زن بر قول الی — باتفاق ائمه ست اولی
کف که باشد بجز ز مستثنی — در نهایه نوشته اند اینها
گفته اند مشایخ این معنی — عورت است پشت کف ز بعضی
لیک در بعضی نسخهای سلف — پشت کف بوده است باطن کف
در کتاب خلاصة الفتوی — بطن کف را بگیر مستثنا
آن زمان که به نماز کوشند — احتیاط اینکه هر دو پوشند
پشت و دست قدم اگر بر زن — نیمی عورت ای برادر من
لیک بر ستری او چه کمی — یعنی اندر نماز پوشش آن
آنچه عورت که هست بر مردان — ربع پشت شکم بداد نشان
ربع عضو ز عورت زن و مرد — گشته وه اعاده باید کرد
ربع ساق زن ار گشاده شود — آن نمازیکه خواند اعاده شود
انکشاف شعر و بطن و فخذ او — گر شود کشف ربع مانع گو

در

یعنی هر یک علیحده زنها — گر شود کشف ربع نیست روا
سنتر یعنی تو عضو دان — در هدایه صحیح باشد آن
نیز اندر خلاصه فرموده — گفت در عورتش او چه سخن
آنکه کرد آن العباد راست بیان — گفت از جامع الصغیر بجان
هست عورت بود به تنهائی — پس اورا چو پیش فرمائی
نیز عضو علیحده است ذکر — هم بود خصیتین عضو دگر
گفت اصح جامع الصغیر نگر — در هدایه صحیح باشد آن
در کتاب نهایه آورده — از بزرگان دین بیان کرده ۴۳۱
زانو عورت بود بنا بر آن — با چو عضو علیحده است آن
بلکه عضو علیحده خوانند — بلکه تابع بفخذ میدانند
گرچه قول اصح علیحده است — از چه کار احتیاط اوست
ربع یک گوش زنان گفت — در منیه هو الصحیح فتاد
شارح دررها صاحب عقل — او ز برهان [illegible] ز نقل
گفت ز نان [illegible] بلا که هست — هست یک عضو ان [illegible]
در همین فصل از کتاب حجر — میکند نقل آن معلم حبر

عورت شخص در نماز کشاد — ستر بر او بلا درنگ نهاد
پس باجماع آن نماز نیز — گفت جائز بود علی التعجیل
گر دو رکن گشاده هر ان — هم باجماع قول فاسد دان
لیک مکشوف اگر او شود — لیک مقدار رکن خواندن بود
نزد بو یوسف آن نماز فتاد — وز محمد سخن فساد نهاد
در کتاب خلاصه فرموده است — اینچنین در صلوة مسعودی است
هست پستان زنک آویزان — نیز عضو علیحده میدان ۴۳۰
لیک پستان که هست خیزیده — تابع سینه عالمان دیده
شارح درر ها شرعیه — میکند نقل از سراجیه
بوده در بحار آدمی عریان — جامه در دار است در حضور آن
طلبد جامه گر نمیدهد کس — بگذارد نماز نیز ران پس
در صیانت نماز یافته اگر — میکند ادا [illegible] ستر
اصل پوشش نیابد [illegible] — چون نگذارد نماز حق [illegible]
در هدایه گفت از ایشان — به دلیل تمام تعینها
به نشیند گفته نماز ادا — هم رکوع سجود با ایما

۴۲۱

هر کجا هست صحابه جمع ماندند / وقت عریانی همه این روش خوانده‌اند

قائماً گر او بکبر در دوا / لیک بنشسته بخواند با ایما

در هدایه نوشت شیخ هست / گفت فرض است پوشش عورت

اگر از فرض رکوع و سجود / اندر بجا و لیس‌ها فرمود

جامه مخصوص شد نجس طهور / نیست جز از آلایش کردن

ربع جامه اگر بود طاهر / با تنی او نجس بود طاهر

در میان جامه کن او آن نماز / گر او گر ... مکوی جواز

کمتر از ربع پاک باشد آن / نزد نیز و محمد است چنان

هست مختار نزد او اکمل / لیک در جامه خواند نیز افضل

اندرین فصل شارح ادراک / از حق هیچ می باز ...

گر بساط حصیر پاک بود آن / نکند از او نماز را عریان

در باب از اق ... / یا بعد از حشیش پوشش او

یعنی امکان ستر با ... / گر بود عاری نماز ادا

از برا جامه اشکر شامه / ... راست آنچنان جامه

گر کند از او نماز است ... / ... در ربع ساق بگیش ...

تخمین / امام اعظم ... سقف

۴۲۲

ور نشیند تمام پوشیده شد / بجا زخم نشسته میکوشد

شد بزن جز انگشت از مو / جز زیر ساق او بپشت او

گر کنی جمع این کف و پا / ربع واحد شود از این اعضا

نیست جایز نماز مذکوره / چونکه زن عورت است مستوره

اندرین فصل شرح لب لباب / نقل کرد از فتاوی غرایب

گر بود جامهٔ تنک بر زن / مینماید چنانچه از درون تن

یا تنک مقنعه ابریشم او / می نماید چنانچه از درون موی

به همین پوششی که در طلب است / رفت جان اگرچه بار تنگ است

میکند ار نماز نیست روا / گرچه پوشیده تن مجمل بود

از فتاوی شرح میاور / زن اگر جامهٔ تنگ دارد

مینماید تحت زیب بدن / موجب لعنت است بر آن زن

نیز آواز زن بود عورت / نبود رفع صوت از نهفته

گر تکلم با اجنبی سازد / خویش را با جنایت انداز

در خزانه چنانچه را او گفت / بعد در حیرة الفتاوی گفت

گر بود جامه تحت ... بر زن / بعد پوششی کنند عمر ...

هست فعل خضوع بر ملعون — چونکه غیر حق فلا تخضعن
گفت صاحب خلاصه اندر خود — در کتاب الکراهیة آورد
اجنبیه بود زنان جوان — منع باشد سلام از مردان
ور بر آنها اگر سلام کرد — باز پس عطسه الحمد او آورد
مرد در نفس خود جواب دهد — گر بود زن عجوزه جواب دهد
منع باشد سلام شابه زن — در سخنهای زن چه خوب چه سخن
در فتاوی شرعة الاسلام — نقل کردست از رسول انام ۲۴۳
کم کند مرد اگر به نسل سخن — یعنی آنکس که با اجنبیه زن
پس به هر یک کلام سال هزار — محشور پس در میان نار
اتفاق حرام سوال زن — کرب زور بین جوابها هر سخن
گفت پیغمبر بشیر نذیر — منع شیطان کند ورز نجیر
بعد غرمان شود محبوس نار — یعنی با آن لعین پید ودر
هست معلوم جمیع انس — دشمن بدترین بود شیطان
پس بدوزخ که بد ترین جا هست — منع شیطان ... زیرا ...
آن سخن که برون شایه زن — غیر شهوت نظر توان کردن

لیک انجمله که شد لقمان — گفت در شرح خویش شمس الدین
بود اندر زمانهٔ انبیا — منع کردند در زمانهٔ ما
در نظر پست بزرگان ما — نیز گفتند در زمانهٔ ما
روی بگشادن زنان جوان — منع شد در میانهٔ مردان
لیک اندر روایت دیگر — گفت بر عورتش اوست خبر
آنچه در این کتاب لقمان است — اخذ بولیث گفت برسن است
اخذ بولیث گفت للفتوی — ترس باید به بندگان خدا
۲۶۴ گر بشهوت نظر برو زن — میکند در جریمش چه سخن
ببلاغت رسید چون پدرش — حکم او را چگونه در ربش
ذکر کرده در آن شریف کتاب — کردند از برای احتساب
شود آن بچه گر نخوش رو — حکم مردست نیز حکم او
آن پسر خوب رو بود اما — مثل زن عورتست سر تا پا
نیز بر در آن صبیح پسر — بجز از شهوت حلال نیست نظر
در کفی به شیخ آورد — یکی از حالها ز دین مرده
بعد مردن بدیده شد دروا — شد روی سیاه حال خراب

نیز پرسیدند از دوران حال | داد عالم یاد جواب سؤال
امرد ار آید به پیشش در رسیخ | پس نگر تا خشم بر روی کج
زان سبب روی در آتش سوخت | دیده را باید به پایش دوخت
هم در اخبار هست این عجب | روز بنشسته بجوش حبر
امرد خنک روز آمد پیش | رفت این عمر بخانه خویش
پس در آنم که خلق گفت گذشت | بعد از آن خویش برو تا گشت
گفت آنکه این عمل بکرد ز پیش | یا شنیدند ز مصطفی زین پیش
گفت بشنیدم از رسول انام | صورت آنها بود نگاه حرام
انجمن‌ها در آن مجالس زنان | منع آنان بود کلام چنان
غمزه‌ها ز آن است و شیطان | منع بر امرد است نیز در آن
امرد یکه صبح رو باشد | طلب علم هم برای باشد
کرد اراده برون شد بازار | هر پدر راست منع او از یار
تحت باس را بغیر ضرور | سازد از صحبت اجازه دور
بود خویش را محمد ابن حسن | چون برفتی بمجلس خواندن
بوحنیفه طلب نکرد ز پیش | منعش اندر پس ستون گشت خویش 445
بنابر

بنشاندش پس ستون بگفتی درس | تا نه افتد در او دیده بحق ترس
او بچندین شرافت دارد تمیز | خوف میکرد از خیانت عین
آنچه بنوشت سب شمس الدین | یعنی در شرح مختصر تفتازان
گفت بر امردان سلام نظر | آن نظر غیر شهوت است اگر
بنود باک چونکه در آن باب | امر بر دوری نکرده اند ثواب
گرچه لا باس گفته اند ولیک | اصل بر دوری نظر کردن نیک
چونکه از خوف احکام بزرگتر | دوری‌اش کرده دانگر و نظر
در کتاب خلاصه مشهور | در کتاب الکراهیت مذکور 446
انجمن بس بجنبه زنان | نیست جایز مصافحه کردن
چونکه باشد حرام مس او | گرچه مس کف است مس او
چونکه در مس او ضرورت نیست | نیست رخصت اگرچه عورت نیست
در جایز مصافحه اما | علی گفته اند هست روا
لیک باشد حرام مستحسن | بد عجز حال کاندرین آمد
انجمن خلوتش بکل محال | هست بشک حرام نیست حلال
افقه وقت خویش شمس الدین | در همین باب مسئله نقل

۲۴۷

بعد زان در مصافحه بجوز / گر بود غیر مشتهاة بجوز
لیک اندر روایتی آورد / هم بجو غیر مشتهات ای مرد
همچو بود غیر مشتهات این زن / نیست جایز مصافحه کردن
در کتاب قنیه آورده / از بزرگان شیخ پرورده
نیز و حج پیره زن بلا محرم / نیز قول صحیح اکرم
نیز خلوت نمی تواند کرد / با عجوزان چه پیر نیز مرد
هست مذکور در کتاب نصاب / باشد از بهر احتجاب نقاب
مع اجره ور التزام سفر / هست محجوب بلکه با نفر
عبد دایر رجال و یک بهشت / پس بنا مجری برابر جهت
انجس بنده را بخانه زن / غیر جایز بود ور آوردن
چونکه در بنده خوف فتنه بکار / اکثر است از اجانب احرار
ممنوعست این نزد ... / یعنی در شیخ خویش شمس الدین
کی بجالست چه رسید غلام / در حرم خادمی او ستام
نیز بنوشته اند در ترغیب / در مقال ... عالمان لبیب
هست نقل از نبی علیه ... / و ... دیوث در سوالی بشنو از ...

نیز این ملک در نیکو نیکو / وصف دیوث را بیان کرد او
هر چه گاهی بمرد گوید زن / روم از خانه اینکه بیرون من
بدرشم ای یار جامه رنگین / مرد راضی شود اگر بر این
به بیرون یا اگر بود مستور / هست دیوث مرد که مذکور
یا بگوید به مرد خود زنها / سوی کوچه دریچه بکشا
مرد اگر بر مراد زن آید / از سرای او دریچه بکشاید
یا غلام رسیده جنس زن / بگذارد بگفت اهل سخن
آنچه دیوث گفت اینها نه / ور برجال کس چنین باشد
چون زیارات قبرها برجال / مستحب است بر جمله اقوال
میکنند ذکر شارح اوراد / رخصتی چون بقال بر روند
از درر البحور کرد اعلام / به زنان این زیارت است حرام
هم نوشته ز کفایه شیخ / اندرین فن روایتی صحیح
آن روایت بود بدین مضمون / زن شود سوی مقبره بیرون
آنچه هستند ملائکه بیقین / یعنی در هفت آسمان و زمین
همه لعنت کنند بر آن زن / غرق لعنت شود در آن رفتن

مرد در راه آن زن بدحال | برد در لعنت خدا تعال
در نصاب الاحتساب آورده | از بزرگان دین که نقل کرده
هر زنی کو بی عتی و عورت | زیر آید بخانه به شبهت
پس بان زن خدا بفضل کرم | میدهد اجر حج عمره هم
آن زنی بینی که هست در اجبار | یعنی حضرت عمر عدالت یار
رجلی را بدید عمره زنی | میکردند در طریق سخن
پس همان فرق سلز نکو به | آن زن مرد را بدره زد
گفت آن مرد آن زن من بود | پس باو حضرت عمر فرموده
گر زنت باشد از خلاف اندر بغش | چون نه بگذاشتی بخانه خویش
تا نگشتی تو منتسلم در راه | نزد هیک کس زنید گناه
ورنه مردوک تهمت نسبت | زن زنا قرمان ندارد درست
انجنانکه هست در غیب | ذکر کردند عالمان غیب
زن خود گر برند سوی کما | یا بحال خودش دهند رها
هر دو در لعنت خداوند است | هر دو در دوام دیو دربند است
زانجنا مرد خر بوده بتر | چونکه او به بود حمیت خر

تهمت مردان گرا

بهر ابرسی عبادت خیر | نتوان رفت زنان را نیز
نتوان رفت هم بعزا | نیست تجویز در مسلمانان
که با تعزیه اگر کند ارو شو | عاصی و عاصیت شوند هر دو
بر زیارت قبر مادرش زن | علی گفت مینتوان رفتن
مرد از قبر جان که مید بند | مینتوان منع ساختن باید
گفت در شرح مختصر بقایه | شارح عقل نیک فخر الاسلام
جز پدر مادر است قبر رجال | نتوان منع نیست در هر حال
این صحیح است بر تمام فتوی | گرچه هست اختلاف از علما
گر دو در غیب الصلاه خبر | انچنانکه در کتب او کر
پدر مادرش بود بیمار | کس نباشد که کند تیمار
بهر تیمار کردن آن دو | میرود که جه نیست رخصت شو
یا زنی شخص دارد قرض | کس ندارد و باو بیارد قرض
یا زن شخص قرض اگر دارد | کس ندارد که قرض بگذارد
هر این دو ضرور از خانه | می برآید به پیش بیگانه
لیک اندر وی سخن کردن | بد رستی ایکسه سخن

چون نه غیره بر غیر مرد از رو زن هم از زن نظر نماید کرد
یعنی از ناف تا بزانو زن زن دیگر نمیتوان دیدن
گرچه باشند مادر و دختر همچنین باید است واه اگر
لیک انچه ورا زن شوهر میتوان دیدنش بیکدیگر
جای مخصوص را که معنیست میتوان دید شوهر زن یعنی
در صلوة فقیه مسعودی علمای عظام فرموده‌اند
عائشه گفت هیچ وقت ندید لیک بهتر ادب چنان ندیدن
گفت ابن عمر نظر باید تا زیادت [illegible] بدید آید ۴۵۶
چه شود حق تعالی فرزندی [illegible] مومنی [illegible]
غیر شوهر محرمان زن موضع زینتش توان دیدن
سخن عالمان بالیقین زینتش از سرست تا سینه
جای خلخال تا بزیر قدم موضع زینتش بود آن هم
آنچه باید بدید بد [illegible] در حق محرمان او فرمود
زن بیگانه را برون کف سودن او حرام گفت سلف
مگر آنکه عجوزه باشد زن هست جایز مصافحه کردن

بلکه [illegible] ست [illegible] در کتاب الکراهیة بیقین
یعنی در حالت ستر العورة نتوان دیدنش بلا اشتباه
مرد از مرد آنچه شاید بود موضع دید میتوان [illegible]
موضعیکه نمیتوان دیدن می نشاید بشخص مالیدن
فوق زانو [illegible] مالیدن موضع ستر را چگونه [illegible]
بارها گفته الله باشی مدام لیک هست احتیاط ترک آن
خادم [illegible] هست در حمام گر بمالد برهنه او [illegible]
در صلوة فقیه مسعودی علمای کرام فرموده ۴۵۳
چار ساله اگر بود بچگان می نشاید برهنه دیدن آن
قاضی و [illegible] بحکم بر کردن با گواهی که دید بر زن
دیدن زن درین ضرورت است گرچه اینجا خطر ز شهوت است
می در آورد زین علقه خویش میتوان دید مرد از آن جمله
منجر و یا کنیزکی را مرد شاید آنکس نگاه بر زن کرد
هم در اینجا نگاه رخصت است گرچه اینجا خطر ز شهوت است
واجب ستر بود موضع زن نه [illegible] اختلاف از دیدن

انجمن است از رجال اگر — شد برهنه ز خفتن ذکر
اصح قول خبر جاء نزول — در نهایه بود و خبر آن
یا نا نشیده موی زیر ناف — وید نفس از ائمه است خلاف ترا
بعد مردن با اسخوان زن — نیست جایز نگاه بر کردن
در تقیه جنابت چه فرموده — بعد از آن در صلاة مسطوره
جای پنهان وی گفت اگر — قدر حاجت کند طبیب نظر
جای پنهان مرد فرج است — بطبابت زنی بدارد دست
زنی جز آنچه ماندن دارد — نیک تقسیم میکند با او ۲۵۳
دارد کردن اگر نتاند مرد — حیله او چگونه باید کرد
هست امکان عقد اگر دارد — عقد باید میانه این دو برد
نیست سامان عقد اگر امکان — می نشاید بقدر حاجت آن
گشت تحریم زن علی التفصیل — مرد جز آنچه حیله است عمل
حاجت علم اگر بود بر زن — کس ندارد به بیان او کردن
نظر از برای او گوشه — مسوده کهنه بها بوده
ام یکی چشم خویش باید بست — گیرد آنکه عصای اندر دست

میکند جا در وی شش ببر — نیز گفته علیم برجب در
بفت خوف را دو تا گفته آنکه — بچنین عجوزه در آید اندر
گر چه با علم بیرون آید — خویشتن را ز آنچه نماید
آن شنیده که است التقبیل — در صحف تنبه الغافلین
مرد داخل شیخ ز یک در شهر — او که شیخ گفته از قهر
هر که آید به پیش قتل او — نکند هیچ نگذارد
۲۵۴ گر چه در دو از خلال بشکند — شیخ سلاوات ز در نبستند
به همین نوع گشت از یک سر — رود از شهر از در دیگر
زنها اندر میانه مردان — گشته آراسته خویش آن
به عیان نوع آید از یکشد — رود از شهر از در دیگر
بس گناهی همین زنان به دل — بیشتر از گناهی آن قائل
زن عیان زن بجو بسر تا نعل — تتمه باید بغیر الا بعمل
زوجه یعنی از او بسر یکسو — کس نه بیند مگر محارم خو
بلکه مثل یلان برهنه کمان — این زنک زنده است یا پنهان
نشنود هیچ کس صدا از او — بلکه آواز کفش های وی

مرد هم آنچنان بغیرت باد — روضی گردد بهر سف و
غیرت چون ورد حاجت زن خویش — مرد راضی شود بمردن خویش
چونکه مرد غیور را آرسا — روز صد مرتبه گزند مارسا
آسمان بر وی زن شب کشتند — هر زمان کار نه اگر زنند
پاره پاره کنند سر تا بن — تیغ آهن زنند بر ناخن
صد رشته رگ کنند از تن — کوه ها را نهند بر گردن
این همه بر زنان بمرد غیر — بر زن او فتنه نگاه غیر 255
زنا فرمان پذیر این چشم — بتر از صد جمیله به خشم
زنا خانه نشین چه نصیب — به زیر برون برای رخ کب
زن که از چشم غیر مستور است — گرچه بد و ترین بکو حور است
گرچه داده غلام زاده بود — روز صد با فسانه داده بود
زن که منظور غیر اگر باشد — گرچه حاجت ما چه خر باشد
زنگه از خانه نه برون باده — بضرورت بود جدا سایه
گرچه نیست امیر سلطان است — ور جمال آفتاب تابان است
او که مقابل ست داوان است — مرگ بهتر ز صحبت آن است

ابلهان

باید از آنچنان حذر کردن — گرچه بهتر ز دست بر کردن
زنکه با صلاحیت در زرد — جان بخشین فدا اگر کی آرزو
سرخ رو در زن از نیسان است — سرفراز او و سمائش است
دولت او سیاه ممکن است — نعمت او زبان شیرین است
شرم رخ رهاش چو هر است — کو بر او رضای شوهر اوست
آنچنان زن اگر شود موجود — رحمت حق تعالی خواهد بود
256 این چنین زن اگر شود پیدا — سر فرو طره بند یکی خدا
زن بود دوزخ همچنین در دست — عاقل از زن عذاب بیزار
وارن صبر اگر بدست آری — به ز مشغولی گرفتار زن
بخدا بودن ز حق دوری — به که اندر بغل کنی حوری
غضب کی سازد و دو ده زر ها — به زنیم خوابگی با نحو ها
آه درین زمان فتنه نهاد — [illegible] ست اعتقاد و خلق
بعض از فرقه مضل ضال — رفته شو و جو در جهان اجال
تخم تیز در بغل چیدن — خوشتن را بزرگ چیدند
چونکه دو اند شیخ صوفی — برو آنچه عیال خویش عوام

تا زنده شیخ عادم سروری / تا شمعی در فرع علت وزوی
نیز آن تا قصه نامه بد تحرر / حلقه کردند بر زن و دختر
چند از خفیه گروه آنان آمده / صوفیان که بلند بر دار تند
گاه بر درت دم الله ازله / گاه بر بیت مالکیت ساختند
شیخ عشقی ابو الحسن ادهم / در رسالهٔ خویش تعیین کرد
نعت انجمن مفصل ضلال / بود اکثر رقص و جهال
چونکه نعت اوست روز رحم / منزه عیسی نبی بر سم
نعت این قوم چی مانند / ضلال دیگر طریق حق خوانند
رخنه رفت اگر مسلمانان / راست دانند گروه آنان
خانهٔ دین شان خراب شود / عمل نیک شان خراب شود
زین سبب نعت مغل جهال / چیست رقص و جهال

فصل در بیان / پوشیدن جامه

فرض جامه باشد رجال / جامهٔ او بود زوجه حلال
عقد در ستر عورت کس / هم شر و دافع هلاکت کس
نیز اکنون روایت صحیح / ذکر شد در کفایه شعبی

هست از بزرگان علامه / شخصی بر صدد و نحر و جامه
نو و کهنه بود حلال درم / یک درم از حرام باز ضم
بر تمام جامه کرد طاعت کس / نیست مقبول طاعت آن کس
گفت ابو اللیث در رسالهٔ آن / گفت تا در حرام باشد ضم
همان جامه کرد طاعت اگر / غیر مقبول گفت پیغامبر
از مخنثان شریح اوراد / گاه اندر نظم خویش سلام باد
جامه های جمیل پوشیدن / در روایت مباح زینت پوشیدن
شرط کرده است صاحب سماء / از تکبر نماز این جامه
چونکه در مذهب جمیع امام / گفت فعل تکبر است حرام
کز تقشیر این سخن کوشند / جامهٔ نیک را بپوشند
دل شان ز خشم بیشتر باشد / هست جایز اگر چنین باشد
مرد را جامه های ابریشمین / گفت باشد حرام با التعیین
چون بر ریشم بود سدا اگر / لحمه او بود ز جنس دگر
باش بود لباس کردن آن / پس سدا ابریشم دارد نهان
اتفاق وقت خویش شمس الاول / می‌کند در کتاب نحو تعیین

بدوشیدن و کشتن را

بعض مکروه گفته‌اند ز ناس — گر کنند جلد کس حریر لباس
پس صحیح این بود حلال است — گرچه با جلد اتصال است
در کتبی که نام او است نصاب — کرد از بهر احتساب کتاب
حاشیه که بود حریر از یار — چون نا عمر گفت پس اهل نار
از چهار جامه حریر پر بر — در نشست آنجام راکشانده عمر
گفت علما ز انچنان گفتند — ~~چند اورا نگفته سخن~~
توب دیباچه یا حریر بود — در بر خویش کرده است کسی
پس نشر او له این بود پر — چند اورا نگفته سخن
در کتاب قنیه آورده — اختلافات را بیان کرده
بالباس بود حریر علم — باکشش قدر چار انگشت ضم
نشر و یک پاره ز اهل خبر — چار انگشت ز اصبعای عمر
حکم کنند نش قیاس از ایش بود — قدر شبر است رخصت اندر او
نشر و بعض است ضم نه کل ضم — نشر او کل است چون درهم
نشر و یک پاره ز اهل شرف — اصبع نحو نه اصبعان و کم
در کتاب خلاصه اکثر هم — معتبر چهار اصبع ضم

پس زن یا زنان گفتن

۴۵۹

دیباچه
جامه تار پود
بر غیر

اصل در باب این حریر علم — شده است اختلاف ز اهل کرم
بعض بشمرده است کره او است — بعضی ماخوذ در مباح او است
وجه شعبی که گفت کره است آن — یاد کرده فقیه در بستان
روز این عمر عمامه خرید — علمش را چه بود دید برید
گفت هم جای نیکی انجام — قطع بست ختم با اعلام
کرد ابن عمر چنانکه تقدیر — گر بخواهست اختلاف حریر
بکند اجتناب زین جامه — وجه آن زانت بهیاز علامه
تر نبی نهی کرد بر مردان — هست و در ون نبی ذلکین
آنکه او را مباح فرموده — وجه آن بزرگان چنین بود
بود اجازت باهل زین حال — گفت کرده‌اند از رسول سوال
یا رسول خدا بکن تقریر — نهی کرده است از لبس حریر
پس چه مقدار او است حلال — گفت پیغمبر خدای متعال
از حریر نیست نه اصابع یک — نیز فرموده نیست آنچنین بیک
ابن عباس نیز گفت عمر — یک دو سه چار اصابع است اگر
نه اصابع و یا چهار حریر — گرچه رخصت بود بقول اکثر

۲۶۰

لیک بالاصل نزرگ و نکو | گرچه باشی قلیل یا شده
شخصی از ترس قول ابن عمر | مجتنب گشت از قلیل اگر
نقل او ترس کار او دست | خاتمش را خدر وارد او است
در همه کار شخص پر ترسی | باد ترسی ز عقوبت ترسی
ترس کاری ز عبادت‌های | بهترین جمع کار عبادات است
نجس از حریر یا لبس کرد | یا به حالات او نشسته مرد
نیز مکروه هست عند ... | لیک نزد ابی حنیفه لا
قول صدر الشریعه الثانی | بعد از آن در تفسیر کند نقلی
بعد از آن کس بر شیخ کرد | گفت مکروه هست صحیح گرد
نیز طلسوه چون او است | گرچه زیر عمامه است ابعد
نقش نکنت که آویزند | گر بود از حریر بر سر نهند
شخص دیباج افتراش کرد | اختلاف از کبیر راه نورد
آنکه گفته بر کراهیت دان | وجه با خود نوشت در بستان
ذکر کرده است تحفة الاخبار | نقش در کتاب بسیار
بافت نیز تکمه زر | نیز انگشتر زر است گر

آنچه

آنچه اسباب زینت است تمام | باشد از زر بود به مرد حرام
لیک پوشیدن به بر شیخ زر | مر زنان را مباح گفت خبر
ایمنه پوشیدن در است ازوی | چونکه با بنی او بود قولی
نیز صدر الشریعه فرموده | از کتاب الکراهیت بوده
بر سر کو و کمان بر شیخ زر | کره باشد کسی مباس اگر
در صحیفه تحفة الاخبار | نقل کرده ز عالمان کبار
چند چیزست بر زن مردان | زر و نقره حرام باشد آن
کاسه جمع و دوات میل | سر سه وان خلال زین تشغل
زاهین از برنج زن یا مرد | رفت اسباب زینت کرد
... چون دست پاره ز آنها | باز انگشتر غیر ایشان
نیز باشد حرام بر زن مرد | زینهار انچنین نباید کرد
نیز در شرح بو المکارم است | گفت آن بنده خدا است
لیک انگشترین نقره مرد | علما گفته می تواند کرد
آنکه سلطان قاضی ... | ترک انگشتر است بهتر
چونکه او زینت است ... | حاجت قاضیست سلطان

٢٦٣

بلکه بعضی بگفت جز سلطان / کمره باشد بدست کردن آن
نیز و عامه بشکل مردان باد / هست انگشتری نقره جواز
مهر سازد اگر چه حقه جدید / بدرستی که کره باید دید
ور نشد مهر بر نگیر هم / گفت میاید زر تو بر چشم
حلقه منطقه بود جدید / از فضه کره باید دید
حلقه اش نقره خاتمش عقیق / نیز باشد بود با تحقیق
خاتم در سنگ نصب کرده کرم / نبود باکش در مجمع خبر
بعد ازان در کتب ها منقول / منع کردن ز نوع سرخ رسول
گفت آن رطب از نش حاجی / جامه سرخ زینت شیطان
گر بود رنگ جامه از عصفر / یا بود از ورس و ریاز جعفر
کره فرموده است در پوشش / گفت در شرع مجتنب نخوران
هر لباس از خلاف سنت است / گفت در شمس الدین کراهت ا
پس موافق بسنت معروف / باشد از جهت یا کرامت حروف
گفت با مرد و طول پیراهن / باو تا نصف ساق او ...
بعد ازان گفت آستین آن / ختم باشد بر روس انگشتان

٢٦٤

وهل آستین وجیب باید / تا بسنت موافقت آید
لیک بر قول تحفة الاخبار / آستین ها کشیده را برابر
بود تا بند دست هر شان / بگردانیت نیز تا انگشتان
مر قضی جامه دراز خرید / آستینش زنید دست برید
تا برابر بنوک انگشتان / گرد ببرید آستین آن
آنچه نیز گفته است در اولاد / شارح او کنند در ... باد
پس قبای قصار و لطاف / دور باشند زینت اصراف
کوده ... یک ترجمه با قبل / نزد ... با ... خوب طویل
نیز ازار خویشتن را مرد / گفت تا نصف ساق باید کرد
هنگ ازار از زن دراز بدان / تا شود ستر ... بار آن
صاحب شرح ملتقی نقلی / هم نپوشند جامه نقطی
بخصوص اندرو بود صورت / هست مکروه ... شهرت
گفت در کار نا کرده ... / ... حامل ضم او ...
به بر شبی که جامه ... / گفت در شرع هم نپوشند
در صلوة فقیه مسعود / گویم آنچه ... کرده

آن قمیصی که بیش جیب بود / پوشش او به مرد عیب بود
چونکه ایزار رسول حضرت بخفت / بد ترین فعال امت گفت
پاایزار فراخ بایه کرد / بدترین فعل گفت ای مرد
مرد خود را بزن کند مانند / گفت لعنت کند در اخبار نه
گشت مانند مرد زن بحق نیز / گفت لعنت کند خدا ای عزیز
باز در شرعه مکن تفتیش / انچنین در کتاب شمس الدین
از همه رنگها ثیاب سفید / دوستر میکشتی بیاید دید
۲۶۵ سبز هم سنت رسول الله / مستحب هم ز شتوه الله سیاه
هست سنت درشت پوشیدن / سنت انبیاست پیراهن
سنتی قمیص از ایزار / بیشتر بود ست در اخبار
نیز پوشیدن سراو میراو (ابرار) / به زنان رجال سنت گو
دوست پوشنده تر ز نحو (عرب) / هست مذکور شرعه در ایجاب
اولین هر بیته خلیل الله / لبس ایزار کرده با شتاه
نیز با جامه و چخان در به / سنت ست او ز جامه رزبه — دربه پانه
آن شنیدی که هست در اخبار / در صحیفه تحفة الاخبار

آن زمان

آن زمان که خلیفه بود عمر / ثوب با وربه او بد اثنا عشر
لیف ور به ز چرم دوخته بود / بود خو در عبادت معبود (بحق)
شد حسن جامه زیر سنت دان / سبب و در ریع ست همان
نیز در وقت جامه پوشیدن / ابتدا از یمین کنند ای من
نیز در کفش موزه پوشیدن / موزه را کس نشست پوشد گفت
موزه را که زپای انداز اند / گفت بیرون ز پای چپ سازند
جامه را هم ز سوی جیب برون / میکنند مومنان به عقل افزون ۲۶۶
این شنیدی که زاهد کرم / نام او بود احمد از قسم
ناگهان آن بزرگ قلب سفید / موزه اول بپای چپ پوشید
از برای کفارت آن مرد / کرده گندم تصدق کرد
مینمود کره کر بدانا سنگ / بعد دسق و پنج من شنو یک
سنگ آن من من سمرقند است / این چنین هست عادت ایشان
ز یکی آستین جامه که است / نیز و دیگر برون نکرده است
نه بیک کتف فوطه انداز دو / نه ردا را چنین سازد
نیز سازد هر دو کفش بلا / غیر اینها بدعت است ارعمل

جامه را که در جیب نصف

وابتدا بکنند از دست چپ

بیک پای موزه کرد اگر / نرود راه هیچ بپای دیگر

هر دو پای برهنه رفتن گاه / هست سنت تو اقتدی لله

موزه چون سنت است بی تهمت / نیز پای موزه سیاه او سنت

خف فرعون بود سرخ آن / لبس کردن سفید را اما نان

هر چه که موزه پوشد کس / اول افشانند بپوشش پس

نیز با لبس جامه کو کوشند / اول افشانند بعد از آن پوشند

مصطفی زنب و که پوشید / کهنه را با فقیر بخشیدی

هر چه پای کشتی و جامه زیر / نیز جبه جان که هست بخیر ۱۶۴

جنبانیمان از ثیاب آدم یان / نیز گیرند کرته جبه آن

پس بلبس ثیاب اگر کوشند / شیخ گفت بعد از آن پوشند

حمد حق را و گر بجا آرید / بزبان خود این ثنا خوانید

الحمد لله الذی کسانی هذا الثوب ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة

در خبر است که هر گاه جامه نو پوشد بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری

خرقه گناهان پیشین او را آمرزیده شود و گناهان کسیکه بعد از

طعام بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من

غیر حول

غیر حول منی ولا قوة کذا فی تحفة الاخیار ا

ام فراش رسول گه برای / خوب بکرد آن حبیب حق

گفت تحفه ز جیم بود و ثاء / کیف خرقه است در درون آن

طول او بوده است ذرع چهار / بجوا او را قریب با دو گز

عرض او یک گز بده است بدان / با بجان بود با قریب آن

واشتی یک بکلیم و چه آن / هر که زیبی ختی وده

یعنی ادرا و رتا که میب خفت / زیر پای شریف میر انام خفت

گاه بر درون بود ربا می خفت / عرض امت بکرد یا میگفت

هست سنت رسیده ابرار / لبس تحقیق بستن دستار

نیز در سنتش بلا تهمت / انجمان بوده است و سنت

اول آنکه سفید خالص باد / گفت در شرع بسته است

نیز بر قول تحفة الاخبار / سبز بود در سیاه را یکبار

چونکه بود است از برای کفن / وضع دستار را برادر من

چونکه گفت آن رسول حق بخید / کفن مرده ها کنید سفید

زنده هام سفید را پوشند / زین سبب با سفید کوشند

۳۰۶

بیاه

[illegible]

وز لباس سفید و صوف کبر | کشت مذکور از بشر بزر
دوم آنکه دراز باید آن | تا بر عقبه آن ثواب بدان
سیم آنکه بزرگ میباید | انجمن نیک کفش شاید
هم کننده وضع شست سرها | انجنین وضع شدست کرها
طول دستار افضل موجود | در میان سنت سنت کز بود
آنچه در روز جمعه و عید است | بس بود و دوازده کز آن
کرد تقسیم آن کز دستار | هم ز انکشت هست بیست چهار
نکتر از سنت کز عمامه صحیح | که نماز و اول سنت المصابیح
وسعت ثوب طول دستار او | فقیه این نوع شده اند نیکو
جز نه چهارم عمامه هست | بطهارت در بیاید بست
پنجم آنکه بستن دستار | رو بقبله ... قبله آر
سنت ششم آنکه در هر عقد | صلوات رسول کند یک نقد
هفتم استاده بستن او دان | فقر آرد نشسته بستن آن
خیسته لبس کردن ازار | موجب فقر گفت در اخبار
هشتم آنکه دست وی باید | نزد کس عقد عقد بکشاید

بس

پس کند پر پیچ بستن دستار | شقه فرو بر زبان یکبار
سنت نقش ز بستن پس | می بسازند که در آئینه کس
ما تقلا کاند ... | ببند خویش راست ...
سنت دو هم است بر دستار | فقش وزیر عمامه ات بگذارد
نقل تحفه که از علی شده است | گفت فقش سنت ... است
و تحت در فقش کند شستن بوده | هم بتر کفش عید فسر موجود
گفت در رکعت نماز با آن | چون ز سنت در رکعت افضل
نیز مذکور در حدیث دگر | فقش عمامه گفته پیغامبر
بهر رسته و دراسه شیطان | مصطفی گفت فقش ...
نیست ز ز ما بگفت کس ... | چون ... به کند ...
مصطفی با جمیع صحابه چقدر | بود در جال سنت روز بدر
حضرت ذو الجلال و الاکرام | بهر امداد مردم اسلام
امر کرد از فرشتگان کبار | عدد آن فرشته پنج هزار
همه بودند با عمام صاف | همه با فقش میان اکتاف
آن زمان لت پناه کرده طی | کرد و [illegible] را ...

تحقیق ۴۷۱

بس بود اصحاب خوش بختی اوست / کرد امر ستر او آن شه
خویش را امت سلامت / به بنی علک کنند ما شه

دیو ملعون که دشمن است ولی / پس بیابند او ز شان بی تمیع
هست در بعضی نسخه‌ها کل / ستحب چون کتف ماندن بس
اعلم وقت خوشش با تیجا / غفر الله من النقصان
او که در عصر علم آورده است / صبر حکم در است تقوی است
در زمانش چه شیخ آرا بود / در فق بست ستر بکار ابود
آن شریعت پناه راه هدی بود / نیک تطبیق این سخن بکرد
در کتابی که مستحب فقیر بود / در نحو قش سخن بخواند بود
جان و در کتف ماندن از ادب است / مستحب گفتش از بن سبب
چونکه جنید یکه راه دین گزینند / در پس گوش جب ادب گزینند
نحو قش سنت موکده است / پس کنفش مستحب نسبه شست
چونکه قش میکند شیخ الحجر / در به جا او مکر در سیر
سنت فعل است و تمام تر / ضبط هم ساخته رسول عزیز
بر او و حدة و عید بکرد / چو تا نیامند موکده آن مرد

ور

۲۶۲

در صحیفهٔ تحفة الاخبار / رفته زمقصد در فنش سخن بسیار
نقل ساز و ز شارح مشکواة / تحضیض با تحقیق با قوت
نیز تا ظهر سم سخن زان است / اولش در صحیفة الایمان
و دوم او ست با تو سلطان / تا لشاد بکامل الایمان
از خزانهٔ مختار مختار / نقل کرد از صحیفه بسیار
گفت او نامش یک بدست بس / متوسط میان بنشت کس
گفت تا موضع جلوس اعلاش / کمتر از و ضع بدست بر باش
گفت از جامع الصغیر خان / یک وجیب را تو بر عزام بیان
تا بیجان نفست در فتح / طالب العلم تا میان گفتی

فصل در بیان فرضیت نیت و احکام او گوید

فرض ستر را بکردم عرض / بنما ز است نیز نیت فرض
در برایه و ذخیره با به نقش / ذکر کرده نه بزرگان دین
فرض او قلب است نه قول / لیک با عزم زبان او سنت
معنی نیت ست ز اراده کس / هر عمل با کننده از اراده بس
بین تحریمه نیت دل / نشود بجز و میان و اصل

در کتاب نهایه تعیین کرد ٢٠٣ — آنچه نقل از ائمه دین کرد
دل به نیت زبان خموش باید — نیت بارغ شکتر این باد
شافعی در مجمل نیت آن — گفت لابدست ذکر زبان
بعد تحریمه گر کند نیت — غیر جایز بود بلا شبهت
شرط کرده است تعیین باز — گر فریضه و واجب است نماز
ور ادا یا چنانچه فرموده — بعد گوید صلاة مسعودی
فجر را فجر میکند تعیین — عصر و شام و عشاست تعیین
جمعه و تشریعید را چون این — میکند هر کدام را تعیین
هم ادا را اگر کند نیت — هم قضا را اگر کند نیت
شیخ حجاج ازان صاحب آن — گفت یعنی امام عبد الله
حجت آنکه فرض شد باطل — روی بر سوی قبله آوردن
متیقش نیز فرض فرموده — این سخن در صلاة مسعوده
از ابوبکر فضل امام این است — این سخن در نهایه تعیین است
قول ترغیب تعیین بوده — لیک الله رخلاصه فرموده
نیت کعبه شرط نیت صحیح — از سراجیه شد اصح تصحیح

در هدایه نهایه چون این است — بر زبان صحیح تعیین است
قول ابن شجاع این سخن — نیت کعبه شرط [illegible]
آنکه بر کعبه روی آورده است — فرض ورا ز خود ادا کرده است
نیت کعبه کن بهر تقدیر — احتیاط است قول چند نفر
هست در فرضیش سخن باطل — باز در سمتش هم سخن
جهت کعبه است قبله همین — شافعی شرط گفت این گفتن
نیز دعا آنکه مستحب بود است — نیز این در صلاة مسعود
نیت قبله آنچه در دین است — ٢٠٤ آنچه در باب قبله تعیین است
نیز در نیتش بلا اشتباه — بارضه البیت و خالصا لله
آنچه قول ائمه دین است — در کتاب نهایه تعیین است
نیت وقت را چنین آموز — ظهر این وقت گو یا امروز
فرض این وقت هم بگفت جواز — مثل جمعه [illegible] نماز
فجر را ظهر کرد نیت کس — نیت ظهر وقت [illegible] بس
نزد بعضی بود [illegible] جواز — نزد بعضی بود درست نماز
نیت فرض کرد وقت ذکر — نبود [illegible] نیت آن مرد

واجبست اینکه بر زبان برود / نیت فرض وقت باید کرد
لیک تعیین بکردن چه بود / نیست شرط بلکه جایز باد
شک بود در خروج وقت اگر / شارح ورد با بکر و خبر
ظهر امروز میکند نیت / در همه وقت شک بلا شبهت
آن بزرگی که راه دین پوید / یعنی صاحب نهایه میگوید
گشته باشد خروج وقت اگر / به مصلی چنانچه نیست خبر
اقتران فرض وقت نیت کرد / لا یجوز است نیت آن مرد
ظهر امروز کرد نیت کس / جایز است آن نماز نیت بس ۳۰۵
جواز وقت اگر باقیست نیست / خواه باشد خروج وقت نماز
آنچه در این کتاب نقصان است / در کتاب خلاصه این است
فاتحه تا الجنان بقر مروی / همچنین در صلوة مسعودی
نیز ما تمرخان راست خبر / کس کند فرض وقت نیت اگر
گشته باشد خروج وقت نماز / از عشا با صحیح نیست جواز
از قضا در نوشت آن نقل ظهر / شک بود در خروج وقت ظهر
نیت ظهر وقت کرد آن یار / جایز است آن نماز الجماعار

جمعه را

جمعه را فرض وقت نیت کرد / آنچه صحیح است نیت آن مرد
این سخن در خلاصه تعیین است / والله آنکس که در غم دین است
نیت جمعه عالمان لبیب / آنچه بنوشته اند در ترتیب
آنچه در اینکتاب تعیین است / گوش بر کن که راه دین این است
ادراد فرض هذا الوقت باداء رکعتی الجمعة اقتدیت بهذا الامام
فی ترتیب الصلوة بنیت جمعه را چنین باید کرد نیت آن اعلی
۳۰۶ نیت باید که پنج وقت نماز / آنچه بنوشته اند گویم باز
نیت کردم بگذارم دو رکعت نماز بامداد فرض لفظ نوشت
ی آوردم بقبله قبله من جهت کعبه خالصا لله تعالی الله اکبر گوید
اگر مقتدی باشد اقتدا کردم باین امام گوید اگر اقتدا کردم به امام گوید
کند شرح ادراد روا بود بدین امام گوید نیز باشد در همه نمازهای پنج وقت همچنین نیت
گر امام است لفظ این نیز / میکند نیت امامت نیز
صاحب شرح وقایه گفت که / گر امامت کند امام که
ها که نفس امام بی شبهت / گفته باید امام این نیت
نکند نیت امامت آن / هست جایز نماز مقتدیان

نیز باشد فصل جمعیت — چون بسازد با قضا نیت
لیک با نیت امامت کس — او نه فضل امام یابد بس
نیست و ترعید را گوید — مومنان تا طریق حق پویند

نویت ان اصلی ثلث رکعات صلاة الوتر گوید اگر وتر قضا باشد لفظ
قضا در وتر زیاده کند شرح اوراد فی باب صفة الصلاة فی کتاب العبادات
فی معرفة العبادات نیت نماز عید چنین کند نویت ان اصلی لله تعالی
رکعتین صلاة العید اقتدیت بالامام متوجها الی الکعبة کذا فی شرح اوراد

لیک جمعه چو نیت جز این — در قضا چنین کند تعیین

والاحوط ان یقول نویت ان اصلی آخر صلاة الظهر ادرکت وقته و
لم اصلی بعد یعنی نیت کردم بگذارم آخر نماز پیشین دریافتم وقتش را
ونگذاردم هنوز سنت پیشین که بعد از نماز جمعه است سنت مطلق نیت
کند یا سنت روز جمعه نیت کند مطلق هم کند روا ست

شرح انیس اگر بخواند صبح — آیدش در بیان جمعه وی
فجر از شخص فایته ماند — پس همان روز که قضا خواند
گر کند نیت قضا ای قوم — گوید این نیت [illegible] هذا الیوم

فجر

فرضی

۲۷۷

فرضی آن نماز تعیین باد — هست در شرح اشرف الارشاد
هست کس را فوایت بسیار — بقضا مشتغل بود آن یار
میکند مثل عصر پیشین — یعنی در نیت قضا تعیین
ظهر او زکدام او گوید — لیک تعیین اجرا کجا جوید
اولین ظهر قضا سازد این — یا کند قصد آخرین شاغل
این سخن قاضیخان بکرده یاد — لیک بنوشت شارح اوراد
از کبیر یکی و نقل عجب — کس کند نو بهار خویش قضا
اولین ظهر که بود بر او — نیست آن نماز سازد کو
انچنین با قضای جمله نماز — نیز از اولین کند آغاز
هم اراده به ظهر دیگر کرد — میکند قصد اولین ای مرد
چونکه اول قضای جمله بخواند — دو مثل اولش بگشته ماند
سخن انبکته مطلق بود — از سراجیه مستحب فرمود
در بدایه بود و غیر آن — مبسوط و مقتدی اگر افغان
نیت آن نماز باید کرد — نیز قصد متابعت آن مرد
اقتدا با امام خود یعنی — میکند مقتدی امر معنی

۲۷۶

نیت اقتدا اگر مرد — لیک تعیین آن نماز نکرد
اقتدا ایش نبود درست جواز — نیز و بعضی بود درست نماز
اینجا نیت بود ز قاضیخان — نیز بنوشته در کتاب آن
اقتدا اگر و شخص با انجا — هم کند نیت نماز امام
می نماند ولیک تعیین — میکند او و چو جمعه باشد
آن نماز همان به تبعیت — گفت جایز بود همان نیت
نیت اقتدا بکرد و تمام — بکند نیت نماز امام ۴۲۹
نیت ظهر کرد ولیک آنکس — جمعه بود است واندیش زان پس
غیر جایز بود نماز آن — باشد این قول هم ز قاضیخان
عالی نیکه زبر نخسته — نیز در آن کتاب بنوشته
بشنو اکنون تو نیت احسن — یعنی مر مقتدی برادر من

وفی القاضیخان والاحسن ان یقول نویت ان اصلی مع الامام
وما یصلیه الامام متوجها الی جهة الکعبة کذا فی النهایة وغیره

ذکر کرد است شیخ اوراد — نیز در چند نسخه خوش یاد
گر کند مرد امامتی زنان — شرط نه نیت امامی آن

بکند

نکند نیت امامت آن — هم بود جایز اقتدای زنان
شخص میکرد اداء ظهر اگر — بر نیتش رود نماز دگر
آن نمازش نماز پیشین است — ور تبع نماز چون پیشین است
گر و نیت بدل نماز ادا — نیز باشد ولیک نیت قضا
آنچه در دل بود همان باشد — عکس او نیز هم چنان باشد
در همه کار در همه منزل — بوده است اعتبار نیت دل
شخص سازد شروع نفل نماز — نیت مطلق نماز جواز
نیز چون نقل در صحیح سخن — در هدایه جواز گفت سخن
لیک در قاضیخان شرح کو — گفت در نیت تراویح او
نیت آن نماز را باطل — اینچنین نیت تعین سنن
گر کند نیت نماز و بس — نیت جایز بود صحیح از کس
میکند نیت سنن سنت — این بود احتیاط الشبهت
با نماز متابعت رسول — گر بود نیتش چنین مقبول
در همه کار در همه راه — نیت با وفا خالصا لله
هر که خالص کند با نیت — میکند خود بفضل تربیت

دل جدا و زبان جدا باشد | او کی طاعت خدا باشد
جسم در خانقاه و دل در بیر | ز غبن بنده که چه خطه بچر
روی بر سوی قبله در تشبیب | چه ازین دل بود بر زیب
دست بر سبحه و زبان بر یاد | دل در انجام دنیوی فریاد
ظاهر از زهد خرقه پوشیها | باطنا مکر خوی فروشیها
آنچه طاعت چه بندگی باشد | مردنت به چه زندگی باشد
در قلوب تو فتنه جبروت | دل بنا کن که خانه دیو است
شاه تجنات کنه ویران | بکند مسجدی بجای آن
مومنان را بود چه شادیها | خوش خوش شها و خبرها دیها
چه بزرگیست مر طلاب | چه سعادت بود بهایان
تو که بر عجز خویش آگاهی | نرسد بر تو هیچ رشاهی
آن ولیک مکان شیطان است | مدتی در تصرف آن است
آن لعین مرا ز جهل بیرون آر | جای سازی محبت باری
بلا شک چه شادمانیهاست | در حق تو چه مهربانیهاست
رحمت حق بجان تو گوید | به آمرزش از خدا جوید

برشیها

۲۲۱

برشیها لئیم بود چه عاقبتها | همه در سر فرو دل غمها
نشود بر در و کار حق قدیم | چه ثواب جمیل اجر عظیم
چه سعادت بصاحبان دل | که رضای خدا کند حاصل
تو که عمار ملک دل باشی | به که معمار آب و گل باشی
دل که گنجینه محبت اوست | هفت اقلیم نزد وی کم اوست
عظمت عرش و سعت کرسی | همه در اوست آنچه می پرسی
بجهان ملک پادشاه باشی | چه در عالم سپاه باشی
اگر صاحب جهان قبلی | به ازین غفلت چه می طلبی

فصل در بیان روی بسوی قبله آوردن

اول بسوی قبله آوردن | فرض عین است بی سخن بی ظن
آنچه در شرع نیست هست خلاف | گفت در باب فضیلت اصناف
شخصی عمداً بغیر قبله نماز | خواندش باتفاق نیست جواز
هم روایت نه است از نعمان | نیز کافر شود چنان که فلان
دین روایت رقا فتحی اللّه | لیک نیز ... است ... اورده
قبله اولین که عرش علاست | قبله جمله جاهلان اوست

طائفه‌ای نیک بیست کرد آن — نیز بر عرش است قبلهٔ ایشان

گفت کرسی است قبلهٔ شان — قبلهٔ انسی ملکان او را

گروه دیگر که طائفین به شب — قبلهٔ آن جماعت این باشد

قبلهٔ سوم این که مذکور است — نیز بشنو که بیت معمور است

او است قبلهٔ اهل هفت سما — عالمان گفته رفته‌اند بجا

چارم این کعبه که فرض است او — قبلهٔ جمله اهل ارض است او

ما بآن قبله روی می‌آریم — بجمال مبارکش زاریم

مکیان را بعین کعبه چنان — هم دلان را در وقتش فریضه بدان

غائبان را فریضه نیست بظن — جهت کعبه روی آوردن

در هدایه صحیح قول این است — نه بعین در خلاصه تعیین است

آنچه کرده ادا و در وی هم — ذکر کرده است شارح اوراد

جهت قبله چو در بلاد ما — در میان دو مغرب است روا

یعنی روز دراز تابستان — چون فرو رود آفتاب جهان

روز کوتاه تر زمستان او — شود آنجا که آفتاب فرود

در میان زمین و درود آورد — هست جائز نماز بر آن فرد

۴۲۳

از دو مغرب اگر برون افتاد — گفت فاسد جهان نماز او

قبلهٔ مستحب که در آنجا است — پس دو حصه میان بجانب راست

نیز یک حصه را زجانب چپ — ترک کن این بود طریق ادب

در صلوة نقی مسعودی است — این نوشته به قبله فرموده است

نیک نوشته بود سعادت قطب — در روم شب بکن نظر قطب

بر بنا گوش قطب آرد — قبله آن است هر گوش اگر دارد

قبله را اشتباه سازد کس — نیست شی که بر پدید آید بس

حلما آنچه در کتب آورد — لیک آنجا تحری باید کرد

دل بیک جانبی گرفت قرار — بعد از آن روی خود بآن سو آر

این سخن در هدایه نه فقط — در نهایه نوشت بعد از این

لیک فوق از تحری است خبر — اهل آن موضع است چون حاضر

حضرت قاضیخان از شیخ نوشت — در فتاوی خویش تعیین ساخت

رجلی اشتباه قبله کرد — قبله آنجانب است گفت دو مرد

لیک رای مصلی سوی دیگر — گفت در حال آن دو مرد نگر

اهل آن موضع است آن دو مرد — قول آنها قبول باید کرد

۴۲۴

نیست جایز خلاف قول نخع — چونکه عارف بقبله اند نخست
اهل آنجا نماز آن دو مرد — سخن آن دو کس نگیر و بس
بلکه بر رای خویش میخوانند — اجتهادا اجتهاد ننموده اند
در هدایه و کافی تعبیر است — در نهایه و غیرها این است
تحری نماز کرد ادا — بعد دانست قبله خطاست
نبود لازم اعاده آن — نیز در نعمان بیرون نعمان
سخن نیست نفی در استدبار — بعد دانند اعاده است ای یار
قبله را در نماز چون دانند — روی با سوی قبله گردانند
نیز کس را پس از شروع نماز — رفت رایش بسوی دیگر باز
متوجه شود بسوی او — تا شود سوی قبله روی او
در شب مظلمه اگر مردی — به جماعت امامتی کردی
سوی مشرق برفت روی او — روی هر یک ز قوم هر یک سو
روی بی سوی رای کرد تمام — قوم باشد اگر عقب ز امام
هم بدانسته امام خود را بان — چیست حالش نماز جمله جواز
هر که حال امام از آن نی — گر بداند نماز او ویران

وانکه پیش از امام گر افتاد — نیز اینجا نماز اوست فساد
نیز در اینکتاب شرح نخست — میکند در صلوة کعبه بیان
اینچنین در درون کعبه اگر — اقتدا کرد دیگری سوی دگر
پشت او هم بود به پشت امام — نیست جایز نماز او مستدام
چونکه باشد بسوی قبله رو — هم نکرده خطا امام او
گر برون امام پشت اوست — نیست جایز نماز او ای دوست
چونکه پیش از امام گشته است — نه درست است ازین سبب گشته است
هست در مختصر محیط التعلیل — نیز بنوشته شارح این
اصل در اشتباه قبله نخست — با تحری شروع نیست درست
قبله در حق وی تحری بود — گفت اینجا تحریش مفقود
ذکر کرده است شارح اول — میکند از کتاب خانیه یاد
ز تجلی شده بمسجد داخل — نیست محراب قبله اش مشکل مشکل
بتحری نماز کرد ادا — بعد دانست قبله خطا
باز اعاده نماز او به ظن — چونکه قادر بود به پرسیدن
گر میسر شود ز بعد نماز — روی بی قبله بوده است جواز

در کتاب نهایه میارد | آن که خوف صعب اگر دارد
شرح این که شخصی از عدو | یا ز غیر عدو شود بیجان
خویشتن را اگر بجنباند | خوف دارد که دشمنش داند
گر نماز رش کند نشسته ادا | یا گذارد چو قائما بار
یا مضطجع ادا کند نماز | رو بهر سو بود نمازش جواز
یا مریضی که با علاج است او | نتواند بقبله کردن رو
هم که هست روش گرداند | روی بر هر طرف بخواند ۲۶۷
انچنین کشتی اگر بشکست | شخص بالای تخته برنشست
سوی قبله اگر بیارد رو | خوف دارد که آب افتد او
رو بهر سو کند ادای نماز | هست و این صور نماز جواز
یعنی کند الله یاد بنوشته | آنکه نماز خواند در کشتی
رو بقبله کند شروع نماز | گردد او رو بقبله گردد باز
گر بگشتی است رو بهر که | غیر جایز بود نماز او
در صلوة المریض در کافی | گشته ذکر احتیاط وافی
آنکه در کشتی است خیز درست | سر اگر کشتی نخواند خوار است

می‌نشینند

می نشیند بقول جمله امام | روی بر قبله میکند احرام
غیر دوران سر اگر بنشست | در سفینه درو تخلف نیست
لیک مربوطه اگر بود کشتی | نیز بر این کتاب بنوشتی
قاعده اگر او اگر بود نماز | قول جمله ائمه هست جواز
منقطع اهل او بار | مع قدرت اما فضل نیست ادا
از سفینه کسی که بتواند | به که از وی برون رفته خواند
۲۶۶ از نهایه شارح اورده | میکند در بیان قبله او
بود بیرون مصر انسان | را اگر بار کرده غله خواهد
مرکبش پیش میرود یا پس | جایز است آن تطوع احکم
قول بعض ائمه حامل | میکنند افتتاح متقبل
بعد مرکب بهر طرف راند | نقل جایز باین روش خواند
زین سخن اگر بخواندی | در صلوة المریض آید وی

المناجات

ای کریمی در جهان دار | خلق کردن عزیز ز خوار
طوف بیتی که فرض فرموده | قبله اهل ارض فرموده

۴۶۹

مخلص که دران بنا کرد وی | وعدهٔ لکان آمناً کرد وی

حرمت او در حرمت مردمان | جبههٔ او نصیب ما کردان

گور حجیم دست گونا هیم | پای لنگ کنارهٔ از راه بیم

در میانهٔ جزیرهٔ صحراست | تحفه با صد هزار رسواست

گر نباشد ز رحمت او رجا | ما کجا و جمال کعبه کجا

گرچه محروم زاد و راحله ایم | پانشان از رسول او قافله ایم

چه عجب از رحمت چه عجب | پشه را پیشتر برد ز عقاب

همچنانکه بپوشش ماراوست | در دل ما محبت آن کوست

فیض آن خانه در دل ماند | آگهی از حقیقت وی است

در بیان فرضیه که درون نماز و در بیرون نماز است

فرض آب جای جامه پاک | گفته شد قبل از ورود ادراک

فرض وقت قبله و نیت | نیز بنوشته ایم با نسبت

وصف این شش فریضه بی شک | گفته شد در محل خود یک یک

شش دیگر که نیست در شک | هست تکبیر اولین گفتن ۲

اسم فریضه است در نماز چنانچه | اسم قراءت به قول جمله امام

اسم رکو

۴۷۰

اسم رکوع سجود ادای فاخر | اسم بلا فرض قعدهٔ آخر

اسم خروج به صنع راد اما | فرض باشد بقول نعمانا

لیک در مذهب دو شیخ عظام | به نقیض زواجبات شمار

وصف هر فرض را کنیم بیان | بتفاصیل اگر بخواهی آن

در بیان تکبیر تحریمه

آنکه تکبیر تحریمه گفتن | فرض عین است بخلاف ظنن

به علام حدیث بالاجماع | در نهایه دعوا دست امتناع

شرط گفتند عالمان اما | شافعی رکن گفته است اما

شارح تنجیس در صلوة مسعودی | عالمان عظام فرض موده

نه بخلاف شرط رکنی آن | درون در فریضه چونکه نهان

ثمر این خلاف را دانا | خوانده در کافی نقل افسانا

باز سازد به آن نماز بنا | سخن عالمان چه است روا

ثمره نفی روا نبود | ولیکن زور کم شود ادا بشود

در بدایه کافی مشهور | هست در سایر کتب مذکور

بجز لفظ است گفتن تکبیر | لفظ الله اکبر است از پیر

وقت تکبیر اولین و اسنا / گفت الله اعظم انست
یا که اکبر گفت گفت اجل / گفت ای امام عز و جل
هست جایز پس قول نبی / بچنین نامها اگر خواست
غیر الله اکبر زان لیک / نیست جایز بمذهب مالک
ذکر کرده به نقد کیف است / نزد مذکور شرح در واسط
هست تکبیر اولی فرض / در بیان فریضه کرده غرض
لفظ تکبیر اندر است نهاد / ساخته در بیان واجب او
یعنی الله اکبر را و مانند / لفظ الله اعظم از خوانند
فرض تحریمه بیا بجا او / ترک واجب بکرده است اما
تو که را انجا است می بود / چون الله اکبر از گو است
فرض و واجب تمام کرده خلاف / هم غیر آنند از آنچه خلاف
شارح در داد علامه / ذکر کرده است آن سکر نجامه
شخص الله گفت پس کرو تا / حسن آورد روایت از امام
میشود شروع نماز اما / لیک در ظاهر الروایه لا
شخص الله گفت او پس کرده / نیست شارح باتفاق اطو

گفت تکبر

۱۹۱ بجا آورد

گفت تکبیر مقتدا با امام / پیشتر از امام کرد تمام
گفت ابو جعفر سخن با فرع / الاصح عنده یمن شده شارع
مقتدی در رکوع امامش یافت / گفت تکبیر را اگر بشتافت
ذکر کرده است شارح اورا او / آن شروعش بغیر جایز باز
مگر آنکه قریب تر بقیام / بود و هم گشته شروع او درست تمام
چونکه تکبیر اول جزئی خیر / که محلش بود قیام نه غیر
چون الله اکبر از گو گفت / گو بحذف او در حقیقتش چو گفت
ساخت در کتاب فی یاد / هم نوشته است شارح او
گر گفته مد به همزه الله / یقین آن نماز او است تباه
معنی فاحش خطا است تمام / چونکه گشته منقلب استفهام
گر نمود کشیده آن بیک / میشود کافر از برای شک
ور کشیده میان لام و ها / ضرر نیست لیک بحرف بی
گر کشیده مد به همزه اکبر / نیز از شک نماز او ابتر
کرد اکبر میان باء و را / مد کشیده لحن در لغت فرما
بشود احتمال معد او / هم در آنجا نماز فاسد گو

۲۴۲

بارها گفته الله کفر مباد — لیک آنجا نماز او ست فساد

هر صدا از نماز ویران است — سخنان در زوال ایمان است

مثل این که ره عجب راه است — زیر هر یک قدم تراجاه است

در پس هر کلام شبهاتش — تا در آرد خطا و نقص نم

مع اندیشه‌ست خطرات — تا رباید بشور و سوسه

در پس هر نگاه خطر است — آنکه تا هر دو اختیار رسد

بیکجا آن هزار دشمن راه — مگر او در پناه خداوند پناه

در بیان فرضیت قیام و احکام او

در فرائض به قول جمله امام — پس هر رکعت است فرض قیام

آنچه در جامع الابتین است — گفت تفصیل این سخن آنست

هست در شرح او که است (کشته حق آن) — شق بالا دهم شق بایان

بالنسبة اصل قیام رکن تمام — در فرضیت (میان) نه اعتقاد قیام

لیک هر قرائت قرآن — (دراز) اعتقاد او قیام واجب دان

آن نه سنی که مقتدی از آن — باید اندر رکوع اماش آن

نشود واجب اعتقاد بداد — چونکه ساقط شود قرائت او

گفت در

گفت در شرح شمس الدین چون (ابن) — باز در جامع الف نیز چنین

لیک با کنک امی با شبهت — گفته تقدیر ... آیت

لیک قدر قرائت از صادق — نسبت تقدیر در حق لاحق

وین روایت ز نزد شیخ نکو — از کتاب دیگر خلاف او

آنکه لفظ قیام شد نطق — زین سبب گفته اند این حق

از برای نماز کس بنحوست — گر بود بالشند بالسند رست

یا بجز و یا صبحای و تر یا — جایز است آن نماز و لی لا

در بیان فرضیت قرائت و احکام او

چار گانه بود نماز اگر — شش نظر رخ شد یا دیگر

فرض باشد قرائت اندر دو — نیز در شام در دو رکعت او

بوده باشد نماز دو رکعت — فرض باشد بهر دو به شبهت

شافعی گفت در همه رکعات — فرض باشد قرائت انجو فوق

در قرائت خصوص فاتحه نیز — فرض گفته است آن و رسته تمیز

نزد اصحاب ما است از آن (با مرد) — در دو رکعت اگر قرائت کرد

لیک در باقی رکعت آن ثبوت — گفت تسبیح یا مکر و سکوت

نزد اصحاب ما نماز روا است | لیک گفتند خالی از اولی است
پیش حسن آن امام صاحب عقل | مشکلند از امام اعظم نقل
فاتحه در نماز مکتوبات | هست واجب به جمله رکعات سجل
ما یجوز به الصلوة چنان | یعنی ادنای خواندن قرآن
نزد نعمان امام دین برحق | فرض باشد یک آیت مطلق
گر کسی اکتفا باین بر کرد | نزد او در شد کار ما خیرد
گفت یک آیت طویل و دراز | یا سه آیت که باشد او قصار
بوالمکارم بزرگ با تقوی | گفت در شرح خود به رفعت
احسن این زیاد آنست مرد | او روایت ز بو حنیفه کرد
یعنی ادنای خواندن از قرآن | ما یجوز به الصلوة چو آن
باد و آیت آن سه آیت گر | باشد او مثل سوره اقصر
آیتی خواند با دو آیت اگر | میشود مثل سوره اقصر
لم یجوز گفت آن دو مشهد | از وجیز او نوشت بر تجدید
لیک در وتر نقل فرض ثبات | هست قرائت که در همه رکعات
در تطوع ازان سبب نشنت | چونکه هر شفع در علیحده است

نزد در وتر

۲۹۵

نزد در وتر احتیاط این است | داند آن کس که در علم و دین است
گویم آنچه احسن و متین گفت | یعنی در جامع البساتین است
بود اندر نماز زن یا مرد | خواب برده اگر قرائت کرد
هست جایز نزد بعضی یار | لیک اعاده گفته هو المختار
وان تقص در طریق روایست | هست اجماع امت نبوست
از قرات سبعه از هر یک | خوانده باشد درست و ان بی شک
چون ز تجوید شارح او راد | کرده در شرح خویشتن او یاد
چونکه گفته رسول انس و جان | بود رسته و راستی قرآن
گفت بر هفت احرف او نازل | یعنی بر هفت قرأت المنقل
هست کافی و شافی این بر هفت | متواتر بود خلاف ز هفت
از همین هفت ها یکی منکر | شود و هر که می شود کافر
چه بود حکم ما عدای هفت | یعنی قاری چنانچه با او رفت
گرچه مرویست از رسول انام | متواتر نبود نقل آن
متواتر نبوده اخبارش | زین سبب کفر نیست انکارش
لیک باشد درایت معروف | یعنی از خبر سبعه موصوف
نیز شارح نوشت از تجدید | منکرش ز اهل فسق باید دید

۲۲۶

شد بیان اگر روایت آن / منکرش را از اهل فسق مدان

آنچنان شخص از قرائت شاذ / خوانده باشد درست نیست نماز

هفت قاری که نور افشانند / بقرائت سبعه می خوانند

نام آن هفت قاری ار نافع / در مدینه امام دین نافع

قاری مکه بود ابن کثیر / همه در چرخ علم ماه منیر

آنچنان ابن عامر اندر شام / بود ابو عمرو هم به بصره امام

عاصم و حمزه و کسائی نیز / بود در کوفه این سه پاک تمیز

هر یکی پیشوای دین بودند / زبر کشور القیاس بودند ۲۹۷

نزد هر قاری بود دو راوی / علت جهل را چه داروی

راوی ابن عامر هشام / مع ذکوان آنچه کرد اعلام

راوی نافع آن امام طریق / بود قالون ورش بالتحقیق

بعد ازین راوی ابن کثیر / بزی و قنبل ست آن دو بهر

هر ابو عمرو را دو راوی گشت / بقیاس دان که دوری سوسی است

راوی عاصم آن امام دین / بود ابوبکر حفص بالتعیین

راوی حمزه چون خلف شد یاد / هم بود راوی دگر خلاد

راویان کسائی آن دو عزیز / لیث بو الحارث ست دوری نیز

آنچه در

آنچه در شاطبی که هست ابیات / رمز بهر بزرگ نفس است

هست در کاشف المعانی هم / رمز این بزرگان این کم

چون الف را تو رمز نافع دان / با و جیم ست رمز شاگردان

دال زابن کثیر دان از حل / ها و زا رمز بزی و هم قنبل

هر ابو عمرو حا بدوری طا / رمز سوسی شده است اینجا یا

کاف لا رمز ابن عامر کو / لام و میم آمده دو راوی او

نون بود رمز عاصم دین رین / هر ابوبکر حفص صاد عین

۲۹۶ فا بود رمز حمزه در الطاف / هر دوش را که داد است ضاد قاف

گفت رمز کسائی بالغ را / هر دو راوی بود سین و تا

کاتبان در کراس می مانند / رمز این بزرگان چنانچه دانند

هم درینجاست رمز ها که / ترک شد طول ذکر سازم اگر

شاطبی هم نکرد شرح و شان / تا بر از خصوص آنها بی

علم قران بود فریضه عین / سر خرد ور بیفتد در کونین

تا بخوانی بعلم قرآنی / از خصوصیتش یکی دانی

خواجه پارسا ولی کبیر / ذکر کرده در اول تفسیر

نیز در چند نسخه هم این است / از رسول خدا این نقل است
به نقیض جاهلان قرآن را / هر زمانش نهند چون آن را
دم آید اگر کند کار صحیح / مخورد در زمان آن بی‌ریب
غرض بیا زود از من ای خو / چون کلام تو هست در ...
لحم ادرا چگونه باید خورد / مرد قاری را حدیث نمود
قاری آن است با ریا خواند / مثل فرمود هذا خواند
نیست قاری که بی‌ریا خوان است / بلکه انجو اندن آفت جان است ۴۹۲

در بیان رکوع و کیفیت آن

این چنین در نماز رکن فعال / فرض باشد رکوع از احیان
حضرت شه حسین تصنیف / کرده در جامع البسا تیشل
گفت او دست اختیار مرد / این چنین را چگونه باید کرد
گفت یکباره رد باشد / گر برد نام این چنین باشد
لیک از عالمان رخ بگو / گفت با حاجت رکوع امر است
بوده باشد بود درست نماز / بقیام اقربست نیست و از
لیک اندر رکوع ... هست / و هست همواره ساختن

بلند

بل ز تحسین شارح اوراد / از امامان جاب زود یاد
در رکوع کس نماز گزار / نکند پشت خود اگر هموار
گرچه با جایز است حکم نماز / خوف با جایز او هم ما هست
خلاف میکند رکوع اگر / کرده در شرح شه حسین خبر
چون خمی و ملکه کرده پیش خویش / یعنی اقدام رکبتین خویش
که کرده در رکوع زبی حل / والله انیمه کس حاصل
۳۲۰ ۵۰۰ آنچه در این کتاب نقل است / نیز عبدالعلی نوشت این است

در بیان سجود و کیفیت آن

هم به فرمان حضرت معبود / فرض عین است در نماز سجود
آنچه در جامع الرسائل گفت / نیز در بعض نسخه چون این گفت
سجده ثانیه چو اول دان / هم با جماع قول فرض بدان
سجده بر جبهه است الف ... / گفت در مختصر به ...
شارح این کلام شه حسین / گفت در شرح ابرار و عینی
بینی با جبهه با انف سجود / هم فرض بر عین فرمود
در هدایه و نسخه چنین فرمود / چونکه ضبط رسول این بود

گر کند سجده بیکی زین دو   نزد نعمان جواز باشد او
کرد بر بینی اقتصار اینجا   غیر جائز بود به قول علما
مگر آنکه ز عذر بانی نداد   بعد از این سجده را جایز گو
یک روایت بر چنین هست از نعمان   سخن او چو قول شاگردان
نیز در جامع الکبیر است   نزد ایشان فتوی بر این است
در خلاصه بجبهه ار ترشت   سجده کردن بود مکروه ادا
ور به بینی است عذر لیکن کرد   این بود قول ز فتیان ره
با خس سامع اگر خرد و منده   دگر اینه در کتاب بر جنده
سجده بر ریخ و بامن کرد او   عذر با عذر غیر جائز گو
گفت اندر فتاوی مسعود   سجده بر ریخ بود فعال هیچ
در و مسند ست اندر ...   سجده کردن بجز بخ خوانا
سخن بر بزرگان راه نما   میکند از روی غفلت را بایی
هست از ... فعلی ...   آرد آنکس بجا قیام رکوع
سجده را نحو خویش را کفته بای   سخن ... فعلی جهنی فرما
لیک در فقه و بزرگان ما   میکند از رو غنا ابتدا بایما

سجده

ر ل ۴

سجده سه قطع کرده ...   نیز سه قطع شود ز ... قیام
این سخن در صلاة مسعود   سخنی در فصول فرمود
شخص تا در نماز از سجود   قدرتش با قیام کردن بود
بایما در رکوع اراده کرد   قاعدا میکند ایما این برد
قاعدا میکند ایما بسجود   از قنیه در قاضی ذکر نمود
باقی این اگر بجوا اهل ...   در صلاة المریض آید ...
سجده آرد اگر برو الارض   از چه نیک ... عرض
بهر فرمان حق جبین پاک   چه سعادت بهی بر روی خاک
ساجدان سجده کرده بر چیز   سخنیش را اگر بجاید نیز
هم بکرد قرار ...   سجده جائز بود ورا لانا
یا بجالین یک بر بستر   سخن ارض ... حبه اگر
سجده او جواز فرموده است   این سخن در صلاة مسعود است
سجده بر برف کرد اگر ...   به ایمان شرطه جایز است
سجده بالای ریگ آرد او   جبهه گیرد قرار جایز گو
شارح وردها کند تقریر   هست در مسجدات جنبش تیز

۵۰۲

۵۰۱

حاشیه کرداند نقل ...

سجده بالای آن حشیش کرد   صحیح پیش ما نیست جایز است
حکم محلوج حکم کاه و قطن   حکم آن جمله این بود به فطن
لیک سختی او نباشد اگر   نیست جایز اتمام سجود که
ناجوازی او از آن وسط   که نیکو بر ... قرار بیابد ما
سجده بر گندم و جو آورده است   حکم بر جایزی او کرده است
چونکه گیرد قرار پیشانی   این قدر بس نیکو ... پیش
لیک اندر صلوة مسعودی   ... گفته است آن ... مسعود   ٥٠٣
در تفاریت جوال این شکل   یعنی چون گندم است جون حاصل
سجده جایز بود و الا نی   سعی کن احتیاط را او ...
جای سجده ز جای قدم ار   هر چه باشد بلندتر بود آن
گر بقدر دو خشت مضروب است   رفعت او سجود محسوب است
باشد اگر از او جواز مباد   ذکر کرده است شارح اوراد
آنچه در جامع البیان است   نیز در بعض نسخه چون این
جای سجده اگر ز جای قدم   باشد از نصف گز زیاده هم
در محل زحام جائز دان   لیک در غیر او جواز مدان

نیز بنوشته است آن نکته کس   در مقدمات صلوة حاتم پس
موضعیکه کند سجود بر او   نه ز جای قدم بلندتر او
زیرقش از دو خشت زیاد   باشد آن سجده‌اش جواز مباد
نیست خشت نجار ...   قدر ربع ذراع دان آن ... از خشت
بود باشد ز حام آدم ...   نیست جائی که سجده سازد آن
سجده بر پشت آدمی جائز نه   اگر آن کس نماز او خواند
٩٠٣   آنچه صدر الشریعه تعیین کرد   پس درست است سجده آن مرد
لیک بر پشت آدمی دیگر   یعنی اندر نماز نیست اگر
یا گذارده نماز است آن   او نخوانده نماز این ...
سجده بر پشت او مکن روا   در خلاصه و قایه غیر ...
قولهای ائمه دین گفت   صاحب جامع البیان گفت
هم ز ابن مقاتل با عقل   از کتاب قنیه سازد نقل
شرط کرده است آن امام همام   سجده بر پشت مرد در زحام
این یا ... شرط سجده جایز   گر بود در زمین ... او
این چنین از ائمه عالم   نقل سازد ز بو الکلام ...

کرد مردی به پشت مرد سجود — سجدهٔ او به پشت دیگر بود

گفت صدر القضات جایز است — از کفایه کند بیان آن

قول دیگر او نیابد فرض — سجدهٔ ثانیا نیست گر بر ارض

از خلاصه نوشته آن یعنی باز — نبود و در صحیح قول جواز

سجده بالای کس بهست روا — جای خالی نیابد او اصلا

فرجه قدر سجده نیست اگر — غیر جایز بود به پشت دیگر

گر بود متصل زمین انبوه — تا که نخرند راست او میان

گرد عبد العلی حنبلی تعیین — مستحب در کتاب شمس الدین

فرجه یافت سجده برد گرد — هم جواز است سجده ...

نیز در باب جمعه قاضیخان — گفت گوید حسن در ...

سجده در پشت مرد دو بار حال — نکته گفت آن شریف کمال

نقل کرده است شارح او — جبهه بر پیچ عمامه را بنهاد

یا کند بر ریا و جامه سجود — هست جایز نکرده خواهد بود

از ابو یوسف عمرو است — حرف برنا جواز آورده است

سخن شافعی که هم بود است — یعنی غیر جواز فرموده است

سجده

سجده بر آستین کند انسان — یا بود سنگ ریزه‌ها چون آن

یعنی ساز در زبر دفع اذا — سجدهٔ او بغیر کرده ادا

نبود انچنین بکره جواز — نقل کرده بها فرود نماز

جای سجده نجس بود اما — آستین بهین کرده در آنجا

سجده بالای آستین آورد — در خلاصه جواز بنای کرد

وضع دو زانو وضع بر دو دست — نیز در وقت سجود سنت است

لیک بر ارض ماندن قدمین — بالشه اندر سجود فرض العین

این سخن در بدایه تعیین کرده — شرح او را و از محیط او

تا که آنکه اصابع دو پا — رافع هست زمین مکروه

بو المکارم که ناصر دین هست — از غنیه صحیح گفت این است

قول وضع قدم که در ابحاست — گفت وضع قدم با ...

گر چه یک اصبع است وضع — در خلاصه همین بود تعیین

بر زمین که نهاد پشت قدم — جز رسد بر زمین اصابع هم

گر مکان هست تنگ جا بر آن — در خلاصه بود بیان آن

یک قدم بر زمین که چون نهاد — گفت تجویز شارح او داد

در رنایین

لیک اندر صلوٰة مسنونه ست / در جوازش خلاف فرموده ست
یک قدم بر زمین نهاد و اگر / زیر آن قدم نهاد دگر
نیز اندر صلوٰة مسنونه ست / نارواگفت حکم فرموده ست
ز فرض نیز گفت وجوب / وضع دو دست زانو آنده وجوب
لیک قول از بزرگان ما / گفت ابونصر شه با تقوی
بر زمین ار که بینی اگر ننهاد / در سجودش بغیر جایز باد
سجده نبود سجده قرآن / زود آید اگر بخواهد آن
اتم بود اختیار بو لیث این / این سخن در کلم الفقها دیدیم
از ابو یوسف آمده ست جواز / گفت این قول را رواست بساز
لیک در جبهه نیست به تمیز / نیز واجب بما بود تجویز

در بیان قعده اخیر

قعده آخر است فرض العمل / چو نمازگر ز سجود برماند این
گفت صاحب نهایه فاخر / یعنی فرض است قعده آخر
نقل او از کتاب اسرار است / فرض او از کتاب اخبار است
تا بقدر تشهد است قعود / فرض او را که مصطفی فرمود
که خروج به صنع ز دو فا / فرض باشد بقول نعمان

این خروج

این خروج بصنع را دو یار / گفته یعنی ز واجبات شمار
در عبادات حضرت باری / واجب است احتیاط را آری
هست مذکور فقه کیدانی / انچنانش در خروج درود
آنچه با فرض ثابت ست / بود رستنی و دلیل در قطعی است
اوست فرمان کرد بکاری / نبود ریب شبهه در وی ست
فاعلش را ثواب لا تحصی / هست در ترک او عقوبتها
منکر فرض می شود کافر / فرضیش راست اتفاق اگر
آنچه او واجبی بود اثبات / هست ظنی دلیل در اثبات
فاعل واجبات را ست ثواب / تارک او بود سزا عقاب
عملاً مثل فرض باشد آن / اعتقادا و سا چو فرض مدان
کفر نبود چنانچه انکارش / رتبه اش بعد فرض شمارش
سنت آنکه نیست منع / بر تمامی فعل بر خدا طلب
ترک کردن ملک گر بیاود / نشود تا چو فرض حکم او
فاعلش را ثواب بر شمرند / تارکش را عقاب بنوشتند
یعنی این حکم بر موکد ست / و از ندا به انچنانش گشته است

مستحب آنکه کرد پیغمبر ... ترک کردند مرة دیگر
سلف او را گرفته باشند دوست ... گوش کن در کتب بیان اوست
فاعلش را نوشته اند ثواب ... تارکش را نبود سبب عقاب
سنتی که بود زواید است ... نیز بر تارکش عقوبت نیست
فاعل او ثواب میباید ... عاقل از فضل او رکا تابد
نیز چون تارکش نفرج او را دست ... از بزرگان چنین خبر داد است
سنتی که موکده بوده است ... مصطفی کرده است فرموده است
شخص بر سنت رسول ح ... کرد انکار حجت حلم و سلم ۵۰۷
کرد اندر صلاة مسعود آن ... کز صحابه علیهم الرضوان
متفق باشد اول آخر ... منکر اینچنین سنن کافر
ابتدا اختلاف اگر کردند ... آخرا اتفاق آوردند
باشد انکار اینچنین سنت ... بدرستی و راستی بدعت
در فصول عماد تعیین کرد ... در بیان کلام کفر آورد
گفت شخصی آدمی دیگر ... ناخنت کن قلم تراش از سر
باشد این سنت رسول الله ... گوید آن کس زجاهلی ناگاه

گرچه

گرچه سنت بود نه لازم حسن ... کفر باشد همچنین تقبیح سنن
چونکه این بر سبیل انکار است ... زین سبب قول کفر مردود است
او که بر دو چه محدود گفته ... زین سبب بر قبیح بر گفته
نیز در سایر سنن (انکار) این است ... آنچه در این کتاب تعیین است
به خصوص آن سنن ز بینک ... متواتر رسیده مثل سواک
کرد در موضع دگر تعیین ... طعن بر سنت که هست کفر است (این)
هم ز کنز العباد گویم باز ... کز سنتهای پنج وقت نماز
حق نه بیند اگر کس او را اصل ... میشود کافر آنکسی بد اصل
لیک حق دیده ترک او نمود ... خویش را با گنه اندازد ۵۰۸
آنچه قول صحیح است این است ... نیز در چند نسخ تعیین است
فقیه بولیث را دگر این ... گر ز شخص فرض کرد (ترک)
در فروعش نماز او درک ... هست در نسخه چنین تعیین
خواه کس ساهی است یا قاصد ... بیقین دان نماز او فاسد
ترک واجب که شد ز شخص بس ... گر بود عمد جرم است آن کس
آن نماز درست بر نقصان ... مبتدع بوده است تارک آن

سهو باشد سجود سهو او / نقص او زین سجود بر دارد

ترک سنت اگر بسازد آن / نیست فاسد نماز این ایشان

سجدهٔ سهو هم نه لازم / لیک بر عمد کرد ترک آثم

نا غلط ترک کرده اند / تارکش را گنه نمیدانند

لیک مانده بست از فضیلت این / در جمیع کتب این تعیین

در صلوة نقیه مسعودیست / در کتاب فقیه فیروزیست

ترک واجب بعمد سازد کس / کرب زد سجود سهو آنکس

یعنی نقص نماز باشد او / بر نگیرد ز بزرگ گناه

هست مذکور فقیه کیدانی / نیز اندر شروح وی دانی

ترک واجب به سهو سازد کس / سجدهٔ سهو میکند آن کس

ترک واجب که کرد زن یا مرد / در بیان چهارم تعیین کرد

در بیان واجبات نماز

پس بگویم واجبات نماز / گر بخواهد خدای بی انباز

بهتر از قرات قران / گفته شد در کتاب فرض آن

که به تخصیص فاتحه خواندن / هست واجب بنزد ما بطن

شافعی در تمام رکعات / فاتحه را فریضه کرد اثبات

آنچه در جامع التمیز است / نزد مالک بفرض آنست

هم خزانهٔ امام صاحب نقل / میکند از ابو حنیفه نقل

فاتحه در نماز مکتوبات / هست واجب بجملهٔ رکعات

سورهٔ فاتحه بکردن ضم / یعنی از واجبات هست آنهم

نزد مالک فریضه فرض بوده / قول واجب بنزد ما بوده

در بیان نماز سهو سازد و / از ذخیره و شرح اوراد

یک طویل آیت کلا الله / یا سه آیت ز آیت کوتاه

بعد فاتحه بخواند ندان / که با جماع قول واجب دان

نیز در شرح شمس ابن است / نیز در چند نسخه تعیین است

گفت در مختصر بلا تکذیب / هست واجب رعایت ترتیب

سخن مختصر بود مطلق / لیک اندر هدایه است سبق

نیز در چند نسخ زر خوش گو / آنچه فعلی بود مکرر او

پس مراعات نیست ترتیب / باشد از واجبات بی تکذیب

در نهایه نوشت بی شبهت / آن مکرر بود به یک رکعت

یعنی چون سجده که بود تکرار — در یکی رکعت است او دو بار
سجده‌ها تا نماند است اگر — نیست آنکس برکعت دیگر
سجده‌ای ترک گشت که دررو — اول آن سجده را قضا آرد
سجدهٔ سهو هم کند آن یک — هست جایز نماز او بی‌شک
لیک غیر مکرر مشروع — یعنی اندر نماز مثل رکوع
آنچه بعد از سجود شد الواقع — همه مقتدایان به مذهب جمع
از همه باب بزرگ واقفی — شنو ثبت یعنی صاحب کافی
هست تقدیم راست استادان — بر آنکو هست فرض عین آن
نخبیان نه حسین تعیینش — کرد در جامع البیان تبیینش
نقل کرد از شروح مبسوط آنکه — از ظهیریه از محیط چنان
هم ز شرح طحاوی و ساز و فرض — هست تقدیم آن مراتب فرض
آنکه صدر الشریعه در تحریر — گفت ترتیب اولین تکبیر
در صلاة فقه دین مسعود — در ترتیب او قضا فرمود
نیز ترتیب انفرائض بس — گفت فرضیت اتفاق‌اکس
قعدهٔ اول از وجوب نماز — در دو قعده تشهد او باز

٥١١

تنبیه

چون قیام رکوع و سجود
حق تعالی به بنده که فرمود

در نمازی که جهری خوانند الله — جهر شان از واجبات حمید الله
در نماز زن بود قرائت پست — پست خواندن ز واجبات است
هر چه گاهی مصلی خواهد است — او مخیر بود به جهر و پست
در خلاصه فقیه مسعود است — گر مصلی که منفرد بود است
در نمازی که پست خواندن بود — هم باین پست خواند نیز
منفرد در نماز جهر که هست — خواه خواند بلند خواهی پست
نیز در بعض نسخه چون این گفت — لیک در جامع البیان گفت
منفرد جهر کرد در اخفا — از محیط است سجدهٔ سهو اما
بو المکارم که شرح بر وی هست — در بیان قرائت او درست
چه بود جهر گفت اخیرش — بانگ او نای او شنید غیر
چیست او ناز پست در معنی — بانگ اسماع نفس خود یعنی
گفت این قول را صحیح شمار — هم اصح گفت هم هو المختار
از ذخیره ز شرح اوراد — در صفت نماز ساز ز یاد
نشنود نفس خویش در خفا — الاصح آن نماز نیست روا
به همین قول اعتماد شمار — این درست است هم هو المختار

مود

٥١٢

؛ فی امین اگر بخواهد حسے / در بیان قرائت آید وسے
نیز تعدیل کردن ارکان / هست واجب بمذهب نعمان
لیک ابو یوسف درست و تمیز / فرض فرموده است فرع هم نیز
حجت تعدیل رکن که فرمود / یعنی آرام در رکوع سجود
نیز در قومه جلسه آرد مثل / گفت تعدیل رکنها مثل
قدر تسبیح چون گرفت آرام / گفت تعدیل رکنهاش تمام ٥١٣
شخص در ده جلسه را برجا / رفع سر کرد و سجده کرد آنجا
در کتاب هدایه کرد بیان / نیز در بعض نسخه چون آن
سر او وا اقرب سجود نماز / اصح قول اصل هست جواز
لقعود اقرب است جایز دو / یعنی نزد محمد نعمان
در رکوع و سجود تسبیح / سنت حضرت نبی است صحیح
گر رکوع و سجود خویش تمام / نکند گر نشد بلا انجام
هست در شرح فقه کیدانی / نیز در نسخه مصابیح و امام صحاح
خبر از رسول حق کو راست / اسرق السارقین که هست او راست
نیز بنوشت در حدیث دگر / اخبث الناس گفته پیغمبر
بدترین دزدان

بخیس ترین
این اجا

۱۱۱ این احادیث را ز مصابیح / نیز بنوشته‌اند در مشکات
چه جفا میکند بخویش چه جبر / چشم بر هم زدن ندارد صبر
نفی نیست در تو آرام است / اسرق اوست قلیل نه هست
بدترین دزدان
در قنیه است قول از طرفان / سهو او را سجود لازم و آن
لیک بنوشت فقه کیدانی / نیست لازم بسهو در واجب
چونکه او واجب بغیر بود / آن ولیکن ولیل خیر بود
لیک بر ترک واجبات دگر / سجده لازم چو سهو کرد اگر
٥١٤ در دو رکعت بخواندن قرآن / گفته بودیم قبل فرض آن
بگو لیک تعیین در اولین او / بدرستی ز واجبات
کوی تعیین امامش باز / مقتدی را ز واجبات نماز
صورت این اگر بخواهد حسے / در بیان امامت آید وسے
انجمن خواندن و تعظیمت / هست در وتر از وجوب قنوت
انجمن اگر بخواهد آن / میشود در صلاة وتر بیان
گو تکبیرهای در دو عید / نیز از واجبات باید دید
انجمن اگر خدا خواهد / در بیان دو عید می آرد

در وقایه وغیرها این بود — نقیه گوید انه بعد ازین فرمود
آنچه فرض و وجوب شد تقریر — هم اداش کنی بلا تأخیر
یعنی اندر محل ادای آن — بدرستی ز واجبات بدان
صورت این اگر بخواهی آن — می‌شود در سجود سهو بیان
نیز بیرون شدن بلفظ سلام — هست واجب بجمله احکام
شافعی گفت فرض‌ها شد این — هست شرح وقایه را تعیین ٥١٥

در بیان صفات سنت و مستحب نماز

آنچه مذکور شد فرض و وجب — غیر ازین سنت است یا مندوب
آنچه فرض و وجوب شد یعنی — شافعی گفته است یک معنی
هرچه گاهی کنی شروع نماز — کن بتکبیر حق تعال آغاز
لفظ تکبیر فرض تکبیر — کرده بودیم قبل ازین تقریر
آنچه سنت ز مصطفی بودست — گوش تکبیر رافعاً دو دست
آنچه عبد العلی که تعیین گفت — نیز در جامع الیتیمی گفت
آنچه در مختصر که کرد بیان — از ظهیریست قاضی‌خان
تا که مس میکند بود ابهام — شحمتین دو گوش آن هنگام

در هدایه خلاصه غیرهم — نیز در سایر کتب تنها
شحمتین دو گوش را ابهام — گر مجاور کنند در آن هنگام
قول بو یوسف است در ضمیر — رفع یا کی مقارن تکبیر
نیز نعمان و نیز محمد باز — دست بردارد و کنند آغاز
این سخن در صلاة مسعودی — نیز اندر هدایه فرمودی
اصح قول دست بردارد — بعد تکبیر بر زبان آرد
٥١٦ هست در اکثر کتب این یاد — هم نوشته است شارح اوراد
از صحیفهٔ عمدة الابرار — عامهٔ بزرگان برین بشمار
گفت امام سرخسی که ثواب — وینه اخذ و درین مکتوب
قول بو یوسف نکو کردار — در خلاصه بود هم المختار
نکند کس اصابع نحو ضم — نکند فرجه و ز کلی بهم
میکند سوی قبله بطن کف — نکند نیست هم بقول سلف
انچنین در صلاة مسعودی — نقلی ز زاهدی فرمودی
زیر کفش کند آزاد — دست را ز آستین برنیارد
دست را ز آستین بر آورند — هست درباره کتب ز سنن

نیز در پارهٔ کتب او ستست   چونکه با کم ز مصطفی قو ماست
لیک ز منقول کافی آورد ست   این روایت که از نبی کرد است
بود معتمد در زمان سرد   دست در آستین فرو نکرد
اما در هیبت را اما آخر   می نخواند و بانه ازان فاخر
بو المکارم بزرگ شرع نشان   می ب زور نظمت بیان
که صحیح سخن چنین دانا   پیش از افتتاح می خواند
در برایه نوشته اند اما   قبل ازین هم نخواند پس او ما ٥١٤
تا شود متصل بنیت آن   یعنی تکبیر این صحیح بدان
سخن بنده کان معبود است   ذکر رفته در صلوة مسعود است
وقت تکبیر دست برابر   تا که بر سوی دست آرد سر
وقت تکبیر دست بعض از زنان   سر خود سوی برد کند با یان
راهد فخر گفت آنده اگر   چون شود بار کتف او بار
او بعضی چو را که موی است   آن شروعیکه کرد جایز نیست
شیخ الاسلام گفت اگر تقلیم   جست نزدیک تر نماز تمام
لیک نزدیک تر بود برکوع   آن شروعیکه کرد نا مشروع

هرکه مخلص بود درین اوصاف   نکند او در نماز خود بخلاف
دست در آستین نهان کردن   وقت تحریمه سنت است بزن
هرکه در بنده کی بباشند مرد   عمل فعل زن نخواهد کرد
شمس الدین بگفت دست اگر مرد   گشته عیبت اگر شروع بکرد
بر جملایکه زن شروع آورد   دستها تا بکتف بردارد
در هدایه صحیح قول این است   بعد ازین در خلاصه تعیین است
٥١٦ بعد تکبیر مرد نیک اندیش   دست تا زیر ناف دارد پیش
انجنین در صلوة مسعود است   سنت جمله مرسلین بود است
دست ایمن بچپ نهند اما   در خلاصه زو ضع اخذ او
بیشتر بزرگان پاک نهاد   گفته اند وضع اخذ جمع بیاد
باطن کف راست تا او   یعنی بر پشت کف چپ ما
حلقه گیرند بخنصر ابهام   رسغه دست چپ بقول امام
باقی انگشتها بپشت ذراع   جمع شد اخذ و وضع زین انواع
بو المکارم بزرگ پاک سرشت   هم چنین نوع صحیح نوشت
در قیام که ذکر مسنون است   سنت اوست اعتماد دو دست

در هدایه صحیح تعیین است | در خلاصه اصح آنست
پس محمد امام معنی گفته | بقیس سنت قرات گفته
تا که فارغ شود کسی ز تکبیر | گفت در رسائل سکنه آن پیر
لیک فارغ نه از ثنا و ازان | احتما وست بعده ازان بطل
شارح در روان علی حصر | سکنه نقل از کتاب جعفر
مالک اندر قیام گفت ارسال | زن سبب گفت بعض ارسال
بعد تکبیر اولین که هست | گفته در رسائل بعده بند دو دست
گفت جمله امام پاکینه | زن نماند دو دست بر سینه
هر که دارنده نماز تمام | در اوائل نماز وقت قیام
چشم بر سجده گاه خود دارد | چشم خود زان محل نه بردارد
فرجه دارد میانه دو قدم | یعنی مقدار چار اصبع ضم
گر مصلی است مقتدی الحمد | گو بدیش در کدام دم تکبیر
از ضنادر حجت ترغیب | ذکر کرده است شیخ سارنه
گر امامش با تحرم تکبیر | برابر مقتدی بازو سر
بنوشتند بر معین فتوی | هم بود احتیاط هم تقوی

از انگشتهای

۵۱۹

اگر فا... اورده است | فصل تکبیر را بیان کرده است
اصح قول را اگر دانی | گر امام است در ثنا نخواند
گفت تکبیر مقتدی آن دم | فصل تکبیر را بیابد هم
از خلاصه چنین کند تقریر | در ثنا بود امام گفت تکبیر
فصل تکبیر افتتاح بیافت | بایدش پیشتر از و بثنا فت
قول مختار را اگر دانی | یافت وقت فاتحه خواند
میباید به ثواب آن تکبیر | احتیاطش بکن بهر تقدیر
از ذخیره نوشته است اما | یعنی گفته بعض از علما
گر امامش برکعت اول | بایدش مقتدی شروع عمل
فصل تکبیر اولین را او | یافت از جمله احتیاط نکو
هست در قاضی خان معنی گفت | با امامش اگر برابر گفت
لیک روایت شده است از ابو یوسف | بنود آن شروع او محسوب
پیشتر از امام سازد یار | فی الاصح عندهم جواز مباد
پس کلام فتاوی حجت | گفت با اختلاف نسبت
هر که دارنده نماز که هست | بعد تکبیر دست چون بربست

۵۲۰

باتوقف ثناش میخوانند | آن ثنا این بود بقین بدانند

سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک

این ثنا که در کتب شد یاد | چیزی از دو نگرده اند زیاد
در هدایه چنانچه این شد یاد | بعد بنوشت شارح اوراد
در محل قرائت آید کس | اقتدا کرد با امامش پس
گر امامش کند قرائت پست | خواند نقل این ثنا که سنت است
گر امامش بلند می خواند | بیقین خواندن ثنا ماند ٢١
چونکه اینجا شنیدن قرآن | هست لازم بمقتدی فرمان
دیگر گروست فتوی بر این است | نقل او از نصاب تعیین است
گر بود در دوم رکوع امام | اقتدا کرد شخص آن اسلام
گفت تکبیر قائما آن کس | با توقف کند رکوع پس
ترک سازد ثنا علی التعیین | مشتغل میشود بتسبیح این
این سخن را صحیح فرمود | نقل او از نصاب می بوده
گر منفرد است یا امام | چون ثنا خدا که کرد تمام
پس تعوذ بخواند سنت است | چونکه این تابع قرائت است

بنور

بنود تابع ثنا پس آن | یعنی نزد محمد نعمان
در هدایه چنانچه تعیین است | در نهایه و کافی هم این است
مقتدی را تعوذ سنت نیست | چونکه بر مقتدی قرائت نیست
لیک بر قول سنت بود آن | چونکه لازم بود بر او قرآن
نزد بویوسف طریق ثنا | این تعوذ بود تبع ثنا
در خلاصه تعوذ فتح ر | صورتش این بود تو گوش بدار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

٢٢ گفته این تعوذ است خفا | اصل انیو واجب است نزد علی
کو تعوذ در افتتاح نماز | که بهر رکعتش اعاده مساز
از نهایه شارح اوراد | که درین نظم خویش سازم یاد
گر تعوذ بماند از نسیان | بعد از آنکه رسد بخاطر آن
یعنی از بعد فاتحه خواندن | پس تعوذ نگوید او ز فطن
چون تعوذ بگفت در اشباه | بعد او سنت است بسم الله
در سر فاتحه بهر رکعت | تسمیه گفت گشت در قنیه
بیقین و آنکه فتوی بر این است | هم بود احوط آنکه تعیین است

ثانی آنکه راه دین پوید | تسمیه جزو فاتحه گوید
دار او رفته است این باز | نیست با فاتحه نماز جواز
یک سخن که ز بوحنیفه خبر | گفت در اول نماز نه دگر
در قنیه نوشته و در این باب | این سخن نیست اصل صحیح
بلکه نزد جمیع با شبهت | تسمیه در سر همه رکعت
لیک بعض ائمه و انصاف | در وجوبش او شده است خلاف
نزد هر دو امام شیخان | هم معلّا روایت ز نعمان
یعنی در راس رکعت ثانی | مثل اول وجوب مبدا نه
بلکه روایت از ان غریب ازو | یعنی در غیر افتتاح نماز
گفتش تسمیه نیست حسن | لیک واجب بود صحیح سخن
نزد در جامع الرموز آورد | هم بلفظه صحیح تعیین کرد
یعنی در شرح شمس الدین محروست | بین اصحاب با تخلف نیست
بلکه در کل رکعت است آنجا | خواندن تسمیه زود وجوب
در هدایه کتاب مشهوره | گفت لا بین فاتحه سوره
لیک نزد محمد است او | گر نماز بود مخافت او
بست

ص ۲۴

تسمیه درمیان این دو باد | اجتهادی و زین چنین افتاد
گفت از مضمرات شمس الدین | قول مختار قول او را بین
گفت لا بین از محیط اما | احوط این است بر همین فتوا
لیک از ضعیف گروه است این | درمیان دو سوره کره بدان
گفتش تسمیه حسن باشد | داند آن شخص اهل دین باشد
قول مجموع عالمان است | تسمیه در همه نماز اخفاست
هست در شرحهای معنی نسفت | جهر او در نماز بدعت گفت
ممکن جهر تسمیه آنجا | هست در منیع اورد روایت
پس حدیث صحیح غیر خلاف | که در اخفای اوست ای انصاف
چون بگوید اعوذ تسمیه کس | سوره فاتحه بخواند پس
سوره دیگر از فاتحه ضم | میکند چونکه واجب است آن هم
جهر اخفا بخواندن قران | از وجوب فروغ سنت دان
گفتن آمین اگر بخواهد هم | در بیان قرائت آید وی
چون قرائت کند بجز امام | مقتدی این نخود سکوت (۵)
ور بگو دادگر قرائت کرد ۲ | نزد و مانع گنه کار نگرد

[illegible]

ص ۲۱۶

بلکه تو لیست بر رفع نماز از صحابه بزرگان طراز
سورهٔ فاتحه که کرد تمام گوید آمین چو مقتدی امام
در نمازی که نرم می خواند نیست آمین بمقتدی واند
آخر فاتحه اگر چه شنود این سخن در رفقا در مسعود
گوید آمین بقول بو جعفر بو المکارم چنانچه کرد خبر
بگو آمین مصلی بر اخفی چونکه آمین بمقتدی است اینجا
پس بنای دعا بر اخفی بود در هدایه و غیرها فرمود
نیز اندر هدایه کرد بیان حمد قصد اندرو بود دو بیان
لیک تفصیله در وی آن نگو گفت تو لیست بر رفع نماز
بلکه صاحب خلاصه الفریدز گفت با رفعه خطای فاحش او
نزد بو یوسف است نجر فرو که برفعه به جمیع سر زو یاد
بنوشته بر تمام فتوها که سزاوار نیست گفت اما
لیک بنوشته شارح او او جامالست اگر بر زو یاد
گفت فاسد باتفاق نماز نقل از نجم است آنچه باز
چون قرات تمام سازد کس مسکنه در قیام قطع نفس

بعد الله

۵۲۵

ما بین

بعد الله اکبر او گوید آن هر دو بار رکوع این ابن
لفظ تکبیر سر کند وقت قیام نزد تسویه رکوع تمام
گفت از مضمرات شمس این در صحیح روایت است همین
گیر دش با دو دست دو زانو نیک تفریج با اصابع او
گر دو زانو او شود چو کمان گفت در شمس این کمر بت دان
نیز قوت کند بسستش آن تا که پر دن رود نجم دوران
این سخن در صلوة مسعودی بعد از این در خلاصه فرمود
پشت خود را چنان کند هموار قدح آب گیرد استقرار
هم سر خویش را نه بر دارد هم در اینجا فرود نه آرد
راست گیرد بقصد خود یعنی منع تنکیس ازو نمعنی
از سفینه شارح آورد هم بباز و رکوع از آباد
از شجیح است جای نفتن نیک جبه افزوده آن در زن
هست در شرح شمس این با طمن پس مصنف ازان نکرد سخن
این باب رسید بود که زنان اندرین حکم هست چون مردان
لیک از زاهدی حسان نشد یاد زن نمی بازد اصبعان شاد

۵۲۶

نکنند احتمی وهم وو دست   هر دوز انو زن بخدار برست
بل نهد دستهاش کرده ضم   میکند رکبتین خود را ضم
یعنی فی عیکند حضدان   یعنی زن وور رکوع بجو مردان
هر جله نیکه کسی رکوع آرد   چشم بر پشت پای خود دارد
از وند خاطر عادل   صفت خاشعی که شد نازل
گفت ابو طلحه یا رسول الله ٥٢٧   چیست اینجا خشوع بگو آگاه
گفت بر او رسول خاص عام   اینکه باشد مصلی وقت قیام
بصر انعصای چون فرمود   منتهای نگهش بود بجای سجود
انجنین بار کوع در قدمین   منتهای نگهش مصطفی گفت علی
در محل سجود بار بنی   در محل قعود فخذ وی
نیز عند اسلام اول دان   باد تا کتف راست چشم آن
نیز و تسلیم که بود تا سی   چشم تا کتف ایسرش دانی
آن نماز نیکه خاشعان خوانند   گفت در کافی انجنین دانند
در صلاة فقه مستعود ا   گفت خیر الانام فرمودا
هرکه این سنن بجی آرد   نور ایمن باو نکه دارد

جهت

چیست در جامع العبا تعیین   که درین باب کرد تعیین نیز
گفت کعبین خویش چسبانند   یعنی اندر رکوع یادوا شنه
هم بقلعات وسید را رو   نقل این را ز زاهدی آرد
اقتباس در کتاب شمس الدین   بعد ازین شیخ میکند تعیین
هست تسبیح در رکوع باد   سنت از بهر صغار و کبار
یعنی از مان تسبیحات این یاد   کرد تفصیل شرح او را او
کرد با دکنند زسه افضل   پنج یا هفت گفت آن اجل
لیک تسبیح را تمام طویل   نکنند تا شود بقوم ثقیل ٥٢٦
لیک تسبیح در رکوع سجود   نزد بعضی امام واجب بود
نکه در سجده تسبیح یک   فرض باشد بمذهب مالک
فرض گوید ابو مطیع صبیح   در رکوع سجود تسبیح
یعنی این بو مطیع شیخ کو   بود شاگرد بو حنیفه او
نزد بعضی ائمه اکرم   گفت تسبیح را ز سه کم کم
غیر جائز بود نماز آن   مده از دست احتیاط بجان
لفظ تسبیح گفت شمس الدین   در محل رکوع باشد این

در رکوعش گرفت چون آرام / نیز تسبیح او که کرد تمام
بعد تسبیح بر زبان گویان / یعنی بر داردش سرش را آن
چیست تسبیح ای بلک که / سمع الله لمن حمده
که در ینبوع المقتدی است / گویدش ربنا لک الحمد آن
در هدایه و غیرها این است / نیز اندر خلاصه تعیین است
می نگوید امام این تحمید / نیز نعمان امام عقل مزید
منفرد شخص هر دو را گوید / وانکه آن کس که راه وی پوید ٥٢۴
در صلوة نفیه مسعودی / نیز کنز العباد فس مسعودی
سین تسبیح در رکوع آغاز / دال ها را بقومه آخر ساز
در کتب نفیه آورده / از بزرگان چنین بیان کرده
است غیرها گذار اگر فوتش / گویدش وقت رفع تسبیح آن
بعد در قومه چون گرفت قرار / بادِ تحمید این صحیح شمار
ها که با نغمه در آخر حمده / ساز اظهار را ابی لک ره
شخص پیدا هاکر باز دیاد / گفت تقیید شارح اوراد
هم بگوید بجزم ها چون این / گفت در شرح خویش شمس الدین

نیز اندر

المعان نیز اندر رساله هاست بیان / چون کند وقف است او وقف
نیز در شرح ابو المکارم آن / گفت باید بجزم این احکام
نیز در شرح فقه کیدانی / عربیا شرکه زده دی دانی
جزم سازنده های او بسیار / هست در نسخه های چنین بسیار
نیز در شرح خویش شمس الدین / گفت هر ثواب با تعیین
قومه آن است راست کردن آن / شق ها لازم شق پایان
باد در قومه دستها ارسال / سخن بزرگان بفهم مقال
٥٣٠ باز در قومه چون گرفت آرام / آنچه در او بود کرد تمام
بعد الله اکبر او گویان / میرود با سجود آنگه آن
گفت اندر صلوة مسعودی / شرح او در او نیز فس مسعودی
چون ز قول مصلی آگاه / سر ببازد چو همزه الله
راء اکبر که حرف آخر بود / میکنند ختم آنچنین سجود
در خلاصه ز قومه این ... / میرود سجده ... آن
بجابگ میرود با سجود مثل جبل / گفت این بدعت است آن عمل
در محل سجود باید او / نهد اول به ارض دو زانو

بعد دو دست در زمین تمام / بعد جنب و بعد جبهت [illegible]

این سخن در صلاة مسعودی / شرح اوراد نیز فرموده

نیز ضم سازد و اصابع [illegible] / سجده سازد و میانهٔ دو دست

نزد گوشش ای شریعت طلب / میشود با جدائی دو دست

تا که از گوش او [illegible] / او [illegible] پشت دست او را نیز

همه انگشت دست پای کند رو / سوی قبله شود محل سجود

فرض و ضم کردن قدم [illegible] / یک بیک کرده ام بنفس بیان

جنبه خود را کشیده میدارد / نیز بر [illegible] نقل آرد

شکم از ران ران ز ساق جدا / سجده میسازد از برای خدا

نیز ضبعین مرد را [illegible] / هم ذراع دراز از میان آزاد

لیک در شرح خویش شمس الائمه / گفت از راه علی [illegible]

مقتدی در صف برادر عیان / گفت این را نمیکند ضبعان

سجده سازد زن [illegible] / فرض سازد و ذراع خود بر زمین

نیز این را نمیکند ضبعین / نکند نصب اصابع قدمین

بلکه چسباند او شکم بر ران / چونکه پوشیده تر بود بر آن

در براه و

در برایه و غیرها و اما / در همه نسخهای [illegible]

چون بیارد سجود خود بر جا / گوید سبحان ربی الاعلی

بعد از آن راوی سه بار / زاهدش را تو مستحب شمار

گر زیاده کند ز سه هر گاه / طاق باید بگفت [illegible]

لیک تسبیح را امام طویل / نکند تا شود بقوم ثقیل

چون کند مقتدی در سجود آرام / نیز تسبیح او کند تمام

باز الله اکبر او گویان / سر خود بر دارد از سجود چنان

در صلاة فقیه مسعودی / آنکه تکبیر گفتن [illegible]

اولش از سجود آغاز زد / ختم در حال جلسه میزد

بین دو سجده که نشسته قیام / قدر تسبیح بر نشست آرام

باز الله اکبر او گویان / میرود با سجود ثانی آن

گوید از بعد جلسه الحمد الله / ختم کن در سجود ثانیش

سجده ثانیه چو اول دان / آن بر جا چنانچه گفت بیان

چون شدی فارغ از سجود [illegible] / خیز تکبیر بر زبان گویان

اول حرف از سجود آغاز / آخرش در قیام ختم بساز

تر اندر صلوة مسنون است / بهترین امام فرمود است

سجدهٔ نماز که ادا سازد / زود بهر قیام برخیزد

همچنانکه ز سنگ تفت کسی / می بخیزد و چنانکه خیزد بس

کل تکبیر انتقال که هست / می بگوید امام جهر به بست

شارح در دو بانگ روانی / می بزد زر چند نسخه بیان

چون بخیزد مصلی در اندم / خیزد و شیر صدر بر دو قدم

دست خود تکیه بر زمین نکند / بنصر در دست کس انچنین نکند

جبه بر داد اول انچه او / بعد پنج دو دست دور از تو

رکعت نماز را چو اول دان / لیک بنود چهار چیز در آن

یعنی تکبیر اولین بنزد / رفع دو دست هم در بنبود

هم تعوذ ثنا نخواند / یعنی در رکعتی که ثنا نخواند

یعنی این چار چیز از عمل / می گذارد چو رکعتی اول

غیر انجا رها بقی عمل / نیست در غیر رکعت اول

گفت فارغ ز سجدهٔ ثانی / در دوم رکعتی که سید انام

کرده تکبیر ابتدا از سجود / ختم تکبیر میکند بقعود

در نماز فرض

در نماز فرض اگر نشیند مرد / در هدایه و کافیه تعیین کرده

کرده اسنجی پای راست نصب / سوی قبله بانگشتان

هر دو دستش بر ران خانه / نکند اخذ زانوها واند

هم روایت ز شرح اوراد است / نیز در شرح خبر داد است

اصبعا بیش نیکنند اوضع / نکند فرجه در رکعها هم

بلکه در حال خویش بگذارد / دست بر ران خود میبنهد

می نهد چشم بر کنارش آن / گفت در کافی انجه بر ران

گفت از زاهدی که شیخ امین / یعنی اطراف اصبعهای این

امر زین حال نبرد دو زانو / مینرود یعنی بر قعود او

در دقایه برایه مشهور / انچنین در کتابها مذکور

گفت از سوی راست بانی زن / می برآید و وقت نشستن

بنشیند بالیه چپ او / چونکه بنشیند ما یاد بنکو

هر کرد راتهد نماز که است / یعنی هر رکعت دوم نشست

می بخواند تشهد مشهور / این بود آن تشهد مذکور

یعنی التحیات ابن مسعود

یا رب حب افزایش باید کرد
یعنی بالا در نشیند مرد

التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله

بود باشد نماز دو رکعت — چون تشهد بخواند با شهبت
صلوات و دعا بکرد و تمام — کرد همچنین بدهند سلام
از دو رکعت بود نماز زیاد — از تشهد زیاده هیچ مباد
چونکه این قعدهٔ اوسط است — چون تشهد بخواند باید خواست
نیز با غیر تکیه خیزد و آن — باز تکبیر بر زبان گویان ٥٣٩
گوید از قعده عزة الله — رای او در قیام باشغبا
ما بقی رکعت است چون نماز — لیک با ضم سوره می‌خواند
بخواندش فرد فاتحه الکس — هم رکوع سجود آرد و بس
گر سه رکعت بود نماز شام — می شتابد کند نماز تمام
چار رکعت بود نماز اگر — راست خیزد و بر رکعت دیگر
چون بخیزد و بر رکعت چارم — می بخواند چو رکعت سوم
دارد او به شرح او گوینده — از بزرگان که راه دین گویند

شخص

شخص از شفعی نماز خوبست — گفت تسبیح با تکبر و سکوت
نزد اصحاب ما نماز رواست — لیک گفتند فاتحه اولی است
لیک در وتر نقل فرض — نه قرائت چو در هم رکعات واجبات
در قطوع از آن سنت است — چونکه بر شفع وی علیحده است
نزد در وتر احتیاط این است — داند آن کس که بر ره دین است
نزد بو جامع ابی حسن است — هم ز بو حنیفه آنچه نقض است
حسن ابن زیاد حسن نقل — میکند از ابو حنیفه نقل
٥٣٦ فاتحه در نماز مکتوبات — هست واجب بجمله رکعات
شافعی در تمام رکعات — فاتحه را فریضه کرد اثبات
چون نشد او ادا فاتحه کرد — هم رکوع سجود باید کرد
هم رکوع سجود با جزء این — میکند همچنانکه هست تعیین
پس باخلاص باطن ظاهر — بنشیند به قعدهٔ آخر
آن تشهد که یاد شد زان پس — صلوات رسول خواند و بس
هست سنت بنزد ما صلوات — شافعی فرض میکند اثبات
این سخن در هدایه شد تحقیق — صاحب کافی گفت بعد از این

اینجا نکته آن درست تمیز | فرض کوید او تشهد نیز
صلوات رسول این باشد | والله آن کس محجوب مین باشد

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و
علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابرا
هیم انک حمید مجید کوید شمس الدین

صلوات که ساخته تعیین | انجا ذکر کرد شمس الدین
گفت از دعا که کتب مراد است | لیک در بعض نسخه بارک نیست
انچه از دعا کرده است اثبات | مثل او ذکر کرده است این
مثل او در کتاب حصن حصین | لیک یکقول آنه وارد است این

اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت و بارکت
علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید حصن حصین

چون بخواند درود با شهادت | بعد او خواندن دعا سنت
ان دعا را ز خویش آغاز | مؤمن و مؤمنات را سازد
در صحیفه کافی تعیین است | سنت خواندن دعا این صور

اللهم

اللهم اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین والمؤمنات کما فی

نثر در چند نسخه این باشد | سخن اکثرون همین باشد
هم دعا با بود از این دیگر | نقل او هم بود زبین میر
ذکر کرده است جامع مشکوت | از رسول خدا رسید اثبات
الله علیه که شد در قصص | علی کفته الله باشد این

عن ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه قال قلت یا رسول
الله علمنی دعاء ادعو به فی الصلوة قال قل اللهم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من
عندک وارحمنی انک انت الغفور الرحیم متفق علیه

ناقل این دعا علی التحقیق | افضل جمله هست صدیق
هر دعا را افضل ناس است | ناقل او که ابن عباس است

اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر
و اعوذ بک من شر فتنة المحیا والممات و اعوذ بک من شر
فتنة المسیح الدجال کذا فی المشکوة در خلاصه آورده است که ربنا
آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و در شرح او زیاده است

والوهاب

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت

چون درود را که گفت تمام | وهر اول بسوی راست سلام
بعد بر سوی چپ سلام دهد | چشم خود را بکف خویش نهد
گفت در شرح خویش شمس الدین | از حق لقی جنابی رفت تعیین
اولا در خروج خویش کروانند | گفت آنکه سلام می خواند
میکند نیت او بدل آنچنانک | در سلامش تا دهی ملک ٥٢٦
نیست بر آدمی که در آتش است | ملک المسه بر کجاهاست
در همین باب صاحب کافی | نیک تصحیح کند در والصافی
نیست آن ملائک حفظه | در سلامت کجی او ندهد ره
پس بهر مؤمنی بامر خدا | ملکانند حافظان ما
در شمار جمیع ملائک صاف | رفته از محققان بیش خلاف
یک جز اینچنین بود بیشک | که بهر مؤمنیست پنج ملک
یک فرشته است کاتب حسنات | کاتب سیئات او یکدمست
یکی تعقیب کنند با خیرات | یکی از دفع میکنند آفات
زان یکی او که گویدش صلوات | میرسانند با محمد خوش ذات

بنیز شقه

نیز گفتند بعض از اخیار | دو ملک بوده است با هر یار
بعض اخیار چون نص افتاد | همه صد و شصت کرده بعض یاد
بیقین وان همیشه بر هر یک | حفظ هست بیگمان بی شک
عدد شان نمیکند تعیین | که سزاوار قول باشد این
نیت آدمیان امام نکو | میکند هر که باشد ش مع او
در خلاصه صحیح قول این است | در همین باب آنچه تعیین است
کو بود مقتدی بلاشبهت | آنچه گفتم میکند نیت ٥٢٧
اینچنین نیت امام کند | در همان وقت که سلام کند
گر امامت بسوی راست آن | نیتش در سلام اول دان
سوی چپ است در سلام چپ | میکند نیت آن جدا زطلب
ور جدا از امام هست انبار | شرح ابو یوسف است اول باز
لیک در مذهب محمد امام | نیت او کند بهر دو سلام
سخن از امام دین عظیم | در هدایه است چون محمد اهم
هر کسی را که نیت نزدیک آن | در نماز و اینچنین بزبان
نکند نیتش علی التعیین | در هدایه صحیح گفته این

منفرد در سلام نحو ای خبیر   حفظ قصد میکند نه غیر
می کند نیت آنکه هست امام   در صحیح سخن بهر دو سلام
ذکر کرده فقیه شمس الدین   از ابو القاسم آن امام دین
گفت اندر سلام آن ره رو   نیت سجده اهل ایمان کرد
میشود با نیاز زین تفصیل   این بود قول آن امام جلیل
هم نوشت آن امام خوش گفتار   همچنین در فتاوی مختار
مقتدی آخرین سلام خویش   نیست تر بهر از سلام پیش
مقتدی مد بهر دو دست سلام   گفت بعد از امام خود دو تمام
در روایت نه هست از نعمان   یک روایت چو قول شاگردان
یک روایت مقارنت با امام   مقتدی میکند سلام تمام
گفت ابو جعفر سلام یار   ذکر کرده است مذهب مختار
از یمین و به امام سلام   مقتدی آنچه مان دهد سلام
او که خارج نه از سلام [illegible]   از یسار هم به سلام این یار
فقه ابو لیث راست القیاس   میکند نقل آن امام دین
گفت انس از رسول خلق نواز   در جماعت کسیکه گنج نماز

بگذارد و به غدرانت مجید   که باو اجرهٔ هزار شهید
آن شهیده آن جنک [illegible]   مرده باشند فی سبیل الله
مخلص [illegible] صابرین باشند   آنکه غیر مدبرین باشند
وعده های دیگر رسول خدا   گفت او ما شیعی بگفتن ادا
بشنوید ای برادران ما   هست اندر خلاصه الفتوی
گر و کس ترک سنت [illegible] میکو   که بعذر است هست معذور او
ترک سنت ز و [illegible] قرآن   نیست مقبول فرض آن [illegible]
ترک سنت چه خصلت شوم است   ز آنچنان اجر [illegible] محروم است
پس [illegible] ترک آن کو نه عقل   آنچه سنت ادب که [illegible] نفل
نیست عامل انیکه میگوئی   [illegible] ازین سبب [illegible]
بنده غفلت است در گو   ظلمت ما سوا است در [illegible]
بند بستی بدست [illegible]   بک نفس تو [illegible]
میکنی جمع [illegible] احسان   میزنی آتش ریا بر آن
خرقه ها عشکه میدوزنی   در بر خود نکرده میسوزنی
عهد ها که صبح بر بستی   نفعه [illegible] شکستی

[illegible] جبر کنند
[illegible] عقب کنند

رشتهٔ توبه که بخود بندد | تا ز او را بهزاران جا کند
ور توبه که از سر خرف شکست | تو ز انسان که مرضی ور است
گر تو ناگاه نفس بد جهد | بشکنی بی شک بد خورند
از تندرو نه خود بر زشتی | تو که باز از نفس وارد گرمی
نجد امین زبان که امین رو | لاف عهد ز نیز بحضرت او
مگر آنکه خود از بخشنده | خود بگوید بلفظ خود بنده ٥٢٣
شیخ حق قطب دین فرید الدین | منکشف در کتاب خود تفصیل
فاسقی از گناه باز استاد | ور توبه برون ز خوف یکی در
مدتی در غم ندامت بود | از گنه ساختن سلامت باد
باز نفس بد بی تقاضا کرد | غل احوال پیش رسوا کرد
بحرانی بود رفته از ثواب | ریخت برون ز صحبت ان باب
باز از فعل خود پشیمان خورد | غم فرو او فکرت بجان خورد
خواست تا توبه کند آن دو | لیک شرم از خدا ز خود مکو
گر بتو دور بود که آن همه | زنهره توبه ساختن دارد
هاتفی گفت فاسق بشنو آن | مست بود بحالت خود خوش

هست

هست در بار مغفرت در وصل | نا امید مباش از بر تو کوشش
قابل التوب بنده کان مائیم | ما پذیرنده گناهائیم
گرچه صد بار توبه بشکستی | بگذر اندر تو غرور مستی
چون پشیمان شد از ره ستوی | آشنای بندهٔ ما ستی
چون شنید آن ندا ز غفلت کی | گرد بر خویشتن گریبان چاک — توبه کرد و جهد از اشک
جست از جای خویشتن برق | گشت در بحر محبت غرق
گشت یکباره باز خویشتن جدا | عاقبت شد ز اولیای خدا
٥٢٤ ای کریم از ازل خدای احد | رحمت تو از همه ...
من همان نامه شش سیاه ستم | توبه کرده عذر خود گویم — نیست الکنون ...
لیک دارم امید از آن کو | از همه سوی مایل نیک تو
آخر کارم از گرفتاری | بصلاحیت نیم تمام آری

در بیان قرائت نماز جهر

در هدایه و غیرها بنوشت | یعنی از عالمان پاک سرشت
جهر بر توبه امداد امام | در دو اول عشا و شام
بافه یک رکعتی و رشام | خواند اخفی چنانچه احکام

در دو رکعت آخر عشا که هست … گرچه بنشسته امام خواند پست
بر جماعتهای مصلی خمرهاست … خوانده‌اند بلند خواهی پست
لیک فرمودند جهر افضل … در نماز یکه بود جهر اول
در خلاصه مصلی خمرهاست … پست باشد نماز خواند پست
اینها حملی که چون مبهمان گشت … پس متفصل دار وجوب گشت
آنچه او بار جهر اخفی باز … در هر کروهیم و در وجوب نماز
٥٢٩ در نماز ظهر و عصر که هست … واجبست این کند قرأت پست
لیک در جمعه و در عیدین … میکند جهر ای برادر چنین
غیر از کس نماز جهر قضا … یعنی از شخص فوت گشت چنین
خوانده‌اش از طلوع بعد ازین … گر امام هست جهر سازد گر
اینکه ذکر اند لیک ثابتست … هست مختار بلکه خوانده پست
در هدایه صحیح باشد این … میکند باد لیل تعیین
نیز اند خلاصة الفتوی … گفت جمهور بخواند اخفی
در نماز یکه او تطوع هاست … روز باشد کند قرأت پست
شب بود در هدایه پیر زنند … خوانده‌اش خواه پست خواه بلند

ذکر کرد

دیگر و از محیط شمس الدین … جهر دار روز نفل گر باشد این
جز و باشد و در شب آماده … افضلش بین جهر اخفی گو
در نماز فجر فوت از ادا … بشنو و یک باو دگر قرآن
بنو و حکم جهر بین خواندن … در خلاصه چنین بود باطن
لیک در بعضی نسخه تعیین … اینچنانکه گفت شمس الدین
بشنو اند اگر بود اخفی … گفت اعلای جهر شنیع آن
شد چنین آن امام حمید بن … گرد در شرح خود تعیین
جهر سازد امام آن چنین … که بقدر سماع مقتدیان
نکند جهر آنقدر اما … یعنی بر فوق حاجت آن بس
فوق حاجت بود اسائت بین … ٥٤٦ مثل این ذکر کرد شمس الدین
منفرد در نماز جهر که هست … گرده بود اختیار خواندن
فاتحه خوانده باز بعض این … افتته اگر و دیگری ملقین
در کتاب خلاصه ساز و یاد ما … فاتحه جاهر اعاده بادها
در نسخه نوشته اند چنان … افتته اگر و بعد از آن زجلان
ما لقن قرأت او و الله … گفت آن کس بلند میخواند

بشنیدن

از پس درود اول خفتن   ترک کرد بد فاتحه خواندن
فاتحه را در آخرین عشا   بهر سهو غلطکند قضا
ترک شد سوره در دو اول   می نخواند زبعد فاتحه پس
جهر سازد امام باشد این   در هدایه بود چنین تعیین
وجه بسیار گفت دیگر   که نسازد قضای سوره اگر
پس بقول صحیح با اشباه   جهر سازد بفاتحه همراه
یعنی قول محمد نعمان   قول یوسف بر خلاف آن ۵۴۷
آنچه فرض است واجب قرآن   یعنی اندر نماز خواندن آن
در فرائض و واجبات نماز   شد مفصل نگفتم اینجا باز
سوره با فاتحه که کرد ضم   یا سه آیت قصیر شده هم
قدر فرض و واجب تمام کرد و صاف   هم نمی‌بیند از آیه خلاف
کو اکنون تو منتخب را این   در کتاب هدایه شد تعیین
پس همان گشت در سفر باشد   یعنی در فجر هم اگر باشد
سوره فاتحه که میخوانند   باز هر سوره که میدانند
در سفر فجر را رسول خدا   کرد او با معوذتین ادا

پس ازین

پس ازین فعل حضرت مولی   در سفر سوره قصر اولی
اینکه گفتم بیشک اشباه   باشد آن کس بعجلت اندر راه
لیک اندر محل امن قرار   بوده باشد اگر مسافروار
گفت چون سوره بروج اگر   چون قرائت کند بدو بهتر
آنکه باشد مقیم زبهر اجر   خواند آن کس در دو رکعت فجر
یعنی از غیر فاتحه ارشاد   چهل آیت بگفت یا پنجاه
نیز از غیر این روایت است   از چهل آیت خدا یا شصت
نیز از شصت تا صد است بفجر   بر همین وارد است جمله اثر ۵۴۶
آنچه صاحب هدایه آورده   وجه توفیق او چنین کرده
راغبان را صد آیت است و کاهل   کاهلان را نوشته اند چهل
باشد اوسط الحال آدمیان   بین پنجاه و شصت آیت دان
قول دیگر نقل کنند از آن   بدراز لیل کوتهی آن
کثرت شغل و قلت وی   نگرد با وی از غیر لیست سطی
آنچه اندر هدایه تعیین است   در خلاصه و غیرها این است
در صلاة فقیه مسعودی   با خبار رسول فرمودی

خواند اندر نماز فجر آن شه / پیش اصحاب سورة البقره
نیز از جامه او هست خبر / سورهٔ یوسف اینکه خواند عمر
سوره را چون رسانده تا بجی / یعنی آنکه و قال یا اسفی
تا که برون گریستن افتاد / بعد ازان هفت بار کوع نهاد
گشت معلوم سورهای دراز / میتوان خواند مثل ایشان باز
این بجائی بود که قوم آن / راغبان هم قوی حالان
مقتدیها ضعیف حال بود / خواندن اینچنین ملال بود
در خور ضعف جماعت خویش / خواندش پیشوا اینکه ... پیش
آن نبی که چون رسول الله / می بخواندی نماز فجر آنشه
پس بجان نور علی مصطفی / تا که بشنود گریه طفلی
گشت معلوم اشفق است / آنچه مادرش بجهت
خوانده آنجا معوذتین نبی / بهر آن گریه که کرد صبی
زین دلایل کند قرائت امام / در خور حال اضعف اقوام
در هدایه بجو فجر در بحضر / می بخواند امام بالتمس [illegible]
چونکه وقت است [illegible] وسعت / گرچه او [illegible] شبهت

٥٤٩

سورهٔ اخلاص
سورهٔ [illegible]

لیکن

٥٥٠

دور گردانون

لیکن از اصل بود به از فجر / یعنی در ظهر قول آن با اجر
چونکه در وقت ظهر هست مشغول / باد کم تر [illegible] از ملال
سخن مختصر [illegible] / در حضر آنچه هست مستحسن
پس طوال مفصل اندر فجر / نیز در ظهر پیش یابند اجر
باد اوساطه در عشاء و عصر / شام را باد سورهای قصر
نیز بشنو که قول مختصر است / اینطوال مفصل آن سورهاست
بر درستی ز سورهٔ حجرات / [illegible] تا سورهٔ بروج اقتباست
اینچنین از بروج تا لم یکن / هست تا لم یکن ز اوساطه
بعد ازین سورهاست تا آخر / لو قصار مفصل آن فاخر
نیز در بامداد با شبهت / در قرائت در اول رکعت
بر درستی دراز تر خواند / در هدایه ز رکعت ثانی
لیک در ظهر بر دو رکعت آن / گو [illegible] مذهب شیخان
گفت امام محمد ابن حسن / دوست تر آن بود بنزد حسن
رکعت اول تمیع نماز / در قرائت کند ز ثانی دراز
اینکه در جامع الکتب مسطور است / [illegible] درین باب آنچه [illegible] است

از ذخیره گفت بعضی سنت / فتوی بر مذهب محمد گفت
هم بتاتارخانیه در اینجا / هم بمأخذ گفت لا اقوی سه
گفت در منیه است یا عیدان / باتفاق سخن میان دوان
گر بود عم در اول رکعت / گر تطویل قدر سه آیت
در خلاصه نوشت نیست خلاف / گفت مکروه اینه و انصاف
لیک کمتر بود ز سه آیت / نیست مکروه بیشک اهل شریعت
چون قراءت کند بجز امام / مقتدی را شود سکوت تمام
فقه کیدانی نسخهٔ مرغوب / گفت انصات مقتدی را وجوب
در کتاب هدایه نقص این است / در نهایه و غیرها این هست
گر امامش ز آیت ترغیب / بخواند خوش که آیت ترهیب
بشنود هم سکوت باشد این / استماع است فرض حین او این
روز جمعه امام بر منبر / یعنی صلوا علیه گفت اگر
گفت صاحب هدایه بخوانند / یعنی سرا بگوید او صلوات
اصح قول آنچه هست مثبوت / میکند قوم استماع بسکوت
گفت آنچه اصح که مذکور است / هست اندر کتاب مذکور

لیک اندر

٥٥١

لیک اندر کتاب قاضیخان / بر زبان صحیح کرد بیان
از اول خطبه تا بآخر بس / یعنی سازد سکوت سامع کس
چونکه هست استماع خطبه فرض / میکند در مشایخ عرض
چونکه بعید از دور او خطیب / هست ممکن درود بر گفتن
سوره بر نماز کرد تعیین / بکنند بوده است مکروه این
قولها که ائمه دین گفت / صاحب جامع الیسا گفتین
نیز تکرار سوره با شبهت / هست مکروه در یکی رکعت
در دو رکعت دو سوره گر خوانند / سوره در میان او ماند
گفت مکروه پاره علی / قول دیگر نوشته اند اما
طول اگر هست سوره مابین / نیست مکروه از برای عین
هست مکروه در یکی رکعت / نیست در این خلاف شبهت
سوره خواند شخص از اوسط / فوق آن سوره خواند در آخر
در خلاصه نوشته کرده است این / گفت چون این شیخ شمس الائمه
نیز بنوشت آن فقیه زمان / این همه در فریضه کرده بیان
گر شود در سنن خلا یکره / نیز در چند نسخ کرده آگه

٥٥٢

این کراهت که گشت تعیینها   هست در حال اختیار اینها ٢
لیک در حال عذر با فسیانها   علما گفت غیر ناس بدان
آنچه تا رخانه راست بیان   چون رعایت ترتیب قرآن
لازمش صحیح مانند او   لیک سهوا و سجود مکو
سوره الناس خواند انگه   نیز خواند بر رکعت ثانیه
در خلاصه کتاب مشهوره   در دو رکعت بخواند یک سوره
اختلافست در اعمیه ره   اصح قول گفت لا یکره
چون و چنگ انجبین کمرون ٢   گر کند ناس هم مکرر ترت
هست اندر صلوة مسنوع   نقل کرد از رسول معبود
حضرت مصطفی درون نماز   ز آخر سوره نکرد آغاز
قطع هم درمیان سوره نیز   که نکرد است آن رسول عزیز
بلکه هر سوره که کرد آغاز   کرد آخر اگرچه بود دراز
بلکه در سوره در یکی رکعت   که نخوانده هست متفق امت
لیک آنکس که ختم میسازد   سوره از میانه آغازد
یا کند قطع درمیان او   یا بیک رکعت ار بخواند دو

آنچه در

آنچه در این صورت کند مکروه   ختم سازنده را کرانه
شرح در وی چنین آورد   قصد یک سوره در نماز که کرد
هست مکروه گر رها ماند   بعد از آن سوره دیگر خواند
گر چه زان سوره را نکوید پیش   آن مصلی گفت [illegible]
گر مصلی بر رکعت اولی   خواند یک سوره از کلام خدا
بعد آن کس بر رکعت دیگر   سوره دیگری بکرد بر سر
بعد سر کردن او نقصان واند   سوره در میانه می ماند
نکند ترک یا کند این بار   خواند این سوره را به طول شمار
یا که در رکعت دوم اغمد   سوره را اگر قرائت کرد
بعد واند ز سوره دیگر ٢   نیست با آن هست بالاتر
در کتاب ذخیرة المختار   نکند ترک بعد از این بار
نیست گفت یک آیت از قرآن   خواند بعض در فریضه بدان
در تطوع بغیر کراهت   از سلف این سخن به بیان

در بیان قرائت که حرف بر حرف دیگر تبدیل شود حکم چیست

سخن عالمان ظاهر ظرف   حرف خوانده شود مکان حرف

بوده باشد باد می احتمال — با مشقت بجد در توان کردن آن
یعنی چون طا و ضاد در گفتن — با مشقت بجد توان کردن
یعنی الصالحات که بضاد — طا بخواند کسی بجای ضاد
گفت فاسد نماز این سخن — ور فساد او چه شک چه گمان
لیک نمکن اگر نبود فصل — بین دو حرف بی مشقت اصل
یعنی چون طا بود مع الضاد — طا مع التا و سین مع الصاد
در کتاب خلاصه تفصیل است — اختلاف ائمه در این است ٥٥٥
بعض کردند حکم او بفساد — نزد بعضی ف ساد و صلاح
ما اضطر رحم بزا یا بطا — خوانده باشد نماز نیست روا
گفت از شیخ امام سعید — آن امام همام صدر شهید
طا بخواند کسی بجای ضاد — یا شود ضاد و جاز طا هم یاد
یا بخوانند سین بجای صاد — نزد عامه مشایخ است فساد
نزد بعضی ائمه فاسد — واجب است احتیاط بر قاری
فاسد نیست درا اما — لیک بیک در خلاصه کرد ادا
یعنی چون طا غلط را با ضاد — یا بخواند بزا نماز فساد

ضاد مغضوب را اگر با ظا — خوانده باشد نماز نیست روا
یا بخواند بزا و یا بذال — گفت فاسد نماز او غالی
لیک در خواندن و لا الضالین — خوانده با ذال یا بظا گر این
در خلاصه فساد نبود آن — گفت فاسد بذال آن صحیح
در سراجیه هم بذال ظا — خوانده باشد نماز او است روا
ناضره بضاد را با ظا — قول عامه فساد گفت انجا
شخص و العادیات ضبحا را — گفت فاسد اگر بخواند از ظا
ناظره بظا شود هم ضاد — نیز اینجا نماز نیست فساد
٥٥٦ ذلت ضاد شد نمار فساد — ظا بخواند و ملاف ساد و صلاح
ذال اگر خواند ضاد و نقل — غیر فاسد بگفت اهل سبیل
لیک این ضاد و ظا که گفت او — نیز ظا و تغلن گرده ضاد
زان ازین کلم بخواند ظا — نیست فاسد بود لفظ را اما
نیز با ذال شد نماز فساد — نیست قول در خلاصه یاد
شخص در لا اله غیرک او — جاز غیرک بخواند خیرک او
در فساد نماز او است خلاف — در میان ائمه و لطاف

فرض را بدل یا با ظا — بخواند باشد نماز سست و وا
ظاهر الاثم را اگر با ضاد — یا بخواند بذرا عناز خفه
نز نما فوراً گر با ظا — یا بخواند بضاد نیست روا
بخواند انظر من الله ار با سین — یا بصحدر با سین بخواند چنین
سین لیرا شعو بصاد قحر — یا شود صاد و خاسئا و جبر
یا بخواند عسر را با صاد و — لا تقصر و لما بسین نشاید و
لام شد میم لا تفصام چنین — یا اقر واد تصطلون انه بسین ٥٥٦
صاد کرده مسیطر اکرم — نیز چون این فصل عظیم هم
یا بکرده خان عصونک بسین — یا صعد و نا کم ار بخواند چنین
صاد صباح شود سین یاد — یا بصدون که سین شود چون این
سا نعتار ز بصاد و سازد یاد — جا الله یا جند بکرده صاد
در عین جا اینجا که کردم یاد — گفت صاحب خلاصه نیست فساد
در خزانه است صاد نقد الله — سین بخواند بقول عامه تباه
صاد صل علی شود سین بلد — هم ز تا تار نگار انست فساد
نیز صاد صمد بخواند سین — از ظهیر نوشت فاسد بین

سرابد

سر با هر جگاه کرده صاد — فسق اگر هم بصاد کرده و یاد
بفصل هر جگاه کرده سین — یا ولا الضحی شود چون این
باکه قولا سدیدا از شد صاد — فالمغیرات صبحا از سین یاد
نیز فرموده اند اهل حق — سین اگر گشت صاد ضر بالحق
هم نوشته اند زسکان قبر — سین اگر گشت صاد ضو بالبحر
مترتبص تر بصوشه سین — یا شود صد در سین چون کن
یک بیک چون که کردم یاد — در خلاصه نماز اوست فساد
٥٥٩ نخصص را اگر بخواند سین — نیز فاسد شود علی التفصیل
در صوما اگر بخواند صاد — نز اتی نماز اوست فساد
در خزانه است صاد نقد الله — سین بخواند بقول عامه تباه
نز دور رحلت انشتا سبحن — طی اگر گشت انجیس والتیبن
یا غلط خف بتا شود تبدیل — یبطش نیز با شود قتیل
گشت فاسد نماز در آنها — انیمه در خلاصه تعیین هما
طی شیطان با شود آما ما — طا مسطور با بخواند تا ما
طای لوطا بتا شود اینجا — یا کما ینطق بخواند تا

طا شود کصاحب قوت او — مطلع الفجر تا شود برگو
در همین فصلها که کردم یاد — در خلاصه نماز نیست فساد
شخص سوره عذاب خواند صحیح — یا بتا نیفضا و سازد یاد
نیست فاسد نماز آن جا به — قول دیگر بضا و تا فاسد
اینهمه قولها که شد مذکور — اخذ شد از خلاصه مشهور
باز چندان نظر در قرآن — بود در آن کتاب شرح فشان
گر طاء و ظا بهم را تا — نخواند با شد نماز نیست روا
فطر فاطر فطر را آن — تا نخواند نماز شد ویران ۵۵۹
قانتین را اگر نخواند طا — لیقنطوا را اگر نخواند تا
نیز حمالة الحطب را آن — تا نخواند نماز شد ویران
صدق احوال خویش دیگر — نظم مجموع او نتانستم
بعض از آن نظرها خوب — درج سازم ما در بن مکتوب
شخص والا احد نخواند تا — بر درستی نماز نیست روا
گر احد له مکان لهم — نخواند شد غیر فاسد البرودم
نون که بود مس الحمد — لام اگر گشت شد نماز تبه

یوم تبلی السرائر با لام — نخواند غیر فاسد و نیست حرام
گر مذکر شود و مونث آن — در خلاصه بغیر فاسد دان
با مونث شود مذکر او — هم در اینجا به غیر فاسد گو
انجنس در نماز طلب غایب — نخواند بر قلب روا یا غالب
آنچه اندر خلاصه کرد بیان — نیست فاسد نماز این نسان
شخص الشقی بمنزل و شقی — نخواند غلط گفت رفع اینجا
نیز گفت آنکه روا تنها — حکم شد خواند در کتب بخط
شخص عمدا از عاجزی ابقا — ها نخواند رحیم با رحمن ۵۶۰
گفت یارب لتعظیم تعنو — یا که طا را بدال سازد یاد
یا که مغضوب را نخواند دال — یا نخواند اعوذ را با دال
یا که صمد و صمد نخواند سین — المغضوب را ابها گفت این
در درستی حرف اگر آن یار — متمکن جهد لبیک لیس انهار
نیز چنین جهد آشکار نهفت — بر درستی نمی‌تواند گفت
پس بر آن شخص جایز است نماز — گر کند ترک جهد نیست جواز
یعنی آن شخص در درستی حرف — با تتبع خویش سازد و فرض

تا نخواند اگر بجای جا

۵۶۱

گه ز ما ها و نکنی بود بدنه — گردون حجه خویشتن مانده

الله کار ز کتوب قاضیخان — لما ندرین باب برکنم بیان

سورت طیر را اگر بخواند صاد — یا بتا خواند درست نیست فساد

غیر مغضوب را بخواند قیر — گفت فاسد شود ابو بحر

ستة را اگر بتا خواند — گشت فاسد نماز او داند

نیز شخصی که طا دامطرنا — خواند با تا نماز نیست روا

ور قرت خ بخواند صاد و شخص طا — فاسد است آن نماز او اینجا

یصدر الناس را بخواند سین — گشت فاسد نماز آن القعدا

چون بود طلعها هضیم بضاد — بخواند با ذال ظا نماز فساد

تا دمشق تا ار بخواند طا — بعد ازین نماز نیست روا

طی حوا الطور را بخواند تا — بیقین وان نماز نیست روا

شخص من قسوره را بخواند صاد — نیز آنجا نماز او ست فساد

طا کمکظوم را بخواند ضاد — یا بخواند بذال گشت فساد

اهیم قرب لکم بر کاه — رغب را بخواند آن نماز تباه

انجمن که دعا قیل را آن — خواند ها با شد خطا شود ویران

شخص

۵۶۲

گشت فاسد نماز ... کیف

شخص والصف را بخواند بسین — کیف را سعد ... گشت فساد

صحف را اگر بخواند بسین — گفت فاسد نماز او واند

شخص والفجر بنزل او الفجر — خواند با شین نماز او ابتر

خواند میم تبارک سمک با — یا که وال حبک را تا

ذکر کرده است شارح اوراد — بیقین وان نماز او است فساد

نون النعمت را بخواند لام — بفساد را او بود احکام

ذکر کرده بزرگان خاص — شخص در رأس سوره اخلاص

لا قم قل را اگر بخواند با — با واو حاء ده نماز او اینجا

نیز از ترغیب الصلوة بگو — ذکر ... زر روا است او

طا منه کو در رس انشیئی — تا بخواند نماز نیست و ویران

بر کجا سین سبع بین خواند — گشت فاسد نماز او واند

تا تثبت اگر بخواند دال — گشت فاسد نماز او به محال

تا بخواند حطب نماز فساد — یا که سین مت بخواند صاد

اغیض طا طیب بتا — خواند ها با شد نماز نیست روا

والصلوة صالحین با یا — خواند با شد بتاه رفت یقین

قطع کرد و بهر یکی کلمه — قول قسرا بود نماز بتمه

نیست فاسد بمذهب فقها — سعی فرقا و احتیاط [illegible]

بعض ال گفت بر گرفت نفس — حمد لله بگفت از آن پس

باکه ات گفت در ورد نماز — نفس او گرفت [illegible] باز

گفت از بعد او تحیات او — بس آن دو فرق مختلف گو

در قنوت ست در [illegible] صاد — کسر بخواند [illegible] ۵۶۲

نستعینک و [illegible] — نیز نستغفرک [illegible]

[illegible] — صاد خواند [illegible]

تا [illegible] بخواند — گشت فاسد نماز او [illegible]

در بیان قرائت که حرف زیاده شود حلاوت حیست

کو در صاحب خلاصه [illegible] — در فتاوی خویش کرده یاد

گفت در [illegible] — حرف زاید شود [illegible]

بس با نحو حرف زاید [illegible] — نشود گر تغیر در معنی

قول ابو یوسف [illegible] — نشود حاله فاسد نشود او

مثل [illegible] — عفو [illegible] عامة مروم

بر چکار

هر چه کوی تغیر شد معنی — بر زیادت حرف اگر یعنی

گشت فاسد نماز او [illegible] — احتیاط تمام باید کرد

صورت او چنین بود تفصیل — شخص میخواند سوره و لیل

ناگهان آن [illegible] — کرد آن بگفت قاری [illegible]

نیز چون این در اول یسین — انک [illegible] گفت [illegible]

بر زیادت واو فاسد [illegible] — در خلاصه و غیر قاضیخان

هر چه که همه حرف نقصان — که نکرد تغیر معنی آن

۵۶۴ غیر فاسد بود بغیر خلاف — در [illegible] [illegible]

مثل انکه اصل جا [illegible] — [illegible]

جا [illegible] خواند [illegible] — بدر [illegible] نماز نیست فساد

گر بکرده تغیر معنی آن — پس بنقصان حرف فاسد [illegible]

مثل [illegible] — والنهار [illegible] گفت

بعد واو ما خلق [illegible] — گشت فاسد اگر [illegible] رخواند

در بیان آنکه کلمه با کلمه متصل شود باقیه [illegible]

وصل [illegible] حرف گر [illegible] — دیگر [illegible] از این اگر

[illegible]

کاف ایاک بود از نون فضل	گشت با نون نعبد گرد وصل

مثل این هر جا که شد منکر گر	در کتاب خلاصه مشهور

بود در معنی قول فساد	لیک شد غیر اختلاف مباد

گر تشدید بود با تشدید	خواند نش حکم او چه باید دید

هر کجا کو به تشدید او	غیر تشدید خواند از ورگو

گر نکرد و تغیر معنی آن	نیست فاسد نماز آن اعن

چون عمن آب حه خواند شد	پس نباشد نماز او تقیید

لیک گر رو تغیر در معنی	ترک تشدید کرد و نیز معنی

صورتش اینکه در رب الناس	مثل این هر کجا است در قرطاس

ترک تشدید کرد و از خیانت	شده است اختلاف از علما

عامه بزرگان که نهان	حکم او را نوشته اند ضد

علم قرآن فریضه عین	مرتبه آن برون و از این است

چون که باشد نماز نخست	پس تمامی علم را بگرفت

یا که در خواند زنهار العادین	کرد به تشدید و آن خواند چون

گفت فاسد نماز خواند	واجب است احتیاط بر شد

شخص

شخص ایاک بلا تشدید	خواند نش حکم او چه باید دید

غیر فاسد بود جا المختار	سخن عامه را فتاو شمار

مد که شد ترک حکم او کن یاد	گر نکرد و تغیر نیست فساد

نیز چون راس سورة کوثر	شخص ابا لکفه بامد اگر

یا بخواند او لیک شد مد	در معین بخواه است لا تقیید

گر نکرد و تغیر او اکرم	چون دعا بود ندا و بیم

یا بخواند علیهم از افسان	بخواند با مد در بن محل آن

غیر فاسد بود هو المختار	لیک بالاصل اختلاف شمار

٥٦٩

در بیان آنکه خطا در اعراب شود حکم او چیست

گر بکرد و خطای در اعراب	نیز بنوشته اند در ین باب

نشود گر تغیر معنی آن	نیست فاسد نماز این افشان

مثل اصوا تکم بکسر تا	خواند به ضمه نماز او روا

لیک گر رو تغیر در اعراب	معنی در شد چگونه در این باب

نشود عامه بزرگان ما	فاسد است آن نماز نیست روا

وعصی آدم بضم میم	ربه که بنصب باست قدیم

روا

خوانده بر عکس این نبود روان / خلل این هر کجاست در قرآن

این همه در خلاصه است بیان / نیز اندر کتاب قاضیخان

نزد بویوسف آنچه بر گفتیم / غیر فاسد بود به یقین

مثل قولی که کرده ایم بیان / گر بخواند بعید هر انسان

گشته کافر فعود من ذلک / باش حاضر درین ره ای سالک

چه عجب راه پر خطرها گشت / دیده ها آب سهوها جاست

هم جگرها کباب و دلها خون / هم ذی عقل بجان اندر محزون

نقد ایمان خود و بان خانه / بسلامت برم [illegible]

به همین نام درین [illegible] غرور / بسلامت برش بخانه گور

الحمد لله که جسم جان و داده / نور ایمان بسینه نهاده

[illegible] جان گو دین لوذ / خانه در آخرت ازین معمور

از همین نور را بخدا رحمه / مکنی دور در دو کون بجهد

در همین باب شارح اوراد / از مقدمه همین بی زیاد

خوانده النعمت را بکسر تا / بهر شیخ نماز نیست روا

نیز ایاک را بکسر کاف / خواندنش فاسد است این اوصاف

مؤمن

مومن مومنه هر زن مرد / احتیاط تمام باید کرد

در بیان آنکه کلمه با کلمه تبدیل شود حکم او چیست

باز صاحب خلاصه آنکه نگفت / در قضا و در خویش تعیین کرد

کلمه چو باد گر کلمه / گشته تبدیل ایمن ای گلها

هر کجا ای قریب معنا ایست / نیست فاسد نماز در هر جا

مثل جایکه العلیم بود / یعنی در خواندن الحکیم غلط

الخبیر البصیر شد یا او / یا شود السمیع جایز گو

یا شود جای آخر زجاجه / نیست فاسد نماز ای طاهر

شخص از سهو خواند در آیت / سطحیت را بمنزل نصیحت

هر قیاس امام ابو یوسف / غیر فاسد بود درین احرف

کلک فاسد بود بقولها / سعی فرما و احتیاط نما

کلمه که نیست در قرآن / لیک باشد قریب معنی آن

صورتش آنکه خواند بتمام / یعنی خطا بجای تو ابین

نزد بویوسف آن نماز فتح / نزد دو شیخ افساد و فساد

گر نباشد قریب معنی آن / نزد همه نماز فاسد دان

یعنی از آن کلمه مسطور / معنی این کلمه باشد و دور
کلمه گر هست در قرآن / لیک نبود قریب معنی آن
بود سه قسم غلط و ویران است / غیرت انجای معنی آن است

در بیان آنکه کلمه با کلمه مقدم مؤخر شود و حکم او چیست

کلمه‌ای که مقدم او بودی / گر مؤخر شود چه فرق نمودی
گر نگردد تغییر در معنی / نیست فاسد نماز کس یعنی
مثلاً در قراءت ار عمداً / نیست تقدیم یعنی برجا
لیک تقدیم گشت و تأخیر / گر بمعنی او برفت تغییر
گشت فاسد نماز با سفها / در همین نوع‌ها سخن کوتاه
ان الابرار گفت زان پس کل / بخواند آنکه لفی جحیم انگس
ان الفجار گفت زان پس مرد / بعد ذکر لفی نعیم بکرد و رد
پس نخوانده است بر مراد الله / گشت فاسد نماز با اشتباه
نزد علامه عالمان این است / بزبان صحیح تعیین است
مثل این هر کجا شود ناگاه / بدر سه قسم نماز درست بیاه
است تفصیل این بروا نتها / در کتاب خلاصة الفتوی

نزد اهل

نیز اندر خلاصة المختار / در همین نوع هم فساد شمار
یعنی شود مجده نعمان / بو المکارم اصح نوشت بیان
هم بر آثار نجات در اینجا / از عتابیه بر همین فتوی
نیز در چند نسخه‌های کبار / بر فساد او سخن بسیار

در بیان آنکه در بعضی جا وقف قبیح است حکم او چیست

نیز اندر خلاصه شرح صحیح / هست در بعضی جای وقف قبیح
شخص بر شرطه وقف کرد و نیز / یعنی ناگفته بود ذکر جزا
یا میان صفت و موصوف آن / گر کسی وقف کرد در قرآن
نیست فاسد بود قبیح اما / اخیره در خلاصة الفتوی است

صحیح

مانند ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا انجا شرطه است وقف کرد بعد از آن ابتدا کرد و اولئک هم خیر البریه و وقف میان صفت موصوف چنان است ان کان عبده گفت و وقف میان صفت الله اکبر نکرد نیز در خلاصه مذکور است عنه قوله تعالی انهم من اصحاب النار اگر وقف نکرد و وصل کرد قوله تعالی الذین یحملون العرش نماز فاسد نشود و لیکن قبیح است

گر نکرد و تغیر فاحش آن | یعنی بر وقف کردن [illegible]
مثلا لا اله الا هو | وقف کردی بگفته الا هو
بود نیز در اینجا نماز فاسد او | گر چه کرد و تغیر فاحش او
گفت صاحب خلاصه شرح | وقف بر قاعده الهی بود کرد
گفت آنکه [illegible] قرین الله | نیست فاسد نماز با [illegible]
هست اندر کتاب قاضیخان | نیز و بعضی بگفت فاسد دان
هر کجا وقف مثل این باشد | گفت او حکم او چنین باشد
بو المقدام شرح فقه آورد | وقف کس با معرفت کرد
بعد از آن گفت خواند اگر | نیز و بعضی نماز او ابتر
گر تعمدا بکرد وقف آنجا | و خطا نیز واجب است گفت
این چنین قاضیخان معنی گفت | قول بعضی بود صاحب [illegible]
هست بعضی رساله قرآن | وقف هم ذکر کرده اندر آن
آنچه گفتم همکنم تقریر | اوست داننده تر ز ما تقصیر

در بیان آنکه اگر قرآن را لحن خواند حکم او چیست

شخص اندر قرائت قرآن | خواند اندر نماز با الحان

کلمه که

٦١

کلمه که تغیر شده آنجا | گشت فاسد نماز نیست روا
یا که اندر حروف مد و لین | الف و واو و یا که لین است این
لحن فاحش شود نماز فاسد | غیر فاحش بود فساد نباید
نیز در خارج نماز چنان | نیست مشروع لحن در قرآن
تا [illegible] آنکه هست سامع | [illegible]
نیز در اختیار مختار است | بلکه در نسخه‌های بسیار است
نیز ترجیح ساختن در او | انچنان استماع این [illegible]
غیر مشروع گفته اند ورا | یقین و آن عذاب کبرا
بعض از آدمیان [illegible] انجام | خویش را مانده انجا [illegible]
بخلاف نوشته قصه را | خواند نهی کنند [illegible]
در حق آنچنان کس بد حال | گفت پیغمبر حدیث [illegible]
هست بسیار شخص از قرآن | که تلاوت کننده قرآن
مصطفی گفت بی شک و شبهت | یعنی قرآن در آنکه لعنت
چون شنو [illegible] گفته الله | لحن را بد بگفت [illegible]
نیز تحسین کردن آورد | آیت با و شاه با ابیات

رب تال للقرآن والقرآن یلعنه [illegible]

که به لحن گریه بر خواند | چه تنحنح است در صلات
لیک اجر دارد باز زحق | وای بر جان مثل تو احمق
وای تحسین کنند گاه از نثر | نیک بد را نمی‌کنند تمیز

در بیان مفسدات نماز

بعد گویم مفسدات نماز | گر بخواهی بخوان از ابناز
آنچه در شرح مختصر است | یعنی در جامع المختصر است
میشود مفسد نماز سخن | مطلقاً او ست بیشتر از ظن
خواه عمداً بگفت خواه بخطا | پیش اهل نماز هست روا ۵۲۳
یا به بعد از درست یاد و خطا | یا القرآن بشخص کرد خطاب
یا که در جمله مفسدات نماز | بعد اینها نماز نیست جواز
چون مراد از کلام اخبار است | بشنو اصطلاح نحویین
بلکه هر لفظ که بود مفهم | هست مفسد اگرچه باشد کم — مفهم یعنی فهمیده شود
تا که گفته شد بزرگان کرام | نفخ مسموع کرد این بکلام — نفخ و صدا مسموع شنیده شود
یعنی چون اف بگفت با کس | آه یا تف و غیر آن بس
در هدایه بود و غیر او | یعنی در فصل مفسدات و غیر

خنده

خنده گر کرد ضحک اگر افشان | بود رستی نماز شد ویران
ضحک آن است شنود خود او | نشنود آنکه هست در پهلو
ضاحک اربا غیبت جیران | در خلاصه درا برابر آن
آنچه صاحب وقایه یاد کرد | گر بانگ لفظ که کنند تعیین
هست مفسد انین التاوه | نیز تافیف ای اوه
هست در شرح شیخ شرف | یعنی اف گفتن است اف اف
لیک تصحیح کرده با سماع | حرف فهم را بگوی زین انواع
نیست فاسد بآن نماز ازین | مگر اش نشنود صورت کرخی
۵۲۴ گریه سازد زبهر درد الم | یا بود گریه از مصیبت هم
گر مصلی گریه است آواز | هست چون مفسدات نماز
در هدایه چنانچه کرده یاد | هم نوشته شارح اوراد
گریه از بهر آخرت باشد | طلب عفو مغفرت باشد
یا که در ذکر جنت و نار است | نیست مفسد اگرچه بسیار است
یا تنحنح بکرد عذر او | حرف پیدا نگشت ازو
هست از جمله مفسدات نماز | که درین باب احتیاط بساز

عذر بنمود و نباشد از مضطر — در تتمه چنانچه کرده خبر
بار تجنیس صورت اگر مرد — در نماز بخش تخفیفی کرده
گشت ظاهر در حرف ... — فاسد است آن نماز نزد ما
یعنی تجنیس صورت ... — این سخن هم ز شارح مذکور
گفت در شرح فقه کید انی — یعنی در باب کرده در وانی
گر مصلی و مید جای سجود — نیست مسبوح کرده خواهد بود
در مهیجات هم بود ممنوع — هست مفسد نماز الممنوع ٥٢٥
گفت مفسد سلام عمداً آن — نیز و سلام مفسد و آن
مصطفی جامع السالکین ... — سخن محقق کند تعیین
مطلق مفسد است در سلام — چونکه روشن بود خطاب سلام
هست مفسد سلام عمد خطا — ذکر گفتند سهو او اصحاب
نیست مفسد سلام سهو درین — هست اندر کتابها تعیین
این سلام که ذکر فرموده است — پس سلام نماز مقصود است
لیک بهر سلام بر انسان — گرچه سهو خطیست مفرد آن
در قضا و در کفاره کرد بیان — در بیان سجود سهو عیان

گر مصلی

بروف

گر مصلی و مید جای سجود — نیست مسبوح کرده خواهد بود
گر مصلی ... سهو سلام — بکمال آنکه شد نماز تمام
نیست فاسد نماز زین یعنی — سجده سهو میکند یعنی
یعنی کار دیگر نکرده آن — یاد آید نماز این وقت آن
لیک ناسی بود اگر به نماز — مفسد است آن نماز بیجا باز
صورتش اینکه شخص ... — بر سر دو سلام داد چنین
پس ... او ... نماز — باز ادا ... باز
سجده سهو میکند زان پس — چونکه داده سلام سهو ...
٥٢٦ لیک اندر گمان او است اگر — هست این جمعه یا نماز سفر
بدرستی نماز شد ویران — چونکه کرده نماز ... نسیان
هست ... — یعنی در باب لاحق مسبوق
ظن مسبوق در سلام امام — هست بر ... امام سلام
همچنین ظن اگر سلام ... — مشغول با سجود سهو تمام
آن سلام که گفت مفسد بود — گشت در جامع ...
... سلام ... — گر علیکم نگفت ...

بدرستی نماز او ست فاسد

لیک سهوا اگر بداد سلام

یاد

خواه زو سلام لفظاً هست / یا ز بشارت بشر بود است
لیک اندر روایت دیگر / نیست مفسد اگر بشارت بد سر
آنچه در این کتاب شد تعیین / مثل این ذکر کرد شمس الدین
در عبادات حضرت متعال / واجب است احتیاط ها بهر حال
در کتاب خلاصه گفته است / سخن بزرگان دین این است
گر تنحنح ز عجز خود سازد / یا مصلی به عجز عطسه زند
کرد آروغ یا ز عجز افغان / یا زند عطسه در نماز چنان
بعض شخص عطسه زننده است اگر / عفو گویند لیک کامل
به سخن یا حروف الله جل جلاله / گفت نظم است آدمی دیگر
گشت فاسد نماز آن مرد / گر جواب شخص ز خطاب بکرد
لیک سازد خطاب خود را او / نیست تفسید این ز عیب طی
باز در جامع البساتین است / نزد هر چند شد تعیین است
نکته آن بود سکوت بساز / یعنی در عطسه در درون نماز
بلکه در عطسه گفته اند چنان / گفت الحمد لله از شان
یعنی از بوحنیفه جان باز / نیست بر فساد نماز

چون تو

چون تو قول صحیح شنو باز / حمد گوید پس از فراغ نماز
مفسدات نماز شد انواع / هست آن مفسد است استرجاع
یعنی استرجاع آن است که شخصی در نماز بود و دیگری خبر داد که فلانی فوت یافت نماز گذارنده در جواب گوید انا لله وانا الیه راجعون
در برون نماز انسانی / می بخواند کلام ربانی
فتح سازد مصلی بر او / چیست اینجا نماز او برگو
گر اراده ز فتح آن انسان / کرده باشد قرائت قرآن
در خلاصه زده روان سنبل / نیست فاسد نماز عند الکل
لیک تعلیم او اراده کرد / گشت فاسد نماز آن مرد
در وقایه بدایه کرد اعلام / فتح سازد اگر به غیر امام
گشت فاسد نماز او بالحق / سخن این کتاب ها مطلق
نیز اندر خلاصه کرد بیان / این چنین در کتاب قاضی خان
ما یجوز به الصلوة امام / از قرائت بخواند بود تمام
نقل مفتی ثابت و دیگر / مقتدی فتح کرد آن دم گر
فتح او را گرفت او یا نه / نیست فاسد نماز او و نه

سلیم

مایجوز به الصلوة اگر — خواند کرده است نقل او بکر
فتح المقتدی گرست حیث مقتدی — هم اراده کند باو تعلیم
گفت فاسد نماز فاتح مرد — هم نماز کسی که اخذ بکرد
مایجوز به الصلوة نخواند — بعد ازان آن امام چو فاسد ماند
پس توقف بکرد در آنجا — چون نکرد انتقال با اخری
گر کند فتح مقتدی آن دم — شده است اختلاف اینکه گر
اصح اینجا تباه نیست نماز — یعنی بر فاتح بر آخذ باز ۵۲۹
لیک در جامع الصغیر شهید — یعنی صدر الشهید امام سعید
مایجوز به الصلوة امام — از قرائت نکرده بود تمام
گفت فاسد نماز این آن — فاتح آخذ است ایشان
این سخن آن در مکافات — بقیس وان لم یفظ قال گفت
به همین نحو در فتاوی [illegible] — ذکر کردند نیز اهل کرم
از همین قول ما که شد تفصیل — مقتدیرا بود سزاوار این
نکند بامام نحو به تعجیل — یعنی با فتح ساختن تعجیل
نخواند باشد امام تنگ خبر — مایجوز به الصلوة اگر

نکند

نکند اخذ فتح او را بل — برود با رکوع این عمل
یا کند انتقال در آنجا — بر رسیع با آیت اخری
صاحب کلمات آن نکو انجام — گفت بر فتح نماز امام
غیر فاسد بود بکل حال — که بقول صحیح از اقوال
این روایت اگرچه مرغوب است — از همه احتیاط او خوب است
چونکه مذکور گشت از علما — در فتاوی او را و اینها
مقتدی بر امام فتح که کرد — شمس دین گفت لغو مستی آخر زد
۵۳۰ گر بکرد امام فتح آن — نیز اشتغال را کراهت دان
بود اندر نماز زن یا مرد — خبر خوش باد کسی آورد
گفت الحمد لله اینی بس — در نماز ش عیان مصلی کس
خبر گویا بکرد بس ع — آن مصلی بکرد استرجاع
یا تعجب خبر رسید قبیل — گفت تسبیح شخص تهلیل
یا که تکبیر گفت گو زین باب — گر اراده با و نکرد جواب
در خلاصه روزه روان تبیل — نیست فاسد نماز عند الکل
گر اراده کند جواب آن — گفت فاسد بمذهب طرفان

٥٩١

قول دیگر بود در بین الثوا | کر مصلی یکرود استرجاع
گر اراده کند بجواب او | نشود کل آن نماز فاسد او
انجلس یا دردو هیجا مبر | گر و اراده با و جواب گر
انجنهاد و ایمه طاهر | بر حرف و نش بجو بود الکلام
یا بقرآن شخص گر و خطاب | گفته بود هم مغیش ور نیا
صورتش اینکه بود یحیی نام | بود وشیش کتاب آن نکلام
این مصلی بگفت یا یحیی | یعنی یحیی خذ الکتاب ابحی
گر اراده باو بکرد خطاب | گشت فاسد نماز و در این باب
صورتش انجنان بود بجا | گشت فاسد نماز نعت وفا
خلص این سخن سخن جواب | مطلقاً مفسد است در این باب
آنچه بنوشته ایم در این باب | گر اراده باو نکرد جواب
قصد اعلام خویش کرد یار | که بقرآن منم نماز گذار
در خلاصه نوشته از این بار | نیست فاسد بلا خلاف نماز
مثل اینی ربه که او میکند | که ز بیش مصلی بگذشت
گفت تسبیح یا علا یا به | گر و آن مار ه عقب آید

نیست

٥٩٢

نیست قطع نماز با این دو | دو سه تا آن بود نگردن او
گر قرائت بکرد از مصحف | نیز فاسد نوشته اند سلف
سخن محقق بعین ان سعد | گفت در جامع البساتین بعد
خواه کم خوانده است اندر او | هست در ظاهر الروایه فساد
آنچه در جامع البساتین است | نیز در شرح شمس دین ابن است
باز فرمود آنکه وارد بود | عند هم آن نماز او است فساد
بود الحمد را بکرد نیز گاه نود | از کتاب خلاصه تعیین کرد
چیز مکتوب را بکرد نظر | غیر مستفهم او بکرد اگر
نیست فاسد نماز این ناظر | لیک بر سجده گاه بود حاضر
لیک مستفهماً نظاره بکرد | فهم هم کرد آن مصلی مرد
گفت نزد محمد است فساد | نزد بو یوسف است و هم باد
وز محمد چنانچه تعیین است | نخبه بولیث گفت بر این است
از ابو یوسف آنچه نه تعیین | گفت اخذ منه نیج ما...
از هدایه صحیح بالاجماع | غیر فاسد بود بغیر نزاع
الحمل را غرب را تو اف خوان | خواه بر عمده خواه بر ...

خواه باشد کثیر خواه قلیل / هست مفسد نماز اینجا قلیل
مگر آنکه میان دندان بود / نیز کمتر بود اگر ز نخود
این سخن در کتاب شمس ائمه / همچنین در خلاصه نقلش
گر بقدر نخود باشد آن / مفسد روزه و نماز بدان
ژاله یا برف یا بود باران / رفت یک قطره بر گلوی آن
در خلاصه تباه گشت نماز / گر بود روزه دار [illegible] باز
در صلوة فقیه مسعود است / گنجد از سجده گاه را بود است ۵۰۳
رفت تا گاه در گلوی او / بود رسته بجوف رفت فرد
گفت هم روزه و نماز تباه / همچنین گفت الله اعلم الله
گنجد ار آگر بباید است / نیز اینجا نماز تفسید است
رشته‌ای یتد رشتن نماز فساد / روزه اینجا [illegible] فساد
چون نیاید کشی بگو نا چیز / نرسد عین او بحلقش نیز
علم در نماز نبود آن / آن عمل رشته که گفته مفسد آن
گر بعلی احتیاج با وضو است / در وقایه که شد که کمتر رشته است
یا مصلی ورا کند حیله / آن نماز ورا تباه شمار

ناظر

ناظر ایما بر زنده است که ان / نیست اندر نماز بجامل آن
نظر در جامع لعبا تبین است / از ظهیریه گفت تعلیق آن است
کار بار که بوده است و دود / گر چه با یک نظر و مفسد است
کار یکدست نیست بسیار / کرده باشد اگر بلا انکار
در کتاب خلاصه بیش تفصیل / اینچنین گفته نیکو تفصل
مثلا خارو از بدن سه بار / یعنی در رکعتی آن نماز گزار
هم بهر مره رفع شد پدید آن / آن نماز مفسد شد و ویران
۵۲۶ موی نحو را بکند یا سه بار / آن نماز ورا تباه شمار
همچنین تحلیه زمرار او / مفسد است که یک مشت قال کو
اصل اندر نماز گشت آن / هست مکیته منع حضرت نعمان
گفت ابو یوسف فقاهت / قتل و نفس کرامت انجا
کشتن گفتم هست با نماز / مفسد آن نماز نشمار
گفت با حرب باید و ضرب / که برابر بود هوالاظهر
هر حیله بکند و ز جنس / نیز بر ترسد از او دو برغ
گر نباشد جنس کراهت / گفتنش در نماز بر آن

انیهم در خلاصه نقش است / قول در جامع البیان نقش است
لیک اندر کتاب قاضیخان / یعنی در فتوی مار گفت جهان
گر بود احتیاج را رفتن / گشته فاسد عبادت آن تن
دابه را اگر بیک کعبت / نیز زنده فاسد است با شبهت
آدمی راند است یا همچنین / دانکه زد در خلاصه فاسد بین
نیز در بعض امام تمر العیین / عمل است اعتبار بار چلبین
یعنی او پای خود بجنباند / گشته فاسد نماز تا داند
حرکت داد هست گر یکبار / نبود رسم علی الدوام این
نیست فاسد نماز باتحقیق / هست در جامع البیان این
قول دیگر زره روان بسبیل / حرکت داد گر دو بار قلیل
غیر فاسد بود نماز او / از همه احتیاط او نیکو
آنچه در جامع البیان است / هم در شرح شمل دین این است
در خلاصه نوشته اند چنان / راه اگر رفت در نماز فلان
رفته باشد اگر بقدر صفی / غیر فاسد نوشته اند سلف
قدر دو صف به یک دفعه واحد / رفته باشد نماز او فاسد

زن یا پیر

زن با پیر نماز روی آورد / شوی آن زن ببرفت بوکرد
خواه با شهوت است یا شهوت / گفت فاسد نماز بی شبهت
یا بشهوت مساس سازد آن / نیز گردد نماز او ویران
یا که چلک را اگر خاید / او کفیرست شیخ تقید
این سخن در خلاصه مشهور / عمل کرده ابن حسن مذکور
زن بر بچه اش به او لیس / گشته فاسد نماز او ظن
گر دهن مانند بچه در پستان / مادر او هست کار به زنان
لیک نازل نشود ز پستان شیر / نیز فاسد نشود بدین تقدیر
لیک مکیده از یکی کرت یا دو / گر بچه نازل شده است لبن
گرت مکیده شده تمام نطن / نیست نازل لبن تباه مگو
در خلاصه نوشته اند سلف / زن دو اقع شود میان صف
کرده نیت اما هم انجا / به بقصد امامت ف
اهه گویند نماز مرد بجواز / لیک نه مرد را اشتباه نماز
یک کس از راست هم ز جنب دگر / هم کسیکه بود چنداری پس
چون محاذات کنند است نجد / در نماز یکه بت مختصر که

همچو او گذارد این بر دو | هم بود زن زاهل شهوت او
هم بود گرد استوای مکان | نبود حایلی میان شان
ذکر او نای جایش ای خلیل | گفت مثل مؤخرة رحل
این محاذات پیش شیخ هم | زن بود اجنبیه یا محرم
باستوای مکان فرموده | صورت این سخن چنین بوده
که رجل بر مکان برپا خواست | لیک زن بر زمین نخیزد راست ۵۰۴
قدم در بود بلند و مکان | پس به تحقیق محاذات آن
این سخن در خلاصه مشهور | در کفی به قدر گز مذکور
نزد بعضی امام راه نبرد | گفت زن مشتهات شرط نکرد
مطلق زن که عاقله بود | یعنی چون مشتهات فرموده
ذکر کردند صاحبان سخن | فرجه در میان مرد و زن
قدر کنجی پس ستون یا مرد | گر بود حکم او چه باید کرد
آنچه در جامع العتابی است | گفت غیر فسد تعیین است
ور نجه امام نیکو نحو | گفت فاسد شود نماز او
مثل این در کتاب برجندی | ذکر کرده است آخر و هندی

ذکر کرده

ذکر کرده در آن شریف کتاب | کرده از بهر احتساب نصاب
بلا خفت رسد چون بر ریش | حکم او را چگونه دار به پیش
نبود آن پسر اگر خوش رو | حکم مردست نیز حکم او
آن پسر خوب رو بود اما | مثل زن عورت است ترا
در امه شرعهای مختصر است | از امه و زین چنین خبر است
نکند نیت امامت آن | یعنی قصد امامتی زنان
نیست فاسد نماز مرد ای تن | بلکه فاسد بود نماز زن
۵۲۰ در نماز یکه نیست مشترک که | زن محاذی شده ای زنده دار
گرچه نبود تباه کرده بدان | هست در جامع العتابی آن
مقتدی بیشتر فتند از امام | مقتدی را به نماز تمام
ترک فرضی ز فرضهای نماز | گر نبود آن نماز فاسد باز
خواه عمد است خواه بر نسیان | چون نبود ترک فرض مقتدیان
خلا سجده گر بی نجس | بلکه فاسد آن نماز کس
در وقایه بجا نجس تعیین کرده | در خلاصه و غیرها آورده
با قبای نجس سجده نهاد | یا ورد این صورت نماز فاسد

زین سخنها چون فراغت گشت / قبل و بعد که ملک نا بگذشت
یک سه روز قبله کرده اند / عذر بنمود تا بشد واند
بعد سینه که گشت بهره او / در فتادی لیم و غیر او
اختصار سخن ز فرض خدا / ترک کرده نماز نیست روا
فرضهای نماز قبل ازین / یک بیک گفته ام بالتعیین
ایها سعادت است نماز / بهترین عبادتست نماز
بدرستی ستون دین او است / سرخی روی مؤمنین او است ٥١٩
انچنین بنده که با اشباه / بین که کرده بسی چنین تباه
دل که گنج محبت آنست / بارگاه شریف ایمان است
انجنان بارگاه صدق مقام / شعور زینهار تعاریه حرام
در صلاة فقه مسعود است / از بزرگانکه نقل فرموده است
آنچه از او در گناه سرزند / نقطه از دلش سیاه شود
نکند توبه گر دیگر / آن سیاهی شود زیاده تر
بنده تا بر گناه بر کرده / آن سیاهی زیاده تر کرده
رفته رفته دلش سیاه شود / عمل خیر او تباه شود

ولکه

دلکه گردد سیاه در انجا / روی کرده سیاه در محشر
انچه شد هست گشت ورود جهان / شد ز مخلوق آشکار نهان

کس برون سیاه بر خیزد / آبروهای بنده که ریزد
باره مردم بروهای سفید / چون ستاره ماه چون خورشید

بعد از آن بجال آن سیه رو / شرح او را خدای داند و بس
تو که ای آن بنده که دار سیا / مومن نام بنده که دارد سیاه
٥٢٠ توبه باور که خدا سازی / خویش را از هوا جدا سازی
جستجو و جالها نکو کرده / توبه تو قبول او کرده

هر سیاهیکه در دلت آمد / کرده تا بعفو شست شود
بکند از سفید رخساران / روز محشر میانه مردان
آن نیکبختی که هست بیشک / توبه کردن بود کلید وی

در بیان محرمات نماز

در فتادن فقه کیدانی / شرح و شرح جان و بیدانی
ذکر کرده محرمات نماز / ذکر سازم ما و بجا باز
تیر را بلند برگفتن / گفت باشد محرم او بیقین

جهر کردن بلفظ آمین باز / باز هم از این قبیل در وقت نماز
چونکه آمین بگفتن ست دعا / پس بنای دعا ست بر اخفا
شافعی جهر کردن این دو / بیقین دان مرفه ست از دو
راست با جنب نظر در اسلام / گر بتحویل بعض روست حرام
نگرد گر بگوشه چشمان / نیکی رو مباح باشد آن
چونکه کرده بنوک چشم نظر / که با صحاب خویش بنا بر
هم نظر سوی آسمان کردن / پس حرام ست آنچنان کردن ۵۹۱
تکیه کرده بغیر عذر نماز / بگذارد بود محرم باز
باشد ایضا بحکم در فرض و جوب / در قطوع چنین مکن محبوب
آنچه رفع یدین بگفت بجوب / نزد تکبیر افتتاح قنوت
نزد تکبیر ماست در عیدین / غیر ازینها حرام رفع یدین
شافعی در رکوع رفع دو دست / گفت بنود حرام نیکوست
رفع انگشتها ز روی زمین / در رکوع سجود ای حق بین
دو قدم را ز زمین شود آزاد / در سجود آن نماز او ست فوت
اجنبی بر رود باشد بنشست / در نماز از محرمات او ست

باز

باز کردن بجامه یا بیدن / کم زسه بار او حرام از تن
کرده مرتبه نماز تباه / کم زسه بار او شد ست گناه
ذکر کرد آن بزرگ علامه / در تشهد کتاب سبابه
مثل مثل حدیث اشارت کرد / گفت در نزد ما ست این ایراد
شافعی گفت ست اشارت هست / یعنی با قبیح شهادت دست
هم دعای قنوت را مطلق / یعنی در غیر وتر بر خواندن
بنوشت از محرمات نماز / نیست در غیر وتر هیچ جواز
شافعی در نماز فجر قنوت / خواندنش را بکرده است ثبوت ۵۹۲
حنفی مذهب خلاف طلب / مقتدر شافعی مذهب
در نماز جگاه با شبهت / نکند در قنوت تبعیت
چونکه تبعیتش درین اعمال / غیر واجب بود درین احوال
هم بیک جانب اختصار سلام / صاحب فقه گفته است حرام
در رضا در تشهد تکبیره / نزد در تسبیحات گفت آن پیر
گر ز ملوک رسول زیاد / امت او کنند محرم باد
جهت کردن زیاده در تکبیر / شارح در رد میکند تقریر

کر به الله اکبر ابن آدم — کرد اخطم و یا اجل اضم
سنه زسلوکه رسول زیاد — از بدر زکفته رسول مباد
آن ثنا که رسول ما فرمود — آخرش لا اله غیرک بود
اما و جهت خواند بعد ازین — در ثنا سنه زیاده با تعین
و یا وجل علی ب زد یاد — سنه زسلوکه رسول زیاد
انچنین تسبیح رکوع قدم — هست سبحان ربی العظیم
٥٩٣ جز بعد از عظیم کرد زیاد — سنه زیاده چنین فعال مباد
انچنین تسبیح سجود اما — هست سبحان ربی الاعلی
بعد اعلی کفت الوهاب — با جز این سنه زیاده در ذهاب
در تشهد زیاده این را کو — در سوله که هست آخر او
جز از این زیاده این را کو — خویش را در کناه انداز و (داکر سازد)
یا کند ترک واجب زو جوب — کر بعد از اسلام کفت آن خوب

در بیان مکروهات نماز

ذکر کرد قید که اغ — فعل مکروه اکر مسلمانی
کرده باشد باینچنین کردن — هست خوف عقاب بر آن تن

شرح اوراد

شرح اوراد را نخیر کتاب — کفت آن ست مستحق جواب
در صفات نماز شمس الدین — کفت لفظ صحیح که نهد تعیین
مستحق عقوبت ست آن یار — آن عقوبت وسط نی بسیار
هم کراهت که در کتاب اوست — کفت فوق اساءت ست (ایدوست)
آنچه فعل کرده از انسان — بود اندر قراءت قرآن
در قراءت بیان آن کرده — که درین فصل او عیان کرده
فصلها که در دو نماز — کرده باشد بیان نخود او باز (دیکر)
آنچه زین فعل شارح اوراد — در صحیفه نوشت بنیاد ٥٩٤
کفته ست اعتجار مکروه آن — معنی اعتجار را حیدان
آنکه بجد عمامه کرد و سه (دستار) — چون بود وسط سرکشاده اکر
کفت رفع تنکبو که هست — باشد امکان رفع با یکدست
بوشش رس قلیل عمل — از کشادن سر بود افضل
حکم دستار را چه فرمود — بود باشد عمامه معقود
بس بماند که عمل هیچ بایدست — بر سر خویش ماندن افضل است
کر کشاده شد ست این دستار — هست حاجت به بستنش بسیار

سر گشاده گذاردن بهتر | همچنین حال او فتاد از سر
اصل شخص بکشف سر اندر نماز | میگذارد و بگوی از دون باز
از خشوع قصد است اگر | نبود باش باک در سر
نا در بود اهام دین بحق | گفت مکروه کشف سر مطلق
چونکه تعظیم اوست اینجا ب | عبرت اینجا بود خشوع قلب
از عتابیه کرده است خبر | گر گذارد و شیخ بکشف سر
گرچه خواند تذللا آن یار | گفت مکروه باشد المختار
لیک در چند نسخ تاد اند | کره نبود تذللا نخوانند ۵۹۵
کتفها را برهنه کرده نماز | بگذارد و بود کراهت باز
رفع گیسن تا بدو مرفق | کره فرموده اند اهل حق
از عتابیه گفته است چنان | همچنین نیز وسط کره بدان
از ذخیره مشیخ اوراد | کرد در باب کراهت یاد
ور قبا مطرح ا بارانی | هر چکای نماز بر خواند
میکنند داخل و کم ورود است | باید شیخ هم میان بمنطقه بست
نقل کرد از فقیه ابو جعفر | بقبا میکند نماز اگر

گر میان

گر میان را نبسته است آن مرد | گفت از خویش را مسی گرد
این روایت که بر فقیه زاهد | عقل در حالنده گشت و ریخ باب
بکه امین عمل بود و یقین | جستجو ساختم از ین معنی
از فقیهان وقت بالتفریق | بعض ساخت این تطبیق
قول صاحب عتابیه راجح | بود دو نسخه بکره فرجی
ور قبا بود قول بو جعفر | او تعالی است اعلم اخبر
فرجی پوشش و ستی تمام | نکنند کره گفت از مردم
عذر اگر نیست نماز گذار | پس ادبل مرد کره شمار
پس ادبل فرجی و اخبر | معلیح ستر عورت است اگر ۵۹۶
معلیح ستر گر نباشد آن | بدر سیتی نماز او ویران
معنی بدله حیث کن تعیین | هست شرح وقایه ایقان
بدله آن است کرده درا | نیز دو کس بدین کبرا لبس
لیک بر بیت خویش جمیل شد | همه او بکار میکوشند
بهترین عبادت است نماز | بهترین جامه پوشش او ساز
جامه بر سر کتف نماز گذارد | نیز این فعل را کره شمار

در کتاب خفقی می آرد — جب بسته نماز بکذارد
منکب سر نهد از کعبت استقبال — زان نماز یکی است سبب کشاده
بیش ج دست صور است اگر — به یمین یسار فوق سر
یا بجامه که بعض صورت — در هدایه ست کره باثبات
صورت اند بجانب جهت — یعنی در سجده گاه آنکس است
بوالکلام معتمد علامت — گفت در اصل کره زان صلوات
لیک قول صحیح کره مگو — کره نباشد بجای سجده او
صورتیکه بود صغیر اگر — ناظر یکه باد بکرد نظر ۵۹۶
بانکلف نمی نماید آن — پاک نبود بود صغیر حیوان
سر صورت تمام باشد محو — نبود پاک کره بود این نحو
خط کشیده درمیان از کس که — باشد ادیم چو سلامت به
خانه راکه صورتیست سگ — ندر آید فرشتها فلک
در کتاب هدایه کره بیان — حضرت جبریل گفت حیوان
پیچ دستار را از زیر گلو — ندر دو که تیغ باشد او
مغنی طیلسان چنین بود — این سخن در صلواة مکروه

لیک بنو

لیک بود مشت درفصول اثنی — شخص زیر گلو کند دستار
شخص دیگر که کرده معلق آن — هر قبا هست بجو برین طلعیان
آنچه گفته نقل می خوانم — او دست و اندر نمی نمایدم
در صلواة فقیه علامه — آدمی با وجود دو جامه
بیکی جامه کرد اداء نماز — آن نمازش اگرچه هست جواز
سخن از بوحنیفه آورد است — آن مصلی بخود جفا کرده است
وز محمد روایت است چنان — گفت ساقط شود ضرورت زان
۵۹۵ بی حجابه کند نماز تمام — بود آن فعل از فعال کرام
هر لباس از خلاف سنت است — گفت در شمس الدین کراهت است
سنت هر لباس قمیص ازار این — گفت در ستر عورت از تعیین
کره باشد شمردن آیت — با نکشتها بلا شبهت
هست چون این شمردن تسبیح — یعنی با دست مکروه است صحیح
لیک در نثر و صحیح باک — در فتاوی کاغذ نبود باک
باره ز ائمه ساز عرض — جمع این اختلاف اند فرض
از تطبیق ائمه ول صاف — گفت مکروه نیست غیر خلاف

قول دیگر بود در این النوع
آنچه هست اختلاف ایشان
گفت امام فقیه ابوجعفر
عد تسبیح کرده در هر دو
در برون نماز هم از این
در خلاصه امیه کامل
عقد کرده است جنبیدن ٥٩
خمیازه آدمی آید
بلند دست خویش را بدهان
میبرد در صلاة مسعود
که بدندان فوق نحو لب زیر
تا تواند نگاه دارد چنانکه
گر نکرد آندم استوار دهان
فقه کید امامان میکنند اگر
دو دست با جامه برون نهاد

در فریضه کریه بالاجماع
در نماز تطوع هست چنانکه
در فریضه تطوع هست اگر
کرد از صحابه روایت او
اختلاف است از ائمه وین
گفت اگر بشنود بحفظ دل
نیست در این اگر اهست و اما
دهانش استوار میباید
بعضی گفت گفت بعضی نیست آن
حسن از ابوحنیفه فرمود
وقت خمیازه استوار دیگر
در نه دست خویش را بدهان
بدهانش در آید نیز شیطان
خمیازه نکرده تا غلبه
در بیان کریه کرده یاد

در کتاب

در کتاب شرف نقل این
دیگر خبر قیام دست یسار
هست حکم و در میان سر
باز دایت بکرده سر چیده ۲
کرد و سر را ستر دو دست اگر
با میان سر شی ستر دو دهان
نیز این را کریه فرموده است
بدیار معاذ را صدیق
برسید با تعلل دیار چنان
حرب کن ایمعاذ با انها
گفت از چه شنا سیم الاعمل
کرد و سرهای نحو تراشیده اند
با تراشنده مو بعکس این
میل نحو یکطرف اگر سازد
هم بمعنی فعل را کراهت آن

من نهمه در قیام دست بیمین ۱
وقت خمیازه بیرون نکند ۲
موی سر جمع کرده است اگر
نیز این را کریه باید دید
ترک سازد یک میان سر
کرد و سر را بماند است چنانکه
آنچه در صلاة مسعود است ٥٩
کرده بود امیر با تحقیق ٦٠
گفت این است قوم را فقهای
باید از حق تعالی احسانها
گفت ابوبکر با معاذ جبل
یک موی میان سر ساخته
آن موی را نفی علی التعین
نقل نحو را بپای انداز و
چونکه بوده است عادت شیطان

همچنین فصل شارح اورا و | کرده در نسخهٔ تفصیل یاد
از عوارف بود ح آن تحقیق | گر بود موزهٔ مصلا ضیق
نگذارد یاد نماز ز ران | چونکه مشغول میشود آن
از فتادن خانه اینقول | کش مطالب بود بغایت بطل
هیچ یاد ورآیدش بنماز | آن نمازش بود بکر جواز
از عتابیه شارح اورا او | کرده در آخر کتابش یاد ۶۰۱
در میان نماز بول شدید | گیردش حکم او چه باید دید
قطع سازد نماز نحوی راکه | تا که سازد فراغ نقش نکس
بهمین نحو اگر اداسازد | خویش را باگناه اندازد
مکرش خوف فوت وقت آن | باشد اتمام را تو اولیا دان
بعین شارح تخته صفات | گفت اندر بیان مکروهات
بوشتش چشم در مصلی | فعل مکروه گفت در آنجا
نیز آنجا دلیل او فرموده | چونکه عادت بود باهل یهود
بنزند دست خویشتن برخاصر | گفت مکروه ائمه فاخر
هم همین فعل را درون نماز | کرده گفته اهل معنی باز
برون

آنتر

آنتر نکرده لعین شیطان | دست برخاصر خویش زود رحم آن
در صحیفهٔ فقه کیدانیة | آلجستن ودر خروج ودرواینه
کره دان غر غند اگر رخید | نشود گر ازو دو حرف پدید
گر بگیرد دو حرف از صید | گشته فاسد نماز او آنجا
هست مکروه پس اف زدن | انهم رخیدن چنین بود در تن
زخیدن تنحنحاره
نیز مکروه بود میدن خاک | غیر مسموع اگر بود در پاک
۶۰۲ لیک منجات او بود مسموع | فاسد است آن نماز در مجموع
در دهن درهم است یا خرآن | نکند منع خواندن قران
نیز مکروه گفت در این فصل | گر نکند منع نیست جایز اصل
آنچه باشد میانهٔ دندان | گر فرو برد در نماز فاسد آن
بوده قدر نخود و مقدار او | کمتر از او بود کراهت کو
گجند براگر زخارج فسم | گر فرو برد مفسد است آن هم
هم اوران قرائت قرآن | گر بود در رکوع گره بدان
گفت تخصیص ذکر راه ظن | نیز در انتقال ها ارتن
نسخه این قول انجدار بیست | خلل تکبیر انتقال که هست

یعنی کسی کز رکوع می رفت حق — لفظ تکبیر را پیش گفت
می بگفتی چو عمر پیش القیام — رئیس میکرد در رکوع تمام
سین تسبیح از رکوع بود — هم در قومه انکه ختم شده
در صفات نماز از علما — جمله یک کرده تعیینها
هر کسی بگفت زین اذکار — پس همین فعل را اگر شمار
در صلوة فقه مسعودی — گفتم آنچه امه فرمودی ۶۰۳
در نماز آب بینی شد ظاهر — هست سنت که حق و الطاهر
دیدنش واجب است ای کرام — بعضی سنت بگفت و بهم
حفظ کن آب انف بینی ها — نچکد بر زمین مسجد آن
ز آب بینی بقول رهبر ما — ارض مسجد چنین کشد نجورا
خام تر دور آتش انداز — زینهارا احتیاطه بر ساز
هم و هین در نماز بر سخن — هست فعل مجوسیان بیقین
ذکر کرده فقه درستان — نیک میرود اگر انسان
گشته داخل این صفت نماز — آن نمازش بود بکره جواز
فعلهای نماز که در رو — گر همین جمله را بیارد

جم

هم بخواند قرائت قرآن — به همین شرطها جواز بدان
هر چه جای کسی نجس باشد — گفت آیا برون نجس باشد
بعد از آن داخل نماز شود — تا که با کره او جواز شود
پنجه در نماز گیرد پس — حرکت ممده بجو دران کس
میکند جهد نیک این از نفس — تا ازاله شغل نفس آن
هر در آن کتاب میآرد — تا نخست کر نماز بگذارد
ممده نفس خویش را [illegible] — تا رد و از و این فعال [illegible]
۶۰۴ در خلاصه نوشته زین صفات — گر قرائت کند که در خواب
تا رکوع و سجود سازد آن — بود نا تمام نماز شده ویران
لیک در حالت رکوع سجود — گر در غیر قصد خوب بود
گفت جایز بود نماز او — تا بجا سجده را اعاده کو
خواب سازد بقصد این [illegible] — در محل سجود فاسد دان
شارح در وی همی بگوید او — خبر ز خوشبو گر بسازد او
ها پر انده کم ز ریت با رمگس — نیست فاسد بجای گر [illegible] است
نقل کرده ز ذخیره شارح باز — خاک را هر که در میان نماز

مسح سازد اگر ز بیم خطا ... گفت ایزد کراهت و ادا
هر جگاهی که ریخ باشد خوی ... پاک سازد ز جبهه گرد و گرد
قلب سنگریزه منع نخواهد بود ... غیر ممکن اگر بود سجود
گر کند یکبار عذر اگر بود ... پاک ننا بار گفت باز دو بار
ور نباید چو عذر اگر بار است ... آنچه سنت که هست یکبار است
بضرورت اگر چنین سازی ... باشد این فعل نوع از بازی
فعلها بنگه هست از فتح ... کم ز اینها نگرست همان
پس همان فعل را کراهت گو ... ترک باشد فرو تنی و داد
یعنی در تحفه چنین و انما ... بعد گوید به فقه کبید انما
این طرف آن طرف شود میلان ... هم چنین فعل را کراهت آن
گر کند ترک سنت رستخان ... در کراهیتش چه ریب چه ظن
آنچه بی ستر عورت بین ... نیز آنجا بیک بیک تعین
آنچه سنت که در تمیم رکوع ... در سجود قعود شد مشروع
ورنه کرد هم در صفات نماز ... پس اعاده بکردم اینجا باز
در صلاة فقه مسعودی ... علما و عظام قسر نمود

چون نشیند بقعده آب انما ... کف پا باشد نهاده عر انما
قول بعض بدست و احد بس ... کف پاش را بپوشد بس
کف پاها زنج مسلمانان ... از ادب نیست ساختن عریان
شیخ الاسلام گفته سلما ... همچنان ترک میکنند کف پا
چونکه در دست زانو نهادن ... در قعود است سنتی زنان
اینچنین سنت از برای ادب ... نکند ترک آنچه از طلب
آنکسیکه بود سوی این بار ... می نهد چشم خویش را یکبار
کف پا را نگه نخواهد کرد ... گفت نیکو دلیل آنکه مرد
در صلاة فقه بن مسعود ... در کراهیت مکان فرمود
هست در پیش مسجد آنجا ... که نشیند بود طهارت جا
لیک دیوار در میانه دو ... نیست مکروه اتفاق داد
باشد اندر میانه یک دیوار ... در کراهیت اختلاف شمار
گر کند در نماز در گلخن ... کره وانما باتفاق سخن
میکند او نماز اگر در فتح ... پیش او هست آتش سوزان
کره او را باتفاق نوشت ... نه هست اختلاف در گفت

بل

کر چراغست شمع یا قندیلها ‌‌ ‌ غیر مکروه اهل سبیل

نیز سیف معلق مصحف ‌ ‌ نیز نبود باک کفته اند سلف

نیز سقف چونکه اینها درا ‌ ‌ در هدایه و نیل کرد ادرا

نیز بنوشته اند در ترغیب ‌ ‌ میکند نقل از حبیب لبیب

هست ده جا نماز مکروه است ‌ ‌ که ورا نی کمریه بشمار است

آن یکی مجر جای قصه‌ها ‌ ‌ وان دکر جای خفتن شتران

وان دکر جای کو سفندان ٦٠٧ ‌ ‌ وان دکر جا بلاد حستان است

نیز در هر بلاد حام طشت ‌ ‌ کرهش از باحث نجاست

هست تمام خانه شغلا ‌ ‌ که درو در بر این کراهیت و آن

زان کراهت محبو کور ستان ‌ ‌ بجهود آن شود مشابه آن

کفت بر بام کعبه کره شمار ‌ ‌ ترک تعظیم میشود درین کار

کره باشد نماز اندر راه ‌ ‌ چونکه بسته کند بلا اشتباه

هست مذکور در کتاب ‌ ‌ کره اند از بهر احتساب کتاب

شخص بر بام کعبه کرد نماز ‌ ‌ آن نماز بس نبود مکره جواز

این جنس بر سطح هر مسجد ‌ ‌ کره باشد صعود آن غایه

بالا

فوق هر

فوق هر مسجد زر شدست حجر ‌ ‌ کره باشد نماز کنی اکبر

مکر انکه نکنجد آنجا کس ‌ ‌ نیست مکروه فوق آن زمان بس

شرح او را نقل کرده جنان ‌ ‌ یعنی از جامع الصغیر خان

هست مکروه انفراد امام ‌ ‌ بمکان بلند از اقوام

کفت مکروه زین سبب اصحاب ‌ ‌ او مشابه شد با اهل کتاب

نیز بعض باد بود همراه ‌ ‌ غیر مکروه کفته شد اشباه

قوم اکر بر مکان بحاجت ‌ ‌ بجه باشد امام جای ثبت

از جوامع نوشته اینجا نیز ‌ ‌ یعنی این شارح درست تمیز ٦٠٦

هست در ظاهر روایه آن ‌ ‌ بخلاف طحی و کرده بیان

آنکه مکروه کفته اند کبار ‌ ‌ بود باشد بلند چه مقدار

ذکر کرده طحی در شرح خود ‌ ‌ او مقدار بقدر کس میکرد

قول دیکر ز بزرکان نکو ‌ ‌ چون شخص واقع امتیاز باد

قول دیکر به قدر کز آورد ‌ ‌ بر همین اعتماد هدایه کرد

چیست غرض و درون طاق ‌ ‌ کفت مکروه علمای عظام

پای در مسجد است لیک سجود ‌ ‌ کشت در طاق بد نخواهد بود

در کتاب اخص آورده | از بزرگان شیخ پرورده
کر نماز فریضه در تاریک | بگزاریست بود نوافل نیک
دیگر گر دست شارح اوراد | رحمت حق تعالی برو باد
شخص در خانه‌ها مصلی مرد | او زن ناساخته نماز بکرد
بنود پاس این مصلی تن | طلبید او زن این بجا آچنی
لیک ارض افضل است بیقین | تا بجنبد که روید شش بزمین
شخص هر سوی قبله کرد بود | سمتی میکند نشسته او
دیگر از سوی پشت آن زن | میگذارد نماز پاس چدان ۲۰۹
عکرمه از رسول چون بشنید | در پس عکرمه نماز بخواند
لیک از پیش سوی نماز گزار | بوده یا نشسته در اگر به شمار
گفت از جامع الصغیر صحیح | او زن فاروق دید یک افصح
بسوی روی مرد کرد نماز | کرد آدب هر دو را بدره باز
پس بغیر مصلیان عادل | گفت نه سوی قبله مستقبل
به مصلی بگفت در ان مجمل | میکنی سوی صورت را انتقال
فهم شد او سوی مصلا کس | کردن اینچنین حرام بود بسی

نیز از عالمان شیخ شعار | گفت نشنود کسی نماز گزار
تا نماند با سخن گویان | که ز نهی نبی کراهت دان
لیک از بزرگان است سبیل | کرد نهی رسول را تاویل
قوم اگر میکنند بلند سخن | تر رسد این شخص از غلط کردن
یا بود خوف بر نماز گزار | صورت ظاهر شود زبانی بار
در نماز پس بخندد او ناگاه | شود از خنده آن نماز تباه
کرد را ایچ اگر شود بیدار | میشود شرمسار یا بیمار
بشود بیجو غیرها اگر بر آن | یا پس بشود نماز نترد وشان
۲۱۰ پس همین قومها که گر باو | ذکر کرد شارح اوراد
جای ها قعده سجده‌ها ان یک | کرد بر کرد او نجاست‌ها یک
گرچه آنچ بود درست نماز | لیک بوده است او بکره جواز
این سخن در صلوة مستوفی | لیک در قاضیخان بفرموده
گر گزارد بملک غیر نماز | ملک کافر بود مکروه جواز
چونکه باشد از ان مسلمان اصل | بشود راضی کافر به وصل
ملک از مومن است مرد ده | تا بود آن زمین مکروه

نگذارد نماز پیش انسان / چونکه راضی نیست صاحب آن

غیر مزروعه گر زمین بوده / میکند او نماز معبود

چونکه بنمود منع آن زمین / صاحب ارض راضی است بدین

مبتلا گشت مومنان که / در میان زمین غیر را

باشد اینجا نماز در خیره / چونکه بنمود حق بارض غیر

همه کس در طریق حق او / اینهمه قول قاضی است از او

بعد از این در صلوة معبود / نقل کرد از رسول معبود

هر کجا هی مصلا در صحرا است / همه ستره بخویش حجاب است ٦١١

همه درین باب شرح آورد / آنچه گرد است یاد و سلم باد

ستره چوبی کم از ذراع مباد / قدر گز باد و یا از دست زیاد

چونکه از صحیح مباد او باد / چون مؤخر ز رحل باز نیک

ستره باشد قریب مباد / تا موافق بعقل آید

منخلد راست پیش حق او / بجد ایکی ز دو ابرو

معتبر نیست چوب انداخت / با که پیش خود کشیدن خط

قول یکبار دیمه خوب / غیر ممکن بود خلاف خوب

و نهد

و نهد چوب را در آن بس / یعنی در پیش خویشتن آنکس

هر کجا هیچ نیابد چوب / بکشد خط بقول عالم خوب

خط کشد گفت بعضی مزاکون / نه بخلاف کشند خط را چو لن

قول بعضی کشیده محراب / بعض طولا بگفت درین باب

نزد بعضی امام روشن گوار / که مکان امان بود ز مرور

بنور پیش او طریق جنان / ترک ستره شمس هست مهان

لیک در صحن مسجد مردی / گر او از نماز بر کردی

گر نباشد قریب ستره آن / گفت بر شرح در کراهت وان ٦١٢

پس قریبی ستره را آن بار / علما گفته اند چه مقدار

آنچه در شرح کرده اند خبر / باد مقدار گو سفینه گذر

گر ز پیش مصلی شخص گذشت / گذرنده بجرم آثم گشت

گذرنده گرنه آثم اینجا / بگذرد گو از آنکه امین جا

در صحیح سخن ز جای سجود / از کبیر رجا که شرح نمود

هم ز گاه اصح بکرده یاد / این سخن ز شرح او داد

همه درین باب بو الملاح هم / نقل میکنند ز اهل کرم

تتمه

در صحیح اصح سلمان سجود | در کراهت اعتبار بجود
لیک قول اکثر فقهه ضعیف | فتوی بر این نوشته اند ظریف
قوما کرا از نوشت قو ملیح | قوما جهین کنی ز بعض مفتی صحیح
بر دکان بو و نماز گذار | گر ز پیشش گذشت دیگر بار
ذکر نه در فتاوی کاشف | آنچه قول امام در کاشف
گر نبود او لقدر قامت مرد | ذکر لا بأس در کتاب بکرد
بس همین حکم حکم صحرا دان | حیث در مسجد است اگر تو تنع 613
بود جایل میان ستان | نیز مسجد صغیر باشد آن
که ز هر جانب پیش او بگذشت | گذرنده بحکم آثم گشت
حکم صحرا است مسجدان کبیر | قول دیگر چو مسجد است صغیر
حد بزرگ آنچه تعیین است | بوده کمتر ز شصت اندر شصت
یک سخن گفته از جهت دو چهل | شمس دین ذکر کرده در حامل
گفت این قول را هو المختار | باز در کافی ذکر کرد آن بار
گفت حضرت بدانکه بشر تن | اثم پیش مصلی بگذشتن
تا چهل حکمت ز نفع آن | لیک تقدیر چهل نکرد بیان

بوهریره

بوهریره بگفت تا چهل سال | قول پیغمبر خدا متعال
کمتر ز پیش نماز بگذرد رسا | قصد بگذشتن ار کند یارب
بر اشارت دریا تسبیح این | گفت کرده اندش علی التعیین
حج اگر کرد اشارت تسبیح | گفت مکروه در کتاب صحیح
نیز کنز العباد گفت آن بار | از فتاوی و عدة الابرار
گر نکرد و نماز نیست بتاه | لیک بر بگذرنده است گناه
گر او و ستره به پیش امام | بدرستی تست ستره اقوام
614 با ته انفعال کرده ازان نهی | در میان نماز بکشه آن
گر نخواهد خدا رها نماز | در بیان احادیث آید باز
بکراهت که رشته نماز ادا | علما گفت اعاده پیش او ما
شمس دین در کتاب فرموده | سنتی که مؤکده بوده
هست ترکش کراهت تحریم | کردن او سعادتیست عظیم
در مقام دگر نوشته او باز | بکراهت ادا که گشت نماز
گفت آن را اعاده کردن تو | بلکه از کشف نقل شد ز تو

در بیان نماز جمعت

پنج وقت نماز که برما است   فرض عین ستون دین ما است

بجماعت ادا نکردن آن   بیقین سنت مؤکده دان

چونکه پیغمبر خدای ودود   بیقین سنت هدی فرمود

کس تخلف نمیکند از آن   مگر آنکه منافق است آن

در هدایه چنانچه کرده بیان   بعد بنوشت شارح او را د

بلکه یک چند بزرگان دین   بجماعت ادا نکردن این

رای آنها بفرضی این است   عمده از دوست زنهار دار و داست

۷۱۵

نیز این شیخ ساز فرموده   الغنیمن در صلاة مسعوده

ابن عباس یعنی عبد الله   گفت پرسیدم از رسول الله

شخص در چار وقت امر خدا   به جماعت نکند نماز ادا

لیک در وقت خفتن انسان   نشود حاضر جماعت آن

گفت پیغمبر صغار کبار   هو فی النار گفت بسیار

نیز فرموده است عبد الله   کردم این را سوال تا یک ماه

حضرت مصطفی که سنت نخفت   در جواب من ابن عباس بگفت

در کتاب قنیه آورده   شخص ترک جماعت ار کرده

گفت تعز

گفت تعزیر واجب است بران   نشود عذر او مگر بیقین نشان

نیز اهل ایمان کنند کار نه   گر بگفته یا و سکوت آرند

نیز در این کتاب آورده   ترک او اهل حیله کرده

هست واجب قتال ایشان بصلاة   پس جماعت بود طریق هدی

هم در نخته کیست لیل نهار   همکنند علم فقه را تکرار

نشود حاضر جماعت پس   نیست مقبول گواهی آنکس

نیز در آن کتاب بگزیده   شنه از شمس الائمه پرسیده

شخص در بیت خود گذارد نماز   مع اهلش نماز فرض اله

۷۱۶

یافت فضل جماعت او یا نه   گفت آری امام نیک خصال

دگفت نه آن امام فرزانه

در کفایه شیخ آورده   که روا نیست این بیان کرده

این مسعود یار رسول خدا   گفت از پیغمبر شاه گدا

یک جماعت که فوت شد از من   کردم آزاد بهر او یک تن

گفت تحریر بنده یا شست   نیز سیبار ثواب جمعیت

گفت دو بنده ساختم آزاد   مصطفی باز آن جواب بداد

گفت سه بنده ساختم آزاد   بعد از آن گفت سید ابرار

آزاد

آنچه باشد رغائب روز جمع … گر بود منت تو جمله آن
همه را چو کنی بلا شبهت … نرسد با ثواب جمعیت
در صلاة فقیه مسعود است … گویم آنچه فقیه فرموده است
گفت در مسجد محله خویش … خوانده باشند نماز در پیش
نرود یا رود بجای دگر … مردمان مانده است از جماعت اگر
بحث گفت مانده است اگر … گفت باید رود بجای دگر
ظاهر قول امیر آن رفتن … شیخ بقالی بگفت امام حسن
دیده ام صد هزار از اصحاب … بوده هفتاد بدری از احباب
چون جماعت که فوت گشتیشان … کرده تعلیمشان نخعی در بها
حمید دیدند با عجله در کر … بجماعت اگر گشته مگر
لیک این کس درون مسجد … والله آنکه جماعت ار گذشت
چون تحیت بیار و اول کس … برود جای دیگر زمان بس
جست در شرح ورد با شبهت … که ز مسجد گذشت جمعیت
گفت با ملت خویش آید باز … جمع اهلش کند ادای نماز
بوده باشد اگر مصل دو … غیر مسجد بود جماعت او

گرچه با

۶۱۲

گرچه با اوست یک صبی عقل … او جماعت بود بجنسین نقل
گفت از روضه چون ز مسجد … گر جماعت گذشته باشد وی
خواه در مسجدش گذارد مرد … از جماعت بمانده باشد مرد
خواه رفته بمسجد دیگر … بجماعت کند نماز اگر
فضل این بر وی است در مادران … از سراجیه گفت یک چنان
داخل مسجد ار شود این مرد … که در آن او دوش باید کرد
لیک داخل نگشته باشد کس … میشود طالب جماعت بس
شرح اوراد نقل کرد ز حمد … ذکر کرده امیه دین نفر
مسجد راست قوم معلومین … چه امام موذن تعیین
بجماعت اداکند یا نه … اختلاف ائمه رفته و آمده
باز تکرار این جماعت را … گفت بنود مباح نزد ما
شافعیه جواز بشمرده … هر یک انجا دلیلها دارد
وجه ما آنکه سید ابرار … رفت روزی میانه انصار
کرد اصلاح شان چو آمد باز … اهل مسجد گذارده بد نماز
بحرم رفت پس رسول الله … جمع کرد اهل خویش را آنگاه

٦١٩

مع آنها نماز کرد ادا / این بود مکروه رسول خدا
وجه او آنکه پنج وقت نماز / بجماعت ادا آنها باز
در وجود بفرقه تا سفی / چون فریق نخست میدید
کوی یا غیر اهل مسجد باز / بجماعت ادا کنند نماز
نیز چون مسجد شوارع بین / اندرین نحو هم باشد این
گر نباشد ز اهل مسجد شی / بجماعت که خوانده‌اند از وی
هست تکرار باتفاق جواز / گفت در مسجد شوارع باز
نیز از جامع الصغیر خان / از همین باب مکروه بیان
مسجد راه ممر و محل گشت / بجماعت نماز او بگذشت
گر شمار ز جواز به شهرت / کس نه ترسد ز خوف بدعت
میشود قلت جماعت آن / این کراهت بحق میدان
شافعی آن امام شیخ [illegible] / نبود پس گفت در تکرار
[illegible] از صبی به بنوس / نقل شد در طریق راست روست
در همین جامع الصغیر انجا / ذکر شد والصحیح ما قلنا
چونکه تکرار در یکی مسجد / نیست جایز جماعت ار جابه

[illegible]

٦٢٠

چون جماعت که فوت شد از خانه / می بخواند نماز را وحدان
از ابو یوسف سعادت یار / در جماعت که مکروه نه تکرار
قوم بسیار اگر بود وانه / یعنی قوم جماعت تا نه
بجای مرد اگر بود یا دو / در یکی ناحیه مسجد او
همچنین نحو اگر ادا نماز / نیست مکروه اینجا هست باز
در صلوة نقیه در این باب / هست بر قول بوحنیفه جواب
یعنی گفت آن امام بزرگوار / غیر جایز بود درین تکرار
نیز از جامع الصغیر خان / شرح اوراد کروه شد بیان
هر جا که قوم از غیر جا / بجماعت نماز کرد ادا
اهل مسجد اذان بگفت باز / بجماعت ادا کنند نماز
بعض از اهل مسجد از فرغ / بجماعت که گفته اند اذان
تا که بیرون مسجدش بکس / نشنیده اذان او را بس
بجماعت گذارد نه نماز / تا مردم که گشت حاضر باز
بجماعت ادا کنند انهما / شرح اوراد کرده قد نهیا
چونکه اینجا جماعت اول / که بسنت نکرده اند عمل

هر جگای بمسجد منزل — گر نباشد مؤذن ای عاقل
رو و آنجا کند اذان آغاز — گرچه تنهاست بگذرد نماز
چونکه آن مسجدیکه باشد حی — گفت حقی بود از و بر وی
پس روا میشود از نخیق آن — این روایت بود ز قاضیخان
هست در مسجدش مؤذن بجا — لیک حاضر نمیشود یک کس
گفت اینجا احوط عالم — پس اذان گوید و اقامت هم
واحدی گر خواندش نماز اگر — به که زانجا رود بجای دگر
هست در یک محله دو مسجد — بکند اهلش رود کس جایه
هر که اهلش قدیم تر باشد — میرود انجمن اگر باشد
گر مساویست در بنا هر دو — هر دو با قرب منزل او ٦٢١
در قریبی بود برابر هم — پس مخیر بود همین آدم
لیک باشد فقیه عالم تر — بقبیل اهل علمش رود آن
تا شود واقف آن سعادتها — اهم بجماعت در و شوق بسیار
نبود نشود اگر این مرد — با اهلش نماز باید کرد
در که اهلش که اصلحت امام — در پس او کند نماز تمام

در قنیه

در قنیه بود شنوید کس — گفته ام قدر و رهست بجس
شوید آنرا اگرچه آگاهست — باشدش خوف فوت جمعیت
اگر از فوت وقت ترسیدست — نه بهر مسجد وقت را ز دست
در وضو عضوها که شسته سه بار — بیقین است سنتی ز نشن
اینکه بر عضو را نشوید کس — حاشا از رکعت جماعت بس
به که یکبار بشوید عضو را — یابدش اول جماعت را
قول دیگر سه بار می شوید — از بزرگانکه راه دین پوید
٦٢٢ شرح او را دگر روایت بدان — گر کسی محقق است از سلطان
گر بجمعیت جماعت این باشد — نیز آید مباح بعضی زین
لیک نا خیر سنتش از جهت — نه مباح است بلکه باشد گناه معصیت
نیز در این کتاب هر نه گوید — منزل کس بعید ز مسجد دور
پس همان کس که نیست باران — خوف بر نفس خویشتن دارد آن
یا که بر جامه است خوف فساد — میکند از دیانت نه بکس مباد
هم حضور جماعت او — غیر لازم نوشته بر اعمی
می بیاید اگرچه قاید او — نیست لازم اگر رود نکو

مانده بر جاست بر همین اوصاف دست پای سر است هم ز خلاف
نیز بر که قدرتش بر راه نیست عذر روان بلا اشتباه
بنده میطلبد اذن از مولی تا نمازش کند به جمع ادا
اذن مولا اگر نباشد بعد نیک فهمیده معنی جید سعد
گر بمولای نحو گران ناید از برای جماعت او آید
لیک آید گران بمولا ایش میکند از نماز بر جاایش
623 بنده را حکم جمعه هم این است واقف آنکس که با رو و بین است
در کتاب قنیه گر وجیز در جماعت که عذر است تیز
مطر و ظلمت است بر دو شدید یا بجا خوف عذر باید دید
در امامت که گرد واو د یاد در بنا امام حکم او بیقین اعلم بسنت باد
گر مساوی جمیع بعلم اگر باید آن کس که هست قاری تر
در قرائت اگر بود یکسان بیشتر ممکنند اورع آن
در ورع هم اگر یکست چنان افضل و طلان تر سال آن
در برابر بود بسن بر دو بود آنکه هست نیکو رو
بعد ازین آنکه هست نسب اوست لایق بتر زین باین منصب

گر باینها

گر باینها بود برابر هم در خلاصه نوشت اهل کرم
بعد ازین گفت قرعه اندازند قرعه بر نام هر که سر سازند ند
یا بجا آرند باختیار قوم هست بکار امام کار قوم
گفته در کافی و در همین معنی احسن القوم وجه را بدان یعنی
هر که در شب نماز خواند بیش احسن الوجه باشد آن درویش
جز منت عادة بود اعظم رغبت خلق بیش باشد هم
ذکر کرده اند اهل این معنی این بود معنی حسن یعنی
624 میکند نقل شارح اوراد از رسول خدا چنین شد یاد
در پس عالم تقی هر دو گفت هر کس نماز او کرده
کو در خلف یک نبی خدا کرده باشد نماز خویش ادا
آن حدیث که هست در مسند خلف هر بر و فاجری خورسید
هست حکم قول شاه اسلام از برای بیان احکام است
لیک بانی امام نیکو مرد اقتدا خلف بد نشاید کرد
چند فرقه شود امام اما فاسق و مبتدع و یا اعمی
یا که اعرابی بیابانست یعنی در علم شرع نادانست

یا مخنث باشد از زن نامجو بود — یا بود از خورنده کان بود
یا مغنی کس است یا مجنون — یا معتوه است یا سکران چون
ابرصی که بظاهر است خفی — برص او را اگر بود پیدا
یا امامت بکر و عبد قن — یا سفیه است مدمن حاقن
یا مرد نرد باز شطرنج باز — ذکر کردند بزرگان هر راز
هست مکروه امامت آنها — شرح او را او کرده تعینها
اندر آنچه که ذکر رفته مجنون — گفت از خانیه یا بن مضمون
هست مجنون مطبق ار — نادرست است اصیل الفت ان
گاه دیوانه گهش بر باید — لیک با هوش خویش می‌باید
آنقدر مانکه بهوش آید باز — گر امامت کند درست جواز
در کتاب فقه نقل است — نیز در جامع البیان است
بیلاغت رسید چون باریش — حکم او تا بحکم نه دارد ریش
بنود آن پسر اگر خوشرو — حکم مرد است نز حکم او
آن پسر خوبرو بود اما — مثل زن عورت است سرتا پا
گر محاذی شود بمرد او باز — گفت او را بحقد است نماز

نگاه دارنده بخش پس

۶۲۵ سفه با عقل

مدمن الفت شراب خور ادا

همشه ا

هست امام محله فاسق اگر — گر ز قوم خود و بجای دگر
رسد آنقدر خفتش باد باشد — نرسد این سخن ز شیبانی
لیک در عید جمعه است اگر — نیز و مقتدی بجای دگر
گر قرائت بکرد با الحان — گفت اندر کتب قاضی خان
لحن فاحش بود نماز فسد — غیر فاحش و کراهت باد
آید ربع که اندرین ایام — رفته ضعف عجیب در اسلام
اکثرون امام اولی نشد — بارگه فاسقان اعلا نشد
فضلا عالم برین هستند — متحمل چرا درین هستند
در نهایه امامت اعمی — نیز و مالک مکروه است روا
اغمض در صلوة مسعودی — دیده شد آنچه شرح فرمود
نیز و مالک امامت فاسق — نیست جایز بقول آن حاذق
آن امامی که در روش لکنت است — نیز و اصحاب ما کراهت است
و لا داد حرف از قرآن — نتواند بکرد اگر فی ان
گر کند جهد لیک عمر دراز — روز و شب از طلب نشسته باز
بچنین جهد آن شکل نهفت — بدرستی نمیتواند گفت

۶۲۶

هست جایز نماز این انسان — لیک گفتند بزرگان آن چنان
نتوان گفتن باتفاق امام — این روایت ز عمدة الاسلام
ذکر کردند بزرگان سبل — کر کشیر تحریم ست رجل
یا کند وقف او بجای وصل — یا کند او بجای وصل فصل
در قضا و ادای ضعیفی آخر — گفت امامت نمیکند آخر
لفظ لا ینبغی ست در تهذیب — از خلاصه و نیز از ترغیب
کره کرده امام نجم قستن — هم در ینی کراهیت گفتن ٦٢٤
لیک فتوای عالمان ما — کره نبود درین زمان ما
هست فتوای یکی ز اهل نقص — از امام همام رکن الدین
کرده اند امام در اسلام — چه بجای فرض واجب کدام
سنت مستحب بند اندهم — کر امامت کند نبین آدم
هست جایز امامت [illegible] — گفت نه آن امام فرزانه
الشرف بنده که بیست [illegible] — وقتی نکری محل راز
آن زمان باشد که [illegible] — افضل قوم بشواس زند
چه مناسب جهول [illegible] — بشوا در محل راز اوست

صاحب

صاحب خانه اوی نا کرده — کر امامت کند بشمرده
این روایت ز شرح ادراوست — از بزرگان دین خبر اوست
اصل او ماست صاحب خانه — با امامت ز مرد بیگانه
نیست جایز بکودک برنا — در نماز اقتدا کند مردان
از ایمه بلخ ز اهل حق — در تراویح سنت مطلق
گفت جایز امامتی صبی — لیک قول مشایخ ما نه
نیز در نفل مطلق ست خلاف — در میان ایمه و اسلاف
در جمع نماز المختار — در هدایه فلا یجوز بشمار ٦٢٦
زین سبب که نوافل صبیان — هست دون از نوافل مردان
چونکه دیران کند نماز صبی — قول صحیح قصاص لازم نی
صاحب جمع [illegible] — کر امامت بجوید صحیح دکر
نیست جایز نماز صحت مرد — در جمیع کتابها آورد
در سبیل [illegible] — کر کند اقتدا او درست [illegible]
قایمی اقتدا بقاعد کرد — اقتدا ایشان بود درست [illegible]
لیک قول محمد حق دین — غیر جایز بود علی التعیین

متوضی پس تیمم دار | اقتدا میکند جواز شمار
بخلاف محمد ابن حسن | غیر جایز بود برادر من
بو المکارم بزرگ شیخ زمن | گفت از مضمرات بخوان
که بشرطیکه در وضو دارند | بنود آب اگر جواز بدان
آب اکثر نیست در طهارت دار | نیست جایز بنزد هر بیدار
چون محمد امام شهر مقام | غیر جایز بگفت در هر حال
متیمم که با وضو در آن | در جنازه که کند امامت آن ۶۲۹
در خلاصه امینه و نصاف | گفت جایز بود بغیر خلاف
لا یصح اقتدا القاری کرد | اقتدا ایش درست ما یکرد
اقتدا اگر قاری با امی | بدرستی نماز جایز نی
ور کند اقتدا باخرس باز | گفت ایمه نبوده است جواز
امی چون نماز را وجدان | می نخواندی نوشت قاضی خان
قاری همه بجنب او تنها | می نخواندی بخوان نماز آنجا
نیست جایز نماز امی مرد | در هدایه صحیح جایز کرد
چو بود در نماز قاری آن | نیز جایز بگفت قاضی خان

انچنین اقتدا امی کس | نادرست است گفت باز نیز بس
اخرس از اقتدا با امی کرد | گفت باشد درست نزد نسخه
قومی از امی قومی از قاری | کرد با امی اقتدا باری
بو حنیفه امام شرح زمان | گفت باشد نماز جمله فساد
در هدایه دلیل هر دو قول | گفت از لطف خالق ذو الطول
در هدایه و غیرها فرمود | کس توانا است با رکوع سجود
گر کند اقتدا بمومی این | غیر جایز بود علی التعیین
۶۳۰ مومی با مومی اقتدا اگر کرد است | اقتدا ایش درست آورده است
مکرش مومی تمش بود قاعد | مقتطع نیست امام [illegible]
الذی یخنی ل اقتدا الی این | غیر جایز بود علی التعیین
نیست جایز امامت سکران | شرح اوراد کرده است بیان
کودکان را امام با کودک | در هدایه جواز دان بیشک
در کتاب خلاصه مذکور است | نیز در چند نسخه مسطور است
کر ز خنثی یکی مشکل است انسان | جایز است او بود امام زنان
کرد امامت بمثل خنثی | با مردان نبوده است روا

بعضی مراهق آید در و پیش ... جایزست اقتدا بنفل خویش
متنفل بمفترض شد امام ... غیر جایز بود بقول تمام
مفترض گر بنفل خواننده ... گر و امامت درست از بنده
شخص خواننده است فرض اگر ... شخص دیگر بود بفرض دگر
گر کند اقتدا بکس این ... غیر جایز بود علی التعیین
ماسح موزه گر بغاسل پا ... گر امامت کند درست روا
هم درین باب شارح او را ... بزبان اصح بسازد یاد
اقتدا الصحیح انجی باز ... جهت بر ماسح جبیره آواز
گر نمازاند امام را تعیین ... با مقیمست یا مسافر این
در خلاصه و هم زقاضیخان ... بنمود صحت اقتدا از آن
اقتدا بر مقیم مسافر کرد ... وقت اگر هست صحت آورد
گفت بعد از خروج وقت اما ... غیر جایز نوشت از علما
انتفی اذا یمر رواقی ... بدلائل بگفت در کافی
اقتدا از مقیم مسافر را ... هست در وقت بعد وقت روا
در ضیاقان شیخ آورده است ... خبر از بزرگان او بن داده است

حنفی مذهب خود در طلب ... مقتدی شد بشافعی مذهب
متعصب نباشد آن یک ... هم بایمان خود نیاورد شک
نشود منحرف به قبله او ... نیز او وتر را بلا شبهت
یکنند بود بتعیین او ... بعد خون نیز وانگی وضو
هم وضو را نسازد آن عمل ... بعد آنکس ز آب مستعمل
آب که قدر قلتین بود ... گر بجیست در وقوع خود
زانجمان آب اگر وضو کرده ... از خلاصه سراجیه آورده
به همین شرطها که گفت بدان ... میتوان کرد اقتدا بر آن
شک با بمان خویش کردن جست ... آنچه در این کتاب همه درست
گوید آن شخص که درین درگاه ... انا مومن ان شاء الله
میدهد مومن از خدا خدا اله ... گر چنین گوید اقتدا [illegible]
قول ترغیب گو زه سنت الستان ... الاصح نادرست امامت آن
در کتاب هدایه تعصیب است ... در نهایه و کافی همچنین آمده است
مقتدی را یکی است چون [illegible] ... از یمین امام خود روا است

لیک نشنود محمد آن زن مرد | مقتدی بر جای باشند فرد
اصبعش نشنود با شد ز امام | می نهد آن یکی در آن هنگام
لیک قول دو بزرگ طاهر | خیزد و زد راستش هو الظاهر
گر بود سوی چپ و جا در پس | جایز اما صحیح بود آنکس
مقتدی بر جای باشند دو | پیش ایستد امام ز این دو
از ابو یوسف آمده ست بیان | گفت ایستد میان دو آن زن
گفت صاحب هدایه آن عجل | پیش ایستادنش بود افضل
در میان دو مقتدی ایستاد | گفت افضل را امید پیش باد
گفت صاحب خلاصه ظاهر | پیش ایستد ز دو هو الظاهر
شرح او در ادا بود بینک | گر بود مقتدی یکی کودک
از یمین امام باید خواست | مرد بالغ بجانب چپ ور است
زن اگر مقتدیست گر و علام | گفت در ایستد او به پشت امام
مقتدی یک زنست با هم گرد | مرد را سوی راست باید کرد
زن به پشت امام ایستد زین | این بود مذهب ائمه دین
گر یکی مرد و یک صبی یک زن | اقتدا می‌کنند جست سخن

ایستد

ایستد از سوی راست بنکنند | از یسارش صبی زنان از پس
هر کجا یک قوم باشند پیش | با تخلف امام ایستد پیش
در یمین یسار صف نزد امام | او کند کار زشت بقول تمام
ور چنین ایستد او میان صف | هم کند کار زشت بقول سلف
در یمین امام یکس بود | گشت شارح ببطل حق بود
اقتدا کرد و بعد دیگر بار | ایستد این آدمی بسوی یسار
اقتدا کرد بعد از یک اثنان | متقدم شود امام آن
در جمیع کتابهای سلف | قوم چون هر کجا بند صف
صف بربندند اولا مردان | بعد مردان بود صف صبیان
بعد صبیان بود صف خنثی | بعد خنثی صف آورند نسا
گر محاذی شود زنی با مرد | گر بود یک نماز فاسد کرد
پیش از این گفته‌ام به تفصیل | زان نکردم در این محل تطویل
صورت ائمه گفته مغفوره | [illegible] و نماز شد مذکور
بجهت زنانکه میدانند | بهر حاضر شوند شان یا نه
در هدایه بود زنان بجوان | گفت رخصت بود خطیم امام

نماز

در جمیع نماز جنبه همه   گفت لا بأس مر عجوز را
در فتاوی کافیست عیان   نیز در جنبه نسخه است بیان
در همه وقت منع تعین است   گفت الیوم فتوی بر این است
در جمیع نماز بهر زنان   بجماعت رود کراهت دان
نیز در مجلس وعظ چنین   منع کرده اند بزرگان دین
نیز در شرح بو المکارم هم   فتوی بر این نوشت اهل کرم
بدرستی از این سبب زنها   میکنند ارنه نماز را تنها
گر بجماعت شوند زنان تنها   با امامت اگر کنند ادا ٦٣٥
در خلاصه بود است آن   در هدایه کراهت است چنین
بجماعت اگر کنند تمام   تخف بکنند در میانه امام
در کتاب هدایه آورده   حضرت عایشه چنین کرده
عایشه بار ها گشت امام   گفت بودی در اول اسلام
شرح اورا نقل کرد چنان   بعض از جامع الصغیر خان
هست مکروه انفراد امام   بمکان بلند از اقوام
گفت مکروه زین سبب اصحاب   او مشابه شود با هل کتاب

قوم اگر بر مکان اعلی است   بوده باشد امام جایز نیست
از جوامع نوشت انجه نقلست   یعنی اندر بیان مکروهات
نیز در ظاهر الروایه آن   بخلاف طحاوی کرده بیان
اینکه مکروه گفته اند کبار   بوده باشد بلند چه مقدار
ذکر کرده طحاوی آنکه مرد   او مقدر بود بقامت مرد
قول دیگر ز بزرگان نکو   چون شود واقع امتیاز بدو
قول دیگر بقید گز آورد   بر همین اعتماد باید کرد
چیست شرع در زن فهم   گر چه گفتند عالمان عظام ٦٣٦
بالا در مسجد است لیک سجود   گشت در طاق به نخواهد بود
این روایت ز شرح اوست   در بیان کراهیت شد یاد
در صلوه نقیه مسعود است   در بلندی امام قوم به نیست
بود جای منع امام سخن   گره شود در الحاق سخن
از طحاوی در جوش رح آورد   گر رود در بابت امامت یاد
مانع اقتدا است چند اشیا   هست منع صف امام
راه عامه و نهر چون کلان   چیست چون کلان نباید بیان

کس بزو عبور از و تابج | غیر ممکن بود بغیر علاج
یعنی با قنطره و مثل آن | نتواند عبور کرد نشان
راه عامه چو عجله یا اوقار | بر رود منع اقتدا بشمار
منع گفتند بعض اهل عمل | اندران راه که برفت جمل
هر چکاهی از زمین بود و کثر | جائزست اقتدا کنند کر
در میان امام و قوم اما | فرجه مانده است در صحرا
فرجه باشد اگر بقدر دو صف | مانع اقتدا است گفت سلف
قول دیگر ز بزرگان دین | که دران فرجه که نه تعیین
نبود امکان صف در و بیقین | هست جائز نماز او بیطن
قدر یکصف که ده است چنان | نزد ما اقتدا درست مدان
هم در پنج نوشته اند سلف | بود آنجا امام با یک صف
بعد از آن قوم آن نماز بدید | جا چهار صف میانه پلید
نا روا نه نماز صف میان | هم نماز صف سوم دیگران
نه نماز صف میانه فرد | گو بیا قدر یک صف است و
لیک این شخص را ز صف میان | گر بود جای جامه پاک جهان

هست جائز

عبور: گذشتن
عجله: عرابه زتب
اوقار: شتر باردار
۶۳۶
در صلوة ... سخن ها ...

هست جائز نماز صف اخر | اوست در مذهب نزد ما اقصر
نزد در این کتاب شرح بگو | مانع اقتدا بود آن جو
از امام سرخسی نکو طلبی | گفت زورق چه رود دور وی
بروایات شرح جو کلان | مانع اقتدا که باشد آن
یعنی وقتیکه بست زور مرد | که تکلف در بیاید کرد
یا که پل حاجت آید اندر وسط | این بود قول آن شریعت سط
پل اگر باشد بر آن جو | مانع اقتدا ز دیگر سو
هست بر پل یکی نماز گذار | انچنین نا روا بود ار یار
گر دو کس هست حضرت یعقوب | گفت تجویز بر خلاف نجب
نه کسی ایستاده است اگر بر پل | اقتدا جائز است عند الکل
گفت در ترغیب الصلوة سلف | نزد بو یوسف است دو کس صف
لیک نزد محمد نعمان | صف نبود است کمتر از سه آن
در کتاب خلاصه کرده تمام | مانع اقتدا که گردد آن راه
اتصال صفوف اگر بطریق | گر نشد مانع است بالتحقیق
گر صفوف است متصل بر راه | اقتدا صحت است با شباه

زورق: جاله
۶۳۶

شرطش التضعیف بر طریق استناد   هست نه کسر و بازوست زیاد
زند محراب امام در مسجد   بود اندر نماز ای عابد
اقتدا کرد شخصی از بیرون   گفت کنز العباد این مضمون
گر بود اتصال با صفها   بیقین اقتدای اوست روا
یعنی با شرط اتصال صفوف   شد روا ورنه اقتدا موقوف
هم ز شرح طحاوی از غیب   نقل سازند ز بزرگان لبیب
پر بود اندرون مسجد اگر   صف چو پیوسته تا به پیش در   ۶۳۹
جایزست اقتدای بیرون مرد   بیش درین احتیاط باید کرد
پس ان القوم آن قوم بیرون   خالی ماند که بگذرد گردون
بود جایز اقتدای این   فتوی برین بود ملتقطین
مگر اندر نمازگاه عید   هست جایز اگرچه هست بعید
گفت در روز عید چون علما   حکم مسجد بود محوطه را
هم نوشتند عالمان سعید   خلق اگر در نمازگاه عید
بجماعت کنند فریضه ادا   حکم او میکنند چون صحرا
پس یکی صف که از صفوف دگر   قدر کردون گذرد بماند اگر

بر نماز

غیر جایز نوشته اند سلف   اقتدا که کرده است آن صف
شخص بر سطح مسجد ار خواست   اقتدا با امام مسجد خواست
در در مسجد است اگر بام   نشود اشتباه حال امام
شرح او را اقتدا از آن   گفت شیخ قول هم درست بران
بنمود باب هم نماز تمام   نشود اشتباه حال امام
حال او اشتباه شد برین   اقتدا درست، آن تعیین
در کتاب خلاصه آورده   در امامت چنین بیان کرده   ۶۴
خارج مسجد و دکانها هست   لیک با مسجد است او پیوست
شخصی در بام دکان مردیست   اقتدا با امام خود کرده است
شد روا با شرط اتصال صفوف   متصل بنمود اقتدا موقوف
گفت تکبیر مقتدی با امام   پیشتر از امام کرد تمام
گفت ابو جعفر سخن با فروع   فی الاصح عنده هم زن شروع
مقتدی را که گر امام شریفت   گفت تکبیر را اگر بشتافت
از فتوای خانیه شد یاد   آن نه شروع شد نه جایز باد
چونکه تکبیر او بیش انجیر   که بحلش قیام بود نه غیر

کفت در آخر سلام امام
آدن اقتدا با و کمرده
نبود جایز اقتدا اکنون
لیک بر سجود سهو امام
عمد سهو سلام یا نسیان
بنگر فصل مفسدات نماز
هر جکابی مقیم با شد مرد
او دو رکعت بخواند و سلام
بافت مانده نماز نخی را آن
فی الاصح درد و شی اخیر نکرد
این سخن در هدایه میآرد
در بیان قراءت او ردست
یافت چون اول نماز نخی
بی قراءت بلاحق آن کرد
کو بیا در پس امام است آن

هم چلپی نگفت آن هنگام
علما در کتاب آورده
انکه کفت اسلام نه بیرون
داده است اقتدا او صحیح
شود از بهر چلپی آن
کفته بودم نکفتم اینجا باز
اقتدا بر کسی مسافر کرد
دو رکعت کند مقیم تمام
مثل مسبوق ادا کند و چنان
بی قراءت اداش باید کرد
نیز کافی و نیلهی درد
پس همین مسئله اقتدا کردست
کماندرین درست لاحق از السان
اهل فتوی حرام کفت لان
حرمت است و ازین سبب هیدان

قول

قول بعض است مثل مسبوق او
چونکه فرض قراءت از عمل
حکم شد بین حرمت مبعدب
بنز اکنون روا است عرب
بالمقیمین مسافرین آرام
کرند او سلام خوانده دو
آنچه قوم هم فرند امام
لیک قوم مقیم با شرعت
نکند نیت امامت اکر
شفع ثانی اکر بخواند او
در پس نافله کذارنده
نبود جایز اقتدای آن
کفت بعضی از سلام اکر ثانی
شفع ثانی که قوم را دارند
چونکه انجا سفر بود به یقین

بکند چو در ازین دو
پس قراءت نبود بایسته
کشت ادا در دو رکعت اول
احتیاط این بود کنون خوب
شرح اورا و کفت از شرح عیب
بود باشد کسی مسافر امام
نیست بار رکعت سوم چو او
کفت سازد متابعت با امام
نکند با امام تبعیت
کشت در دو ادا نماز سفر
در حق او است نافل اندیده
اقتدا کرد فرض خوانده
مر نشیند ازین سبب ایشان
کرده ام نیت اقامت مین
نیست لاحق نه بگذارند
شک بود نیت اقامت این

وجوب سهو کشت لازم در حق مقیم ازین سبب ایشان
مقیم بر قراءت واجب باشد

ما چه وانمی نیست آن یک | بحکم نا ثابت نمیشود بالشک
کر به نسیان تحیت است امام | سازد این قوم تحقق نماز تمام
بمقیم اقتدا مسافر کرد | چار بخواند به تبعیت ای فرد
دوی او با متابعت شد چار | قطع در دو عملکرد این بار
کوش کن در صلوة مسعودی | نوادری عجیب فرمودی
بمقیم اقتدا مسافر کرد | وقت اگر نیست صحت است
لیک بعد از خروج نیست روا | چونکه شد قعده اولین اینجا ۶۴۳
واجبست بر امام بر نفرض | زین سبب جواز کرده عرض
چار رکعت نماند فرضی را | شفع اول مقیم کرد ادا
در دو در آخر از مسافر مرد | اقتدا کرد و غیر جایز کرد
چونکه در شفع ثانیست بی | نخواند نفل مر مقیم راست
در دو رکعت باین مسافر نقل | فرض هست از کلام حق قرأ
این قرأت با مقیم واجب است | مانع اقتدا از این سبب است
اقتدا کرد و مفترض بنده | نیست جایز متنفل خواننده
کر قرأت در اولین آن | ترک گشته است از مقیم آن

کر نخواند

کر نخواند در آخرین نماز | اقتدا کرد آن مسافر باز
نیست هم جایز اقتدا از او | با تو کویم دلیل های او
کشت قاضی در آخرین نماز | بمحل اول در دو او باز نا فی
از قرأت که خالی مانده | نا روا کفته اند از این رو
کرد دوگانه نیست نماز | اندرین نوشته اند جواز
آنهم وجه از مقیمین مرد | بمسافر بغیر وقت بکرد
۶۴۴ در قضا دوگانهی به یقین | چون نا دلیل همین کنند تعیین
لیک بنوشته اند دوگانه نماز | از آن دوگانه هم او گفته باز
گفت بعد از خروج با شبهت | فرض او چهار به تبعیت
آنچه گفتند میکنم تقریر | اوست والله منزه ما التقصیر
در شریعت کسی مسافر نیست | حکم هر نماز ایشان چیست
انت بل اگر خدا خواهد | در نماز مسافران آید
حکم مسبوق نیستن لاحق | نزد وی آید هر که خالق
بزرگان که دیر رفتند | و در کتاب خلاصه بنوشته
چند فعل ثابت کر ز امام | ترک کرده ترک میکند اقوام

گر نخواند قنوت امام بجان | قوم هم می‌نکنند ترک آن
نیز تکبیرهای هر دو عید | ترک کرد قوم ترک باید دید
یا نمود ترک قعدهٔ اوسط | قوم هم می‌نکنند ترک او را
آیت سجده را اگر خواند | نکند سجده قوم هم ماند
انچنین گر بود سهو امام | گرد آنچه نماز خویش تمام
سجدهٔ سهو هم نیاورد | قوم هم نیز ترک باید کرد
چند خود فرض بود امام او را | گر نکند قوم راست ترک او را ۱۴۵
سجده‌ها را اگر زیاد آورد | مقتدی تبعیت نباید کرد
گفت تکبیر عید امام زیاد | مقتدی بهوش باش تا باد
از اقاویل حضرت اصحاب | بر آید پی تبعیت در باب
از اقاویل خلاف بر آید و گر | نشود تا که این شریعت طی
ور نماز جنازه پنج تکبیر است | گفت تکبیر نیست تبعیت
قعدهٔ آخرش نشست امام | بعد از آن نخست پای قیام
مقتدی در جلوس بنشیند | یعنی آنچه امام را بیند
گر مقید بسجده گشت امام | مقتدی نخ کند نماز تمام

و اینجا خط عین بخواند | گر نیوشد سلام ببر

گر مقید بسجدهٔ دیگر | نشد آن وقت باز گشت بکم
چون نشسته امام داد سلام | بهره او کند نماز تمام
گر نخست امام در چارم | خیست سجده هر رکعت پنجم
بتشهد نبود مقید این | باز بدهد سلام با التعیین
گر مقید بسجده گشت امام | گفت فاسد نمود نماز تمام
چند اشیاست کر امام نخست | مقتدی بایدش باو برداشت
۱۴۶ او به تکبیر افتتاح و دو دست | گر نه برداشت مقتدی برداشت
گر نخواند ثنا این سنت امام | قوم لیکن ثنا کنند تمام
لیک در فاتحه و در سوره | نه بسته اختلاف مشهور
ترک تکبیر انتقال از آن | گر نگو گویند مقتدیان
ترک تسبیح گر بکرد امام | قوم تسبیح گوید آن هنگام
سمع الله اگر نگوید آن | هم بگوید ولیک مقتدیان
التحیات اگر از و ماند | بعد رستگی قوم می‌خواند
ماند اینسه سلام اگر ز امام | قوم در آن تحلل و هر سلام
ترک تکبیر کرده در تشریق | قوم می‌گویند با التحقیق

مقتدی در دوم رکوع سجود
کرد آنگه امام رفع سر
بزرگ دیگر شارح اوراد
نزد یک چند عالمان عظام
چونکه تسبیح گفتش سه بار
لیک قول صحیح این هنگام
چونکه تسبیح سنت است یقین ۶۴۶
نیز انشراح طریق ورود
التحیات مقتدی نخواند
غیبت بار رکعت خلاف امام
اینچنین است در اخیر نماز
این تشهد نکرده بود تمام
پس ادا ساخت تشهد این
گر نکرده بود و رود تمام
ام زد و حوادث مانده چون است

یعنی تسبیح سه نگفته بود
مقتدی چون کند بسا زجر
گر رود زخانه و جیره باد
گفت تسبیح را کنند تمام
فرض شد نیز و بعض بار
میکند او متابعت با امام
هست واجب متابعت تعیین
از کبیره و خانه آورد
بار خواند بار دو او مانده
خیزد آنگه مقتدی بکرده تمام
مقتدی بود در تشهد باز
داد آنگه امام خویش سلام
میگوید سلام با التعیین
مید به بهر امام سلام
بدلیل تمام تعیین است

چون

چون مؤذن اذان اقامت را
پس تو هاب اذان اقامت غنی
گر مصلی ست مقتدی الیسر
بهر قیل در صفات نماز
منفرد باشد یا امام است
سنت مستحب و غیر آن
در بیان قرائت آوردیم
در محل قرائت آید کس
گر امامش کند قرائت بست
ور امامش بلند ے بخواند
چونکه انجا شنیدن قرآن
فی الصلوة الی فرضیت
گر بود در دوم رکوع امام
گفت تکبیر قائم آن کس
پس بماند نشاء علی التعیین

کی نخیزد امام قوم آنجا
تبع قیل شده در دو تعیین
گوید او در کدام دوم تکبیر
گفت بودم نگفتم انجی باز
فرض و واجب زخواندن قرآن
و اینچنین سکوت مقتدیان
بهر اینجا بیانش کردیم
اقتدا کرد با امامش پس
۶۴۷ خواند انکس ثنا که سنت است
به یقین خواندن ثنا مانده
هست لازم بمقتدی انسان
بو شنیده برهمن فتوی
اقتدا کرد شخص آن هنگام
با توقف کند رکوعش پس
مشتغل میشود به تسبیح این

نقل کنز العباد و شرح نصاب   این سخن را صحیح کرد جناب

در صلوة فقیه بن مسعود   در نمازی امام راکع بود

اقتدا کرد آدمی آنجا   گفت تکبیر هم بگفت ثنا

هم نکرده رکوع آن هنگام   سر برآورد از رکوع امام

پس همین رکعتی که آید آن   شد ورا در نیافت آن ای خان

چونکه در این رکوع ای علام   با امامش مدرک رکعت نشد او

نزد کنز العباد حسن کرده   از کتاب ذخیره نقل آورد

لیک اندر رکوع گفت این   تسویه یافت گفت با التحسین

گرچه تسبیح گفته نتواند   یافت این رکعت او یقین والله

یعنی آندم امام رفع سر   از رکوعش نکرده بود اگر

پیش از تسویه‌اش نشست اگر   کرده باشد امام رفع سر

کرد آنکه رکوع با شبهت   نزد هر یک نیافت آن رکعت

در صلوة فقه مسعود است   از ائمه بحث فخر محمود است

در قعود و سجود با امام   اقتدا کرد شخص آن هنگام

چون ثنا را بخواند او پیشتر   نزد بعضی ائمه را واسط

این

این قعود و سجود نی محجوب   که در آن دم بخواند او محجوب

نزد یک جهبذ عالمان علام   هست او واجب متابعت با امام

از برای او همت واجب   ترک سنت به سنتی که حسب

در محل قعود امام که هست   اقتدا کرد آدمی بنشست

کرد تشهد نخست آغاز   بخواند تحیت او بجز و باز

التحیات کرده بود کسی   تحیت مر مطابقی امام کر

نزد بعضی متابعت سازد   التحیات اگرچه آغازد

چونکه ذکر است او و دین هنگام   هست واجب متابعت با امام

نزد یک پاره زود بقرار   التحیات را بکرده تمام

هست یک ذکر چون تشهد پس   گفته قطع ذکر هیچ کس

هرکه دارد ز آخرش آرزو نفل   سر او همچنین برآورد از عاشق عقل

پیش برداشت سر اگر ز امام   گفته باشد به بهترین انام

روز محشر که او برانگیزد   سر او چون حمار برخیزد

ز نبی ما رسید این زنهار   تو دست زیاد از چنین کردار

سر که فی ضلتر حق احشی بخت   چون لگر گو کنون بحر او حق آ

سر که برداشت دید آن هنگام　　سر سجده بود هنوز امام
سخن عالمان جمله است این　　باز بنهد بسجده راس خویش
چون غلط کرد بر خطا بودن　　نیز آن هم خطا بود با ظن
نیز فرموده شارح اوراد　　سجده با دو سجده کرد زیاد
گر بسهواً بود نماز او　　که بهیچ خیر نماند کو
عمداً اوست خسته بود برکاه　　گفت نشر و محمد است تباه
آنچه گفته بزرگان دین　　یعنی قول صحیح باشد این
در خلاصه و غیرها فرمود　　مقتدی از رکوع خواه سجود ٦٥١
پیش بر داشت راس خود ز امام　　باز کرد چنانچه گفت اعلام
باز گشتن ز بهر تبعیت　　نشود در رکوع یا تشهد
در صلوة نفل مسعود است　　سنتها چه شفعه فرمود است
گفت پیغمبر صفی رکبار ۲　　هیچ انواع شد نماز گذار
هر یکی را نصیب ۱ تمام ۲　　هر یکی را ثواب چون هفتاد
به یکی پنج است با یک بیست　　نه یکی یک ثواب راست کیست
هر یکی هیچ ثواب این　　کیست این شخص مهی تعین

یعنی

یعنی مقتدی امام نماز　　هست یعنی با مؤذن باز ۲
آنکه سازد متابعت با امام　　بیست جمعه ثواب دوست تمام
با امامش موافقت چون کرد　　هیچ دیگر ثواب با نبرد
حجت بر کو موافقت با امام　　تاکه فهمند این سخن را عام
با امامش برابر این آدم　　سر فرود آورد و بر آرد هم
با امامش مخالفت چون کرد　　هیچ نبود ثواب با نبرد
یعنی پیش از امام که در رود　　سر بر آرد و یا فرود آرد
٦٥٢ نیز اندر صلوة مسعود است　　گویم آنچه ائمه فرموده است
در نماز چهار رکعت که هست　　چون بخواند دو رکعت امام نشست
مقتدی را بخواب خفته گمان　　بنشسته امام از فرستان
خیت بار رکعت ثلث آنها　　بعد دانند از خود است خطا
باز گردند آنچه گرده تمام　　می کنند پس متابعت با امام
چون دو واجب که مانده اند تمام　　باز گردند آن محل انجاه
یک به تبعیت امام خویش　　واجب دیگر است قعده پیش
در نماز فرض لیکه در هر جا　　چون بشود ترک قعده اولی

او که بعد از قیام سازد رکوع / قعدهٔ اولش نخواهد ترک

بازگشتن نمیشود به یقین / ور رجوع حاکم کرد این

جز نشسته است شارع او را / ساختند در میان مسجد ها

گفت ائمه درین صف اول / ور حجاب صفوف هست فصل

هم ز ثالث زیاده تر نماز / بمراتب چنین بود دانی

فرجه هاست در صف ولی / صف نماز است متصل اما

میکند بار صف نماز را / حرمتی نیست چونکه برآنها ٦٥٢

بر فقیر که در وی هست فرجه / صف اول چو بر اله بستند

صف اول که بر خند از فرح / ندهد زحمت این با و میان

هر کجی فرجه بیابد کس / که در آنجا نگاه داشته بس

ور دمی میکند از زحام هاس / آید آنجا که شریعت هاس

گر رود بهتر اگر این بار / مسلم الله بیمکشد ز نیاز

ازین خوف از عیین اندیش / هر جا بی نرفت آنکس پیش

حق تعالی الفضل نحو ضعف / صید ها اجر او ز اول صف

مسجد را که پر زنده است خو / فرجه یافت جلوه و وقوف

گر کند

گر که خفت از قرب آدمیان / گفت اینست بود گر سبب آن

از وحجره چو شارح آوردا و ۲ / در میان رکوع کرده یاد

ذکر کردند علمای حنفی / در محل رکوع بود امام

آمد آواز کفش ان ساز / منتظر میشود باز یاسه

گفت ابویوسف آن بزرگ علم دین / یعنی بپرسیدم از امام اعظم

گفت آن زنده مسلمانه / گر شود منتظر با نیانه

ترف آمد عظیم بیرون دان / یعنی امر عظیم شد که آن

وز محمد امام راه نوروه / بلکه ترسیدش روایت کرد ٦٥٣

شده است از ابو مطیع سخن / غیره باشد منتظر گشتن

قد تسبیح گفت شه یاد و / گفت نبی هکوی باشد باد

گفت ابوالقاسم ار کسی سخنی / نبود جائز از شرط رکنی

بود باشد نقیر آمده / جائز است انتظار این بنده

گفت ابو یوسف آن شریعت / اگر آینده را شناسد روی

نبود جائز انتظار آن / گر نه بشناخت خیر

بزرگان که گفته اند باشد / سخن هر یکی بدیده رنش

لیک کرد آنچه بوحنیفه خبر | بتر سکان آن قول افطار مبر

بتر سکاران سر عباد ویست | بهترین جمیع ما عبرت است

در خلاصه ز ظهر خویش بشام | گشت فارغ ولی از نمازی امام

می بخز در نبیر سنت زود | کرد الملک قاعده فرمود

میشود منحرف ولی تا بجی | سوی یمنی نشود یا یسری

یا نشود منحرف بسوی یمین | از مکانی که فرض خواند کس

گر بخواهد رود به بیت همان | میکند از تطوعش را آن

نشود بعد از تطوع اگر | یعنی چون بامداد یا دیگر

گشت فارغ نشست مستقبل | گرچه الملک گفت در خلل

گر نشود ز سبب اختیار اوست | ور نشیند تا طلوع نکوست

هر چه گاهی نشست در محراب | تا طلوع و لا کثیر ثواب

چون نشیند بقوم سازد رو | نیست مسبوق اگر بجدار او

نیست مسبوق کرد پیش امام | سوی عنای خویش یا یسری

در قفا در قضی کرد اعلام | چون نه فارغ از نماز امام

مستحب است که بر زن افشان | کرد پیش یا یمین قبله آن

گفت

گفت بمنای فضلا عمل | هست بیشک بسیار مستقبل

در معینه نوشته اند سلف | هست مسبوق اگرچه آخر صف

روی بر سوی او که کرده اند | او گراهیت بود یقین داند

انجناین در صلوة مسنون است | زین عباس نقل فرموده است

چون نماز پیش امام برخواند | زود در روی سوی خلق گرداند

کرد نسیان امام قوم اگر | قوم با چیز میکنند خبر

هر نماز یکه کس ادا سازد | بعد فارغ شدن دعا سازد

در دعا گفت شارح اوراد | در بیان دعا که کرده یاد

در دعا هر دو دست بردارد | قولی تا منکبین بردارد

دستها تا بحذاء صدر آرد | یعنی آن هر دو دست که دارد

قول بعضی زصاحبان عمل | تا نباید میان هر دو بغل

بالمثل گفت کند بسوی سما | ضم نکو دست کرد با اخری

هم دل خویش را کند جا فر | بین دو دست نخود نخود خاطر

موقف بالاجابت انتهی | میکنند با حضور خویش دعا ۲

او بسوی سما نباید کرد | شنبه که ید درود انجمر و ۲

بلاف سفیدر

بس جهر فی نیست ازین بعد … می بباید دعا برادر سعد
بلغنی دعا کند تکرار … او سلامش بسیج الملکش بگفت باید
از دعا گشت فارغ از خوشی … باز گوید دعا این صلوات
در ذخیره کتاب استحسان … گفت حیل دعا بود پنهان
نیز در فصل و ترتیب تعیین … بعد از آن در به سنت پنهان
در صفات نماز گفت اینجا … چون دعا است برخیز
نیز در کافیست در عیدان … گفت حیل دعا کند پنهان
نیز در خزانه گفت تعیین … آخر بیان فصل سنت چنین
در کتب زین سخن بود بسیار … عدد او برون ز بحث شمار
در نماز جاوی که تفرقه است … کوشش کن خواندن دعا است

۶۵۷

اللهم اغفر لوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات و رافع الدرجات و منزل البرکات و قاضی الحاجات برحمتک یا ارحم

انچه در کتاب حصین حصین … هست بجز و کار در تعیین
آنچه مختار بزرگان ما … ذکر سازیم بر ادای انجا

اللهم

اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم انت المؤخر لا اله الا انت دو ساجب اللهم انی اسئلک رزقاً طیباً و علماً نافعاً و عملاً متقبلاً اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد الصلوة الصبح و المغرب ایضا قبل ان یتکلم اللهم اجرنی من النار یا مجیر سبع مرات حصن حصین
که در انوار ربعین آورد … انچه حالا صحابه ما میکرد
اللهم انی اسئلک مما سئلک نبیک محمد علیه الصلوة و السلام و نستعیذک مما استعاذ نبیک محمد علیه الصلوة و السلام و السلام

۶۵۶

ورد دعا گوید او بحق فلان … در خزانه است کرده بشنو آن
یا که گوید که بحق نبی … نیست مشروع در خدا طلبی
هر که سازد نماز فجر ادا … بنشیند الی طلوع ز کجا
از نبی گفت شارح اوراد … چار کس را خرید کرد آزاد
هم چنان چار کس بود به قبیل … که ز اولاد حضرت اسماعیل
میکند در حدیث حصن حصین … بلکه زین خبر دوست تر تعیین

در شرح ....

گفت هم از نماز دیگر بس / تا غروب و گمان نشینند کس
آنچه اجر که در پس فجر است / در پس او همین قدر اجر است
از بوا قیمت هم ز بقا مبر / شرح او داد کسو ست خبر
بجاست نماز فجر ادا / کس و نیست تا طلوع ذکا
کرد دو رکعت و با چهار نماز / در رضای خدا بخواند باز
کرد اندیش گفت شیخ امام زنهار / یاد شد ازل تن آن یار
غیر ازین وعده‌ها بود چندین / نیست این نسخه زانجمل آن ۶۵۲
هر اماما که هست اهل تمیز / می‌کند نیت امامت نیز
تا که فضل امام یابد هست / گفت باید امام ازین نیت
شارح وردها نوشته او / گر امامت کنی اماما کو
نکند نیت امامت آن / هست جایز نماز مقتدیان
نیز یابد فضل تحیت / کرده باشد با قصد انیت
لیک با نیت امامت کس / او ز فضل امام یابد بس
پس امام اعلم بسنت باد / اقرء اورع علمت باد
تا کند احتیاط هر آن خوب / در سنن مستحب فرض وجوب

اینچنین در

اینچنین در طریقه عرفان / بشنوا باد افضل انسان
آن شنیدی که در ظلمات / آفریده خدا آب حیات
قصد آن آب جاودان سازند / اولین بار ترک جان سازند
چون بهمت میان بخود بستی / دست خود را اسیر پابستی
چونکه اول قدم که میمانی / بنمود غیر عنبر حیرانی
کی برآید بهر طرف راهی / زیر هر یک قدم بود چاهی
نیست خضر ار کسی درین وادی / پا رساندن بچاه افتادی
خضر اگر بشنوانی غافلست / کی بر شب چراغ گیرد دست ۶۶
روشنانرا کسی نیابد ب / تا فتد آنکه جو هر عالمست
چیست زیر قدم تو دانی / بعد ازان پای بیشتر رانی
آید از هر جوانبی آواز / در مقصود نیست انجا باز
لیک هر دم رسد ندای خضر / همه رهزن بود سوای خضر
غیر اقدام خود نظر نکنی / آنچه من گفته‌ام دگر نکنی
ورنه در چاه مطلقاً افتی / یا بهای مصطبه افتی
اینچنین بشنوا خضر صفت / می‌رساند ترا آب حیات

پیر آن باشد که باشد اصل فرع / نزد او نقطهٔ بیرون ز شرع
کار بی سنت ادب نکند / هرگز از غیر حق طلب نکند
در پی مصطفی نهاده پای / طریق شرع کرده با شرط طی
در شریعت چو آفتاب علم / در طریقت بود منار اتم
شکر جمله بحضرت حق باد / بشنو از ما عزیزان باد
رهبری که مقتدای عامست / صفت او بشرح آید راست
ظاهرا آن اصل فصول فصل / باطنا او اصل مقام اصل ۲۶۱
محیی سنت رسول الله / سرور عارفان حبیب الله
عمل علم حلم جود سجود / این همه در جبلت او بود
بود در بحر معرفت غواص / عارف حق بزرگ خاص الخاص
یار دل آگه و دگر بجو هستی / نور دیده او جان مستی
چون گرفتی تو دست آن نیکو / دل بخواهد بشنو زا دیگر
ابتدایش چنین بود در سیر / انتهایش ندارد ای دانی بس
آخر آن آفتاب عالمتاب / کرد بر روی مشکبوی نقاب
تلعفن
بعنایات حق ز دار برفت / صد هزاران قلوب مرده زنده

درظهور

در ظهور بیان قال و حال / رحمت بود از خدای تعال
رحمتی بود غرق رحمت او / زین سبب نقل آن در رحمت داد
سر تاریخ از کمال وجود / رحمت کرد کار حق فرمود

در بیان استخلاف کردن امام

در نهایه و مختصر دیگر / در نماز و وضو شکست اگر
مرد و میکند طهارت باز / میتواند کند بنای نماز
گر امام است او بجای خویش / وقت رفتن کند کسی را پیش
۲۶۲ خواه سازد بنا پی وضو / خواه برجای اول آید او
مقتدی با مکان خویش کرده باز / گر نکرده است امام او در نماز
شافعی گفته است بر هر حال / میکند با نماز استقبال
گر بخواند نماز را از سر / نزد اصحاب ما بود بهتر
چونکه اندر بنا مذهب است خلاف / در میان همه دل صاف
آنکه سازد بنا بمذهب حما / که بود شرط گفته اندر روا
نکند سبقت بحرف دیگر / عمر تکلم نکرده است اگر
در صلوة فقه منعو و ... / انچه گفت راد و نیم فرمود

گر سماد در بود حدث ای پدر / نزد بوحنیفه بنا تواند کرد
سببی کو بود بنا نتوان / یعنی نزد محمد نعمان
خون بینی قی برسد همان / حدث ها کش از سبیل روان
سببی آن بود دگر یارب / تا که بیرون زده گشت تو بجاست
یا کسی در نماز عطسه داد / تا که از وی پدید آمد باد
یا بجراحت کسی رسید یک چیز / زین سبب خون روان بگردد نیز
یا بود یا شخص آبله واز / یا فتد در هموزه آبله افگار ۶۶۳
آبله چون که کفته گشت روان / سببی این چنین بود حیدان
۲ بار اتفاق فقها کاندرین علما / نتوانند کرد باز نماز بنا
خون بینی پدید شد اما / باز می رفت از برای بنا
بار گر شود غشی یا فت قوت آن / مثل عمداً حدث بود میدان
۳ بار چونکه با فعل او روان گردید / مثل عمداً حدث بباید دید
گر به عمداً حدث بود این جا / نتوان کرد اتفاق بنا
خون بینی کسی شود موجود / هم ز خون بجا همان ور آلود
بر نهار رفت چون طهارت کرد / کرد و جامه بدار شوی الحمد

گر یکی جامه

جامه خون شده مکند بیرون / پوشند شش جامه نماز چون
گر یکی جامه او بیرون آرد / شو به آن جامه [illegible] نه آرد
لیک خون گشت برجامه / شست آنجا و جبت در [illegible]
که در تحمل این بنا نتوان / یعنی نزد محمد نعمان
آب بود دور از مسجد چون / باد جو او همین رود بیرون
رفت با حوض بود آنجا جو / یعنی نزدیک را بماند او
پاک این مسئله بماند اگر / بر [illegible] مسئله دگر
۶۶۴ پیش آمد کسی با آب باد / پس گرفت آب را نکرد وضو
نزد این صورت [illegible] ها / گفت نتوان باتفاق بنا
شخص بد بناه بره افتاد / دیگر آنجا برون داد
آب جامه که او وضو کرده / گر عمدا بخویشتن برده
علما گفته اند شی ها / بدرستی نماز گفت تباه
یا که هر عضو در محل وضو / گرد عا همان او بخواند او
نجلی نخواند شش اگر یا نه / اتفاق نباشد جائز نه
ور بخواند درست اینجا هم / [illegible] خلاف اهل کرم

شرح بجا آوردن دوا

در قیامش حدث رسد بکل | از برون بنا و دوزان بس
خواند این آن را اگر قرآن | گفت ابنی نماز او ویران
چونکه رکنی بلا طهارت خواند | از بنا شد خلق ازین و بخ
او در وقت آمدن خواند | نیز اینجا بنانه تجو اند لد
چونکه رکنی نماز این اثنا | میکند او رو جانب راه وکان
آنچه در این کتاب منصوص است | در خلاصه و غیرها این است
استیناف افضل است نزد ما | شافعی گفت صحن نیست ادا ۶۶۵
پس بکن استیناف ای عامل | چونکه کار بنا بود مشکل
گفت ابو حفص امام با تقوی | نه بنا ساختن و هم فتوی
لیک خود ما نمی‌کنیم عمل | در همه حال استیناف فضل نکرد
جنبی گر شد احتلام بیهوش او | یا که خود خواب رفت ازین گو
در هدایه و غیرها آورد | نتواند بنا در اینجا کرد
قهقهه نیز از شنیدن طلع | هست همچون کلام قاطع
نیز در فاتحین ازین گو | هست در بابها قضا وضو
نایم اندر اگر است ساجد باز | خواب نبود حدث درون نماز

گر او

گر او تکیه است مضطجع است | بی وضو این بنام منتقض است
هست این مضطجع به پهلو بین | غلبه خفت خواب بر عینین
بعد از آن مضطجع بماند خواب | این بجان رها نکس استحباب
گر و سبقت حدث درون نماز | او وضو میکند بنا هم باز
مضطجع شد بعد در این حال | می‌بسازد وضو و استقبال
کرده بودی قبل ازین آگه | به مصلا حدث رسید ناگه
گر امام است او بجای خویش | وقت رفتن کند کسی را پیش
۶۶۶ نیز کنز العباد و بین اوصاف | گفت اندر بیان استخلاف
با امامت هر آن کسی شاید | آنچنان کس خلیفه میباید
نیست نزد امام جز نکبیر و | چون حدث بر امام سبقت کرد
هست این را امام نفس خویش | گرچه نگفته امام امام بپیش
رسم گو در محل استخلاف | می‌کند مرد را بجای و صف
دامنش گیرد و کشد با پیش | مرد را مقتدی بجای خویش
بود واندر زوادت در ربع امام | اقتدا اگر و شخص آن به طعام
تا امام آن زمان حدث برسید | هم چنین شخص را به پیش کشید

این نه آنکه چینه را خوانده است — چینه اندر کعتش باقی مانده است
چار رکعت بخواند این آدمی — نه نشسته بلکه رکعت سیم
احتیاطاً در چنین خواند — رکعت سیم باد نمی‌ماند به
در هدایه نوشته اند چنان — در گمان زند حدث سبب آن
دید بیرون گشت ز مسجد حال — آن حدث نیست سازد استقبال
لیک بیرون گر نه بنشیند باز — نیست چاره‌اش بنا کند نماز ۶۶۲
وز محمد امام نیک خصال — میکند هر چه حال استقبال
بوده باشد اگر امام این مرد — بگمان حدث خلیفه کرد
بعد از آن حدث نبود است بین — گفت فاسد نماز التعیین
عمل شد کثیر عذر او — فاسد شد از این سبب هر گو
صاحب کافی گفته آن نه مرد — بگمان حدث خلیفه کرد
گرچه در مسجد است این امر — بیقین دان نمی زند ورنه
انچنین در صلوة مذکور — در اوایل بباب فرموده
ور گمان حدث خلیفه کرد — بعد از آن حدث نیست او نبرد
بلغ قد امامه دین است — آن خلیفه که کرده نیست درا

بزرگان

بزرگانی که زیر سر خفتند — در کتاب هدایه بنوشتند
در گمان رفت که بی وضو است آن — پس بگرد انصراف این شانع
گرچه بیرون نشد ز مسجد او — گشت فاسد نماز او برگو فائده
انچنین در فتاوی کافی — نیک تفتیش کنند ز دل صافی
متیمم اگر بدید سراب — منصرف گشت با گمان آب
گر بجا بدید ... نیک چون — منصرف گشت با گمان ...
ماسح موزه با گمان گفت — مدت مسح او ... شده است
چون نبود منصرف در این احوال — میکند با نماز استقبال ۶۶۱
گرچه در مسجد است چون که نبرد — پس بنا بر نماز نتوان کرد
گر نخوانده نماز در صحرا — بگمان حدث رود زان جای
بعد از آن حدث نبود است آن — در جماعت بود تمامی انسان
پس مکان صفوف در صحرا — بیقین حکم مسجد است او را
گر رود پیش قدر ستره آن — زو تجاوز کند بنا نتوان
نبود ستره اگر در پیش — پس به قدر صفوف خلف خویش
گر بود منفرد ز هر یک سو — قدر آن موضع سجود او

یعنی از این حمد و کبر بلند گشت
بنقص آن نماز فاسد گشت

گر نه یکدیگر نیست انتها
میتوان کرد با نماز بنا

بعد از این فصل شارح اوراق
میکند از کتاب خانیه یاد

در نماز آن امام برو کم ع
آن کسی را که حدث رسیدن

پس خلیفه بکرد مرد ورا
شد ز مسجد برون ز بهر بنا

بعد بیرون شدن همین ان شع
داند اینکه حدث نبود شدن

فی الصلاة ان نماز المجموع
گشت فاسد نماز او مجموع

نیز در کتاب صحیح کرد اعلام ۶۶۹
گر ز طالب بود و جاهل امام

نیست انجا جواز استخلاف
قول اهل ائمه دال صاف

چونکه بعد از حدث برین افزون
بود جایز خلیفه کردن آن

نیز از وضع بطن غیر او
گر خلیفه کند جواز مگو

نیز با این سبب کرد اعلام
گشت عاجز اگر کسی ز قیام

گر از نیز جه قاعدا خواند
غیر جایز بود یقین داند

یا امامی حدث رسید اگر گر
ماند بر جای خویش مرد وگر

هم ز مسجد بگشته خارج امام
یا حدث کرد یا بکرد کلام

ذکر کردند

ذکر کردند عالمان خبیر
انفرد بر درست نه غیر

در صلوات نقیه کرد اعلام
خطبه چون خطیب کرد تمام

چون بیامد فرود از منبر
الله را نشد حدث رسید اگر

خطیب شنیده را خلیفه کرد
نیست جایز خلافت آن مرد

گفت محدث پس از شروع نماز
خطبه نشنیده شد نماز مجاز

انجمن ورا و آخر این باب
ذکر کرده و آن نشد فی کتاب

در نماز حدث رسید بزن
میتواند مسح او بنا کردن

لیک اندر طهارت ایشان
اختلاف است از عمل ایشان

فرا اهل خبر را نیم به
قدر حاجت چو قدر کشف به

غسل هر عضو را که مکشوف شد
زود او را بشوید و پوشد

دست و زیر مخیلند از دو
گرنه یکشف وه مسح سازد

شیخ الاسلام نیک میگوید
دست و زیر آستین خود شوید

شوید شوی ایاشش و زار
زین سبب گفت آن نکوگفتار

کو کیا ور نمی نهست جنات
تانکرود کشف وه عورت آن

بر ناتکه نیاست مشکل تر
شستر انکه نخواند شکل ز شر

زن کسان برد که حدیث بعید　　از همین وجه روی کرد وانید

نکند شخص بود زجان نماز　　گر بنا بر نماز کرد جواز

گر ز جان نماز گشت جدا　　نتوان کرد بر نماز بنا

قول بعضی موید علما به　　مبنی بود حکم نماز چون بعضی

ظاهر قول نماز چون صحراست　　پس همین و شمول نیست باب (قول بزرگان بابست)

سخن بزرگان صاحب تحقیق　　رو کرده‌اند با کسان حنیف

لیک با کی او نبود معلوم　　هست انچه بنهان او معلوم

ور کتاب هدایه با خبر این　　ور همین باب مسکین تعیین

چون مصلی نکرده بود سلام　　التحیات کرده بود تمام

اندرین دم حدث رسید باو　　حکمند از برای سلام وضو

چونکه واجب بود سلام یکی　　بطهارت سلام نماید پس

عامداً آن زمان بگفت سلام　　تو بگفته کار رفته نماز تمام

چونکه باقی نمانده از ارکان　　لیک گفته بزرگان حیران

چونکه واجب است سلام اکبر　　با طهارت سلام باید کرد

گفته بودم قبل ازین اثیار　　متمم بود نماز که زرد

یعنی اندر

[illegible]

یعنی اندر نماز این انسان　　آب بیند نماز شد ویران

لیک قدر تشهد ار بنشست　　بعد از آن دید آب ظاهر گشت

مدت مسح یا کسی برسید　　یا فصل بسیر موزه کشید

یافت تعلیم امی از قرآن　　یافت جامه اگر کسی عریان

یا مصلی که مومی بود　　قدرتی یافت بار کوع و سجود

یا قضا و فت شخص از ایشان　　برسید آن زمان بجا هر خویش

یا حدث دید امام قاری مرد　　امی را بخود خلیفه کرد

یا در فجر بود زن یا مرد　　آفتاب آن زمان طلوع بکرد

یا که در جمعه بود آن عامل　　آن زمان وقت عصر شد داخل

یا که بر جبیره بود کسی　　از نکوی جبیره افتد پس

یا بود صاحب عذر آنکس　　عذر او انقطاع شد بیقین

عذر چون مستحاضه زن یعنی　　یا کسیکه بود باین معنی

آنچه در این صورت گرد داد　　یعنی بعد از تشهد او در دواد

بو حنیفه امام صاحب دل　　گفت باشد نماز شان باطل

چون خروج بصنع را داد شد　　فرض باشد بتو رنفی ظ

[illegible]

این خروج بصنع اعظمها   نیز فرض و واجب است اما
زین سبب نقصی که کرد او   سخن صاحبین نیست فساد
انچه حسن در هدایه کرد علام   هر چه کان حدث رسد با امام
مرد مسبوق را نه آن دو پیش   مدرک را گشته بی رخ خویش
نیز مسبوق نه شود تقدیم   جهت عجز خویش از تسلیم
رفت مسبوق اگر بجای امام   سازد اول نماز قوم تمام
چون رسد با سلام اید پیش   میکند مرد مدرکه را پیش ٦٧٣
چون مقدم که گشت مدرک مرد   مع اهلش سلام باید کرد
لیک حینی که کرده است تمام   یعنی مسبوق چون سلام امام
اندرین حین اداکه کرد او   نفی سازنده نماز بکرد
گشت فاسد نماز آنکس   نه تسلیم نماز قوم ازکس

در بیان مسبوق ولاحق ومدرک

کیست مسبوق کیست لاحق کیست   حکم این هر دو در کتابت چیست
رحمت حق بشارح او داد   از کتاب ذخیره سازد یاد
کرد مسبوق را چنین اعلام   مانده از اول نماز امام

معنی لا

معنی لاحق است آن ادراک   یافته است اول نماز چو آن
آن نمازش نه کرده است تمام   مگر انکه بهمرهی امام
مانده است ز امام از این باب   در محل نماز برده خواب
یا شود سبقت حدث بر او   عود کرده بود ز بعد وضو
یا که از خواب چشم بگشاده   خوانده باشد امام بعض نماز   بحالہ نماز
حکم مسبوق اولاً با امام   میکند آنچه یافته است تمام
گشت فارغ امام خود زمان   ما سبق را گزارد آنگه باز
٦٧٤ حکم لاحق گزارد آنگه پیش   فائتت را مع الامام خویش
اولا فائتت که کرد تمام   بعد سازد متابعت بامام
بالمثل گفت تا که نیز   بعد از ان خواب کرد او در
کرد یک رکعتی امام ادا   گشت بیدار بعد از ان تنی
رکعت اولش کند اتمام   گر چه در ثانی رکعت است امام
این تخلف ز لاحق است مجاز   نشود موجب فساد نماز
چیست مسبوق ما سبق را آن   بر درست انکه خواند ش قران
سهو سازد بسجود سهو آرد   چونکه او حکم منفرد دارد

لیک لاحق بود همچون مسافر · گو نیاید در پس امامست آن
بی قرائت نماز بگذارد · چونکه او حکم مقتدی دارد
سهو اگر کرده است لاحق پس ازو · سجدهٔ سهوش هم نباید کرد
همدرین باب شارح با حقل · از کتاب طحاوی سازد نقل
لاحق فائته اگر دارد · چون امامش سجود سهو آرد
نکند او متابعت با امام · سازد اول قضای خویش تمام
٦٢٥ بعد ازان از برای سهو سجود · میکند چون امام کرده بود
هست اندر کتاب قاضی خان · نیز در چند نسخه است چنان
کرد مسبوق چیستند اگر · اقتدا ساختی یکی بدیگر
اینکه کرد اقتدا ابا بن ... · گشت بیشک نماز او ویران
چونکه اصل اقتدا بمسبوقان · غیر جائز نوشت علی الیقین
نخ خفت مسبوق گشت ... · از دو رکعت بماند او یا یک
گفت تکبیر بقصد استقبال · گشت فاسد نماز او فی الحال
نیز مسبوق اس نسیا با امام · چون فراموش کرد او سلام
هم کند بر وی است ... · بعد تکبیر گفت آن ان ...

گفت بعض بقصد استقبال
گشت ... نماز او خلل
و گر کرده

و گر کرده است نیز امام او · میکند او در چند نسخه یاد او
سجدهٔ سهو امام اگر دارد · نیز مسبوق تبعیت آرد
لیک گفته حالی عظام · نکند او متابعت بسلام
گر بسازد متابعت گردد · هم چنان واندرین که باید کرد
گشت این نماز او ویران · غیر جائز بود بنا آن
نیز مسبوق که اگر به امام · چون فراموش کرد او سلام
حرف دنیا نگفته است ... · نیست فاسد بنا تواند کرد ٦٢٦
خواند با قوم خود که ... · سهو را جبر خود با یکند
گر برابر سلام داده است آن · سجدهٔ سهو گفته اند عظام
در خلاصه نوشته ... در تمام · یافت مسبوق رکعتی با امام
رکعتی خواند نشسته تمام · التحیات خواند این آدم
التحیات را ادا سازد · ز دو بار رکعت دیگر نماز
وانکه این رکعت آن نگو انجام · نشسته کند نماز تمام
انکه در رکعت که بر تو ... · میکند البته قرائت این
در یکی رکعتش اگر قرآن · ترک کرد نماز در ان

و سجدهٔ سهو ... کردن
... آن ... کرد ... بجا ...

کوی در ظهر خفتش دیگر | به یکی رکعتش رسید اگر ٦٧٧
سوره با فاتحه بکرده ضم | رکعتی خواند نشسته هم
چون تشهد تمام کرد اگر | باز خیزد بر رکعت دیگر
فاتحه سوره خواندش این بار | نه نشسته و لیک در این بار
نیست بار رکعت ثلاث کم | اندرین جاست فاتحه بهتر
رکعت سوم چنین که کرد تمام | ور نشسته کند نماز تمام
کرد و در رکعت بنیست از آنهی | بقرأت کند و در رکعت او
بنشسته کند نماز تمام | این بود قول عالمان عظام
ور یکی رکعتش اگر قرآن | ترک کرد و نماز او ویران
کیرد و کنج از ظهر نقل | کرد از بوحنیفه با حقل
یعنی در ظهر خفتش دیگر | به چار رکعتش رسید اگر
ما بقی را ادا کند چون شام | فتوی بر این بود بقول امام
آنچه منظور شد ز خزینه کتاب | گفت همچون خلاصه و [illegible]
در خلاصه امام داد سلام | بود مسبوق خیستی به قیام
در همی ندم سلام امام بداد | سجده سهو شد آمده یاد

آنکه مسبوق بود در این حین | گر مقید بسجده نبود این
باز گردد همان زمان ز قیام | سازد این متابعت با امام
از قیام قرائتش از خوب | هم رکوعش نمیشود محسوب
داد بعد از سجود سهو سلام | مرد مسبوق خیزد او بقیام
گر نگشت از قیام تحش باز | هست فاسد نماز او پس چه از
در آخر نماز این انسان | سجده آرد بقول استحسان
گر مقید بسجده گشته بود | گر امام از برای سهو سجود
٦٧٦ مرد مسبوق اندرین هنگام | نکند او متابعت با امام
گر کند از متابعت باطل | آن نمازش شود بجمع [illegible]
آنچه در این کتاب کرد اداء | هم نوشته است شارح [illegible] ادا او
نقل کرد از ذخیره گر امام | داد مسبوق اگر بسهو سلام
صبح سازد و دست خود برد | بیقین شد تب نماز او
در قضا در جهت تمام | تا نه بده بجا بین سلام
برنخیزد بپایه ماندة [illegible] | یعنی مسبوق مرد [illegible]
در خلاصه بخیزد او بقیام | تا شود فارغ از سلام امام

[illegible]

خوف دارد اگر کس آگه — مدت مسح بگذرد تا که
صاحب جرح سائل بی تمیز — خائف است از خروج وقت او نیز
با مصلا فجر باشد کس — خائف است از طلوع بیضا بس
یا مصلای است در روز عید — نیز از فوت وقت او شدید
در همین چند جا که تعیین است — تا تشهد امام اگر نشست
نشود منتظر درین هنگام — یعنی مسبوق تا فراغ امام
شرح او را درانچه است بیان — یعنی در بابت تشهد آن ٦٧٩
ذکر کردند بزرگان کرام — قعده آخرین نشست امام
هر دو مسبوق چون کند دران — گفت از جامع الصغیر خان
چون تشهد او که اینجا مرد — نیز و بعض سکوت باید کرد
هم درین جا بقول بعضی یار — التحیات را کند تکرار
بزبان صحیح گفت اما — خواند این آدو ورود دعا
در کتاب خلاصه بنوشته — التحیات خواند آهسته
تا اجای آن امام سلام کند — التحیات این تمام کند
گفت اینجا صحیح بازغنایش — در قضا و قاضی خان تعیین

باو کور

باد کو رمو بدین پر نور — در قضا و قاضی خان مذکور
با مامی حدث رسید اگر — چون خلیفه بکرد مرد دگر
بعد دوم امام یاد آرد — قبل ازین نوبه ها قضا دارد
گشت فاسد نماز بر دو امام — هم شده نماز قوم تمام
با مامی حدث چو سبقت کرد — پس بجایش کشید دیگر مرد
چون ز مسجد قدم برون بنهاد — رسید آنجا قضا او برباد
پس شده او حکم منفرد آن گاه — گفت غیرها نماز او ست تباه ٦٦٠
لیک در مسجد انقضا نه یاد — گشت اینجا نماز جمله فساد
چونکه در مسجد است تا ماد هم — گو بیا قوم خویش راست امام
نیز در صفی نا بکرد و جز — سجده سهو کرد امام اگر
کرد مسبوق هم باو همراه — لیک از بعد او که گشت آگاه
سهو واجب نبوده است امام — نه بخلاف بزرگان کرام
اشهر قول بزرگان راه — گشت مسبوق را نماز تباه
سهو باو اشتغال ندا نداد — گفت فی قوله فذکر ٢ م
بو المکارم بزرگ راه نمی — از عتابیه ذکر کرد اما

گرچه داند بود سهو او — نیست تقلید خطوی این که
فتوی این گفت زنهی — از متأخرین بود نهی
گر خلیفه کند بجاش امام — باد آن جا خلیفه مرد تمام
نه خلیفه اگر که نادان — مشو و ضامن مسلمانان
همچنین در طریقه رشاد — خلفا کامل مکمل باد
نبی فرمان شرع داند خوب — ورنه او صحبت محبوب
هر جایی خلیفه باشد تمام — میکند بر خویش راید نام
نبود فارق ضرر از سود — میرود با طریقه مسدود
ظاهر شرع را نکوید طی — چون برد از طریق باطن طی
شرع میزان جمله کارست — انجهان آنجهان ترا بارست
ور بیازد اگر برآید دار — مرود پس خلیفه این کار
ور ز شرع خویش را رساند حجب — بر دو دستش دهند لنگر چوب
پس بمیزان چوب ماند با — به همین نوع میرود بالا
میل آن چوب اگر بگشود — باز بعد او فتاد از و
رامروان مرد اگر پوشد — کو بپا پای بر سر مو

چو نادم

۶۶۱

چون قدم پیشتر نهی هر بار — خوف افتادنست هزار هزار
هست میزان شرع اگر درست — که امید برآمدنش هم هست
حیل گر رود بسوی سالک — او فتادن نعوذ من ذلک
پس خلیفه بباطن ظاهر — باد چون بر طبیب طاهر
جانشین باد همچنین ... — که کند بر خویش راز نده
بو حنیفه که بود بحر جود — در روایت سر ایمه بود
هر مسائل که بود در عالم — ساخت جمع آن سراج امم
چون برآمد ز جسم پاکش جان — آن کتابش فتاد در عمان
مومنان چون نداشتند عوض — نقد نعمان نه کنون بر هم
پس محمد نداء مردم داد — جمله آن کتاب دارم یاد
خود بدست کرم گرفت قلم — تا بعالم شود کتاب علم
همه آن کتاب را بنوشت — باز تا سر همه ریاض بهشت
زین کتاب و زان کتاب او — متفاوت نگشت یک سر مو
فرخی گشت با مسلمانان — زنده زانکه شد ز صحف نعمان
در همین نامه کتاب ایلاد — همه ماخوذ از کتاب اوست

۶۶۲ در باب

داشت نعمان حنیفه چون نود سهو ماند تا انقراض عالم حی

در بیان سجده

در فتاوی فقه بو لیث او ذکر کردند بزرگان نکو

ترک واجب بود در شخص بس گر بود عمدا حرامست آنکس

آن نماز درست بر نقصان مبتدع بوده است فاعل آن

سهو باشد سجود سهو آرد نقص او این سجود بر آورد

در صلوة فقیه مسعود است از وجوب نماز غیر مودا است

ترک واجب بعمد شد زان پس گر چه سازد سجود سهو آنکس ۶۶۳

یعنی نقص نماز با اشتباه بر نگیرد ز بزر که گناه

مومنی را که سهو واجب هست او که در آخر نماز نشست

التحیات را که کرد تمام صاحب مختصر نکرد اعلام

بعد از چون سلام و چند کس میکند سجده متن زان پس

شرح او را بود مذکور که زمانه بدین بود مجبور

میکند از محیط هم تلقین عامه بزرگان بود بر این

گفت حق امام خواهر زاده بدو جانب اگر سلام بداد

سجده سهو بعد نتوان کرد از ذخیره هم این چنین آورد

و هدایه و [illegible] صحیح کلام گفته این سجده را پس از دو سلام

آنچه اندر هدایه تصحیح است از ینابیع گفت اصح این است

از اساس نینه آنچه شنیده هم هیچ نشان بچشم خود دیدم

هر چه جای امام باشد کس میکند از سلام واحد بس

لیک شمس گذار آدم بود گفته از یکه دو سلام سجود

سجده سهو ساختی چون کس سجده کرد و نشست از آن پس

کرد در مختصر چنین اعلام باز انجا تشهد است و سلام

۶۶۴ در هدایه و نیز کافی هست سجده سهو کرد و چون بنشست

خواند این شخص هم درود و دعا این سخن را صحیح دان انجا

لیک قبل از سجود سهو آنکس التحیات را بخواند بس

میکند نقل شارح او را او جز درود و نمیکند زیرا او

از نصاب این سخن صحیح شمار از خلاصه بود سهو نشست

بخواند او نیز مرتبه درود و دعا جز بقول صحیح از علما

بدو سجده بسته کرد و مرد ننشیند اگر [illegible] یکبو

نقل شارح نه است از اخلام که رهبت نماز اوست تمام

[illegible]

گر نه بنشست نیت آنکس باز   از خلاصه ف اولست نماز
چونکه بعد از سجود سهو نمود   فرض نبود چنانچه ذکر نمود
کو اکنون که سهو چند اشتباه   سجده سهو واجبست بما
صاحب مختصر نوشت آن را   گفت تقدیم رکن یا تاخیر
باز تکرار رکن شد آن گاه   سجده واجب بود بلا اشتباه
یا نمود ترک واجب از صاحب   یا بکرد و تغیر این واجب
این صور را بگفت نیز آن نحو   میکند کل او به ترک وجوب ٦٦٥
جست تقدیم رکن یا تکذیب   می بود ترک گشتن ترتیب
اوست تقدیم رکنی اندر نفس   از قرائت اگر رکوع زند پیش
چونکه این رعایت ترتیب   بارشه از واجبات ما تکذیبه
لیک در فصل واجبات نماز   گفت صاحب هدایه آن شه باز
نیز در چند نسخه خویش گو   آنچه فعلی بود مکرر او
پس مراعات آنچنان بهتر   بارشه از واجبات یا تکذیب
در نهایه نوشت بنهایت   آن مکرر بود بیک رکعت
یعنی چون سجده که بود مکرر   در یکی رکعتست او دوبار

سجده

سجده تا نا یعنی مانند اگر   ختیت آنکس بهر رکعت دگر
سجده ترک گشته که دارد   اول آن سجده را قضا آرد
سجده سهو هم کند آن یک   هست جائز نماز او بیشک
گفت اندر کتاب کافی باز   یعنی در فصل واجبات نماز
یعنی تقدیم راست شافعی   بر رکوعست فرض عین از ان
هم رکوعست بر سجود نماز   فرض نه مراتب این باز
آنچه زین باب خلاف رفت است   در وجوب نماز صافی شد است
٦٦٦ بنگر از فصل واجبات نماز   گفته بودم نگفتم اینجا باز
جست سلیم تعلیم رکن را تعجیل   گفت در شرح مختصر قبل
ذکر کرد آنکه اعلی   آدمی در نشستن اول
التحیات را که کرد تمام   زود برخاست سوی قیام
بر شهید اگر بکرد زیاد   گشت تاخیر سهو واجب یاد
شارح دردمان صاحب عقل   از کتاب خلاصه سازد نقل
نزد بعضی در معانی گفت   آنکه صاحب محمد گفت
سجده واجب بود بانچه مقدار   گفت این قول راهو المختار

٦٢٤

کفت نعمان امام طاهر ظرف ... سجده واجب زیاده کرد و حرف

این فصل آن امام شرع پناه ... کفت صل علی النبی هرکاه

واجب سهو با نیقدر اهل ... قول بو یوسفست این کفتار

کفت ابو جعفر طریق شناس ... نیست لازم با و نه قیاس

لیک لازم بود درستی آن ... شمس الائمه برین و ان

از سر اجبه کرو هست سخن ... تا تردید امام شرع حسن

کفت آل محمد چون کس ... سجدهٔ واجب است از آن پس

نیست لازم سجود بعض از آن ... کفت سید سبیجی لازم دان

نیز نیشارح طریق نورد ... نقل از منیة المصلی کرد

لا اصح تا او نکرد دور وو ... نبود از برای سهو سجود

حیثیت تکرر رکن کو آن بار ... یعنی سهواً کند رکوع دو بار

کو رکوع تغیر واجب را ... کر کند در مقام جهر اخفا

در مقامیکه جهر واجب است ... خواند آن جهر را به سهو است

آنچه او نام جهر یا اخفا ... در بیان وجوب نغمه آنست

صاحب مختصر بزرک حق ... کفت اندر کتاب نقل مطلق

در کتاب

٦١٧

در کتاب هدایه واضح است ... جهر را کر امام خواند بیست

خواندن بیست را بلند آن بار ... سهو واجب نخود بجه مقدار

اختلاف مشایخ دین است ... لیک قول اصح بکفت این

ما یجوز به الصلوة که هست ... آن قدر جهر را بخواند بیست

بیست را با بلند آن مقدار ... خوانده باشد سجود سهو شمار

در همین باب شارح اوراد ... مسلک از کتاب خانیه یاد

جهر سازد امام اکر در بیت ... بیست خواند و یا بجهر که هست

خواه خواند قلیل خواه کثیر ... سجده لازم بود بهر تقدیر

هست در ظاهر روایت این ... آنچه در خانیه که رفت تعیین

در خلاصه است احتمی دیگر ... کرد شمس الائمه حق دیگر

در هدایه چنانچه فرموده ... در نوادر سخن همین بوده

هر بجای مصلی فرض هست ... او مخیر بود بجهر بیست

لیک اندر خلاصه فرض بست ... که مصلی که منفرد بوده است

در نمی ز که بیت نخوانده بود ... هم با و بیست خواند نقل نمود

منفرد در نماز جهر که هست ... خواه خواند بلند خواهی پست

هست در فصل واجبات نماز   گفت در جامع البساتین باز
منفرد جهر کرد و در اخفا   در محیط است نیز مسئله اما
گفت در کافی در نماز جهار   نه بجز مجیب ما اسرار
منفرد واجب است جهر نمود   نکند از برای سهو سجود
گفت در قنیه آن نمود در ظن   گر کسی منفرد امام و من
جهر میکرد هم چنان با مام   مثل او جهر کرد آن هنگام
بوسلیمان امام دین فرمود   لازم است از برای سهو سجود
نیز کنز العباد و این سبب   نقلها میکنند ز چند کتاب ۷۲۹
ساهیاً شخص جهر کرد ثنا   سجدهٔ سهو نیست در اینجا
یا تشهد بسهو جهر که کرد   سجدهٔ سهو نیست با خرد
تسبیحات رکوع نیز سجود   ور شریعت که نرم خواندن بود
خوانده باشد بلند از نسیان   سجدهٔ سهو نیست بر انسان
سمع الله در نماز امام   گفتن او بجهر بود مدام
سهو این را امام اخفا کرد   سجدهٔ سهو نیست بر فرد
آنچه در ترک سنتی ز شغف   نیست برین سجود سهو آنجا

ساهیاً

ساهیاً ترک واجبی وارد   شک نباشد سجود سهو آرد
گفته بودیم واجبات نماز   در مقامش نگفتم اینجا باز
آنچه کنز العباد روشن کرد   گویم از لطف کردگار خرد
بعض   از ظهیریست با شبهت   در دو اول که در یکی رکعت
فاتحه را بخواند دو بار   سجدهٔ سهو واجب است بوی
فاتحه خواند بعد او سوره   باز این فاتحهٔ مذکور به
سجده سهو نیست در این بار   گفت چون سورهٔ طویل نمود
۶۹۰   هست قولی سجود لازم دان   همچنانکه گفت قاضی خان
گر همه یا از فاتحه اکثر   خواند سهواً اعاده کرد اگر
خانیه راست گو بیان این بار   فاتحه را بخوانده است دوبار
از ظهیریه کرده است خبر   خوانده بود از فاتحه اکثر
باقیش را کند فراموش او   سجدهٔ سهو غیر واجب گو
خواند اکثر سجود لازم دان   منفرد یا امام باشد آن
گفت در جامع الصغیر نخ   نیز در سایر کتاب چنان
ور دو بار او لیک که مذکور   فاتحه ترک گشت یا سوره

با نکو و زشت گر بیکا زین دو / سجدهٔ سهو واجبست براو
اولین رکعتست یا ثانی / نه فراموشش فاتحه خواند
البته اگر سوره را از آن پس / برسد فاتحه بخاطر کس
گفت در این کتاب مذکور / فاتحه خوانده‌ای دگر سوره
سجدهٔ سهو واجبست او را / از کبیر نوشته در اینجا
بر آن سوره که ز فاتحه پیش / خوانکه خوانده است خوب بیش
فاتحه خواند آدمی هرگاه / همره او یک آیت کوتاه ۶۹۶
کرد آنکه در رکوع سهو آن / بر همین کس سجود سهو بدان
هم درین جا دلیل او واینست / از کتاب ذخیره نقل است
یک طویل آیت ز کلام / یا سه آیت ز آیت کوتاه ۹۳
همره فاتحه نخواندن آن / که باجماع قول واجب دان
هر جگاهی بفاتحه همراه / نخوانده باشد دو آیت کوتاه
خوانده اندر رکوع ابن آدم / چون سه آیت نشد بفاتحه ضم
باز کرد و باتفاق سخن / سوره را خواند نقل بغیر ظن
باز گردد دو از برای قیام / هم سه آیت ورد که کرد تمام

میکند از

میکند از برای سهو سجود / از ظهیریه اینچنین فرمود
در رکوعش رسید بخاطر هم / سورهٔ فاتحه نه کرده ضم
باز برگشت سوره خواند آن / باز سازد در رکوع این
سجدهٔ سهوی نفس موده است / نقل کرد از صلوة مسعوده
آنچه در این کتاب نقل است / در خلاصه و غیرها این است
لیک اندر رکوع با این یک / کردن ضم سوره بالله شک
بر این شک نکرد و این آدم / سجدهٔ سهو نیست لازم هم
۶۹۴ حکم چونکه این چنین فرموده / نقل این از صلوة مسعوده
از فتاوی حجت این شیهان / یعنی در باب وتر گوید باز
در رکوع آیدش به خاطر هم / سورهٔ فاتحه نه کرده ضم
باز کرد و باتفاق سخن / سوره را خواندش به غیر ظن
فاتحه ترک گشت از نسیان / الف فقان نکرد این از نسخ
مانده باشد قنوت از نسیان / در صحیح سخن نکرد و آن
لیک سر از رکوع بر دارد / بعد ز آن ناسی که یاد آرد
نکند عود بخواندن آن / باتفاق مؤیدان جهان

از کتاب محیط گوید هم   سوره با فاتحه بکرد او ضم

گر چه بودست واجب او بظن   میشود فرض بعد ضم کردن

میشود نقص فرض بهر فرض   کرد در باب وتر این را عرض

آمده از حنیفه است شهرت   خوانده سوره در اول رکعت

لیک در رکعت دوم اینجا   سوره خوانده است زو بالا

سجده سهو غیر واجب دان   هست اینجا دلیلهای آن

سوره را اراده کرده گر   پس خطا کرده خوانده سهو گر

سجده سهو است هم در این   کرد این را ز خانیه تعیین   ۲۱۳

نقل کرد از خلاصه نام آشنا   فاتحه خوانده بود مستثنی

در تفکر بگذشت آن کس   ساز و اینجا کدام سوره ضم

قدر رکنی اگر تفکر کرد   سجده سهو واجبست ببرد

در کتاب خلاصه مشهوره   خوانده در اولین ز سوره

گر چه چیزی ز فاتحه اول   سجده سهو باو دان اجل

دیده شد در صلوة مسعودی   در دو اول که خوانده بود

فاتحه ترک گشت با سوره   گفت در آن کتاب مشهوره

ورود آ

در دو آخر قضا کنند یا نه   ثبت است اختلاف با ما نه

ظاهر مذهب امام اعظم   مثل استاد خود محمد هم

میکند سوره را قضا خوانا   لیک گفتند فاتحه را نه

در دو آخر که سوره کرد قضا   اصلش اخفاست یا که جهر اخفی

لیک اصلش که جهر بعض است   اختلاف مشایخ و من است

نزد بعض امام دولت منیست   فاتحه پست باد سوره بلند

لیک در ظاهر روایه او   گفت خواند بلند در هر دو

۶۹۴ فاتحه سنت است و اینجا   خواندن سوره واجبست آنجا

پس همین سنتی که [illegible]   تبعی واجب یقین داریم

چونکه در رکن جهر هم اخفی   غیر مشروع گفته اند علی

سوره با فاتحه نخست ضم   باز گشت از رکوع این آدم

باتفاق امت اجل   آنکه او هیچ کرده بود اول

ساز و باز   چون برانداخته شود نماز   بعد خواندن رکوع اگر خواند

چون دعای قنوت اگر خواند   ماند نفس در رکوع اگر خواند

لیک از بهر این نگرد و باز   گشته باشد فساد ست نماز

آن رکوعی که کرد و قبل از آن | بر نخواند از وی‌اش جای تعیین
چون رکوعست فرض آنجا | بر نخواند از وی‌اش ور واجب
سوره با فاتحه بکردن ضم | که بگوی که واجبست اتم
حضرت شیخ حسین تعیینش | کرد در جامع المبانی شش
او ز وتر تحمید کرد بیان | از نیابت بجای خود ز فرض ادا
خوانده آنجا بجمع قرآن را | بعد خواندن بنظم غیر آن
آنچه در جامع التبیان است | نثر در شرح شمس الدین است ٦٩٥
بزرگ و بر شارح اوراد | کرد در نیت غیر الفتش یاد
در محل قیام اگر انشا | پیشتر از قرائت قرآن
گر تشهد بخواند سهو او | سجدهٔ سهو نیست غیر واجب او
چون که باشد به منزله ثنا | سجدهٔ سهو نیست در اینجا
آنچه در این کتاب تعیین است | در کتاب خلاصه هم این است
نثر بنوشت شارح اوراد | کرد از شیخ دستراجب یاد
آیتی خوانده است از قرآن | در رکوع و سجود این انسان
سجدهٔ سهو آرد این آدم | خوانده باشد چو در تشهد هم

کر تشهد

گر تشهد چو در رکوع سجود | خواند انسان سهوها فرمود
گفت در سجده تسبیح رکوع | یا بود عکس سهو این ممنوع
در کتاب خلاصه هم تعیین | ترک رفعه کرد قنوت یا تعیین
نثر در افتتاح رفع یدین | ترک رفعه هم به تکبیر عیدین
تکبیرات رکوعها نثر سجود | تسبیحی نکه الله ربی ودود
ترک کرد و تعوذ از ناگاه | یا ز کس عمداً گشت تسلیم الله
گشت تسمیع ترک یا تحمید | سجده با این همه نباید دید
٦٩٦ غیر او را و کرده است بیانش | یعنی از جامع الصغیر خانش
سجدهٔ با رکوع گشت زیاد | سجدهٔ سهو بر انبیا باد
راکع یا سجود ساز شده | گشت غلط کنند ردیا شده
شد رکوع عمل یا سجود طویل | سجده لازم بود باین بر قبیل
از خلاصه است سجدهٔ قرآن | ما نشد باشد ز جای خویش از نسیان
سجدهٔ سهو بعد ازین بر اوست | علم از سجده‌ها بسیار نکوست
شد فراموش قعدهٔ اولی | بعد وقت نا گفته بپا
بقعود اقرب است کرد دو | چونکه شد قرب شش بحکم

شی

در هدایه بقول بعض پیر — سجدهٔ سهو واجب نشود تا تحریر
اصح قول بخیزد آن — سجدهٔ سهو بخیزد واجب دان
بقیام اقربست نخیزند — بیقین وان نکرده این بنده
چونکه منعی بود چه قایم کس — سجدهٔ سهو میکند زان پس
دیگر ایه همین قدر آورد — در کتاب نهایه روشن کرد
کرد برداشت زانو بار زمین — گفت با قعده اقربست یقین
رفع زانو که گشت آن اقدام — هست بیشک قریب تر بقیام
آنچه باشد ز نخانه راست بپا — از نصاب البدایه آرند ٦٩٧
بقیام اقربست اگر این کس — گر نشسته حکمی شود زان پس
راست برخاسته نشیند دو — گفت فاسد نماز مثل صحیح
بقیام اقربست اگر زین سان — بخطا گر نشسته بخیزد آن
هم تشهد بخواند خیزد این — گفت او در صحیح شمس الدین
شخص در قعدهٔ اخیر است — ساهیا گر بقیام رفته نشست
گر مقید بسجده گشت این — باز گردد بقعده این ان
سجدهٔ سهو هم بجا آرد — در هدایه دلیل ها دارد

کر مقید

گر مقید بسجده شد زان پس — گشت باطل فرض آن کس
نقل کرده به فرض او زین بار — نفع در مذهب و وزیر گزار
در نهایه محمد آن کامل — گفت اصل نماز شد باطل
ضم کند رکعتی دگر را نیز — که نکرده است نشست بردار بخبر
شخص بنشسته بود در چارم — نیست سهوا برکعت پنجم
گر مقید به سجده دیگر — شخص باین نگشته است مگر
باز بنشیند و سلام کند — آن سلام خروج در قیام کند
گر مقید بسجده گشت آن کس — میکند ضم سادسی زان پس
٦٩٩ فرض او شد تمام با تسبیح — میشود با نفله دو رکعت این
در آخرش بقول استحسان — سجدهٔ سهو آورد و اثنان
اینه در رکعت سنت شغل — نیست مجبور هم صحیح است این
اینکه بنشسته بود در چارم — خیزد سهوا برکعت پنجم
پیش از سجده باز گشت نشست — آنچه در شرح شمس این کاست
باز خواند تشهد او یا نه — اختلاف مصنفین و ائمه
گفت در تحفه ... — میکند از برای سهو سجود

در خلاصه هدایه هم چنان | سجده سهو آنکه گفت اما
قعدهٔ اول است یا ثانی | چون تشهد به سهو شد فانی
در هدایه نوشته اند صحیح | سجده لازم بود بقول صحیح
نیز کنز العباد و این باب | ملتقط نقلها ز چند کتاب
آنچه او گفت ما بیان سازیم | متن شرح و در دو جا سازیم
ترک شد بعض از تشهد گر | سجده لازم بود باین آورم
از ظهیریه ملتقط تعیین | هست در ظاهر الروایه این
چون تشهد اگر شود تکرار | در خلاصه است بنگر و اعتبار
گر بود در نشستن اولی | سهو لازم بود و الا لا
گر کسی خوانده است قرآن | یعنی در قعدهٔ اخیر آن
خوانده باشد ور از ظهیریه پس | لازم سهو نیست این کس
از تشهد نگشته فارغ او | خوانده قرآن سجود سهو بگو
در قعود اخیر ما یک بار | گشت شک در نماز که چهار
تا که تاخیر گشت بسلام | سهو لازم بود درین هنگام
بود این قول او ز جامع خان | بعد ازان از ظهیری دگر بیان

کر مصلی

۶۹۹

گر مصلی گمان برد این ظن | آن کما ترک سلام داده من
بر همین ظن نشسته بود چنان | بعد والله نکرده بود آن
بعد دانستن او سلام کند | سجده سهو هم تمام کند
سهو شد در نماز هر مرد را | هم فراموش سهو خود گر کرد
گر و تسلیم بعد قطع نماز | سهوش آمد بجا در آید باز
کرد ما یقطع الصلوة او باز | از دو خیره سجود سهو بیاز
شارح از دو کتاب نقل آورد | شخص در عید جمعه سهو بکرد
نکند در سجود سهو آنجا | در کتاب است بر همین فتوی
در کتاب دگر نوشته از آن | این بود گفته شارح ما
سجده سهو بود بر مرد | بهر سهوش سلام بر گرداند
دید آنکه طلوع کرد و قضا | سجده سهو ساقط است اینجا
حکم این است در نماز دگر | دید خورشید سرخ گشت اگر
یعنی ادا وقت نیست ساقط دو | رز طلی در جبانچه گشت بها
بهر سهو سجود سهو بکرد | بعد ازان باز سهو دیگر کرد
ز سراجیه ملتقط اخبار | نیست بر وی سجود سهو دو بار

گر کسی کار رو نکرده است کلام
کنند آنرا سجود سهو تمام

فاتحه در آخرین دو بار
سوره خواند بغیر فاتحه هم
سجدهٔ سهو غیر لازم دار
یا کسی ور دو آخرین ثبوت
نبود سهو بر چنین انسان
لیک در خانیه است که سجود
سهو سازد اگر کند عمداً ۲۰۱
سهو لازم بود اگر با امام
حکم مسبوق حکم لاحق خاص
آنچه این شرح ساز فرموده
تا پی پیش از قنوت خواند
لیک سازد فرشته است این فن
احمد نجی مشرح ادرا د
خواه فرض است خواه نفل آن
از سراجیه هم بسهو مراد

نخواند در رکعتی مصلا بار
ذکر کرد از نصاب این علم
هم چنین قنوت هم مختار
چیزی دیگر نخواند کرد سکوت
حکم هم یک روایت از نفی آن
و علیه الفتوی نخواهد بود
سجده لازم نشد باین آدم
مسکند همره امام تمام
گفته رفته در محل اختلاف
نقل کرد از صلوة مسعودی
سجدهٔ سهو نیست در اینجا
اندرین حین سجود لازم و نی
از محیط و ذخیره سازد یاد
حکم سهو اندرین برابر دان
گفت این سجده نا فی کفایه شمار

هست در شرح مختصر نعمان
شک شود در نماز اول بار
گیرد از سر چنانچه کرد خبر
گفت در فتح قم با شبهت
شک اگر رو دهد بسیار
نبود غالب گمانش اگر
هر کجا وهم قعدهٔ آخر
گفت از مضمرات با شبهت
تا نباشد ترک قعدهٔ اول
گر مقید بسجده گشت آن
غیر فاسد بود نماز آن
سجدهٔ سهو لازم است بر آن
در خلاصه نوشته از این باز
گر نشسته است آنچه کرد ادا
لیک در نثر و حجت نعمان

نثر در چند نسخه چون این
چند خواند هست این نماز گذار
لیک کرد و سلام سازد در
لغو باشد مجبر و نیت
گیرد و شش غالب گمان ازباید
است از انکس بنا شش برگز
بوده باشد نشسته بالظاهر
گر نماز است نفل یا سنت ۲۰۲
نشسته باشد بچگونه مشتغل
باز گردد بقعده این فن
یعنی در نثر و حجت شیخان
نثر در بعض نسخه است چنین
یعنی در یابت فساد نماز
یعنی در نثر و حجت است فساد
هست انجا قیاس استحسان

گر مقید بسجده گشت اگر
از رکعات پنجم کرد جز

جز فاسد بود در شیخان
هم چنانکه قیاس استحسان

شرح محمد

در قیاس امام شیخ آموز — گشت فاسد نماز ای دلسوز
اندر این جا سخن بسیار — پس بگیرم در این محل ناچار
در نمازی که سهو شد از کس — سجدهٔ سهو می‌کنند زان پس
با امیدی که نقص اگر دارد — جبر نقصان سجود بردارد
یا الهی بحال آگاهی — در همه حال خاطی ام ساهی
چه خطای عظیم بود چه سهو — اشرف عمر من گذشت بلهو
جام غفلت هنوز در دستم — قاصد جان خویشتن هستم
وقت بیدار وقت خفتن‌ها — زن و فرزند مال گفتی من ۲۰۳
پس همین گفته‌ها که موجود اند — دشمن راه آخرت بودند
بهر این دشمنان که دربندم — جان شیرین بآتش افکندم
گله مندی چرا کنم از کس — نفس خود را تمام کردم بس
چو نماز با علم و زنا وافی — کرده باشیم خطا و نقصانی
با نفس خیانت فاسد — گشته باشیم بکار بد قاصد
بر رخ این چنین خطا کاری — پردهٔ عفو نه که ستاری
نام پاکت رحیم رحمن است — از تو بخشش ز بنده نقصانست

جرمهای که

و نیم خطه خوانده
که افتاده نه خط

جام غفلت هنوز در دستم — قاصد جان خویشتن هستم
وقت بیدار وقت خفتن‌ها — زن و فرزند مال گفتی ما
پس همین گفته‌ها که موجود اند — دشمن راه آخرت بودند
بهر این دشمنان که دربندم — جان شیرین بآتش افکندم
گله مندی چرا کنم از کس — نفس خود را تمام کردم بس
چون زبد علم و زنا وافی — کرده باشیم خطا و نقصانی
پی نفس خیانت فاسد — گشته باشیم بکار بد قاصد
بر رخ این چنین خطا کاری — پردهٔ عفو نه که ستاری
نام پاکت رحیم رحمن است — از تو بخشش ز بنده نقصانست
جرمهای که زین مقصر خواست — خود بادعا لمی که لا یحصی است
روی اینم جرمها بنه توبی — غافر الذنب قابل التوبی
یارب از کرده‌ها پشیمانم — دانشم کن عطا که نادانم
چون ز مستی که آمدم بر خویش — باز رسوا مکن چو حال پیش
همرهم ساز رهبر تو تحقیق — راه بنما بکشور تحقیق
در میان تمامی بنده — روز محشر مساز شرمنده

در بیان سجدهٔ تلاوت

چارده موضع ست در قرآن — بیقین سجدهٔ تلاوت دان
قرد کنند العباد و نیکو صاف — اوّل او در آخر اعراف
نیز در رعد نحل وان بیقل — بعد از آن در بنی اسرائیل
نیز در مریم ست در فرقان — هم در اولای حج بیقین میدان
در الف لام میم تنزیل ست — نیز در نمل و صاد بیقیل ست
حم ست سجده و النجم او — هم در انشقت ست اقرأ گو
سجدهٔ ثانی که در حج ست — عنده للصلوة ذکر شده ست
شده در نزد شافعی به تمیز — عنده للتلاوة ست او نیز
موضع سجده ست در حم — یعنی در لا یسامون بکن تعلیم
حضرت شافعی چه فرموده — گفت ایّاه تعبدون بوده
آنچه گفتند بزرگان ما — بوده ست احتیاط در این جا
عمد با قول این بزرگان چو ما — بیقین میشود ز عهده برون
آیت سجده را که میدانند — خواه میشنوند یا خوانند
خواه قصد اشنیدن آن یا مرد — خواه بی قصد سجده باید کرد

واجبست

واجبست این که سجده می آرد — طمع از رحمت خدا دارد
چیزهای که شرط هست نماز — هم درین سجده شرط باشد باز
یعنی پاکی جای ثوب و بدن — رو بقبله به ستر عورت تن
سجده در وقت مکروه بس — واجب این سجده گشته بود کی
وقت مکروه سجده آرد این — غیر جایز بود علی التعیین
یعنی نزد طلوع شمس غروب — نیز نزد قیام وی ای خوب
لیک واجب که شد درین اوقات — سخن بزرگان نیکو ذات
به که سجده کند از آن عامل — تا شود وقت مستحب داخل
گر کند سجده بوده ست جواز — سخن بزرگان خلق نواز
سجده بعد از نماز فجر اما — هست مکروه تا طلوع ذکا
گفت بعد از نماز عصر اگر بر — نرود تا باقتاب تغیر
بشنو اکنون که شارح عقلا — از کتاب محیط سازد نقل
آیت سجده خواند کس ای دوست — غیر آن حرف که در آخر او ست
نکند سجدهٔ تلاوت این — یعنی از واقعات گفت چنین
لیک حرف از سجده در وی بود — خواند تنها چگونه حکم شنو

زایت سجده خواند از اکثر مع این حرف ماند این کس سر
لیک گوید فقیه ابو جعفر مع این حرف گر خواند اگر
سجده واجب بود الا نی قول بو جعفر این چنین دانی
گر ز وقت شنیدن خواندن گر دو تاخیر بعد کرده امام تا
گفت ابنی ایمه [illegible] فی او مودی شده ست نه قاضی
از ذخیره نوشته است این طور نیست واجب ادای او بالفور
لیک تاخیر کردن [illegible] نی فعل مکروه هست او را نی
گفت در بعضی نسخها او باز نیست مکروه در برون نماز
ازین چنین در بیان احکام ست سخن بزرگان اسلام هست
گفت بالفور سجده آوردن ۲ مستحب ست بنینک ظن
چون کند سجدهٔ تلاوت کس نیت سجده میکند آن کس
نیت اندر دل ست ای مولا لیک با همرهٔ زبان او لی
صورت سجدهٔ تلاوت گو گفته آن سجده را چگونه او
از سر اجنه میکنند تقریر گو بدان شخص که عمدا تکبیر
لیک دو دست خود بر دارد بعد از آن سجده را بجا آرد

درهمین

درهمین سجده می بگوید باز سه کرت تسبیح سجود نماز
لیکن ادنای او بود سه بار هست افضل از او بود بسیار
سر خود از سجده بر دارد باز تکبیر را بجا آرد
لیک بنوشته ست شمس الدین هر که جا که سجده آرد امام
خیز دو سجده آردش این تا این چنین را نوشت مستحق
از طحاوی نوشته آن خوش طور مطلق مکروه ست ترک [illegible]
در وقایه هدایه در حصر گفت قول ائمه او این قصر
اینکه یک سجده کرد گشت تمام نه تشهد بود درین نه سلام
هم نوشت ست شارح او را از ذخیره خلاصه حاشیه یاد
آنچه مبطل که می بود بنماز هم همین سجده راست مبطل باز
جز محاذات مراة که مردو ست سجده در کل حال مبطل نیست
لیک در سجدهٔ تلاوت هم قهقهه کرد ست این آدم
اندرین نیست منتقض بوضو چونکه نبود صلوة مطلقه او
در خلاصه ست قول امام صحیح برد در سجدهٔ تلاوت خواب
هست ورنا قصی خلافیه اصح حول سجود صلبیه

هست مجنون و یا بود کودک　　آیت سجده خواند زینها یک

سجده واجب مگوی با اینها　　این چنین هست کالفی نفسا

گر از اینها کسی دگر بشنود　　سجده بر این شنیده از آن فرمود

آیت سجده بی وضو یارکی　　یا جنب یا بخواند بیمارکی

از خلاصه بگیر و بعضیها　　سجده واجب شده است بر اینها

لیک از طیر بشنود هر بار　　غیر واجب بود هو المختار

بشنود گر ز نایم تنخ　　سجده واجب شود صحیح سخن

هست تاتار خوانه رای خبر　　آیت سجده بشنود از طیر

سجده واجب بود الصحیح انتفی　　چونکه بشنود از کلام خدا

سوره از کلام حق خوانند　　آیت سجده را اگر خوانند

این چنین در نماز غیر آن　　از هدایه نوشت کسره بدان

آیت سجده را اگر خواند　　دیگری سوره را اگر خواند

بنود باس گفته اند لیک　　پیش از و آیتی بخواند نیک

آیت سجده را بخواند بیست　　هم درین نوشته نکو هست

در کتاب خلاصه ذکر جمع　　که مهیاست قوم اگر سجده

راغب سجده

راغب سجده اند گر اینها　　جهر باید بکرد در آن

لیک اگر قوم محدثان باشند　　یا همین قوم کاهلان باشند

سر برآرد در این محل آواز　　خواه اندر نماز غیر نماز

آیت سجده گر کسی خواند مراد　　یا از کسی بشنود دو بار سه بار

در یکی مجلسی اگر این کس　　چون یکی سجده کرده باشد بس

کلمه را بگفت گر از این حرد　　لقمه را اگر تناول کرد

از سراجیه گفت با تعیین　　قاطع مجلسش نباشد این

لیک بیع و شرا کند هر گاه　　قاطع مجلس است بی اشتباه

آدمی سجده کرده است اگر　　خوانده در سجده سجده دگر

سجده واجب نشد بر آن　　هم همین حکم در رکوع بدان

هست واجد مکان خواننده　　جای برخواست مستمع بنده

مستمع را اگر گشت مکان　　سجده واجب بود به قدر آن

لیک بر قلب آن تعهد ولا　　بنوشتند بر همین فتوای

هست بر روایت اگر انسان (بر کس)　　دابه هم بوده است راه روان

آیت سجده می کنند تکرار　　سجده واجب بود به هر یکبار

لیک بر راکب نماز گزار / سجده واجب نگوی جز یکبار
مسجد حتی مسجد جامع / یک مکان است حکمش ای سامع
نیز در زاویهٔ خانه اگر / خوانده رفتی بزاویهٔ دگر
هم درین زاویه بخواند کس / گفت یک سجده است بروی بس
گرچه در سیر باشدش گشتی / حکم او را چگونه بنوشتی
گفت هم از کتاب خانیه راست / دو قدم رفت باز جا برخواست
باز در گوشه خانه شخصی اگر / رفته باشد بگوشهٔ دیگر
مگر آن دار بوده است کلان / در کلامی چو خانهٔ سلطان
نازل
یا کسی را کجی که سند نازل / باز باشد سوار فی الحی حیل
نیست مجلس درین چنین تبدیل / مجلس واحد است نبود قبیل
سخن بزرگان اسلام است / نقل او از بیان احکامست
چونکه تبدیل گفته اند مکان / هم حقیقی است نیز حکم آن
چون از جای خویش خاست اگر / باز بنشست او بجای دگر
باز این جای خویش رفت آن کس / باز آید بجای خود زان پس
گفته باشد حقیقی است این تبدیل / نیز حکمی بیان کنم بی قیل

حکم آن کس

حکم آن کس که در مقام بود / لیک مشغول با طعام بود
یا در آنجا سخن کند بسیار / یا کند بیع یا شرا آن یار
یا کند عقد از عقود دگر / گر در آنجا نگفته است اگر
یا که بنشسته بود اینجا او / بعد از آن خواب رفت بر پهلو
باز بیدار گشت چون آن یار / آیت سجده خواند دیگر بار
سجده واجب نشود باین تکرار / چونکه تبدیل حکمی شد ای یار
لقمه خورد یا دو لقمهٔ او / کلمه را سخن کند یا دو
یا نشسته کند دربی خواب / نیست مجلس بدل درین ابواب
در هدایه بزرگ شرع شناس / گفت اندر تنیدن کرباس
یا ز شاخ رود به شاخ دگر / شد بقول اصح مکان دگر
بوالمکارم بزرگ راه نورد / از خلاصه صحیح تعیین کرد
نیز بنوشت آن بزرگ حق / نیز بر سامع است او مطلق
یعنی هرگز شنید واجب دان / ای صحیح از خلاصهٔ قاضی خان
در روایت هدایه را به عمل / احتیاط این بود که گشت بدل
باز این وجه شارح او راد / گر در چند نسخهٔ خوش یاد

یعنی در نگرد بود
بحکم لازم

از نبایع کرده است خبر | آیت سجده خوانده بود اگر
در هدایه که احتیاط این است | در خلاصه صحیح تفصیل است
سجده کرد و نشست آنجا باز | خواند قرآن در آن مقام دراز
یا به تسبیح یا به تهلیل او | ساعتی اشتغال آن جو
بعد او را اعاده کرد اگر | واجبش نیست سجدهٔ دیگر
در یکی مجلسی اگر آن | ختم سازد تمامی قرآن
۲۱۳ چار ده سجده واجب است باین | از سراجیه نقل کرد چنین
نبود در نماز اگر تالی | قوم هم مستمع اگر حالی
چون کند سجده طالب خیر جو | سجده سازند قوم هم مع او
از طحاوی نوشته است الابر | میکنند جهر تالی در تکبیر
یعنی عند السجود و رفع سر | جهر کردن بود بقول خبر
نیز آن قوم که سجود آرند | پیش از تالی سر نه بردارند
تالی سجده نکرد و رفت اما | سامعین سجده آورند بجا
از تشفیه این چنین آورد | تالی بین قوم سجده نکرد
امر بر کرد یا نکرد سلف | خلف تالی شوند مردم صف

گفتا

گفتا بل سجده میکنند حالی | سامع قوم لهم مع تالی
لیک از تالی بیشتر یا بعد | سجده نارند سامعان سعد
هست در بعضی نسخهای شرف | خلف تالی شوند مردم صف
شارح از خانیه بداد خبر | آیت سجده خواند سر اگر
نبود استماع نفس وی | سجده او را بغیر واجب گو
اینچنین در کتابت قرآن | گر بخواند بغیر واجب دان
یا هجا کرد سجده واجب نیست | از کبیر جا همین بود مرویست
۲۱۴ گفت صدر الشریعه حامد | یعنی مجلس اگر بود واحد
آیت سجده خوانده است مرار | خواه سجده کند در اول بار
بعد تکرار سجده سازد خواه | گفت یک سجده بس بود آنگاه
از خلاصه نوشت درین باب | آن کسی قادر است اگر بر آب
بهر این سجده گر تیمم کرد | نادرست است سجدهٔ این مرد
آیت سجده در نماز اگر | چون نخوانند زود بگو خبر
آیت سجده که مذکوره | بوده باشد در آخر سوره
یا که سجده بآخر است قریب | شرح اوراد گفت از تهذیب

گر در آن شخص چون سجود نماز   جایز از سجدهٔ تلاوت باز
در گذشته بسورهٔ دیگر   لم یجز گفته اند اهل خبر
لیک سجده که گشته مذکوره   گر بود در میانهٔ سوره
از ینابیع گفته شارح سعد   همچنانکه بهست اندر عد
باشد افضل که سجده سازد از   چون کند قعده باز برخیزد
ختم سوره که کرد چون معهود   بنمازش کند رکوع سجود
آیت سجده خواند لیکن مرد   گر در آن هم رکوع سجده نکرد
نیت سجده کرد آن انسان   یعنی عند الرکوع جایز دان
آن رکوعش ز سجده شد محسوب   وجه تاخید درین مکتوب
سجده نی کرد یا رکوع این مرد   تا که آن سوره را تمامش کرد
بعد از انکه رکوع کرد چنان   نیت سجده کرد آن انسان
سجده ساقط از و نخواهد بود   یاد بر وی قضای او بسجود
یعنی اندر نماز بهست این مرد   بیقین دان قضا نباید کرد
نیز در اینه کتاب مذکوره   سجده باشد در آخر سوره
سخن بزرگان شریف گو   افضل اینکه کند رکوع باو

گر نکردی

گر نکردی رکوع اینجا مرد   لیک او سجدهٔ تلاوت کرد
چون ز سجده که رفع سازد سر   چیزی خواند ز سورهٔ دیگر
گر نخوانده رکوع سازد باز   همدرین جا فساد نیست نماز
گر بود بعد سجده سه آیت   همچنانکه بود در ان شفقت
تالی را اندرین مخیر گو   خواه آنکس کند رکوع باو
خواه سجده کند درین هنگام   یا کند بعد سوره سجده تمام
وصل سازد ز سورهٔ دیگر   که بآن سوره نیست فاضلتر
نیز گفتند بزرگان نکو   گر اراده کند رکوع باو
ختم آن سوره ساخته آن کس   هست جایز رکوع سازد بس
آیت سجده خواند چون انسان   گر اراده کند رکوع بآن
باد عند الرکوع نیت او   ورنه از سجده غیر جایز گو
گر کند در رکوع نیت این   اختلافست از ائمهٔ دین
جامع الفقه را نوشت اگر   گر کسی از رکوع رفع سر
نیت سجده کرد چون آنجا   غیر جایز نوشت نزد ما
همدرین باب شارح اوراد   میکنند از کتاب خانیه یاد

آیت سجده آنکه خوانده بود — گرد بالفور کس رکوع سجود
گرچه او کرد از برای نماز — شد ادا سجدهٔ تلاوت باز
گرچه با سجدهٔ تلاوت او — گفت نیت نکرد جایز گو
گرچه از بعد او دو آیت هم — خوانده بود ست تالی و راندیم
گشت ساقط سجود قرآن باز — اجتماعند با سجود نماز
گر از بهر سجدهٔ قرآن — کرده باشد رکوع این آن را
آیت سجده خوانده بود آنگاه — خوانده سه آیت کلام الله
بعد از قید سجدهٔ قرآن — کرده باشد رکوع ایشان را
کاندرین جا امام خواهر زاد — قاطع فور نیست سه آیات
آن رکوعش ز سجده محسوب — گفت قاطع زیاده اش ای خوب
در هدایه ست در نماز بود — سجده واجب شده اداش نکرد
بعد بیرون بگشت او ز نماز — نیست اکنون قضا با تکبیر باز
گفت از خانیه بلا شبهت — در نمازی چو در یکی رکعت
آیت سجده گر شنود تکرار — سجده واجب مگوی جز یکبار
در دو رکعت بخواند از پیشی — در قیاس ست مثل قول شفی

وبه ناخذ درین مکتوب — از سراجیه گفت اصح آن خوب
سه امام نه قوم راز این — سجده واجب مگوی با تبیین
خارج از نماز اگر بشنود — در صحیح سخن با دوست سجود
شارح دررهای روشن گو — ذکر کرد از خلاصه مشهور
هست مأموم یا امام ست آن — بشنود گر ز اجنبی آن را
یا شنید از مصلی دیگر — در نماز امام نیست اگر
سجده سازد پس از فراغ نماز — ته باجماع شمعهای طراز
گر کند سجده در درون نماز — سجده خارجی ست نیست جواز
در محمد نماز فاسد باد — لیک قول صحیح نیز فساد
از طحاوی امام بر منبر — آیت سجده را بخواند اگر
خواه آرد بجای بر منبر — خواه سازد نزول ماند سر
آن کسان را که شنود هی اشباه — سجده سازند امام را همراه
هست اگر قوم ناشنیده باز — نکنند سجده بر خلاف نماز
گفت از خانیای مشهوره — سجده نبود در آخر سوره
آیت سجده در نماز ست — خواندنش در نماز مکروه ست

از سراجیه میکنند اعلام / خوانده در عید یا جمعه امام
سجده بر این محل نمی‌سازد / تا که قومش به فتنه نفگند
گرد در شرح مختصر اعلام / آیت سجده خوانده بود امام
رجلی خارج نماز که بود / آیت سجده از امام شنود
قبل سجده نکرده است اگر / مقتدی شد برکعت دیگر
چون شود فارغ از نماز آن کس / میکنند سجدهٔ تلاوت بس
لیک اینجا برکعتی که امام / آیت سجده کرد بود تمام
بعد سجده که تا تلاوت کرد / گشت داخل امام را آن مرد
سجده زو ساقط است بی‌شبهت / چونکه مدرک شد بیک رکعت
گر شود داخل او ز سجده پیش / میکند سجده با امام خویش
گرچه نشنیده بوده است آیه / متبعیت با امام باید کرد
شارح در دو آن سخن پرواز / گفت در باب مفسدات نماز
بر کسی بود سجدهٔ قرآن / داد آن کس سلام بر نسیان
سجده بعد از سلام کرد آن کس / شد برون از نماز خود زان پس
تا که قدر تشهد او به نشست / گفت او را نماز فاسد هست

عود با سجدهٔ تلاوت ساخت / آن تشهد که کرده بود انداخت
باز در آن کتاب خوش گفتار / گفت این قول را هو المختار
در خلاصه هم اندرین معنی / فاسدیش نوشته شد یعنی
وانکه کرد است تبعیت بسجود / هم نمازش فساد خواهد بود
آنچه گفتند میکنم تقریر / اوست داننده تر ز ما تقصیر

در بیان قضاء فوائت و احکام او

در هدایه و غیرها دانی / فوت شد چون نماز آن
یاد اگر داشت فائتهٔ خویش / میگذارد ز فرض وقتی پیش
چونکه در بین فوت و ادا / هست ترتیب فرض نزد ما
گه بود فوت وقت اگر ای یار / فرض وقتی گذارد اول بار
فرض وقتی ادا که کرد آن کس / میگذارد قضای خود زان پس
چونکه تنگی وقت بی تکذیب / بیقین هست مسقط ترتیب
نیز مسقط بود با نسیان / این چنین کثرت فوائت دان
با وجود فراخ وقت نماز / نیست تقدیم فرض وقت جواز
آدمی چند فائته دارد / گر اداء قضائش بگذارد

هم بترتیب خواند این خوش وصل | همچنانکه فرض شد در اصل
شرح کن کثرت فوائت پس | چون شود شش نماز فوت از کس
وقت ششم نماز شد بیرون | میشود کثرت فوائت چون ۲
آنچه قول صحیح ست این ست | نیز در چند نسخه تعیین ست
اجتهاد محمد مهو بس | معتبر شد دخول وقت شش
۲۱ نیز در نزد حضرت شیخین | تنگی وقت اصل وقت بدان
چون محمد که راه دین پوید | معتبر وقت مستحب گوید
در فتاوی کافی کرد بیان | گر ده بودی شروع عصر آن ۳
یاد آمد پس از شروع این | شده بودی قضا باو بیشین
شود آن وقت مشتغل بقضا | می بود عصر وقت کره ادا
نزد شیخین قطع عصر آرد | فوت پیشین خویش بگذارد
بعد سازد ادای عصر این تن | بخلاف محمد ابن حسن ۳
گوید او بگذرد بعصر این کس | ظهر را از غروب بقضا پس
از سراجیه نیز تعیین کرد | می بخواندی نماز پیشین مرد
باز شک شد بآن مسلمان که | فجر را خوانده بود او یا نه

چون

چون بگزارد آن نماز خویش ادا | شد یقین فجر او شده ست قضا
میگذارد قضای فجر آن کس | ظهر را میگذارد از آن پس
شارح ورد از چند کتاب | گفت در باب جمعه زین اصحاب
داند ار بامداد را خواند ۱ | باز چیزی ز جمعه هم یابد
علما گفته اند باتباع | سر کند بامداد بالاجماع ۱
لیک داند که وقت تنگ ست | جمعه ظهر میرود از دست
بگذرد وی بجمعه بالاجماع | نبود مختلف درین انواع
داند از جمعه فوت گردد آن | لیک باشد ادای ظهر امکان ۲۲
نزد شیخین خواند اول فجر | گفت جمعه محمد با تاخیر
قول اول نوشته بود از حصر | گفت از معراج آن دلیل نصر
قول دیگر بنزد بعضی امام | گذرد آن کس نماز جمعه تمام
میکنند بامداد بعده قضا | بعد ازین ظهر بر همین فتوی
هم همین شارح کشنه بر رویت | از کفایهی شعبی آورد ست
گفت این صورتیکه کرد بیان | گر بود مقتدی همین انسان
گر بود جمعه را امام انما | یاد آید که فجر او ست قضا

مصلی جمعه را زند یاد | فجر او قبل ازین قضا افتاد صح

هرجگاهیکه وقت باشد ضیق جمعه سازد تمام بالتحقیق
بوده باشد وسیع وقتش چون شود از جمعه بالیقین بیرون
میگذارد قضای فجر آن مرد قوم هم انتظار باید کرد
گرد ساقط ز ذمه اش که قضا میکنند جمعه را بقوم ادا
هم همین شارح ره نورد از فتاوی حجه نقل آورد
گفت در جمعه با مسلمانی شک شد و فجر خوانده ام یا نی
شد یقین خوانده نیست اندر نماز جمعه که بخوانده است جواز
لیک گر در نماز خویش ادا شد یقین فجر او شد است قضا
میگذارد قضای فجر آن کس ظهر را میکنند اعاده و بس
در جمیع نماز حکم این هست داند آن کس که عاشق دین است
در کتاب هدایه دلکش فائته بیشتر بود از شش
زین قضاها که پاره خواند تا بحدی که کم ز شش ماند
گفت ترتیب بعضی از زبر عود میسازدش هو الاظهر
لیک این شرح شارح اوراد از کتاب ذخیره سازد یاد
هم زکافی نوشته بی شبهت گشت یک بار ساقط از کثرت

نکند

نکند عود بعد ازین ترتیب اصح قولهاست بلا تکذیب
هم همین شرح ساز با بنیاد کرد در بابت فوایت یاد
گفت در آن کتاب تقوی پیش فایته داشت شخصی از یک بیش
هم قضا هم ادا اگر خواند وقت با اینقدر نگنجاند
لیک گنجایش آنقدر دارد یعنی از فائته که بگذارد
از قضاهای خویش سازد کم میتوان خواند فرض وقتیه هم
تا نخواند ز بعضی فائته ها خواندنش فرض وقتیه ادا
در صلواة فقیه مسعودی فایته چون بیاد کس بودی
بعد از آن شش نماز کرد ادا بعد از آن فائته بکرد قضا
قول نعمان بزرگ دین پرواز بر ادای نماز آید باز
قول یوسف دیانت جو بنهج دیگر قضا کند با او
بعد از اینها روا بود هر شش لیک قول محمد دلکش
چار دیگر با وقضا آرد بعد وقتی خویش بگذارد
یا نمازی ز شخصی فوت افتاد هم قضاایش اگر بود در یاد
بعد از آن سه نماز را یا چار خواند در وقت آن نماز گذار

بعد ازان فایته بکرد قضا   چیست حکم نماز او اینجا
تا همین چار را نخواند باز   وقتی او نبوده هست قضا
لیک ما نزد صاحبین سعد   پنج را هم قضا کنند زین بعد
نیز عبد العلی ز حصر آورد   ترک مکتوبه کسی بر کرد
فایته بود خاطرش را باز   بعد ازان ادای پنج نماز
بعد ازان فایته بکرد قضا   پنج او نزد بوحنیفه روا
لیک ما نزد صاحبین سعد   پنج را هم قضا کنند زین بعد ۲۳
از ذخیره ست کز همین امثال   واند از واجبی ترتیب آن
یعنی واجب بهر ترتیب فلیست نماز   نزد او هم اعاده سازد باز
در قضای فوایت ترتیب   بین وتر ست فجر هم ترتیب
تا که وتر از کسی قضا افتاد   هست اگر یاد فجر او ست فساد
این بود قول حضرت نعمان   وتر چون واجب ست نزد آن
سخن صاحبین نیست فساد   وتر را چون کنند سنت یاد
لیک فتوی بقول نعمان ست   هم صحیح سخن که هست آن ست
فرض خفتن که کرد او مردی   باز از بعد او وضو کردی

سنت

سنت و وتر گزارد ازان پس   بعد فهمید حال خود آن کس
فرض خفتن بلا وضو بوده   فرض سنت اعاده فرموده
وتر هم باد اعاده عندهما   لیک نزد امام اعظم لا
شخصی از بهر احتیاط اگر   میگذارد نماز عمر از سر
قول بعضی چو شبهه دارد   احتیاط این بود که بگذارد
شبهه کره نیست یا نقصان   قول بعضی نمیگذارد آن
یعنی ننگ
خواندنش ننگ در صحیح سخن   مگر از بهر بعد فجر و عصر ای تن ۲۴
لیک هر رکعتی که خواند هم   سوره با فاتحه بباید ضم
آن شنیدی که سرور صوفی   حضرت بوحنیفه کوفی
در وضو در خلال انگشتان   کرده بودی ز سوی فوقی آن
بعد معلوم شد رسول خدا   کرده بودی ز سوی ته بالا
از همین وجه آن ورع پرورد   بست ساله نماز اعاده کرد

در بیان نماز بیمار

در هدایه و نسخهای تمام   گشت بیمار عاجز از قیام
پس نمازش نشسته بگذارد   هم رکوع و سجود می آرد

ور بود عاجز از رکوع و سجود — با اشاره گذارد او بقعود
از اشاره رکوع اشاره سجود — همه درین حال پست تر فرمود
لیک چیزی بلند پیش رو — نکند بهر سجده کردن او
ور کند راست او که کرده پست — در محل اشاره جایز هست
نهد آن چیز گر به پیشانی — غیر جایز بود اگر دانی
هر کجا هیچ نشسته نتواند — نزد ما پشت تا کی میخواند
پایها سوی قبله میسازد — رو شود سوی قبله رخ سازد ٢٥
با اشاره کند رکوع و سجود — حضرت مصطفی چنین فرمود
ور شود مضطجع بیک پهلو — جانب قبله هست او را رو
هست جایز دلیل نزد ما — خوبتر اول او بود اولا
گر بود عاجز از اشاره سر — میکند ادا نماز وقت دگر
یابد چشم یا بدل یا ابرو — یا بقلبش ادا نسازد او
بخلاف زفر که گفت آنجا — بدل چشم حاجب است ایما
هم زکافی نسخه بسیار — پشت تا کی که خواندنش بیمار
بر سر پس چون وساده ماند — تا که بی شبهه قاعدی خواند

چون بود

چون بود عاجز از اشارت سر — از شب و روز هم بود اکثر
هر کجا بیکه او بود هشیار — نیست ساقط نماز زین بیمار
در هدایه صحیح این رادان — مثل مغمی علیه نبود آن
گر کسی بر قیام قادر بود — قدرتش نیست بار کوع سجود
نیست لازم قیام بر این کس — قاعدا با اشاره زو نیکو هست
قائما خواندا اختیار او هست — قاعدا با اشاره خواند بس
قائما خوانده بود بعضی نماز — مرضش رو بکرد او را باز
باقی او ادا کند بقعود — هم نیارد رکوع و سجود
از رکوع و سجود هم ماند — بعد از آن از اشارتش خواند
ور نشد قدرت نشستن هم — پشت تا کی گذارد این آدم
عاجزی میگذاردی بقعود — نیز میکرد او رکوع و سجود
یافت صحت درین میانه باز — قائم میکند بنا نماز
این نزد دو شیخ پاک جمال — لیک نزد محمد استقبال
ور کسی در نماز مومی بود — قدرتی یافت بر رکوع سجود
نزد جمله امام دین پرور — میگذارد نماز را از سر

تخفی نقل دین پرور
نزد در مذهب امام زفر
٢٦ ازان
نیست ... تعالی علیهم
در نهایه چنانی کرده احمد

نزد جد امام دین پرور   میفگند او نماز را از سر
این همه از هدایه کردم یاد   ذکر گردیست در فصول عماد
گر نتاند قیام کرد تمام   لیک قادر بود ببعض قیام
قدر قدرت کند قیام آن کس   چون شود عاجز او نشیند بس
قدر تکبیر تحریمه بظن   میتواند که راست استادن
او که قادر بود باین تقدیر   گوید البته قائما تکبیر
باز بعضی قرائت این انسان   میتواند که راست خواندن آن
۲۷ آنچه قادر بود باین مقدار   راست استاده خواند این بار
بعد از این حال خویش را بیند   اندکه عاجز بگشت بنشیند
یا کسی قدرت اینقدر دارد   گر کند تکیه راست بگذارد
تکیه کرده کند ادای نماز   قاعدا خواندنش مگوی جواز
یا کسی تکیه بر عصای کرد   می تواند باد قیام آورد
یا مریضی که خادمی دارد   تکیه بر خادمش اگر دارد
میشود راست این چنین آرد   تکیه کرده نماز بگذارد
یا مریضی نشسته میخواند   مستویا نشسته نتواند
گر شود مستند بدیواری   یا کند استناد با یاری

میتواند

میتواند نشسته بگذارد   مستند قاعدا بجای آرد
ور کند مضطجع ادای نماز   باوجود همین مگوی جواز
هست در این کتاب خویش گفتار   کاندرینجا روایت بسیار
ما باندازه مجال خویش   درج کردیم از کم و از بیش
بوالمکارم بزرگ صاحب عقل   از کتاب خلاصه سازد نقل
گر کسی قدرت آن قدر دارد   گر کند تکیه راست بگذارد
متکیا گر کند ادای نماز   گرد ترک قیام نیست جواز
گفت این را صحیح المذهب   یعنی حلوائی آن محب رب ۲۶
در صلواة فقیه مسعود است   در بیان مریض فرموده است
گفت در خانه هست بیماران   نبود نزد شان ز غمخواران ۲۳
نبود طاقت وضو کردن   نیست طاقت بقبله رو کردن
جامه‌هاشان پلید و جا هم باز   چون در آمد چنانچه وقت نماز
نیست کس کو وضوب زاند   روی شان سوی قبله گرداند
گر نسازند ادای فرض آله   همه عاصی شوند بی اشتباه
گر نه بینند فرض اگر بر خویش   شود آن قوم کافر بدکیش

شرح اوراد ابود وافی   هست یکتای مر مبلغ
ابتدا او کند نشسته نماز   گر تواند قیام نیست جواز
تا تواند قیام استد آن   بعد ازان می‌نشیند این اشان
در هدایه و نسخهای دگر   چون ز مغنی علیه داد خبر
گشت بیهوش پنج وقت نماز   هر چه از وی زیاده گردد باز
همچنین کس قضا نمی‌آید   ور بود کم ازین قضا باید
نیز در این کتاب راه‌نما   ذکر شد والجنون کالاغما
آنچه خواند نماز در کشتی   صورتش از ائمه بنوشتی
در فرائض بیان او کردیم   یعنی در باب قبله آوردیم
شارح وردهای صاحب عقل   نیز از مضمرات ساز نقل
قرع نارش کنند بخانه تمام   حال بیمار می رسد بقیام
بجماعت برون شود آنکس   قوتش بر قیام نرسد بس
بجماعت برون نشود یا نی   اختلاف مؤیدین وافی
قائما میگذارد آن بیمار   یعنی در خانه اش هو المختار
نیز در این کتاب با تقوی   هم اصح گفت هم به یقینی

بوالمکارم

بوالمکارم بزرگ طاهر دین   کرد در باب نافله تعیین
بود بیرون مصران نی   راکبا کرد نافله خوانی
مرکبش پیش میرود پایان   هست جایز تطوع آن کس
مومیا غیر عذر کرد ادا   از کفایه هو الصحیح روا
از بزرگان شده است قول دگر   یعنی جایز بود بشرط سفر
قول بعض ائمه عامل   میکنند افتتاح مستقبل
بعد مرکب بهر طرف رانند   نفل جایز باین روش خوانند
نیز این شرح ساز رشد جلیل   گفت در باب نافله بی قیل
فرضها را اگر سواره ادا   بکنند غیر عذر نیست روا
آنچه عذر است چیست با بندا   خوف دزدیست خوف درندا
یا زمین هر چگاه که باشد گل   نیست جایی که او شود نازل
داشت یا چارپای سرکش آن   گر فرود آیدش همین آن دل
نتواند سوار گشتن این   بی مددگار مرکب خود را
یا که پیری فرود شد بنماز   نتواند سوار گشتن باز
نیست کس که کند سوار او را   این بود عذر آن خدا جو را

آنچه در این صور که شد مذکور / در نماز فریضه شد معذور
رو کند سوی قبله در این حال / هم توقف کنان درین آن حال
اینکه عاجز بود در استادن / بعد جایز بهر طرف خواندن
لیک رو سوی قبله آوردن / نزد تحریمه شرطست بی وطن
کس ز خوف سباع از عدوان / هم میان رکبان گذارد آن نماز
یا ز بیماری یا ز بهر طین / راکبا مومیا بخواند این نماز
در فتاوی کافی خوشگو / لم یعد گفته اتفاق او

در بیان نماز مسافر

گر مسافر بود از وی بر گو / گفته در مختصر و غیر او
یعنی از خانهای شهر خویش / گر در فرقت گرفته راه پیش
هم کند قصد جای این از آن / بوده سه روز شب میان آن
هم بسیر وسط رسد منزل / یعنی با سیر اشتر راحل
گفت عبد العلی شرح آموز / قصد غیر قصد سیره سه روز
طوف سازد تمامی عالم / نه مسافر بود همین آدم
همدرین فصل شارح با عقل / از ظهیریه میکند او نقل

قول جمهور

قول جمهور عالمان دین / بفراسخ مقدرست همین
نیز در چند فرسخ است خلاف / در میان مشایخ اصناف
قول بعضی بزرگ بیست و یک / قول بعضی ست پانزده بیشک
نیز هژده گفت بعضی با تعیین / بر همین فتوی گفت اهل دین
نیز در شرح بو المکارم دان / از محیط کفایه کرد بیان
قول جمهور مرشدان راه / بر همین فتوی گفت بی اشتباه
در کتاب هدایه فرموده / بفراسخ نه معتبر بوده
آنچه قول صحیح است این است / نیز در چند نسخه تعیین است
فرقت از خانهای مصر خویش / میکنند گفته ایم از این پیش
بو المکارم چنین کند تعیین / مشعر قول مختصر بر این
اتصال است انفصال قری / بر بعض نیست معتبر اینجا
لیک قولیست متصل بود آن / زو گذشتن تو معتبر میدان
گرچه نیست اتصال فرسخها / چون مسافر گذشت آن اینجا
چون ز صدر الشهید قاضی خان / نقل کرده الصحیح بدان
آنچه ما گفته ایم متصل است / معتبر نیست او که منفصل است

چه بود حد انفصال او   نزد بعضی ائمه صد گز گو
قول یک جمع از امام شمع طراز   قدر آنی که بشنود آواز
شده با قدر گرچه هم گفتار   قدر غلوه بگفت بعضی یار
از تمرتاشی بزرگان ره   گفت این قول هو الاشبه
این چنین در مقام متصل   قول از بزرگان پاک دله
نیست کافی بمحض بگذشتن   شارح از بزرگان که کرد سخن
بلکه چون حد انفصال از وی   دور گردد بهمین شریعت طی
قول بعضی ائمه دین بهر   دوریش چون حد فنای شهر
از غنیه صحیح قول اما   گو بقدر بغلوه هست فنا
لیک از مضمرات هو المختار   قدر یک فرسخ اندر و بشمار
از کفایه ز بزرگان سبل   الاصح قدر غلوه عند الکل
غلوه یا فرسخ است ای یا میل   در تیمم نوشته شد بی قیل
لفظ من فارق بیوت بلد   صاحب مختصر که کرد سند
گفت عبد العلی که شهر مراد   مطلق بقعه وطن مباد
خواه شهر است قریه نبود فضل   این وطن هست اقامتی یا اصل

غرض

غرض از خانه هست خانه این   از گلو خین بود یا سنگین
از خشب یا از اخیه ست خیام   مثل این جمله خانه هست تمام
سیر را جمل شتر که گشت خبر   معتبر گشت سیر از این در بر
لیک در بحر سیر کشتی وان   که لسیر میانه باد ست آن
در جبل آنچه لایق هست باو   در وقایه و غیر او بر گو
در نماز چهار رکعت گو   بر مسافر فریضه باشد دو
گر مسافر نماز خواند چار   دوی او نفل می شود ای یار
در هدایه هست شد مسیی آن مرد   چونکه تاخیر با سلام بکرد
در سر رکعتین اگر ننشست   آن نماز که خواند فاسد هست
شافعی گفت فرض او ست چهار   گر کند قصر رخصت است ای یار
بمقامی رسد مسافر مرد   او مقیم هست گرچه قصد نکرد
باز عبد العلی بکرد خبر   ز رسد آنجا که گشت ز اهل سفر
یعنی آنجا رسد مقیم نگشت   وصف آنجا که قبل از این بگذشت
یا کند نیت اقامت اگر   یعنی در یک مقام اهل سفر
نیز حکم مقیم شد آن یار   می نخواند نماز خویش چهار

گفت نیت اقامت چیست | آنچه از بزرگان عامر ولیست
پانزده روز جای اهل سفر | چون کند نیت اقامت اگر
گشت آنکس مقیم در معنی | چار خواند نماز خود یعنی
بوالمکارم بزرگ راست سبیل | ذکر کرده است نیز عبد جلیل
چیست در نزد شافعی مقبول | غیر روز خروج روز دخول
قصد بودن که کرد چار امام | نزد او می شود مقیم تمام
قول دیگر از آن امام حرم | گر کند نیت اقامت هم
ملک او چار روز چون بگذشت | چار خواند که او مقیم تمام
هم بصحرای این دیارها | بوده باشد چنانچه در اینجا
که درو نیت اقامت کرد | نیت او درست هست ای مرد
از هدایه و کافی تعیین است | آنچه قول اصح که هست این است
بوالمکارم ز مضمرات اینجا | ذکر کرده است بر همین فتوا
نیز عبد العلی بیان نمود | از ذخیره صحیح سازد یاد
از خزانه همان بزرگ دین | میکند نقل فتوی شد برین
نیز فرموده شارح معروف | الخباخیه میبود از صوف

گفت هم

گفت هم معنی خباء را | اهل مسکن کنند در صحرا
یعنی اعراب چون ترکیه دانا | شد روا نیت تا اقامت شان
لشکر مسلمین اگر در دشت | موضعی در طریق نازل گشت
در بیابان چو خیمها بزنند | پانزده روز بود رخت افگند
گفت آنها نمی شوند مقیم | گرچه با پانزده شدند عزیم
گفت از کافی این همه تعیین | باشد از بعد سیر سه روز این
سیر ناکرده بود اگر سه روز | در بیابان که بر شدند فروز
هم درو نیت اقامت کرد | قصد ایشان درست دان ای مرد
در هدایه نوشت چون عسکر | گشت داخل بدار حرب اگر
با اقامت کنند هم نیت | قصر باید بکرد بی شبهت
این چنین بلده گر کنند قبل | هم درینجا بود بقصر عمل
باغیان را اگر قبل سازند | ای در اسلام چون عمل سازند
گفت در غیر مصر اگر بوده | هم درینجا ای قصر فرموده
لیک در هر دو وجه نزد زفر | چون کنند نیت اقامت اگر
مع شوکت بوند ایشان | هست صحت چو نیت ایشان

نزد یعقوب صحیح نیست اگر
باشد آن شخص در بیوت مدر

داخل شهر شد مسافر مرد
قصد بودن دران دیار نکرد

عزم او اینکه میروم زینجا
یعنی فردا و یا دگر فردا

که باین عزم سالها ماند
نه مقیم است قصر میخواند

وطن اصلی بود و یک منزل
میکند اصلی دیگری باطل

موضعی را که بود اصلی او
یا تأهل کسی کند در او

حاصل مسئله درین تقدیر
کرد عبد العلی نکو تقریر

وطنی بود مر مسکنی
جای دیگر وطن کند ثانی

برد اهل عیالها آخر
که ازینجا که باز کرد سفر

که باول وطن شود داخل
میکند قصر اندرین منزل

چونکه دراین نماند حکم وطن
زین سبب قصر میکند این تن

بلده را که اهل داشت اگر
خواست اهل ببلده دیگر

هر دو باشد وطن باین عامل
بلد دیگر را نمی کند باطل

وطن اصلی ای خدای پرست
مبطل موطن اقامت هست

وطنی که اقامتی است اگر
مبطل او اقامت دیگر

این چنین

این چنین او سفر که کرد ازان
مبطل موطن اقامت دان

اندرین فصل شارح اوراد
کرد از چند نسخه خویش یاد

آن مروج بعلم شرعیه
میکند نقل از سراجیه

چون مسافر بسفر کند هر گاه
باز همراه اهل خویش گشت از راه

بین او بین مثل خویش اگر
باشد از مدت سفر کمتر

چون مقیمان کند ادای نماز
آنچه خواندست اعاده نبود باز

همدرین فصل شارح نه مرد
از ینابیع او روایت کرد

قصد شهری کند مقیم اگر
باشد از مدت سفر کمتر

پس بر آن شهر که رسید نمرد
باز او قصد شهر دیگر کرد

نیز مابین این دو شهر اگر
باشد از مدت سفر کمتر

طایف شهرها شود چون این
او مسافر نمی شود بیقین

گر امیری به لشکر خود چون
طالباً للعدو شود بیرون

می ندانند در کجا باشند
وقت رفتن نماز خوانند

چون مقیمان اوالکند قبیل
گرچه مدت کشیده است طویل

نیز در مکث ذالک الموضع
اینچنین حکم میکند شارع

لیک برگشت حکم او دیگر است   راه اگر قدر مدت سفر است
قصر سازد نماز الا فی   از خلاصه و خانیه وافی
از عتابیه بر همین مضمون   طالباً للغریم شده بیرون
قصد او انیکه هر کجا یابد   روی بر مصر خویشتن تابد
به همین قصد نیست قرآن   گرچه شد طایف جمیع جهان
از ذخیره محیط کرد خبر   هر کجا هست خلیفه کرد سفر
چون نماز قران اگر خوانند   اول حکم او این بود یقین دانند
لیک قولیست در روایت خویش   نه مسافر بود خلاف کیش
همدرین باب شارح با عقل   هم دراز ترغیب الصلوة او نقل
هر کجا اصل چون کند نیت   تبع اوست فرع بی شبهت
چون رجل نیت اقامت کرد   زن درینجا تبع بود با مرد
تا رسیده تبع بود به پدر   گرچه نیت نکرده است اگر
لیک فرزند بالغ نیست پدر   شد پدر قاصد اقامت اگر
هست در موضعی پدر گر او   تبع آب خود مقیم بگو
لیک در موضعی پدر نبود   نیت او باین اثر نبود

مع سلطان

مع سلطان حشم شود یا نی   مثل فرزند بالغین وانی
با قامت که قصد کرد اعمی   چه بود حکم فایدش انجا
نیست در موضعش عصا کش او   با تفاق سخن مقیم مگو
بوده در موضعش قصد ها   شد مقیم او بقول نعمانا
نیز از خانیه بگفت آن پیر   گفت چون بنده است حکم اسیر
در سفر بنده با اقامت راست   در همه حال تابع مولی است
مع مستاجرش چه سیر اگر   گشت بیرون ز شهر خود بسفر
در اقامت ائمه ناصر   گفت قصدیست قصد مستاجر
مگر آنگه ورا مخیر کرد   نقل او از سراجیه آورد
اینچنین آن بزرگ نیکونام   نقل کرد از قواعد الاسلام
اصل شد قاصد اقامت اگر   فرع را زو نبوده است خبر
بعد معلوم شد اقامت او   فرع خواندا نمازها را دو
گر بود شش نماز حکم شرع   باز خواند نماز خود را فرع
گر نشش خوانده بوده است زیاد   گشت اکنون جمیع اعاده مباد
اصل قصد اقامت او بر کرد   لیک او فرع را مخیر کرد

۷۴۱

بعد ازین اختیار بر فرع ست　　ذکر کردیم آنچه در شرع ست

لیک در شرح لوا لمکارم دان　　نقل کرد از خلاصه قاضی خان

خواجه شد قاصد اقامت اگر　　بنده را زد نبوده ست خبر

بنده خواند نماز را دو　　بعد ایام کرد معلوم او

آنچه خواندست اندرین ایام　　گفت بروی اعاده است تمام

اینچنین ست زوجه اش تا شو　　یعنی در ظاهر الروایه او

شارح در ده‌ای راه نورد　　نقل از ترغیب الصلوة بکرد

خواست زن هرکی مسافر مرد　　شد مقیم او اگرچه قصد نکرد

لیک او زن گرفت در گشتی　　حکم او را چه گونه بنوشتی

گرچه او نیت اقامت کرد　　می نگردد مقیم اینچ مرد

نیز این شرح ساز شرعیه　　میکنند نقل از سراجیه

یعنی در فجر و ترسنت شام　　میگذارند چون مقیم تمام

در جمیع کتابها این ست　　داند آن کس که پیرو دین ست

نیز این شرح ساز شرعیه　　گفت از خانیه سراجیه

قول بعضی ست مر مسافر تن　　یعنی رخصت بود بترک سنن

نیز این
گفت ابو
ہم شد نمز

۷۴۲

الاهی تو آسان کن　　برای من بنده عاجزند

نیز این شرح ساز شرعیه　　گفت از خانیه سراجیه

قول بعضی ست مر مسافر تن　　یعنی رخصت بود ترک سنن

گفت ابوبکر فضل تقوی جو　　نیست رخصت بترک فجر او

هم امام سرخسی با تقوی　　بهمین قول داد او فتوی

مگر آنکه بعذر باشد ترک　　نیک قول است قول آن ابرار

هم نوشته ست از کتاب زاد　　بلکه در سایر کتب زیاد

در سفر فوت شد ز شخص نماز　　در حضر و د قضایش باز

فوت شد در اقامت از چهار　　در سفر خوانده پیش قضایش چهار

در نماز ار اگر مسافر مرد　　خود او نیت اقامت کرد

فرض او منقلب شود بچهار　　چه گمان است کنند این ابرار

از طهارت کرد مسافر مرد　　اقتدا با کسی مقیم بکرد

فرض او منقلب شود بچهار　　که به تبعیت امام از یار

نیز در چند نسخه تعیین است　　دانند آنکس که عاشق دین است

در فتاوی کافی گفته باز　　لیک بیرون که گشته وقت نماز

اشد اگر کند سفر بار / نشود فرض منقلب با چار
زین سبب امتداد پیش نیست نکو / ور اقامت نوشته ای بخت
مر مقیم اگر مسافر مرد / مقتدی گشت با اقامت کرد
قبل ازین از صلات اینها / ور اقامت رفته است تنها
هر کسی را که اهل و ادراکست / وطن اصلی اهل خاکست
چند روزی که راه پیمودیم / بهر سود آن آمده بودیم
لیک سود آن نخود زر و ختاب / ساخت از بهر امور ارباب
پاره مردم نخست از سستی / که بسود ار خویشتن چستی ۲۴۳
داد سالار قافله آواز / کوچ سازید با وطن ها باز
آنچه کردید نیک و بد گذشت / باز گردید کاین روان برگشت
نفع بگرفت آید خواه ضرر / نیست سود آن بسر شما دیگر
الرحیل الرحیل بر خوانند / نیست مهلت که یا عتی مانند
هر که سود ار خویش بر فردا / مانده محروم است ره وادیها
بعد ازین حسرتست جز المش / گورش خفته پشیمانش

ابن آمده

ابن آمده عمر دراز / دست خاما رونه آتی باز
از گرفتار نفس الله یار / چشم بکشا ز خواب غفلت باز
تا بکی استراح چو بیما / شرم بادا ز سیاه رویها
سالها در سر سفر بودی / حیف صد حیف بی خبر بودی
مرغ عمر تو شد قریب بمیغ / آنچه غفلت بود دریغ دریغ
عمر بگذشت با همه سستی / چشم بکشا ز خفت مستی
راه بس دور نکرده سمر / بهر غفلت شده چه بیمری
۲۴۴ وعده ها کرد حضرت غفار / بهر مستغفرون بالاسحار
بم شبها بهر که سبحان / غافلی از تفرع پنهان
تنهد از برای خوف طمع / تتجافی جنوبهم راجع
ورد عجب طرفه غافل ازین صفتهایی / دیده ها باز کن که ره ناست
یادگار از گور از قیامت غم / ومیدم میشود ز عمرت کم
مرگ در نزد تو گریبان گیر / غم دیگر مخور غم آن گیر

در بیان نماز جمعه و احکام دیگر البلاد

شرح اوراد که شرح بکرد / مر مقیم صحیح بالغ مرد

خواندن جمعه را فریضه دان   گر شود یا نیست شرطهای آن

جمعه واجب مکرر بر چهار   آنچنین بر زن و مرد فرماید

نیز بر بنده غیر واجب دان   آن خواجه مکن بود بر آن

هم به محبوس غیر واجب گو   چونکه رفتن نمی‌تواند او

نیست واجب بر ضعیف مجال   که برفتن ورا نبوده مجال

مانده از پا رئیس واجب گو   گرچه یابد بخویش حامل او

هم بر اعمی تو غیر واجب دان   لیک باید اگر کشد آن

بعد از آن واجب است عند همه   لیک در نزد بو حنیفه لا

به همین که غیر واجب بود   لیک حاضر شده ندان معدود

بگذارد نز جمعه را باهم ۱۶۱   شد از نیز فرض وقت قائم

از یکی شرطهای جمعه دان   مصر میباید یا فنای آن

صاحب مختصر بزرگ دین   مصر را میکند چنین تعیین

گفت با اکبر مساجد شان   گر نگنجند اهل مصرست آن

گفت عبد العلی بشرح سخن   در خزانه بود همین احسن

مصر آنجا بود بقول دگر   از مقیمش چو ده هزار نفر

ده هزار

یک سخن

۴۵

یک سخن از مجمع ...   گفت این قول را ابو الفضل

نافذ الحکم باشد او آنجا   هم برارد حدود را برپا

در هدایه است مذکور ظاهر   باشد آنجا امیر هم قاضی

نزد بعضی امام نیک اندیش   عیش بر محترف زحرفه خویش

بگذرد و سال یا بسال دگر   نیست محتاج بر حرفه دگر

یعنی در شهر باشد این موجود   بعد از این حکم مصر خواهد بود

غیر از این هم سخن بود بسیار   لا اند یعنی زعالمان کبار

سخن بس خفی راه نورد   هست در قریه اگر جامع

همه احرار بالغ انمردان   بوده صیف شتا مقیم آن

قریه که بود بابن معنی   جمعه خوانند نزد او یعنی

پس فنا متصل بشهر بدان   او معد است با مصالح آن

انچنین در رکض خیل داد خبر   یا برو جمع کردن عسکر

دفن موتی او بدر می چنان   نماز جنازه بخواند آن

دور از غلوه میل یا امیال   شرط نیز بعضی اهل حال

نزد بعضی بغلو بر تقریر   هست ثلث میل نزد بعضی بر

۴۶

عرف

کسب

قرار

انس

معد

راست باشد ... [illegible]

رکض

دوران سبب

[illegible]

نزد بعضی امام راه خدا | قدر صوت موذن است فنا

نزد بعضی ز بزرگان جهان | بدو فرسخ بود مقدار آن

قول مختار گفت لا فتوی | او مقدر بفرسخ است اینجا

در دو موضع و یا ازو اکثر | در یکی شهر جمعه خواند اگر

گفت از کافی سخن پرواز | باشد اینجا هو الصحیح جواز

هست سلطان یکی ز شرط آن | یا کسی نایب است بر سلطان

شافعی گفت شرط نبود آن | یعنی سلطان اذن از سلطان

گفت از کافی شارح اوراد | پس بدو موضعی که شک افتاد

یعنی در کون مصر غیر دگر | شک بود در نماز جمعه اگر

میگذارند جمعه اهل این | بعد ازان چار رکعت چنین

تا که از فتاوی واقعات آورد | سوره ضم با چهار باید کرد

چونکه واقع شود ز فرض اگر | خواندن سوره را مکن ضرر

جمعه را در اگر بود صحت | شود این چار رکعت از سنت

پس بهر چار سوره ضم کردن | هست در حسب کل نفل سنن

گفت اوراد شیخ زاونند | جمعه را قبل جمعه میخوانند

بعد ازان چار رکعت سنت | سنت وقت میکنند نیت

چار دیگر به نیت پیشین | میگذارد که احتیاط است این

بعد ازین چار باز دو رکعت | میگذارد به نیت سنت

همچنین شرح حسن تعیینش | کرد در جامع [illegible]

در جواز جمعه اند اصناف | گفت در موضعیکه هست خلاف

کرد اول روایت بسیار | گفت آنکه صحیح هم مختار

مثل اوراد شیخ تعیین کرد | هم بگفت احتیاط این نیز کرد

لیک آن چار رکعت سنت | سنت روز جمعه را نیت

بعد جمعه چو نیت پیشین | در قنیه چنین کند تعیین

والاحوط ان یقول نویت آخر ظهر ادرکت وقته ولم اصل بعد یعنی نیت کرد بگذارم نماز پیشین را دریافتم وقتش نگذاردم هنوز قنیه

شرط دیگر جمعه وقت بدان | پس بود وقت ظهر وقت آن

در هدایه و غیرها فرمود | تا که کس در نماز جمعه بود

وقت بیرون بگشت [illegible] | سازد آن پس نظر استقبال

خطبه بر قول عالمان عظام / شرط شد مر وجوب جمعه تمام
قدر تسبیحی کفایت نزد شان / نزد نعمان بود ز خطبه ادا
لیک در نزد دو امام جلیل / گفت لابد است ذکر طویل
بو المکارم که در معنی سفت / قدر الحمد که آنجا گفت
یعنی بر قصد خطبه گوید آن / هست جایز بمذهب نعمان
کرد خطبه قولی ز اخبار / گفت قدر تشهد است و دار
حضرت شافعی چه ساز غرض / نزد او خطبتین با جلسه فرض ۲۴۶
قایماً هر دو را / جلسه در میانه این دو
نیز تحمید بر رسول او دو / گفت در هر دو خطبه که فرود
هم وصیت بتقوی در هر دو / خوانده آیتی در اول او
قول دیگر ز آن خرافات او / خوانده آیت است در هر دو
نقل او راز محیط بر چندی / نزد آن بندهٔ خداوند
هم دعا واجب در ثانیه / نه در اولی او یقین و ...
سنت جمعه گر خدا خواهد / زود واند را نخیر فصل آید
شرط دیگر با جماعت کرد / یعنی غیر از امام با وی مرد

بو المکارم

بو المکارم بزرگ معنی سفت / صالحی الاحاث هم گفت
قوم چه اندازه کو سجود نفرت کرد / جمعه را مکنند تمام اینجا و
لیک قبل از سجود اگر رفتند / ظهر را ابتدا کند گفتند
در وقایه چنین کند تعیین / صاحبی گفت بعد از این
هم در این جا بمذهب دو امام / جمعه را مکنند امام تمام
اذن عام است شرط دیگر آن / نکنند یعنی منع آن میان
شرح این آن بزرگ را جلیل / یعنی نیز شرط است عبد جلیل
۵ جامع که نماز می خوانند / با بهایش گشاده می مانند
این بود اذن عام اگر داند / عامه حاضر بود در این مانند
در نهایه بدایه غیره دیگر / غیر مقید در روز جمعه اگر
یعنی پیش اگر بمنزل خویش / بگذارد اگر ز جمعه پیش
یک بیت که آمده است خبر / اصل نبود بجواز نزد زفر
در خلاصه ز عالمان کبار / بعد جمعه ادا کند بسیار
گفت تا خیر اگر فی زاد / در صحیح سخن کراهت کو
ظهر را خوانده بود آنکس / سعی با جمعه کرد از آن بس

بو المکارم بزرگ نیکو نام　　گفت در رحال جمعه است امام
ظهر باطل بمذهب نعمان　　گرچه جمعه نیابد این فرع
نزد او ظهر را بگو باطل　　یا بجمعه نکرد و این داخل
گر بجمعه نبود هست امام　　ظهر باطل نشد بقول تمام
یعنی وقتیکه سعی کرد بجد　　بعض از این جمعه را تمام بکرد
قصد با سعی کرده بود آن یار　　لیک بیرون نگشته است ز دار
لیک قول همه عالم　　گفت باطل اگر زند دو قدم
قول بعضی امت رهبر　　نکند ار ز در استانه در در
گفت گر چه رسیده باشد دار　　غیر باطل نشود درین گفتار
یا فقت کس جمعه پیشتر سلام　　کند آن کس نماز جمعه تمام
این بود نزد حضرت شیخان　　وز محمد تو حکم دیگر دان
یعنی اندر رکوع شاه او　　که بیاید تمام سازد گو
گر نیابد در مذهب آن طور　　گفت آنکه بنا کند بر ظهر
هست در محفل چنین مذکور　　غیر معذور هست یا معذور
بجماعت او اگر نه پیش　　روز جمعه بظهر گر هست این

گفت در

گفت در شرح هدایه مضمون　　با مسافر بود و با مسجون
خواه از جمعه اود و خواه از پیش　　گفت مکروه آن نکو اندیش
چو مؤذن اذان اول خواند　　سعی سازند بیع خواهد ماند
در هدایه صحیح گفته است این است　　نزد در چند نسخ تعیین است
در کتاب نهایه خوش گو　　نقل کرده ز اذان مبسوط او
هم خلاف است در کدام اعلام　　سعی واجب شود چو بیع حرام
از طحاوی و از حسن رفته است خبر　　چون بر آید امام بر منبر
چون مؤذن همین که گفت اذان　　معتبر این اذان بود گفت آن ۴۸۲
چونکه جز این بوقت تغییر　　دو قتت شیخین هم نبود دگر
وقت عظمی نا که گشت پیشین　　امر فرمود بر اذان پیشین
یعنی در صومعه اذان گفتن　　نزد منکر نشد بادیگ سخن
نزد سنت که گوید ندا اذان　　کرد حجاج محدث این را آن
حسن این زیاد صاحب عقل　　مسکند از امام اعظم نقل
منع بیع و وجوب سعی آن　　معتبر در اذان اول دان
گر نبود اشتغال فاشد　　یا اذان دیگر که واشد

سنت جمعه از کجا خوانده‌اند / هم ز اسلامی خطبه میماند
هم ز جامع بود بعید اگر / خوف از فوت جمعه است اگر
داد از ترغیب الصلوة خبر / بو حنیفه امام بزرگ‌تر
جمعه گردد اذان اول را / بر مناره که میکنند ندا
نیز در اس کتاب خلاصه است / از ذخیره هم این صحیح نوشت
گفت اینقول را بچندین دلیل / هم نوشته صحیح عبد جلیل
هم نوشته صحیح شمس الائمه / معتبر اول اذان را این ٢٥٣
هم ز کنز العباد و در انساب / میکند نقل ها ز چند کتاب
امر با ترک بیع که شده باد / وانچه در معنی دلیل است ای یار
بازده روز جمعه که بر کار / یعنی در معنی درست ای یار
صاحب تحفه کند تعیین / نیز بنوشت شارح این
چون ز محراب اختر شیتن بر رن / گشت امام از برای خطبه چون
خواه باشند نماز خوانده کلام / میشود تا فراغ خطبه حرام
بو الحکم که کرده اینجا یاد / مانند تنفل تطوعات مراد
سخن است نفی است با شبهت / میکند از روی تحیت سنت

از کفایه

از کفایه نوشته است صحیح / نیست مکروه گفتن تسبیح
لیک از مضمرات کرده بیان / گر چه تسبیح گفت مکروه دان
یا قرائت بکرد گفت درود / یا کتابت کند چنان فرمود
نیز و خطبه را اگر نشنود / هم درین جا سکوت افضل دان
کرده بودم قبل ازین اعلام / میشود تا ادای خطبه حرام
از خلاصه و غیر اینهم باز / ذکر کرده است تا ادای نماز
٢٥٤ شارح اینقول را بگفت احسن / احتیاط است گفتن برادر من
هم ز کنز العباد کرده خبر / بوده باشد همین بخطبه بر منبر
آنکه ساز تکلم اندک / نفی باشد همین قدر بی شک
یعنی چون مر بگفت الحمد / نفی گفته است در دوم خطبه
لیک درین کتاب کرده اعلام / مرد با مرد گر بداد سلام
گفت در نفس خود جواب سلام / میدهد گر بخطبه است امام
نکند رد او بجهر ادا / همچنین حافظ بحمد خدا
ذکر کرده از فتاوی حجت / یعنی در وقت خطبه با شبهت

۵۵

گفت تشمیت عطس را سلام | گفت مکروه بو حنیفه امام
روز جمعه امام بر منبر | یعنی صلوا علیه خواند اگر
صاحب مختصر معانی گفت | گفت سر اندررود باید گفت
اصح قول آنچه رفته ثبوت | میکنند خلق استماع سکوت
گشت آنجا اصح که مذکور | هست اندر کتاب کافوری
نیز اندر کتاب قاضی خان | بر زبانش صحیح کرده بیان
زاول خطبه تا بآخر آن | یعنی باز و سکوت مستمعان
چونکه هست استماع خطبه فرض | میکنند از منافع ما عرض
چونکه بعد از اداء ظن | هست ممکن درود بر گفتن
در نصاب الاحتساب آورد | وقت خطبه سخن نباید کرد
گرچه هست این سخن نیاز ادوم | امر معروف نهی منکر ام
لیک کس دید جز از منکر | کرد اشارت بچشم و دست اگر
بنود پاک در صحیح سخن | لیک منع است با زبان گفتن
چون نشیند امام بر منبر | گفت بین یدین اذان دگر

اوباد

۵۶

او باد میکنند تشمیت | سخن مختصر علی التعیین
بو المکارم که شارح این است | گفت اندر خلاصه تعیین است
بوده باشد اگر خطیب در پیش | قوم باید کشند او در خویش
در یمین است یا بچپ بنشیند | سوی او انحراف بنشیند
مستحب بوده است یعنی این | لیک بنوشته است شیخ
از امام سرخسی پاک روان | روی بر سوی خطبه است الان
لیک از انحراف ننشستن | روی بر روی قبله است حسن
نیز کرده است بو المکارم یاد | نزد ما خطبتین سنت باد
حمد در هر دو خطبه است ورود | هم شهادت و فیهما فرمود
هم نوشته است شارح اوراد | نزد ما خطبتین سنت باد
هم دعا و ثنا و درود | آیتی هم و فیهما فرمود
جلسه در میانه این دو | قدر جلسه چگونه باشد گو
شارح مختصر بگفت آن بار | کل عضوش بگیرد استقرار
قول بعض بزرگ شیخ شناس | تا کند موضع جلوس مساس
نزد بعضی رضا حباب سخن | قدر سه آیت خطبه خواند

ظاهراً میکند چو خطبه ادا   تا تمامی باد آخذاً بالعصا
مقبلا سوی قوم خوانده است   اینهمه سنت رسول خداست
میکند نقل از رسول الله   خطبه را میکند ادا کوتاه
خطبه را که تمام می سازد   چون موذن اقامت آغازد
پس دو رکعت نماز بگزارد   ساقط فرض وقت گرداند
شمس الدین ذکر کرده آن فاخر   خطبه را چون رساند با آخر
چون موذن گفته اقامت   متصل با آخر خطبه سر
بکمان نماز خویش امام   رسد آنجا اقامت است تمام
در خلاصه چنین بیان کرده   نیز در چند نسخه آورده
جمعه را فرض وقت نیت کرد   نه صحیح است نیت آن مرد
نیت جمعه عالمان لبیب   آنچه بنوشته اند در ترتیب
نویت ان اسقط فرض هذا الوقت باداء رکعتی الجمعة اقتدیت
بهذا الامام خالصاً لله تعالی الله اکبر کذا فی ترغیب الصلوة
لعد جمعه چو نیت مشنین   گشت در بابت نیت او تعیین
ور لفظ باب الاحتیاط آورد   چند لفظ از خطیب تعیین کرد

قدر دو خطبه قدر سورهٔ آن   از طوال مفصل است بدان
نیز در آن کتاب راه نما   بعضی قول قبیح از خطبا
یعنی سلطان وقت خود را چون   نکنند وصف زحد بیرون
گفت اگر مالک رقاب امم   یا بگوید شهنشه اعظم
معنی خود بجو شنیدن مالک   گفت آنجا نقوض ذلک
چونکه اسم شهنشه اعظم   هست مخصوص خالق عالم
معنی مالک رقاب امم   هست کذب محض قباحت هم
ذکر کرده در آن شریف کتاب   هست اسم نیز اسم جمیع رقاب
شامل انس و جن ملائکه هم   میشود مالک رقاب امم
یا اگر گفت شاه ارض الله   تا چه این شد دروغ های اشتباه
در چنین روز در مکان رسول   لکذب گفتن چه قبیح نامعقول
نیز فرمود آن بزرگ دوره   بعضی افعال شه که نهد جور
او برا اطلاق اگر بگفت عادل   زین سخن قبیح تا شود حاصل
گر تو در منبر و یا در غیر   یاد شه را بکن دعای خیر
وصف از حد نیا و بچه در کار   او تعالی است عالم الاسرار

هست در شرح شمس بن فطن | مسلک قنوت را دعا کردن
یعنی در خطبه است استحسان | نه که اوصاف مبنی اندر آن

فصل در بیان وتر واجب و احکام او را گوید

در هدایه بود و غیر آن | خواندن وتر را تو واجب دان
این بود نزد اعظم علما | لیک سنت نوشته عندهما
بو المکارم مشرع عاقل | هست از جمله نسخه او نقل
وتر نزد احمد خوش خو | فی الاصح فی النص واجب گو
نز اندر هدایه کرد آگه | فوت شد وتر از کسی ناگه ۲۵۲
گر باجماع واجبست قضاش | همچنانکه نزد اوست او عشر
می بود وقت وتر وقت عشا | لیک او را بعد خفتن ادا
چون بسازد نماز وتر ادا | نا اذان اقامت است اولی
وتر در نزد ماست سه رکعات | بود قعده بیک سلام ثبات
اینچنین در جمیع رکعت هم | سوره با فاتحه بسازد ضم
بعد از آن بر دو دست بر دارد | لفظ تکبیر بر زبان راند
فاتحه خواند پس قنوت آنگه | مرد با رکوع ز آن پس

آنکه در

آنکه در نزد ما گذشت قنوت | غیر از این در نماز نیست قنوت
شافعی گفت در نماز فجر | گفت باید قنوت خواندن را اجر
ابن مسعود از رسول الله | گفت در فجر خواند تا یکماه
بعد از آن کرد فخر عالم ترک | یعنی منسوخ گشت این را درک
قول مختار در قنوت اخفاست | در هدایه نوشت چونکه دعاست
بو المکارم نوشت زین پس | که نخواند قنوت را هر کس
گفت یا رب که گویدش سه بار | بعد از آن میکند رکوع این بار
گفت صاحب خلاصه ماهر | ربنا آتنا الی آخر
وتر واجب بود بقول احق | نیست جایز بنیت مطلق ۲۲
بعد بنیاب شارح اوراد | از قضا ور سجده بسازد یاد
فاتحه خواند سوره را نسیان | بر سه در رکوع یاد آن
باز گردد باتفاق آن کس | سوره خواند قنوت ز آن پس
چونکه در بابت قراءت آن | خواندن سوره را تو اصل بدان
چونکه این قنوت مذکوره | بود محسوب از پس سوره
همچنان که سوره را نخوانده است | از فراموش فاتحه مانده است

گفت آن رهبر شریعت علی — باتفاق سهو نکرده وی

خوانده باشد بفاتحه سوره — مانده باشد قنوت مذکوره

اختلاف ائمه در این دان — در صحیح سهو نکرده آن

لیک سر از رکوع بردارد — بعد از آن ناسی که یاد آرد

نکند عود او بخواند آن — باتفاق موبدان جهان

قومه را زانکه آن مقام نگفت — یعنی مبنی علی السجود بگفت

گو نیاید در سجود آمد یاد — پس از این عود غیر ممکن باد

سجده سهو را بهر عینی — کاندرین فصلها کند یعنی

مثل این حرفها که یاد بگفت — در بیان سجود سهو بگفت

نیز این شرح ساز صاحب محقق — از کتاب محیط ساز و نقل

رکعت اول است یا ثانی — سهو کرده قنوت اگر خواند

در غلط نش نخواند و گر باشدش — نیست در یک نماز تکرارش

شک شود لیک هر مصلی — نخوانده باشد قنوت را ثانی

او که اندر قیام ثالث بود — در دل خود تحری سازد زود

گر نه بگرفت رای او که قرار — می نخواند قنوت را آن بار

را زد خیره

از ذخیره و از کبیری نقل — ملتقطه نیز شارح با عقل

شک شود در قیام وتر باو — رکعت ثالث است این یا دو

می نخواند قنوت را این کس — قعده آورده خیزد از آن پس

رکعت دیگر بسازد ختم — چونکه شک کرده بود این آدم

باز می خواند ش قنوت این بار — گفت این قول را ابو المختار

لیک در وتر ماه رمضان — گفت مسبوق در وی در عقب آن

با امامش قنوت خواند گرد — نیست از بهر ماسبق نکرد

گفت فی القنیه کسی تبع آن — نه بخواند قنوت این انسان

بعض از مسئله وتر قنوت — نزد اصحاب مالکه گشت ثبوت

گر نخواند چو در بنا نماز — از تراویح بعد آید باز

فصل در بیان سنت موکده

چند رکعت نماز با ایشان — خواند آنش سنت موکده خوان

که دو رکعت نماز پیش از فجر — خواند آنش سنت است عظیم اجر

نیز از بعد شام پیش دو — نیز بعد از عشا دو رکعت گو

چار رکعت چو قبل از ظهر بین — چار از قبل بعد جمعه بین

سخن مختصر همین میدان — بو المکارم چنین بکرد بیان
بعد جمعه چهار خواند او — بادو از بعد چار خواند دو
در ابو یوسف است این گفتار — گفت ان نقول را هو المختار
نیز بنوشت این سخن را است — عدم ترک هر دو را فتوی است
پیش تر از نماز عصر شش است — چار رکعت بود ز نفل اورا
بعد خفتن اگر بخواند چار — از خلاصه نوشت نیک شمار
روزها یک سلام هر دو ز شش — نا خلاف ار چه ار خواند بیش
گفت در مختصر کراهت باد — این چنین شب کند نوشته زیاد
در شب و روز گفت آن اجمل — چار خواند ز دو بود افضل
بو المکارم نوشت عنه ها — گفت در لیل دو بود اولی
نیز بنوشت آن نکو کردار — فتوی اینجا بود بقول دو یار
صاحب مختصر معانی گفت — لزم النفل با الشروع بگفت
در کتاب هدایه هم آورد — شخص با نفل چون شروع بکرد
لیک بعد از شروع اگر فساد — نزد اصحاب ما قضایش باد
چار رکعت کند تطوع سر — در دو اول کند قراءت اگر

قعده هم

قعده هم کرد بعد اگر فساد — پس بیا نکس قضا دو رکعت باد
آنکه گفتیم بود قضا در دو — شارح شفقه تا نباشد او
لیک قبل از شروع اگر فساد — هم قضا در دو نی تحریمه باد
از ابو یوسف طریق نما — اختیار آنکه نه ربا و قضا
انچنین است سنت شفع — واجب فرض نیست چونکه ازین
لیک هست از امام یک گفتار — احتیاطا قضا کند بر چار
شارح درر ها یک جواب — میکند نقل از کتاب نصاب
چار رکعت نماز نافله را — چون نما خوانده گشت قضا
پس دو رکعت کند قضا نماز — نزد نعمان هم محمد باز
نزد بو یوسف است بر در چار — این سخن را بهشت وجه
اصل نزد محمد است ش گو — ترک قرآن در او ولیکن او
با شود ترک در یکی زینه — مبطل تحریمه بود گفت او
نزد بو یوسف نفع هست ترک — در دو اول شود قراءت ترک
میشود موجب فساد او — نیست بطلان تحریمه الا او
لیک در نزد حضرت نعمان — در دو اول که ترک شد قرآن

[illegible]

شمار

صلا

گفت بطلان تحریمه شک ۔ نیست بطلان چو ترک تر ورک
آنچه صاحب هدایه انشا کرد ۔ کاندر انجا دلیل بر سه مرد
هست مشکل بنظم آوردن ۔ زان نمی سازم از دلیل سخن
اختلافات نقل از آن نسخه ۔ چونکه هر نسخه در علاحده است
بهر تعیین صحیح اقوال ۔ در نهایه نهاده است مثال
ذکر کرده است آن نکو گفتار ۔ گر قرات نکرد در هر چهار
اجتها و محمد نعمان ۔ بس قضا میکند دو رکعت آن
نزد بو یوسف نکو گفتار ۔ گفت اینجا قضا کند هر چهار
در قرات دو اولین گر کرد ۔ گفت در آخرین قرات کرد
باد برون قضا دو آخر ۔ قول جمیع ائمه تا آخر
در دو اول نخواند از قرآن ۔ لیک خواند است در دو آخران
قول جمیع ائمه اعمل ۔ باد برون قضا دو در اول
نخواند و بعد اولین ز قرآن ۔ در یکی هم ز آخرین آن
قول اجماع بزرگان اینجا ۔ میبود بیرون آخرین قضا
در دو آخر کند قرات کس ۔ در یکی در دو آخر اد بس
اول

باد برو

باد برون قضا دو اول ۔ قول مجموع صاحبان عمل
نخواند از اول از قرآن ۔ در یکی هم ز آخرین آن
در یکی اولین آیت هی ۔ در یکی آخرین نخواند وی
نزد شیخین قضا چهار بادست ۔ لیک در مذهب محمد دوست
در یکی اولین اگر نخواند ۔ لیک در دیگران او ماند
نزد شیخین قضا چهار بود است ۔ لیک در مذهب محمد دوست
در یکی آخرین نخواند بس ۔ در دگرهای هم نخواند کس
هم دو رکعت قضاست عندهما ۔ نزد بو یوسف است چار قضا
گر تطوع نشسته کرد تمام ۔ گرچه قدرت بداشتی بقیام
در هدایه نوشت در اینباب ۔ نصف قایم گذارد ثواب
گر نشسته نماز خواند او ۔ پس چگونه نشیند نوی کو
اینکه در حالت تشهد کس ۔ بنشیند چو او نشیند بس
در هدایه بود هو المختار ۔ فتوی بر این نسخه بسیار
فانما افتتاح کرد انسان ۔ بعد بعذر اگر نشیند آن
هست نزد بو حنیفه روا ۔ غیر جائز نوشت عندهما

تا که اورا نشسته برخوانند … غیر جائز بود یقین دانند
گفت در کافی بزرگان جهان … سنت فجر مثل واجب دان
نیز اندر خلاصه بهر اجر … که کسی غیر عذر سنت فجر
هر کجا هی نشسته خواند آن … که باجماع غیر جائز دان
خارج مصر نافله خوانی … حکمهای درست تا دانی
در صلوة المریض از اینها … قبل ازین کرده ایم تعینها

در بیان نماز تراویح

ذکر شد در کتاب قاضیخان … چون تراویح در مه رمضان
از نبی سنت موکده ست … هم خلف هم سلف برین شده است
گفت در آن کتاب بی شبهت … بر رجال و نسا بود سنت
قول بعضی چند قوم رافضیان … یعنی این سنت است بر مردان
رافضیک درست ملت نیست … بعضی آنها بگفت سنت نیست
بو المکارم بزرگ طاهر دین … کرد در شرح مختصر تعیین
اولا در ائمه دل صاف … بود در کون سنتش خلاف
انقطای خلاف شد زان پس … همه گفتند سنت است ای کس

بهمین

بهمین قول آمده است نهاد … هم اصح هم صحیح سازد یاد
از فتاوی حجه کرد خبر … که باجماع صحبت بغابر
بیقین سنت موکده ست … منکرش ضال مبتدع گفته ست
هم گواهی او است مقبول … نیست منکر او دیگر ز جهول
گفت هم قاضی ز شرح ادب … اهل مسجد بجمله شان هر شب
بیست رکعت نماز بگذارند … غیر سنت وتر که دارند
میکنند اداء به پنج ترویحات … در همه رکعتین تسلیمات
بو المکارم که کرد تصحیحه … التراویح جمع ترویحه
لغة هشت العیال راحت آن … شرعا اسم چهار رکعت دان
وقت او مختار کند تعیین … قبل از وتر یا ز بعد این
بو المکارم بزرگ را بتبجیل (?) … همچنین میکند شرح ابن علی الفضل
در هدایه اصح همین باشد … هم ز دینار همچنین باشد
قول عامه بزرگان بخارا … در میان عشا و وتر گذار
~~در خلاصه صحیح تسلیمات … نیز و جمهور بگذره ز نه ابیات~~
چار رکعت که بخواند در بار … میشود انتظار قدر چهار

از خلاصه صحیح قول آن است
نیز در جمیع سنن (?)

خواه تسبیح گفت خواه تهلیل
هست تسبیح مستحب اما
گفت در مختصر بلا شبهت
برستی قوم آن با ورک
عاجز از ختم بکنند آدمیان
بعض گفت آنچه اند اهل در
قول یک چند جا جان کرم ۷۶۹
حسن از ابو حنیفه با عقل
از کفایه نیز قاضی خان
چونکه این در همه رمضان
بو المکارم در آخر این فصل
گر ره آیت قصیره ایجا
یا بیک آیت طویل میخوانند
لیک بر نشست قاضیخان که صحیح

تنگ با بشد در او درین بقیل
اصح این هست بر همین مشهور
ختم یکبار بشد در سنت
ختم قرآن و در دنیا از ترک
بو المکارم نوشت اینی آن
در تراویح آن قدر بخوانند کند تق
بیست آیت نوشت تا سی هم
کاندرین میکنند ده آیت نقل
گفت این منقول را صحیح بدان
میشود قدر جمله قرآن
نقل کرد و ز غنه آن خوش وجمل
قنوت داوند در زمان ما
قنوت داوند بزرگان ما
گفت این منقول را غیر صحیح

میکنند تر

میکنند ترک او علیه یا شد
که بخوانند بقوم اوست ثقیل
نشود تا ترک و وا ان
در همه حال در همه ساعات
شک نشود با موذنان تا که
یک سبحان از ائمه بر
قول دیگر صحیح بگذارند
بو المکارم صحیح گفت اما
این کلام صحیح را گفت او
بی حجت زیاده از عزیمت
چونکه در نزد بزرگان ما
خیر تراویح کرده بگذرد آن
ثم زنهار الائمه با عقل
گفت او در تطوع دیگر
بر سبیل تداعی باشد دی

در خلاصه بود چنین وانه
میکنند ترک او علیه بقیل
چونکه در نزد شان نفی فرض آن
حاث در حجت احتیاط در طا
یعنی نه تسلیمه بشد یا ده
نگذارند تسلیمه دیگر
یعنی آن تسلیمه که شک دارند
میگذارند شک شود تنها
از خلاصه و مضمرات بجو
خوانده باشد در اکراه است چنین
گر بجماعت شوند تطوع
این سخن در کتاب قاضی
میکنند از کتاب کافی نقل
بی جماعت گذارند اگر
کرده فرمود آن شریعت

لیک اگر قنوت را بیک کس دو / با یکی گر نیست مشتبک او

بی اقتدا کند بسیار / هیچ در نقل اختلاف نیز ار

چار کس اقتدا بیک کس کرد / کره باشد باتفاق ای مرد

غیر ماه مبارک رمضان / وتر را نیست جمعیت میدان

باشد اجماع مسلمین بر این / این سخن را زهدایه کن تعیین

کاندر این باب شارح اوراد / کرده از چند نسخه خوش یاد

در تراویح و وتر هم میدان / جهر سازند در مه رمضان

وتر خواندست منفرد اما / نه مخیر به جهر یا اخفا

چون دعا قنوت خواند امام / مقتدی هم کند قنوت تمام

نکند جهر امام هم بقنوت / این سخن هست هم ز القصص غرت

مقتدی را نشد قنوت تمام / متصل گشت با رکوع امام

میکند با امام تبعیت / ما بقی ماند پس بلا نیت

نیز در آن کتاب کرد ثبوت / خواند مسبوق با امام قنوت

نیست از بهر مسبق زان پس / نه بخواند قنوت را آن پس

تا که بنوشت شارح وافی / از نسجو تلاوت کافی

کر بود

گر بود در رکوع تا لست امام / اقتدا کرد شخص آن هنگام

یعنی در وتر در مه رمضان / مدرک الا قنوت گرد بدان

چون تفنن که رمزها دارد / در یکی رمز او چنین آرد

نقل است زود بزرگان کرام / گر نخواند است فرض با امام

در تراویح وتر هم آن مرد / گفت او تبعیت نباید کرد

باز بنوشته است فرد دیگر / وز تراویح هر چه با نیت گر

با تراویح خوانده است بغیر / مع او جز هم نخواند البخیر

میتوان خواند وتر را مع او / این سخن را ابو الصحیح بگو

فصل در بیان آنکه شخص تنها در نماز فرض شروع کرد
و جماعت برپا شد حکم او چیست

در هر آیه ز غیر ها دانی / بست احرام خود ار پنهانی

رکعتی خوانده بود چون آن کس / شد اقامت جماعت از آن پس

رکعتی دیگر بکرد تمام / اقتدا میکند چنین با امام

سجده اولین نکرده بود / شد جماعت که آن دگانه بود

میکند قطع و رسد با امام / گفت این قول را صحیح کلام

گر سه رکعت ز ظهر کرد ادا / گفت آنکه جماعت او برپا
آن نماز خویش تمام می آرد / چونکه اکثر بحکم کل دارد
بود در رکعت ثلاث اما / سجده ناکرده جمع شد برپا
همچنین بار قطع باید کرد / داخل قوم میشود آنمرد و
کرده باشد نماز ظهر تمام / میکند نفلا اقتدا بامام
گر کند رکعتی ز صبح ادا / هم جماعت بشد انتظار بپا
قطع سازد نماز خویش ار حال / مع القوم میشود داخل
چونکه یک رکعت ار باو ضم کرد / فوت کرد و جماعت از آن مرد
نیز در فجر اگر مصلی شد / گفت قایم برکعت ثانی
پیش از سجده جمع شد حاصل / میکند قطع میشود داخل
آنکه از بعد عصر بعد فجر / نفل خواندن کراهت اگر چه بود
نذر آید بشام از آن مرد / نشود تا خلیفه رکعت او
که بسازد سه یا چهار تمام / شود اینجا مخالفت با امام
زانکه صور نیز شارح آورد / کرد در باب ذکر چنین یاد
شخص در عصر بود یا بعشا / شد جماعت که آن زمان برپا

گفت

گفت از جامع الصغیر خانی / خفتن عصر را چو پیشین دانی
مگر او آنکه عصر کرد تمام / نشود داخل نماز امام
منفرد خواند رکعتی از شام / گفت برپا جماعت آن هنگام
میکند قطع میشود داخل / میکند فصل جمعیت حاصل
چونکه یک رکعتش بسازد او / میشود آنچنان با کمتر او
ضم دیگر نکرد قطع بکرد / نفل خواندن نشود اندر حرام
گر دو رکعت ز شام خواند مرد / گفت اکثر تمام باید کرد
نشود داخل او بشام امام / نفل خواندن سه رکعت است حرام
در کتاب هدایه شد تفصیل / چار رکعت ز سنت پیشین
کرده بود اشتغال در اینجا / شد جماعت در آن محل برپا
یا بود روز جمعه در سنت / کرد آغاز خطبه شد ثبت
بر سر رکعتین قطع آرد / قول دیگر تمام بگذارد
همچنین نقل شارح اوراد / میکند از کتاب روضه یاد
شخص میخواند سنت پیشین / شد اقامت بفرض در آنحین
تحریمه بسته بود این آدم / گر بلا فصل شد اقامت کم

نفل بعد عصر [illegible]

افضل این سنت کرده تعظیم آن | بجماعت درآید این انسان
رکعتی خوانده است اگر فرد | یقین وانکه شفع باید کرد
هم تشهد نخوانده داده سلام | میشود داخل نماز امام
آنچه در این کتاب تصحیح است | ذکر کرده است عند ما این است
نیز از شارح شریعت طی | از ظهیریه نقل سازد وی
پیش از جمعه کربلا شبهت | چار رکعت که می بود سنت
کرد مردن شروع سنت چون | بهر خطبه امام شد بیرون
بزنان صحیح می آرد | چار رکعت تمام بگذارد
چار رکعت که قبل از پیشین | میگذارند حکم اوست همین
هست در محتفر ذخیره باز | آن کسی که نخوانده است نماز
داخل مسجد شود چون آن | هم درینی که گفته اند آذان
رود از در نماز ناخوانده | در میان کراهیت مانده
نزد در محتفر که گوید لا | بمقیم جماعت آخر را
بیقین قیام نموده است گر | سبب این جماعت دگر
چون امام است یا موذن وی | یا کسی معتبر شریعت طی

درجما

در جماعت اگر نباشد آن | مرود در جماعتش نقصان
همچنین کس رود تو گرد مگو | گفت عبد العلی زعیر او
در نماز عشاست یا پیشین | یا کسی خوانده است قبل از این
کرده نبود و کند خروج اگر | گفت عند الاقامة تکبیر
چون اقامت که گفت این هنگام | کند این فعلاً اقتدا بامام
گشت در عصر خفتن پیشین | خوانده باشد نماز قبل از این
گرچه تکبیر گفته باشد هم | می برآید ز مسجد این آدم
چونکه منع است اقتدا کردن | می برآید ازین سبب این تن
سنت فجر را نکرده بسر | دید بر پا نمود جماعت اگر
لیک او هر که سنت ار خواند | از جماعت نماز صبح ماند
ترک سنت کند درین معنی | بجماعت درآیدش یقین
گر کند فهم خواند از سنت | باز هم میرسد بیک رکعت
سنت فجر را بکرده تمام | بعد ازان اقتدا کند بامام
بو المکارم ز شرح این مطلب | ز خلاصه بظاهر مذهب
کس اگر را بجیست راجی | در تشهد رسد جماعت را

ترک سنت کند همچنین انسان — میشود داخل جماعت آن
در محلی رسید اگر مردی — چون امامش برکوع بر کرد سر
هم نمیداند آن فلان شخص — رکعت اول است یا ثانی
ترک سنت کند درین هنگام — میشود داخل نماز امام
سنت فجر ترک در زمان کس — نیست بر وی قضای او زان پس
اجتهاد و محمد است اما — یعنی از بعد ارتفاع ذکا
تا زوال ذکا قضا در وست — گفت آن قطب حق اجل الحق
گفت بعضی میان ره لطاف — فی الحقیقت نبوده است خلاف
چونکه در مذهب محمد اعنی — گر فرض زو قضاش این ادوم
نیز بر وی نبوده است اینجا — گر قضا کرده نیک عنده ها
گفت بعضی خلاف مذهب اینجا — چونکه او را اگر که کرد قضا
تا فلک شد حساب نزد او — لیک سنت بود به نزد دو
بعد ازین گوش کن اگر یارم — سنت فجر ترک زند امام فرض
با تخلف الی زوال ذکا — میکند تبع فرض ادا
لیک بعد از زوال المختار — سنت فجر را قضا شمار

مسلمی قبل ظهر رفت اما — دید گشته است جماعت بجا
ترک سنت کند بهر حال این — داخل فرض میشود به یقین
نزد جمهور عالمان عظام — بعد سازد قضای چار تمام
قول با تن قضا کند گر او — میکند ار دو چهار پیش از او
گفت از نیباب شارح و لطاف — هست ره بین حد جینین خلاف
از غنیه بگیر نقل آن یار — پیش خواند ور ابو المختار
هم زنیباب بگیر گردست آن — نیست قول صحیح از نعمان
لیک از جامع الصغیر خان — شیخ او را دو گروه است بیان
نزد شیخین بجون قضا چار — گفت العبد الرکعتین شمار
آن مروج لعلم نشر عمه — نیز فرموده از عنایه
نزد بویوسف سعادت یار — دو بود پیشتر ابو المختار
بعد فرض این چهار خواند مرد — نفلش را چگونه باید کرد
در صلوة نبته مسعود است — تو بعضی قضا لغو فرموده
لیک در ظاهر الروایه بس — نکند نیت قضا این کس
چونکه سنت نوشت قبل او — نکند نیت قضا زین او

نکنند سنت ادا هم آن — چونکه از جماعتش گفت آنچنی

سنت پیشین همچنین روز این — نیتش میکنند علا التعیین ۲

ذکر شده در فتاوی در کتاب — با تو گویم روایت شافعی

سنت فجر را هم قولی — گفت در خانه خواند نیز او

خواند در خانه هر جدا طلبی — چند وعده باو بکرد نبی

یکی زان وعده آنکه آخر حال — که برد با ایمان خدا متعال

شخص در سنت اگر کرده قیام — ذکر کردند عالمان عظام

بود همیشه امام در مسجد — در مسجد گذار این عابد

از مسجد که بوده باشد دو — مسجد خارج است و داخل او

ملهست در هر کدام امام کرد — این ادا میکنند در آن دیگر

لیک مسجد یکی است آنکه چون — میکند آن و چو در پس استون

خواند خلف صفوف بجاهل — کرده بنوشته است از عامل

در صلوة نقد مسعود است — پس استون اگر نیست

میکند او بکنج مسجد کس — یا کند از در صف آخر پس

در صفوف اختلاف اگر خواند — در آن شده کراهیت ماند

نزد دران

نزد آن کتاب شیخ عمل — سنت فجر نیز جا افضل

گفت سنت بجای گذارد او — اقتدا با امام اگر آرد

با امام اقتدا اش نیست روا — سنت آنجا گذاردن او

سنت فجر پس بخانه اگر — میکند آن و در از همه بهتر

شارح درهای شکو نحو — گفت در ذکر سنت فجر او

بین سنت و فجر کرد سخن — سنتش باز خوانند پس این

میشود از بیان احکام این — بعد ازین از خلاصه شیخین

مشتغل شد بکل بیع شرا — سنت او اعاده باید ادا

لقمه شربه اگر خورد است — حکم با غیر با کما کرده است

هم همین شیخ سازد کتاب — کرد در باب ذکر چنین یاد

سنت ظهر خواند در مسجد — گشت بیرون که باز گشت عابد

سنت وقف وا شده یا نه — گفت آن را امام فرزانه

ذکر کردند بزرگان ما — در کتاب جواهر الفتوی

خواند در خانه سنت پیشین — فرض شد در مسجدش که خواند این

واقع از نفل شد سنت نه — چون موافق شد بفعل نبی

۱ سنت تعارض ... — [illegible]

حمله ... [illegible] — بمجرد لازم ... [illegible]

متن

نفی آمد ... علام — لیکن اگر قبل از ... امام

۱ نقض ... وعده ... — ... نقض ... امام

جز در مسجد رسول خدا / کرده بودند فرد فرض ادا

در بیان حرمت مسجد

گر درست غیبت الصلوة بجز / میرود شخص با جماعت اگر

تر دو یا دو بین این آدم / ور اقامت بود موذن هم

در صلوة فقیه معروفست / کس بمسجد که رفتنی بودست

خورد تر میزند قدوم خویش / تا که گردد ثواب بر وی بیش

مسجد را آید ور دیوار راست / چونکه فرموده رسول خداست

پیش از ان که در در آید مرد / نعل خود را که پاک باید کرد

نکند هیچ مرد با او را پاک / پای خود بر زمین مسجد پاک

مگرش خاک توده با پوست / یعنی آماده از برای دوست

گفتی را امام اعظم دید / بار بر ارض مسجد او مالید

گفت بر ریش من بما سا با / دوست دارم زمانی آنجا

گر بود پاک بر توای باید / گر ده باشی زمین مسجد خار

هر جگاهی پلید باشد پا / کرده باشی خلاف امر خدا

طهارتی که امر اوست / چون لب از خلاف امر او بود

زاهد

زاهد خبر امام بزرگ وار / نقل سازد ز سید ابرار

از برای نماز هر انسان / رفت مسجد که بیشتر داند

قدر سعد هزار بیست و پنج / اجره و انکه دائش و هم برنج

رفتن در بیت او ان پنج از / حد اجر بیست و پنج نماز

گر بوقت اقامت آید کس / مهد هر اجر آن نماز بس

چون بمسجد کسی که پا ماند / رکعتین تحیتش خواند

قول عامه که راه بین بینند / تا که او را نخواند بنشینند

سخن دنیوی نباید گفت / فخر عالم ورا عجب گفت

۶۷۲ آن حدیثی که او بفرموده است / زاهد این بود در صلوة مستود

قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا فی المسجد احبط

المسجد دخر حبت الملائکة فیقولوا ربنا و سیدنا و مولانا طرد

عبادک من تبیک فیقول الله سبحانه و تعالی فبعزتی و جلالی

لا اسلطنکم علیهم فقوا اما من جانب المشرق الی بیت حرام

من هو بیتم کما اخرجوا کم من بیتی و قال صلی الله علیه و

سلم من تکلم فی المساجد بکلام الدنیا احبط الله تعالی عمله

اربعین سنة وقال صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الآخرة
وسکانها تجارها وکلها ابحر بریح قدر لبضاعة طوبی
لمن تاجر مع الله صلوة مسعودی

گفت آنانکه راه حق دانند / هم در آنجا درخت ننشانند
هم زراعت در آن نباید کشت / چونکه تشبیه میشود بکنشت
آنکه در مسجد است افشانند / جز نخوره شود دور و با نفع
معتکف هست یا غریب انسان / میتوان خورد خورد و خوردن آن
لیک چون تخم خربزه ها بجست / نه بیافکنند آنچه مثل او است
آنکه بیرون بکرده تن آنند / بار در بوریا او جا فکند
حرمت مسجد را که هست بجا / هست جا سطح ارض آن
بزرگ در شارح اورد ۲ / داخل مسجد است اسنا غبور مرد تقدیر
القدر قصد اعتکاف بکرد / یافت یا انقد نجاب انجرد
ذکر شده در کتاب قاضی خان / کسب کردن درو کر هست دانی
چونکه باشد بکیست آماده / کسب در وی کرا هست افتاده
ابن کر فقیه عالم مرد / بهر اجره اگر کتابت کرد

یا درانجا

یا در نبی معلم صبیان / میدهد بهر اجره تعلیم آن
کرده گفته بزرگان کی بها / کرده بود اجره خیر نبود بگو
گور در مسجد جماعت گر / گر بخوانند جنازه جیست خبر
جامه بزرگان که ... بپوشند / نبود خنده کرده میگویند
خواه قوم است مرده در بیرون / خواه مرده درون قوم بیرون
خواه در مسجد است قوم امام / مرده بیرون مساجد است تمام
خارج در دوهای شرعیه / میکنند نقل از سراجیه
در مساجد بکفش خود مرو / که در آلی گر تو کفت در
چونکه موسی که در مقدس بجا / خلع نعلین امر کرد خدا
صحن مسجد بلا اندر اف ان / که سلامت ز لوث بود آن
از خلاصه نوشت شارح باز / زین سبب داخل بکفش جواز
گفت شارح ز نسخه تحتب / وقت بیرون شدن ببرد با
زنهار ای برادران زنهار / حرمت مسجد است نگه میدار
الحمد لله نشد مرد / یا رب الا بحج کرد
در کفارت ... / کرده بود صد غلام آزاد

مسجد جامع ست غیر آن — یعنی در جمله مساجد دان
گفت صاحب خلاصه قائل — چون تصدق با زر سائل
کرد ابولیث ذکر در بستان — نقل کرد از رسول انس چنان
آنکه خوردست لحم یعنی سیر — تا رود بویش از دهان زین
نزد آید درون مسجد ما — تا نگردد از و بخلق اذا

در بیان نماز عید

در هدایه گفته اند چنان — جمعه لازم بود بهر انسان
هست لازم بنماز عید — واجبش اصح بباید دید
شرح او را که کرد بیان — گفت از جامع الصغیر خان
واجبش هو الصحیح شمار — از خلاصه بود هو المختار
در هدایه است روز فطر بود — قبل از آن که خروج باید کرد
مستحب است طعام غسل و سواک — چیز خوشبو بکردن مسواک
نیز با عید گاه اگر کوشند — احسن جامهاش می پوشند
صدقه واجب است اگر برکس — عید به میرود برون زان پس
نیز نعمان امام پاک ضمیر — در ره آهسته گوی تکبیر

لیک تکبیر

لیک تکبیر است عنه هما — میکنند اعتبار با اخفی — صحی
وجه نقلان سماع کن چه فطن — اصل اخفی بود چنانکه گفتن
جهر کردن روا نه است بر اضحی — نیست وارد بروز فطر اما
گفت از زاد شارح اوراد — قول نعمان صحیح قول او باد
چونکه فرد وصل وراد کار — بعض و آن بود هو الاسرار
چونکه در روز عید فطر خبر — جهر وارد و فته زین جا بر
نیک ثابت نه است قول اضحی — برون میکنیم در خفی
روز عید اول نماز عید — نفل خواندن کراهیت آید دید
مصطفی با وجود حرص نماز — یعنی اینفعل را نکرد او باز
این سخن در هدایه است بیان — نیز در کافی ذکر کرد عیان
در مصلاست خواه غیر او — نزد جمهور بر کراهت گو
چون بقدر رمح یا رمحین — شود کسر دون بلند کرد عین
که از آن وقت تا زوال ذکا — وقت عید است نیست شک — اینجا
اند در رکعت نماز امام — میکند مومنان چگونه تمام
گفت هر گاه اولین تکبیر — می بخواند ثنا بلا تقصیر

این بود قول عالمان کبار … بعد تکبیر گویدش سه بار
بعد تکبیرها حمد گوره … خواندنش فاتحه مع سوره
گفت تکبیر بار گوید زود … رکعت اولش تمام شود
رکعت ثانیه را برخازد … اول آنجا قرائت آغازد
بعد تکبیر گویدش سه بار … میرود بار گوید اندر چار
نیز در اصحاب ما اینچنین بودست … اختلاف از زاین موجودست
اینکه تکبیر زایدت آرد … گفت در دست خویش بردارد
شرح اوراد و راند است بجا … یعنی از جامع الصغیر خان
نیز در چند نسختها تکبیر … یعنی اندر میان هر تکبیر
باشش سکت بقدر تسبیح … این بود قول عالمان صحیح
اینکه در رکعت نماز کرد تمام … خواندنش بعد خطبتین امام
در هدایه چنانچه تصحیح است … در جمیع کتابها این است
نیز در خطبه آن خدا را سیرت … صدقه اینکه فطر واجبست
حکمها ور اباد میان … نیز تعلیم عیدها در آن
فوت کرد ور کس نماز عید … بعد بر وی قضا نباید دید

نیز نزد امام اگر به هلال … گواهی دهند بعد زوال
مگذرارند عید را فردا … چونکه وارد شده از رسول خدا
نگذرارند لیک از آن بعد … این ادا قول عالمان بعد
بو المکارم ز رکن حقل مزید … گفت قبل از برامدن ها عید
چیزها میخورد وز شیرینی … اکل شیرین مستحب بینی
بطریقی رود بعید اگر … وقت گشتن رود براه گر

در بیان نماز عید قربان

در هدایه که کرده اند خبر … مثل این در کتابها دگر
روز قربان ثواب اگر خواهند … مستحب ست غسل و خوشبو شد
لیک تا خیر اکل از پی باز … مستحب ست تا فراغ نماز
مصطفی بلکه رجعت آورد … اکل و ز اضحیه خود کرده
گویدش در طریق او تکبیر … چونکه وارد شده از بشیر نذیر
رکعتین چو فطر بگذارد … بعد از آن هر دو خطبه آرد
که اندرین خطبه چون باد بیان … باز تعلیم اضحیه و در آن
نیز تکبیرهای تشریق او … عیدها و این خطیب نکو

روز اضحی که گشت عید بوده … منع کردند از نماز عید
میکند از روح و باز صبا … بعد اگر خوانندش نکو روا
لیک بعد از اگر کنند تاخیر … شد مسنی آنچه ذکر کرد آن بر
ذکر کرده در آن کتاب شریف … صفت ناس که بود تعریف
یعنی روز که شد ز عرفه تمام … جمع کردند بموضع آدام
پس همین آدمان نخوانند شبه … یعنی با واقف نا بجا عرفه
اوکه مخصوص بیک مکان بوده … جار دیگر چنین نفرموده
گفت در کافی زین علی الفضل … مستحب آمده بلفظ قیل
چونکه در بصره ابن عباس او … انچنین کرده است آن نکو
صاحب این کتاب آنکه مرد … باز انقول قیل ارد کرد
اوست مخصوص بیک مکان آن … نیست در بغداد جواز کس
گر کنند چون بجید را طوف … غیر کعبه زکفر باشد خوف
بمدینه چنین بلا اشتباه … نه بده ثابت از رسول الله
کردن اختراع اندر دین … غیر جایز بود علی التعیین
زابن عباس آنچه کرد صحیح … هر که گیرد غلط کرد صحیح

شارح

شارح ورد بهار شرعه … میکند نقل از سراجیه
بود در عید در رکوع امام … رسد مقتدی در ان هنگام
بر تحریمه قائما تکبیر … گوید آن آدمی بر تقیه بر
خوف فوت رکوع نبود هم … زایدش را بگوید پس آدم
خوف فوت رکوع باشد این … میرود با رکوع بالتعیین
باید تکبیر در رکوع آرد … لیک دو دست خود نبردارد
رفع نه کرد امام آنهنگام … سازد این هم متابعت بامام
باقی تکبیر فوت شد آنی … هم نوشت از کفایه الفقها
پس همین صورتی که گفته شد … هست نزد محمد نعمان
چونکه از بهر سنت این ورک … نیست جایز کننده اجنبی
نزد بو یوسف بجسد محقق … میشود مشغول به تسبیحات
لیک نه کرده این رکوع گر … کرده باشد امام رفع سر
منع تکبیر باشد این رکعت … میکند ادا قضا بلا شبهت
هر که قبل از سلام امام … میکند خویش رکعتین تمام

مع تکبیرهای علی التعیین   هست در خانیه و غیر این

در بیان تکبیر تشریق

در کتاب هدایه تحقیق است   آنچه تکبیرهای تشریق است

عرفه سازد زنش از بهر فجر   ابعد الحین پس از نماز فجر

نزد نعمان امام گنج بحر   ختم او بعد عصر یوم نحر

پس این قول آن سخن پرداز   می بگوید ز بعد هشت نماز

سخن صاحبین بالتحقیق   عقب عصر آخر تشریق ۴۹۲

یعنی تکبیر را بنزد دو دو   از پس هشت که نماز بگو

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و لله الحمد بدا

نزد نعمان امام بزرگوار   بر مقیمان که هست در امصار

در جماعت نماز بگذارند   یعنی تکبیر آن کسان آرند

پس جماعت نوند اگر زنان   گفت تکبیر نیست بر آنها

گر نسازند اقتدا برجال   بنساء واجب است و در آن حال

مقیم اقتدا سفر کرد   گشت واجب بتبعیت ای مرد

لیک این

لیک این را بنزد هر دو یار   می بگوید جمیع فرض گذار

ترک تکبیر اگر بکرد امام   مقتدیها ورا کنند تمام

قبل ازین گفته ایم نزد دو   از پس هشت که نماز بگو

هست در مختصر به یفتی   از سراجیه بر همین فتوی

زن اگر اقتدا کند با مرد   گفت در کافی جهر نتوان کرد

چونکه آواز او که عورت است   زن ازین ترس بگوید پست

جهر سازد مسافر آن   چونکه سنت بود درین اعلان

۴۹۳ بر الکارم نوشته این تکبیر   هست واجب قول چندین پیر

مفت م نزد در چند نسخه سنت گفته   مده از دوست خویش ادرا

ز از مضمرات سازد فهم   شده بعضی از امامان معتمد

گویند از بعد عید هم تکبیر   فتوی بر منع اوست گفت کبیر (?)

عقب جمعه بایدش گفتن   چونکه مکتوب است او مظن

ذکر کرده است شارح اوراد   ترویه روز هشت ذی الحج یاد

عرفه روز نهم قربان   روز نحر است روز دهم آن

هر نفس که برون ز نهان است   گر بیاد حق عید آن است

گر نباشد بیاد حق هر دم / دم مبینید از ما تمست و هم

چونکه روزی گرفت گیر آید / هر دمی را حساب میباید

هر بروزه و هر موی / روز محشر جواب میگوید

هر که یک لقمه نعمت خورد / در وحدت سینه خود ببرد

هر قدم با حضور میمانی / میشود عقده بر شما

هر نظر کس بغیر عبرت کرد / چشم خود را تو سخت خیره کرد

انچنان انکس که بر قرار بود / دست در کار و دل بیار بود

گرچه روی نظر بدو بیوست / بار دوش و دل ابسوی حق ۴۹۴

این بود کار عارف مطلق / باطن این بحضرت اوست

نطق در حرف بجان دل ادر / برمی زین مقام هرگز پی

با الهی بحرمت مردان / اصل مردن نصیب ما گردان

ما بر خویشتن گرفتارم / ناپسندیده خطا کارم

عاقبت ساز ار کن ما را / بمقام رضا رسان ما را

برهی تخلص از گرفتاری / تو که بر بنده لطف ها داری

نام پاکت غفور ستار است / بنده هرچند عیب کردار است

ودر بیان

در بیان نماز استسقا

در برایه نماز دار باران / می برآیند سوی صحرا ان

نیست مسنون در وجمع نماز / که به تنها بخوانند جواز

قول نعمان امام بزرگوار / میکنند پس دعا و استغفار

قول از اصل گفت آنکه کس / جمع قول محمد است و بس

جهر سازد امام در هر دو / خطبه هم میکنند زبعد او

چون محمد امام فضل مزید / گفت خطبه کنند چو خطبه عید

قول بویوسف حمیده خصال / خطبه واحد است در این مجال

۴۹۵ نزد نعمان چو خطبه نبود اصل / نه حجت بر نزد آن تو فضل

میکنند رو بسوی قبله دعا / میکنند نزد هم امام قلب ردا

قلب نزد محمد است اما / لیک ابوحنیفه لا

اهل ذمه مع مسلمانان / ندر آید دران محل آبان

در روا قول حضرت نعمان / شمس الدین گفت هم صحیح است آن

فصل در بیان نماز کسوف

هست در مختصر چنین موصوف / چون شود آنکه آفتاب کسوف

میگذارد امام جمعه دان   رکعتین بجمع آن میان
گفت در انقرائتست آنچه   لیک باید طویل در اینجا
هم دعا میکنند بعد نماز   تا شود روشن آفتاب باز
آنچه فرموده اند اهل خبر   نیست حاضر امام جمعه اگر
میگذارند این نماز کسوف   این زمان فرد فرد خلق خوف
بو المکارم نوشت آن هنگام   رو بقبله دعا کنند تمام
یا کنند رو بسوی آن میان   نزد رحیمه نیست بیان
در قرائت که می بخوانند بست   این بنزد ابو حنیفه بست
نزد بویوسف است جهر خبر   مضطرب قول صاحب دیگر
لیک بنوشته است شمس الدین   سخن صاحبین جهر درین
آنچه قول صحیح کرد خبر   گفت قول امام بزرگتر
این نماز است در خدا طلبی   سنت است از برای طلب [illegible]
یعنی توسل بوا جبی داد است   خطبه نیست در کسوف ابد است
نقل سازد ز تحفه اند انصاف   خطبه بنود درو نه بخلاف
لیک از نظم نقل سازد باز   اتفاقا بود نه بغیر [illegible] جواز

فصل

٥٩٧

فصل در بیان نماز خوف

گفت صاحب هدایه و لطوف   گر کند شنیده او بعد ز خوف
کاندر اندم امام شرع شناس   میکند خلق را دو طایفه آن
کرده یکطایفه برون عدو   طایفه دیگری بخلف او
یعنی یکطایفه بخلف امام   میکند رکعتی نماز تمام
رفع سر ساخته ز سجده که او   رود آن طایفه برون عدو
طایفه دیگر که هست اینگاه   [illegible]
رکعتی با دو سجده کرده تمام   نشینند و بهر امام سلام
اینجه سلام ناراده   میروند سوی دشمن آماده
آنجه اول آمده باز   بیقرائت کنند ادا ز نماز
بیقرائت کنند ادا همه   چونکه اینقوم لاحقند بیان
اینجه نشسته دار سلام   سوی دشمن روند باز تمام
طایفه دیگر رجوع آمده باز   بقرائت کنند ادا ز نماز
چونکه اینطایفه است مسبوقین   بقرائت ادا کنند از این
بوده باشد صحیح اما او   میگذارند با این صفت دو دو

٥٩٠

با آن دیگر

نیز از شام امام شیخ اهل — دو گذارند بفرقه اول
رکعتی را بفرقه ثانی — میکند رو امام تا دانی
بنود در دوم نماز قتال — گر بود زو قتال اند بطال
روز احزاب چونکه پیغمبر — جنگ کرده بفرقه کافر
گشت زایشان قضا چهار نماز — شد یقین در قتال نیست جواز
خوف اگر بیشتر بود از آن — هم فرادا کنند رکبان
هم رکوع سجود را بایما — میکنند آن برادر اثما
گر نتانند بقبله کردن رو — میکنند رو بهر طرف بود او
هم درانجا نبی عه فرموده — وز محمد روایتی بوده ۹۷
نیک بود صحیح این گفتار — نزد رحیند نسخه کرد ظهار

فصل در بیان نماز چاشت

چند رکعت بود نماز چاشت — اجرها یافت آنکه پیشه داشت
اد ها که رز سنت زو اید هست — خواندن او بحث فوائد است فو
رز دو رکعت بود بلا شبهت — میشود تا دوازده رکعت
ظاهر قول بود هشت چهار — گر بخواند زیاده نیک شمار

گفته بر

گفت هر سوره که قرائت کرد — با تخالف روا بود ای مرد
سوره شمس افضل است بجمیل — یعنی در اول شش بود والليل
والضحی در سه رکعت ار راجح — در چهار افضل است الم نشرح

فصل در بیان نماز اوابین

نیز فرمود شارح او را او — آن نماز تحیه شد حمید یاد
می بود از نماز اوابین — بین شام عشا است بالتعیین
بست رکعت هم آمده تجز — شش بود در مصنف اکثر
یعنی به بهر سلام در هر دو — بعد تسلیم میشود چون او
۹۹ گفت انس از مخبر مستوش — هر که باشد مصلی این شش
اد نوشته شده زاوابین — غیر از این وعده هاست بالتعیین

فصل در بیان نماز تهجد

هم تهجد بخوانند شب — نخواند از بعد خواب بیش شب
نخواند اگر این نماز قبل از نوم — او تهجد نشود ای قوم
به بهر چون سلام در هر دو — می بود از چهار افضل او
نیز شارح نوشته از احبا — از جمیع تطوعات ادعا

ذکر کرده است مولوی یعقوب — که بتفسیر خویشتن آن خوب
گفت در این نماز چند سوره — هست تجویز خواندن هر سوره
دل قرآن دان شب در خوش — بچه سازد ثواب با پاداش
دل آن چو سورهٔ یاسین — خواند او طالب بود در دین یقین
گر بجه باشد نماز فلان — یاد کرده خدا در قرآن
هر که شب در رضای حق خیزد — بر سرش رحمت خدا ریزد
عاشقان که بوند خدا طلب — داب آنها بود قیام شب
او که مخصوص عاشقان خدا است — نفل او لایعد لایحصی است
صفت سنتی رهٔ اشراق — قبل ازین کرده ام یکی عرض
نقل ما یکی هست نزد فرض — قبل ازین گفته ام ای مشتاق

فصل در بیان ملاقات مومنان

از ملاقات مومنان گر گو — هست در شرع در دو غیر او
هم نوشته است شارح او — نیز در چند نسخه کرده یاد
مومنان خورد بگیرد گر داد — میکنندش سلام را اف
خواه شی در ایامی — مومنان را سلام میخوانند

گرچه در

گرچه در روز نخورند مرار — تو سلامش دهی بمومن یار
گفت جاهل جدا از پا چو شجر — هم جدیدا دهی سلام دگر
موجب رحمت خداوند است — طلب رحمت از خردمند است
هر که میباز و ابتدا السلام — دور از کبر گفته اند عظام
چون در آید به بیت کس — میدر آید سلام واده بس
داخل خانه میشود هر بار — گر کسی نیست گوید این گفتار
یعنی اسلام علینا و علی عباد الله الصالحین گفته در آید
بر سنتی فرشتهار کرام — میدهندش ورا جواب سلام
که با نکشت خود اشارت مرد — وقت تسلیم کس نباید کرد
این اشارت بود ز داب یهود — هم بکفت عادت نصاری بود
باد تسلیم بر صغیر و کبیر — هم بگویند بر قلیل کثیر
بر پیاده و بر سواره جنین — باد تسلیم گفت با التعین
بهر اختصاص سلام بالتعیین — باز نه از اشتراط عث این
ذکر کردند فقیه در بستان — حجت حکم سلام بر صبیان
وبه نامحرم و او با او — نیز بر دو سلام باید داد

[illegible]

شرح اوراد نیز فرموده است | نقل او از حلیه معمول است
میبود سنت سلام بجهان | خورد و تر را کند سلام کلان
بر پیاده و به سلام سوار | بار نشینه بر روستائی یار
بر گمنز گر بدیست سلام | خواجه بر بر سلام هم بغلام
آنکه استاده است بر شاگرد | میکند او سلام دادن هم
بر گرا جاه نعمت است زیاد | ابتدای سلام بر وی باد
مصطفی گفته است من اوتی | یعنی آنکو ختم ز حضرت رب
شب معراج که خدای حی | داد بر من سلام اول وی
نیز این شرح ساز شرعیه | میکند نقل از ظهیریه
سنت است این سلام از رسول | یعنی عنه اللق نزد و نحول
لیک آمد در جواب فرض بدان | بطریق کفایه باشد آن
مومنی را که کس سلام بکرد | گرچه تنها بود در انجمن مرد
السلام علیکم آرد یاد | السلام علیک لیک مباد
وهم او هم بلفظ جمع جواب | از جواب سلام بکند خطاب
چونکه باشند همیشه بر هر یک | حفظه از ملائکه بی شک

یعنی وعلیکم السلام ورحمت الله وبرکاته گوید لیکن از برکاته چیزی زیاده نکند چونکه بر زیاده ازین اثر وارد نشده است و فضل آن است که سلام گوینده السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته گوید شرح اوراد

یک جماعت اگر بجمع دگر | گشت داخل بلا سلام اگر
ذکر کرده فقیه در بستان | گفت آثم شود جمیع آن
باشد افضل وهم بجمله او | در دگر کس سلام گفته گو
ترک سازد همه جواب سلام | نشوند آنها گناهکار تمام
هست آنکه یکی دهد جواب | همه بر جواب داده است ثواب
قول بعضی چنین بود مسموع | هست فی واجب جواب بر مجموع
گر یکی را ز جمع تعیین کرد | هست لازم جواب با فرد
ذکر کرد از بیان احکام او | خود بگوید سقوط نیست از او
شرح اوراد میکند اخبار | از فتاوی عمدة الابرار
یعنی فرمود که رسول الله | بمجلس رسید چون هر گاه
پس سلام خدا کند تعلیم | نزد گشتن گفت باز سلام
هست تسلیم در رجوع خصوص | از سلام میکند مید اول

هر که بنده در جواب و داد سلام / وعده کرده است بهترین انعام

درجه‌ای برابر با آن / بنویسد خدا در هر دو جهان

آنچه مومن که در پسش آن یار / پس به هر مومنی که هست هزار

محلش با برون گیرد وار / بهر آن بنده طلب استغفار

گفت شارح بود کبیر ارا / مومن کافر است اگر بیجا

السلام علیکم آرد یا او / نیست او ولی بمومن باد

یا در آن جا کسی سلام دهد / السلامش باین کلام دهد

از سراجیه شارح مذکوره / گفت بر قومی شخصی کرد مرور

کرده بود آنچه در عیان / بچه نیت سلام بدهد آن

قصدش آنکه سلام سازد [illegible] / بار ایشد از آن کنه آن جمیع

گفت شارح ز [illegible] الابرار / [illegible] ز شمس الائمه این گفتار

دیده شمس سرخسی کرد خبر / [illegible] وا خورد بیک دیگر

السلام علیکم [illegible] کرد / همه یکدیگر [illegible] مومن مرد

آمد و تسلیم پیش بس افتاد / آخرش از جواب جایز باد

کر برابر شده است کلام / نبود واقف از جواب سلام

السلام من اتبع الهدی [illegible]

نعوذ

نعوذ الله اگر سلام جواب / از کبیر و زشت نیست حساب

گر ز مسلم کرست از [illegible] / می نماید تحرک و دو لب

والله آنکس که عاشق دین است / نیز وارد خطه چون این است

مذهب کس باهل ذمی سلام / گرچه لا باس گفت بعض امام

لیک بعضی هر سلام این کتاب / پس سزاوار گفته اند جواب

و به [illegible] است در بستان / از سراجیه گفت باس [illegible]

وعلیکم که کرده روشن یاد / جز زر از این عقد زر باد مباد

این سخن را [illegible] نیکو / گفت در باب ذکر تسلیم او

[illegible] زشت است شارح زاهد / بعض در باب حرمت مسجد

چو نماز تحیتش گفت [illegible] / مومن شد بمسجد و داخل

قوم اگر هست در نماز تمام / منع باشد و در مقام سلام

لیک بعضست در برون نماز / سازد این آدمی سلام آغاز

سازد از روضه آن [illegible] / هست مکروه پنج جا سلام

نیست در بعض جا جواب و در / هست در بعض [illegible]

گر بود قوم مشغول به نماز / که بسازد کسی سلام آغاز

گشت آثم نه مستحق ثواب / هم مصلین نمی‌دهند جواب
نزد خطبه اگر سلام بکرد / نه کند کار این سلام مرد
عمد درین جا جواب نیست جواز / چونکه گفتند خطبه را چو نماز
قوله سبحانه اذا قرئ آن / بایکی جابها میانشان
گشت آثم کسی سلام براو / لیک ابی جواب او مباد
نزد قومیکه او علم مشتغل باو / کرد شخصی سلام آثم باو
گرچه مبتدی او نه گر یک مرد / دیگر از استماع او میکرد
در محل اذان اقامت باز / اندرین هیچ سلام نیست جواز
بر مؤذن و یا باو میان / نبود باشنده در جواب اذان
گر بانیها سلام سازد مرد / خویش را این سلام آثم کرد
لیک بد هر جواب آن آدم / غیر قطع اذان مؤذن هم
بالفلام شخصی کرد سلام / میم را جزم ساختی این تمام
چون زعمده و غیر او مردست / نیست جز جواب لازم نیست
السلام میکه کرد واجب باد / بالف لام یا به تنوین باز
بالف لام نبود اولی / آنچه در نزد مات اجمعین

از بیان

از بیان نقل کرد العابد / گر نه نگریست جمله در مسجد
هر که داخل شود در آن هنگام / بجماعت نمی‌دهند سلام
ذکر شد در کتاب قاضیخان / شد خطا نیست رخصت نعمان
بر مؤذن و یا بقاری مرد / شخص در خوانش سلام بکرد
یا پس از عطسه حمد گفت اعلان / در دل خود دهد جواب آن
وز محمد پس از فراغ امید / باشد اکمل دهد جواب او
از ابو یوسف هم چنین اغ / گفت قبل از فراغ بعد فراغ
جز لازم نشود بر این / بزبان صحیح شد اتباعش
متغوطه اگر بود انسان / قول مجموع بزرگان جهان
یعنی قبل از فراغ یا زان بعد / غیر واجب بود جواب السعید
قول هدایه ماسض / داد شخصی سلام بر قاضی
یا که تسلیم بر مدرس کرد / نیست واجب بود جواب برد
یعنی در نیت محکمه درس / نیست واجب جواب سلام بگو
هست مذکور شرعة الاسلام / در بیان مرقومات کلام
محقق شد کند بقاری دراز / گفتن این نبوده است جواز

این تحیت ز مشرکین بوده / نه جواز سلام از زمین بوده

گفت در ترغیب الصلوة معلم / یا ولیت را طاعت سلام

نیست بر شه سلام باید داد / نیز در چند نسخه کرده یاد

هست مذکور شرح شمس الدین / در کتاب الکراهیت تعیین

یعنی پیش امیر یا سلطان / گر کند بوسه ارض را ان نیز

یا کند سجده تحیت این / او کبیره بود علی التعیین

بهر تعظیم سجده کرده اگر / کفر منوشته اند اهل خبر

نقل کرد از محیط یا سلطان / یا جز این انحنا کراهت دان

در فصول عما و تعیین کرد / در بیان کلام کفر آورد

بهر سلطان و یا بغیر او / انحنا عادت مجوسی گو

گفت سلطان که حط زودنا که / دیگری گفت یرحمک الله

نیز گویند گفت با آن / یعنی این را مکوب یا سلطان

منع سازنده شد نحو مالک / زین عقیده نعوذ منه ابد

ذکر شد در صلوة مسعودی / نیز در چند نسخه فرموده

در ملاقات سلام کردن یاد / سنت این است و دست باید داد

لیک انگشت

لیک انگشت را نگیرد آن / او تشبه نمود برا فغیان

کف بر کف بگیرد و گرمانند / مهربانانه و سر جنبانند

در حدیث دگر نوشته سلف / چون دو مومن نهند کف بر کف

گفت پیغمبر رسول ودود / پاک گردد ز جرمهاشان زود

آنکه صاحب رسول و دست نهاد / گو بیا این زمان رها و زاد

بوسه بر دست او ز روی شرف / در ملاقات حیدر یابند

قیل یوسف سعادت یار / آمد آن وقت جعفر طیار

حضرت مصطفی ز شفقت کوش / بوسه زد در میان دو ابروش

بو حنیفه امام خاص عام / گفت بود در اوائل اسلام

بعد منسوخ گشت بالتعیین / هم بود مذهب محمد این

در ملاقات نیز معانقه بود / وقت تفریق نیز مصافحه

هست مذکور شرح الاسلام / از فعال صحابه کرام

بو المکارم گرچه گفت ... / در یکی پرده که معانقه کرد

لیک بر درگه است بر هنی / کرده نبود باتفاق سخن

بود

در کتاب الکراهیة تعیین / گفت قول صحیح بشنو این
چون بسازد مصافحه دو مرد / دستها را برهنه باید کرد
در صلوة فقیه مسعود است / سنت مصطفی چنین بوده است
گفت در شرح عمه از شیخ / دو دست لیک کن مصافحه بیخ
هر که با آستین مصافحه کرد / کرد بر خویشتن جفا ای مرد
بوسه زد دست شاه را اول / یا کسی بوسه زد ید علما
گفت تجویز شارح اوراد / لفظ لا باس در فصول عماد
غیر دست یمین او با تفصیل / قول مختار کرده وان قیل
در ملاقات بعض از زهادان / هر زنه بوسه دست خود را آن
ذکر کرده است شارح نقش نحو / که باجماع قول مکروه کو
کرد فعل مجوسی یعنی یاد / فعل قیصا در فصول عماد
در کتاب خلاصه کرده یاد / هم نوشته است شارح اوراد
اجنبیه بود زنان جوان / منع باشد سلام از مردان
و بعد آن سلام اگر ما مرد / پاسخ عطسه جمله او آورد
مرده رفتن نخود جواب باو / گر بود زن عجوزه جز آباد

درخلا

درخلاصه با جنبیه زن / نیست جایز مصافحه کردن
چونکه باشد حرام مس او / گرچه مس کف است مس او
در عجوز مصافحه اما / علما گفته اند هست روا
شرط آنکه خطر ز شهوت نیست / در کتاب الکراهیت مرد
قبل ازین گفته ام یکی که زن / آخر فصل ستر عورت بین
ذمی را مصافحه کردن / گفت شارح کراهیة الاذن
با وضو اگر مصافحه کرد / نیست با ذمی وضو نو باید مرد
نیست از جاهلان به معنی / بوسه سازند دختر شیخ
بو المکارم ازین بکر و خبر / گر بود مشتهات آن دختر
از دهانش عتبه که بوسه کرد / مادرش شد حرام باید کرد
غیر شهوت اگرچه گفت پدر / سخن او نمی شود باور
فتوی بر حرمتش بی تفصیل / داده اند بزرگان سبیل
بوسه کرده بود بغیر دهان / فتوی نبود بحرمت ام آن
مگر آنکه بود غیرت در بین / که بشهوت نشده است بوسه این
لیک فتوی قاضی ظهیر / غیر تفصیل شد بحرمت این

کفت هر که بوسه کرد اکر | بر سینه یا بروی یا بر سر
کر چه بر راس او بود مجر | پس حرامست مادر و دختر
کر چه کوید بغیر شهوت بود | کفت این قول او بود مردود
هر مسلمان که هست کشت تمیز | زانکه این فعلها کند پرهیز
این روایت که کشت تمیز | از کتاب نکاح سی بینی — اهل تمیز

فصل در بیان عطسه

ذکر کرده قصه در بیان | عطسه زدن مصطفی رجلان
کرد تشمیت مریکی زنید و | مریکی را نکرد تشمیت او — ۲۱۳
کفته شد یا رسول سبحانه | مریکی کفت مریکی را نه
کفت او حمد حق بجا آورد | وانه دیکر حمد حق نقل نکرد
چون بران مسلکه عاطس است | متوجب صورت سازد نیست
نیک کوید جمله حمد آن یار | بشنوانند چنانکه با احضار
چونکه بشنود حمد او رامس | لعه واجب بود جواب عاطس
در وم عطاش حیبتی | بست میکرد صوت خود را در
سخن را فرو همی انداخت | نز تجمیز وجه هم مساخت

عطسه زد

عطسه زد نزد مردمی بر تن | دیکری حمد کفت او است حسن
سه درد — چون زعاطس کسی بعقب بکرد | در حدیثست امان بخوانز
یعنی از درد ضرس او وجکر | نیز از درد و بطن کرد خبر
شرح او در اورا نوشته باز | عطسه زد و شخص در بیرون نماز
کوید او حمد حاضرانش جواب | کفتن او چنین بود در باب

از کبری آورده است که عاطس الحمد لله رب العالمین کوید یا
الحمد لله علی کل حال و غیر از این نکوید و کسیکه در حضور است
یرحمک الله کوید یا یغفر الله لنا و لکم کوید و کسیکه یا یهدیکم الله
۲۱۳ — و یصلح بالکم کوید در صلواة مسعودی آورده است که عطسه زنده خود
او حمد کوید شنونده یرحمک الله و یا یرحمک ربک کوید دعا
عطسه یغفر الله و لکم کوید کذا فی شرح اوراد

ار کرت عطسه کفت ... | حمد حق را بجای آرد و سه
کر بود در حضور او هر بار | می بکوید جواب تا سه بار
کر زسه بار عطسه کرد زیاد | عطسه زنده حمد با زیاد
از کبیر نوشت شارح بار | حاضرانرا جواب او مختار

گفت زاحمیا خطاس از رسول / هر بود خامیازه از شیطان
هر کرا خامیازه میآید / و بنبش استوار میباید
و اب ازو بیاان بر زنبد / او ور جوف او کنند خنده

فصل در بیان آنکه کسی که نام خدا تعالی شنود تعظیم واجبست

در قنیه نوشت از علما / بنده هر که شنود نام خدا
اینکه کرد است واجب باو / که بتعظیم زود او را یاد
یعنی هر بار که نام خدا تعالی شنود واجبست که سبحان الله و یا تبارک الله تعالی گوید
در یکی مجلسی از اهل قبول / گر مرار شنود نام رسول
یک کرت که درود بر گفتی / گشت واجب اولا به یقین
از طحاوی اگر شنیده مرار / هست واجب درود در هر بار
در کتاب خلاصه آورده / شخص ذکر صحابه میکرد
رضی الله عنه گویدان گاه / یا بگو زود رحمة الله

وبیان بریدن ناخن و موی لب و کندن موی بغل و تراشیدن تار ختنه کردن و تراشیدن موی زیر ناف

قص شارب بریدن ناخن / هست سنت بلا خلاف سخن
حلق کردن موی زیر ناف / ختنه و نتف ابط بی خلاف

شرح

شرح اوراد و تحفة الاحبار / گفت طرز بریدن اظفار
هر یک از مسبحه تمیمن / به مراتب برد بخنصر این
هم ز انگشت خود را ابهام / ناخن دست چپ که کرد تمام
آنکه ابهام راست برد ای پس / ابتدا انتها کند به عکس
هم نوشته است تحفة الاحرار / ناخن پای خود برد هر بار
گفت از خنصر یمین آغاز / ختم بر خود و پای چپ باز
ذکر کرد است شارح اوراد / آنچه او گفت سازم او را یاد
میتوان جمعه و زشب اظفار / نیست تأخیر خیر در هر کار
خواه یکشنبه یا دوشنبه / ناخن دست پا بریدن به
هر که بریدن کرد از سر روز آن / شد به پیکان کمان تیر آن
بلکه هر روز که برد اظفار / وعده جمعه نیک نکوتر
ور به روز دیگر کرد بخبر / وعده که کرد رسید ابرار
لیک بهتر که بگذرد از جمعه / کرد تأخیر جمعه را او به
ناخن موی و قص کن برخاک / گرچه انداختن نیاز نه باک
در کنیف و مغتسل انداخت / ناخن موی را کراهت ساخت

نکند قطع ظفر با دندان / مصطفی نهی کرده است از آن
چیدن ناخن تراشش سر / در جنابت بجو بکن خبر
بو حنیفه امام دین پرور / گفت اندر دوم تراشش سر
یعنی در راه کعبه در یک جا / سر تراشی مرا گرفت خطا
چون نشستم ببر تراش دلاق / گفت رو سوی قبله کن ای تن
چون سر خویش بردم او را پیش / گفت چپ آر از یمین سر خویش
خواستم تا روم ز بعد تراشش / گفت وا دفن کن موی سر ببالش
نهیها در تراشش سر گشت / در کراهیت نماز که نشست
صورت قص موی لب اما / در فروض وضو شده است ادا
تا چهل روز موی زیر ناف / حالتش کرده و آن بغیر خلاف
حلق عانه ز تحت ناف و پیش / ابتدا سازد آن نکو اندیش
گر بسازد علاج با نوره / هست تجویز موی مذکور
کند بکرده او را اگر برتت / کرده است با تفاف سخن
حلق موی بغل جواز اما / لیک بود درست کندنش اولی
در خزانه نوشته اند یار / حلق عانه بریدن اظفار

فصل شارب

فصل شارب ز نتف موی بغل / که بهر هفت من بود فضل
پانزده روز چهل اوسط آن / از چهل بگذرد کریه است آن
در نصب احتساب کرد احکام / مر پسر چیده ماندن است حرام
بزرگ هر شارح او راد / کرده از جنبه نستی نوشش یاد
بچه بودن ختنه کردن صبیان / قول بعضی بزرگ واجب دان
قول بعضی قبر نصبا شمی او / لیک قول صحیح سنت گو
وقت ختنه ز بزرگان ره / گفت از هفت سالگی تا ده
لیک قول صحیح از نعمان / بنگر و کس به حالت صبیان
اینکه قوت بهم گرفت صبی / ختنه سازند در حد طلبی
تا باشد عشر ز هفت ابیار / میبود مستحب به اظهار
هر جای که ختنه کرد و سر / نشد قطع کل جلده ذکر
قطع اکثر بود جواز است آن / ور بود نصف غیر جایز دان
شد مختون اگر ولد زاید / شاد کردند نیک باید دید
ذکر کردند بزرگان خبر / نکنند قطع یعنی از دو خبر

فصل در بیان پرسیدن بیمار

۱

صاحب شرعه مسکنه انبار — چون رود با عیادت بیمار

بنشین نزد رکبتین آن — نه سوی سر آخر مریض افکن

نکند با عجب برات نظر — تا نخورد سوی آن مریض بصر

هم فرو نگاه بسیارش — نظر تیز بر رخ ریشش

نه درآید بجامه نو مرد — روی خود ترش او نباید کرد

رعیت صحت بعمر دراز — لبسلامت و به بشارت باز

لیک از بهر دل خوشی آن — گوی ورنه اجل بکی میدان

نه نشیند به نزد او بسیار — بر اخف جلوس نیک شمار

دست بر جبهه اش نه انگیم — یا نهد دست خود به پستش بس ۱۷

پرسد از دل بلطف سستی نحو — مهربانه کند بان مضمون

نکند نزد او کلام غیر — مگر آنجا زجر فهمای خیر

التجای دعا کند از وی — صاحب شرعه آن شریعت ﷺ

گفت صدق دعا کند بیمار — چون دعای ملایکه بشمار

کند این شخص هم دعا به شفا — این بود سنت رسول خدا

گفت در آن کتاب شرح مزار — توبه از معصیت کند بیمار

آنچه کرد

آنچه کرد است نیک و زرش — طلبد از خدای آمرزش

هم وصیت کند بنسبت حال — بحدیث رسول پاک جلال

بقضای دیون که باشد پیش — هم بار ضای خصمهای خویش

نیز با فدیه صیام نماز — کند از ترس حق وصیت باز

میکند یاد مرگ هر ساعت — بمریض است این نکو طاعت

چونکه هر روز هر دو رست نهاد — مرگ را ابت بار سازد یاد

دل او را بخدا کند زنده — هم باشد نه جان و به بنده

نزد او آن کتاب می آرد — مرگ را مرد دوست میدارد

با عید که شده رحیم جدا — تا نخورد واهل لقای خدا

۱۶ هر چه با همه مرگ تشنه نزد ملک — دل بخود را کند زاهر بد نیک

غیر یاد خدای عزوجل — نکند در بیع بجز عمل

متوکل بحضرت او باد — یکدل یک زبان یکرو باد ۲

همه بارد گناه های پیش — مومن مخفی بخاطر خویش

کار خود با خدا که انداز — او بداند چگونه می سازد

مرگ بر مومن قریب آید — تنگ مردان به نزد او باید

بی تمیز و

بوی خوش میکنند گردوی | تا درآیند فرشتها ورویی
جان بسختی دهد چو مومن مرد | طعن بر جان او نباید کرد
شاید اجرام او بسختی جان | عفو سازد خدای هر دو جهان
هم درین باب شارح او راد | کرد از چند نسخه خوش یاد
روی او را بقبله کرد انند | که به پهلوی راست خوابانند
لیک چشم اهل این بلاد ما | کرده اند اختیار مستلقا
تا بود با خروج روح ابر | اول اوست سنت البرور
کلمهٔ شهادت اهل دینی | کاندر نجال میکنند تلقین ۱۹
بشنوانند به محتضر خود او | نکنند امر محتضر را کو
نیز در آن کتاب شد تعیین | هست سنت قرائت یاسین
جان ز تن شد جدا ز جسم شعاع | میکنند مومنان استرجاع
منه آتش جست بسته میمانند | چشم غمدیده پس خوابانند
قبل از خشک گشتن اعضاش | میکنند راست مرد جاهش باش
همه حال آخرش این ست | داند آنکه کسی در غم دین است
گر تو بجهد امیر شوی | عاقبت مرگ را اسیر شوی

وزیر لحد

هفت

هفت اقلیم در نگین باشد | منزل آخرت زمین باشد
در بروج مشیده هستی | نیست ممکن ز دست او رستی
هیچ جنبنده ز عام و خاص | نتوان شد ز دست مرگ خلاص
گرچه عالم بجبر خود هستی | دل بدنیای بیوفا بستی
پره و لیک کار اوست جفا | به جیب خطا بکرد وفا
بمنه تو وفا نخواهد کرد | فکر روز فراق ها کن مرد
آنکه در چشم تم ازین خانه | هر زمان میروند میدانه
هیچ دیدی ازین سرای غرور | حال فرزند خود برند به گور
۲۰ الخ بگذشت وقت مرگ از کس | شرح او را خدای داند بس
شکرت مرگ کند آن جا سنه | نا نافته به سرچه میدانه
در قصص آمده مسیح الله | خورد آبی ز کوزه ناگاه
آب او تلخ بود کرد سوال | حضرت عیسی زبان حال
کوزه گفتا که بودم انسانی | کوزه کردند خاک من دانی
سالها شد هنوز ای با کرم | تلخی جان نرفته از خاکم
کرده تلخ او اثر بر آب | گو بجو ای رسول عالمناب

این زمانیکه بزنده کی نازند / فکر جان غریب خود سازند

صورت مرگ اینکه رو بنمود / از پشیمانی که هست چه سود

هر که ایمان خود سلامت برد / بعد وسعی خود برفت بمرد

خواجه پارسا ولی کبیر / کرد تصنیف فارسی تفسیر

زانکه آنها نکه گفت با اشباه / یعنی پروردگار ما الله

نازمانیکه ظاهراً مردند / استقامت بر این روش کردند

گفت نازل شوند بر ایشان / که ملائک بوقت دادن جان

گویند آن بنده کان جز مجید / که مترسید هیچ غم مخورید

هم بگویند فرشتها بیقین / شاد باشید با بهشت برین

اینچنان جنتی که موجود است / بر شما وعده خدا بوده است

اینجهان آنجهان بجان شما / یعنی ما هم دوستان شما

بر شما هرچه آرزو داده است / آنهمه در بهشت آماده است

این بشارت فرشتها خوانند / دادن جان خود کجی دانند

فصل در بیان شستن مرده

در صلوة قیفه مسعود است / از برای رضای معبود است

مرده را شست هر سعادتناک / از گناهان خویش گردد پاک

ذکر کرده است

ذکر کرده است شارح کافی / نقلا و ذکر کرد از وافی

غسل مرده ز حضرت آدم / ماند میراث خلق تا ایندم

کرد آدم ازین جهان تحویل / بملائک فرود شد جبریل

آن خلیفه زمین را شستند / جمله مومنان با این رستند

علاو جب است اصل این / بطریق کفایه فرض تعیین

هر کجا که غسل مرده دهند / مرده را فوق تخته بنهند

خرقه فوق عورتش سازند / تا ازین تکلف ناندازند

گفت صاحب هدایه هنگو / پوشش عورت غلیظه کو

گفت واقف تمام قدر زبس / بزبان صحیح آن نه کس

بو المکارم بزرگ صاحب عقل / از کتاب محیط سازد نقل

پوشش از زیر ناف تا زانو / گفت این قول را صحیح بگو

صاحب ترغیب از صلوة دگر / از منافع صحیح بکرد خبر

نیز در شرح خویش شمس الائمه / گفت این قول را صحیح بوی

گفت در کافی و در نوادر نیز / یعنی از زیر ناف تا زانو است

بعله گفت چونکه پیغامبر / ... غذحی مرده نظر

نیز دو دست کنند استنجی
چون اراده کنند شستن آن
مرده را در غسل خود شستن
پیش از غسل میت بندد وضو
مسح سر نکنند به دست
می‌شویند ورا اول وضو
از کتاب خلاصه میگویند
۱ ۲۲۳ این بود بر خلاف غسل حی
در هدایه نوشته و نزد او
گفت در کافی بود خرقه تنند
یعنی سه بار هیچ کو یا هفت
بهر گرمی آب مانند قدر
گر نباشد همچنین که کرده باد
می بشویند راس لحیه او
بعد از ان پس بر خوابانند

مثلک در مذهب ابو یوسف لا
جامه بیرون کنند از وی آن
بود مخصوص مصطفی بطن
یعنی بشست نمی داند او
بر خلاف وضو غسل حی
قبل از غسل پایها او
او لیکن بار دو را او شوید
تا رسغ دست شوید اول وی
میکنند تخت مرده را خوشبو
بخوابانا تخت کرده اند
چونکه قول نبی بود تر رفت
هفته حرض اندرو با سدر
بهر این غسل آب خالص او
یافت کرده به بهره نخورد
بر یمین در آب میرانند

بشوید

بشوید این خاص بیرات بخت
بعد بر پهلوی راست خوابانند
غسل پهلوی راست میشویند
بعد از این مرده را نو جا نشانند
چون بنزد مرده دست خود برده
آنچه بیرون شود ورا بشوید
پاک سازد بخرقه تا سر
بر سر لحیه‌اش حنوط سان
یعنی بر جبهه بینی زانو اش
نکنند شانه ریش مو را او
گفت در شرح خویش غفر الله
چون نکنند مصطفی در بار
ذکر شده در کتاب قاضیخان
در بسط ثبت او نباید کرد
مثل این در خلاصه فرموده

تار آب ما هل بخت
بر بیار در آب میرانند
دو اندامش را که کهنه حق گوید
ثبت او را بخویش میخوانند
میکنند مسح شکم مرده
غسل دیگر ما و نمی گوید
کفن مرده تا نکردد تر
نیز کافور بر مساجد نشان
قدم و دست آن عبادت کوشش ۲۲۴
نکنند قص ظفر قص مو
یعنی در وقت غسل او بقمیص
نه که رست خونیزد اب انجاس بار
بقمیص عورت غلیظه آن
خرقه بر دست کرده نو بینید
انمیمن در صلو مسنونه

احمدی یا باب شارح اوراد — گر دو در نسخهٔ شریفش یاد
مرده را وقت غسل استنشاق — یا بقبله نهند نزد ما ما
گفت اکثر ز شرح صحیح آن است — می نهند هر طرف که آسان است
اتفاق است مرده را گوید — گفت جهراً دعا نمیگوید
چون دعا را اگر نخواند بیست — گفت در آن کتاب جایز است
لیک در وقت غسل بر آن زنان — منع گفتند خواندن قرآن
قطنه در غسل میت استعمال — نکنند کس بنا بر اقوال
بکر روایت نه هست از فقها — مکند از دو بگوش انف و دهان
در پیش او که پنبه اندازند — گفت این را قبیح میسازند
در صلوة فقیه سعد و سعی — علما اتفاق فرموده
نکند رو زیجیرنا فانه مرد — زن او غسل او تواند کرد
چونکه بگذشت حضرت صدیق — زوجهٔ او بشست بالتحقیق
خانهٔ حضرت حضرت سرور — این روایت شنیده از مادر
گفت دانستم اگر زن پیش — می شستم جبیت خود را خویش
بوده باشد طلاق رجعی زن — می تواند که شوی غسل تن

بوده باشد

بوده باشد که طلاق درست — بلفاق او نمیتواند شست
رفته زن زیر عظیمان علم پرور — شوی غسلش نمیتواند کرد
این بود قول عالمان ما — گرچه در شرح وشرح این است روا
خواجه بگذشت از جهان بنشست — هم کنیزک نمیتواند شست
چونکه بگذشت خواجه زین قانع — گفت غیر شرح وی گرفته
زوجت از زن اگر شود موجود — پسر شوی با شهوت سود
نتوان شست شوی نحوی اینجا — این بود قول عالمان ما
گر در احرام اعتکاف ظهار — مرد بگذشت هم درین اطوار
نتوان شست زن درین هنگام — چونکه اینوقت بود این احکام
۲۱۶ چه بود قول عالمان کبار — رفته خنثی مشکل از پندار
قول البعض که راه دین جوید — گفت خنثی ویکر شوید
این روایت زبعض که گرفت — لیک این ظاهر روایت نیست
قول بعضی بزرگ باکمال — گفت واهی بخروج بیت المال
آن کنیزک بشوید این آدم — قول ظاهر روایه است انهم
چونکه باشد در احتمال این تن — مرد باشد نه از قبیلهٔ زن

بس تیمم دهند مرد آن تن | بگذارد و جنازه اش بظن
در بیابان زنی گر بکند نشست | غیر مردان زنی ظهور نگشت
قول بعض شنو خدای پرست | در میان ار رسیده گر هست
که باو علم غسل میگوید | نارسیده باین صفت گوید
گر بیاید صبی میان زنان | ذکر کردند بزرگان جهان
محرم او بود درین فرقه | او تیمم دهد بلا خرقه
چون بدستش دهد تیمم و ... | زو کرده اند این رخصت که
چونکه دو دست او بود عورت | گرچه سازد نظر بلا شهوت
زین نظر نیز کار کرده و ... | مرد باید برد از نهایتی
هم درا کنز کتاب حق طلبی | انچنین گفت غیره گر صبی
مرد بکند نشست در میان زنان | گر زنش هست می شوید آن
زوجه اش نیست محرم دارد | غیر خرقه تیممش آرد
نبود محرمش علی التعیین | که بخرقه دهد تیمم این
هم بانکس نماز بگذارند | نیز او را بخاک دفن آرند
هم نوشتست آن ثقات تحقیق | مرده آمد زما درش فرزند

شسته

شسته او را بجز تیمم نه پیش | هم باین مرده اش نهند پیش
با جنازه بخاک بسپارند | مرده افتاده را نمی خوانند
زنده افتاده مرده ست اصل | نیست شرطه او کفند بجا
زن اگر شوهر خویش را بشست | قبل از آنکه نوشته ایم درست
لیک با مرده مرد عاقل باد | همچنین گفت شارح اوراد
از نهایه از روایت نقل | طفل اگر مرده است طفل بعقل
مثل بالغ کنند غسل او | طفل بیعقل را بغیر وضو
در فتاوی قاضیخان امام | آنکه اخفا سقط نیست تمام
گفت در شستن اختلاف شمار | شستن او بود همو المختار
آب بر مرده اگر بگذشت | یا بباراند ابر آن نگشت
یا که گیرند مرده از دریا | باز شویند سه مرتبه او را
در تحمد بود بلا شبهت | وقت اخراج او کنند نیت
بعد شویند دو مرتبه زان پس | ورنه شویند سه مرتبه آنکس
مرده نشوید عجب ضلالت هست | که در انجا تمام عبرت هست
مرده در وقت غسل با غسال | گوید ای منحرف با زبان حال

بود مثل تو ترو تازه … قوتی داشتم باندازه

عمر جسم بود جان من … مدتی گفتم این آن من

در محلی کردم گفتم … بود فکر و عیالم جفتم

تا گشتم غریب بیچاره … ناتوان حال از زور خواره

برای مردم ز مو باریک … میبدر آیم بجان تاریک

اینهمه در مقام می مانند … سر تنهام می فرستانند

آنچه بکند شست و قسمتها دادن … فرح او در آخر در واند من

۲۲ بعد ازین عقبه است بد دردی … می ندانم چه بکند روز درد

و که الحال خویشتن باهم … مومن نام بنده که درد — در زندگی و دردی

واقف حال خویشتن باشی … قبل ذکر از آنکه مثل من باشی

گوش باید که بشنود این را … بکند فکر جان شیرین را

چشم باید که ببیند این را … بر سر جادهٔ عمل بنشینند — بعبرت نتیجه

عقل باید که کار فرماید … مرده را چند بخود آید

در بیان کفن مرده

در هدایه است مرده بنده مرد … کفنش بی خلاف باید کرد

هست

هست ازار قمیص نام دو … نام دیگر لفافه باشد او

چونکه با نخرع الممن نیطن … گروه بودند بی خلاف کفن

چونکه در زنده که سنفله اکثر … لبس ما ختنه پیغمبر

جائزست مختصر بر تو بان … که ازار لفافه شد آن

کفن کفایت است این است … لیک سنت در آن قمیص است

باز ازار لفافه سرتا پا … از عنق تا قدم قمیص اما

چون کفن را به پیچند اگر … پیچید اول بجانب ایسر

پهن سازد لفافه اول بار … بر لفافه کشند بعد ازار

مرده را قمیص می سازند … بر ازار که گفتم اندازند

بعد از ان ازار گرداند … از قبیل یسار گرداند

بعد گرداند از قبیل یمین … گفته آنکه لفافه را چون این

گر بود خوف انتشار کفن … عقد باز و زترس کشف تن

کفن مرده را تو پنج شمار … باشد او کرته و ازار خمار

هم لفافه است انجوره منده … خرقه که فوق سینه اش بندد

ته کفن کرد جائزست بزن … لیک سنت زنست پنج کفن

گر کند کفن کنند بر زن ابن نجار لیک آن که کفن دو تن نجار

هم ولیکن کم از زر کفن کند بر زنان گفت این فعل را اگر است دانش

هست مکروه یک کفن با مرد مکر آنجا که با لفد و رکبرد

زن مرده که در کفن سازند اول او را بکرت اند اندازند

مو او را ضفیرتین ا بیاز یعنی بر فوق سینه درع که از

لیک بر تنه تحت رفوق او یعنی تحت اللفافه ای نیکو

جلی آنچه گفته ست سخن درع یعنی بود قمیص زن

دو ذراعست حد طول خمار عرض او را القدر شبر شمار ۳۳

طول خرقه نوشته است که از او عرضش از زیر الابط تا زانو

خرقه که فوق عورت مرده یعنی در وقت غسل میکرده

یک گز نیم ذکر کرد آن شه عرض او دو ذراع کرد آگه

هر که سازد زیاده با زن کم ظلم کرده ست او تعدی هم

شارح در واز خرقه صدر خرقه که فوق سینه اش شد

از منافع نوشت آن با قدر خرقه گیر دز رکبه اش تا صدر

نیز او را الفوق اکفان کو نشود تا کفن کشد ده باد

گفت

گفت در کتاب خرطها دیب بود در قمیص مرده جیب

نیز با آستین و خرص است مرده را این لباس تخصیص است

قبل از بین مرده را اندر آن گفت خوشبوی میکنند اکفان

یعنی و ترا کنند این تطییب که با بن امر کرده است حبیب

شارح در دیار صاحب حقل میکنند از جوامع الفقه نقل

گفت جز در سر زعفران نجا کل تطییب بوده ست روا

مرده را که دفن کرده است کفن کو رکنا دا گر برده است

شارح ز رخانیه براد خبر پس همان مرده باز هست اگر ۳۳

یعنی از مال او جدا نعش ثانیا میکنند کفن با این

قسمت ار یافته است ما نش بس کفن او بود بوارث کس

هست و نقص مختصر منطبق مرد رجل را عمامه مستحسن

بو المکارم بشرح نحو آورد فش او بود در دیب بگذارد

نیز در این کتاب صاحب ج کفن زوجه میبود با زوج

گر چه مانده است مال ام از وی فتوی بر این نوشت آنزه طی

نبود مال مرده موجود ۲ نفقه اش که بر کسی مبود

کفن مرده چو دیر آن / نبود آنچه گفته‌اند آدمیان
آدمیزاد آنکه روز چند / بهر دنیای دون چه جانها کند
در غم غصه و زحمت چون شمع / آنکه بهر خویش مال جمع
عاقبت با هزار حسرت مرد / غیر کرباس کفن بخویش نبرد
بهر این موقفهای حسرت خویش / مانده از طاعت خدا در پیش
نیست معلوم هیچ از آنچ / نبود آنهم نصیب کس
گشت آندم انتقال از وی / نه ز میراث خورد مال وی
وارثان نفع مال در برده / لیک از تحسب پر مرده ۲۳۳
هست وارث بمال او مغرور / مرده بشنیده و رقیبان گور
زنده با مال او کند طرلان / مرده اندر جواب او حیران
غافل آدم چه بیخبر هستی / خویش گرفتار و در هستی
الله هیچکس نخواند رست / مر ترا از چه فکرت آخر نیست
پادشاهی و بحر بر جبنی / عاقبت میروت مسکینی
فکرت کار آخرت باید / طلب عفو مغفرت باید
تو که با این آن گرفتاری / عنکبوتی که می تنی تار

لحظه نیست در تو آرامی / بهر چیزی نهاده دامی
صاحب خانه رفته از خویش / میروی سر نگون بتار خویش

در بیان نماز جنازه و بعضی مسائل متفرقات او

کاتب غیر با بیان کرده / بیقین دان نماز بر مرده
اهل اسلام هست مرده گر / که بقول خدا و پیغمبر
علما گفته‌اند با اتباع / هست فرض کفایه بالاجماع
بعض خوانند نماز از تعیین / گشته ساقط بجمله کل مکلف
مثل اسلام شرط غسل اوست / تا نمازش شود درست ای دوست
۲۳۴ غسل نا کرده خوانده اند گر / باز شوید خوانند دگر
نیست هرگز با اهل کفر نماز / که به نهی خدا شد انباز
در صلوة فقیه مسعودی / گویم آنچه ائمه فرمودی
مرده را در جنازه که سازند / چون سر مرده پیش اندازند
چون برد مرده را ز جا اول / پیش برون کند پا راد
صاحب کافی ذکر کرد آن پیر / چون جنازه بگیر جسم سریر
هست با فتح جیم او مرده / نیز در چند نسخه آورده

در کتاب خلاصة الفتوی / نزد ائمه با حسن زه ف

صاحب تاجیه بود با او / زجر فرمود در کتاب او

شارح درها کند اعلام / نوحه را فکر کرده از حرام

در حق تاجیه گفت جهان / گرد او که بوند مستمعان

گفت آن سرور همه جانها / لعنت حق تعالی بر آنها

لعنت هر فرشته افغان / ذکر هجان تاجیه در مستمعان

هم درین نسخه سخن پرداز / گفت به نوحه گریست جواز

چونکه آن فرق سد لطف چشم / گرد با این خویش آب چشم

هست مذکور شرعة الاسلام / نیز در چند نسخهای کرام

حلوه موشوق جیب صف سوخته / رسم در وقت جاهلیت بود

نیز در آن کتاب حقانه / گفت عند المصیبت افغان

کرد بران خویش خرایک / محیط احجر گفت پیغمبر ۳

در وقایه وغیرها ورنند / چون می زجنازه بر خیزند

گفت تکبیر اولین چون کس / می بخواند ثنا زحق زان پس

باز تکبیر گوید این خویش داشت / بعد ازین آن دعا بباید
بر رسول خدا صلوات

باز تکبیر

باز تکبیر می گوید مرد / بعد ازین آن دعا بباید کرد

باز تکبیر میگوید کس / بعد ازان بعد او سلام و بس

نکند رفع دست در تکبیر / غیر تکبیر اولین ای پیر ۳

در فتاوی کافی تاوانی / در جنازه دعا چنین و ...

گفت هست دعا حدیث این / آنجا او گفت میکنم تعیین

اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وکبیرنا وصغیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان فقد روی انه علیه السلام کان یقول وان لم یحسن یقول ما یقول آخر التشهد اللهم اغفر لی وللمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الی آخر

با المکارم نوشته نواند / هر دعا تنکه واندش خواند

می نگوید بکودک استغفار / که دعای ورا چنین شمار

اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا برحمتک یا ارحم الراحمین اگر دختر رسیده باشد اللهم اجعلها لنا فرطا واجعلها لنا اجرا وذخرا واجعلها لنا شافعة ومشفعة

کذا فی الکافی

برحمتک یا ارحم الراحمین

ور برآید و گفتنش منقلق / بعض تکبیر را که شد مسبوق
میشود منتظر و زان هنگام / گفت تکبیر هر چه گاه امام
بعض تکبیر گوید او مع آن / که به نزد محمد نعمان
هر چه گاهی امام داد سلام / میکند ما بقی خویش تمام
پیش از آن که جنازه بردارد / باقی تکبیر را بجا آرد
قول بو یوسف نخست صفات / نشود انتظار چون صلوات
وجه آن دو بزرگ پاک یقین / صاحب کافی میکند تعیین
کل تکبیر این بلا شبهت / هست قائم مقام یک رکعت ۲۳۷
فوت شد زانچهار یک تکبیر / نیست جائز تمام ادا پس
شخص از رکعتی بماند پس / ما سبق را بخواند اول کس
بو المکارم بزرگ طاهر دین / کرد در شرح خویشتن تعیین
آنکه مسبوق گشت از اربع / فوت شد او به نزد دو داور
لیک بو یوسف آن امام کبیر / گفت میگوید او الا تکبیر
هر چه گاهی سلام امام کند / این سه تکبیر را تمام کند
بعض میگویند این بلا انکار / فتوی بر قول این عزیز شمار

در جنازه

سد بند

در جنازه که میکنند سلام / میکنند غیر رفع صوت تمام
بعد تکبیر گفت از نسیان / مقتدی تبعیت نسازد آن
لیک موقوف با سلام امام / میشود ور یکی کلام تمام
گفت فتوی برین سخن شمار / در کتب و کره هو المختار
راست خیزد امام چه قدر / در جنازه چو با جدار صدر
خواه میت زنست خواه از مرد / آنچه زاصحاب روایت که
گرچه از در روایت است مگر / گر بود مرد در جدای صدر
مرده را با جدای شکم او / لیک این قول شافعی است نکو ۲۶
شارح درد ما شکو نحو / نقل کرده از جوامع الفقه ۲۳۶
خواه زن خواه مرد المختار / میشود را جدای سینه شمار
در عتابیه گفت آن عمل / در جنازه بود صفوف فضل
تا که گفتند بزرگان کرام / شش نفر حاضرند غیر امام
سه نفر صف شوند خلف او / صف دیگر ز کیه سه کس دو
با شد از بغداد یکی آدم / هست در شرح بو المکارم هم
در امامت احق بود سلطان / بعد سلطان وقت قاضی دان

بعد قاضی بود امام ست
آنچه گفت این مشرح دانسته
آنچه اندر کفایه پس است
آنچنین شد حسین تعیش
گفت او قاضی امام حی
در کفایه جنازه کرد اظهار
بنده را البته هم مصطفی
کرا حق اذن میکند بدگر
صاحب تحفه بزرگ دین
خوانده باشد بغیر اذن ولی
کرد لیکه جنازه بر خواند
شارح ورد بهار شرعیه
غیر اذن ولی که خواند نماز
کرده باشد متابعت انجرد
گر نکرده متابعت در آن

بعد انها بود ولی
نقل کرد از هدایه کافی
اخذ اکثر بزرگ این است
کرد در جامع البیان تنقیش
الصحیح افضل او ولی در
در خلاصه بود هو المختار
فتوی بر خواجه درست او
در درستیش کرده اند تحریر
نیز بنوشت شارحان اوی
بولی مرسد اعاده بلی
کس دیگر اعاده نتواند
میکند نقل از عنایه
گفت آنچه ولیش جا نیز
نتواند اعاده درگیرد
گر امامت قاضی یا سلطان

نیز اعاده

نیز اعاده نمی رسد باوست
بکر آنکه ولی شیخ علی
بود مکارم بزرگ پاک سرشت
مرده را که شسته باشند یک
خاک اگر ریخته به قبر آن
آنچه قول ائمه بر نور
گر در تفسخ بگیر وشش و امام
لیک عبرت برار فرست
خاک ریخته است تصحیح
غیر معقول کرده باشند گور
گر نشد بالعین و هانشست
راست کرده بود هان فرا
کر وصیت بساختی برتن
هست باطل وصیت آن یار
گر بخواند جنازه را دگران

یا بجامع امام بلا حجی
بوده است از امام حق نقل
آنچه در شرح تحفه نبشت
نشد بخواند نماز دفن بجایی
هم تفسخ نخسته بگمان
می بخواند نماز را برگور
گفت تقدیر کرده امام
آنچه قول صحیح است آن
کرده بیرون کفته نماز اوش
نقل کرد از خلاصه مشهور
کرده بیرون ورا بباید شست
در نماز ش خلاف از علی
که فلان خواند ش جنازه جن
فتوی بر بطلی او بشمار
غیر جایز بود در استحسان

گور دو مسجد جماعت اگر
خواه قوم است درون مرده بیرون
خواه در مسجد است قوم امام
عامهٔ بزرگان که ره بوینه
این روایت بود قاضی‌خان
مرده بیرون اوست نه امام
بعضی قوم مثل بمسجد است ایوه
بو المکارم نوشته است آنچه
قول بعض است صورت آخر
بعد در شرع ار اضی پس
عمدهٔ بیان شارح او راد
مع قدرت اگر کسی نخست
از سراجیه هم بیان کرده
باید است کس نخست را
نقل کرد از ضیا در حجت

که بخواند جنازه جهت خیر
خواه مرده درون قوم بیرون
مرده بیرون هادیست تمام
شیوه عذر کرده میگوید به
در خلاصه نوشته اند حیان
عمده اوست بعضی از اقوام
گفت مکروه بود و هو المختار
از امام سرخسی لا یکره
غیر مکروه گفت آن فاخر
گفت مکروه آن نزدیک هاست
از جنازه که بست وغیره ستر و بو
در جنازه بغیر جایز هاست
هست بروایه اگر مرده
بنوشته اند بر عمین قوس
چون شود وقت شام با غروبیت

به جنازه

۱۴۱
۲۰

بجنازه بمکنند اقدام
گر کند انچنین کراهت دان
بعد از آن که غروب گشت دوگانه
بعد از آن میکنند جنازه تمام
از کبیر رازی سراجیه
چون نماز جنازه خواند کس
از دو نخست از دو و دعا
انچه یاد کرده ذکر حمد است
در نماز جنازه شده تا خیر
از زیادت نوشته بشمار
خواه با هر یکی جدا خوانند
او که یکدفعه خواند شش تکبیر
بعد حسبیان بعد از دستان
از ضیا در حجت آورده
او عجب رانه اند نقش کس

چونکه تاخیر میشود باشد
بعد از این از خلاصه کن بیان
اولا با فرض شام ادا
گفت بعد از جنازه سنت شام
نقل کرد آن امین رشیدیه
به جابر نخواند و ستر زان پس
نکند جهر انچنین به شنا
چونکه در وی کر او لمس احق است
از نوادر که گفت آن بر
گر شود جمع مرده ها بر جا
خواه یکباره جمله اوست
مرده را می نهند یکی امام
صف واحد بکرده نیز روا
در نماز جنازه کر مردر
گفت نکبر باشی باید بس سلطان

۲۰
۲۴۲

از خبرست مرده است اگر / سر او نه ز نصف ام کمتر
گفت بروی نماز نگذارد / زنده اش هست که سر اگر دارد
می بخواند نماز چون بر وی / انجیس گفت آنچه نعت وی
نصف مشقوق یافت گشت اگر / مع بر نصف بست بر نصف
نه بشوید نماز نگذارد / سر تنهاش حکم این دارد
گر بود غیر سر جمیع بدن / میکند از نماز بر آن تن
از طلی درست از بدن اکثر / یا بود نصف آن بدن مع سر
میکند غسل و آرد کفن / نیز بروی نماز بگذارد
غیر سر نصف جسم انسانش / یا بود نصف او بطولانش
بجدا ورا بخرقه دفن آرد / غسل آرد و نماز نگذارد
گر ز کف ربا یکی ابوی / کودکی که اسیر گردد وی
مرد آن گاه در دیار رها / در هدایه جنازه نیست روا
مگر اقرار آورد با دین / مرسد نیز عقل او باین
یا ز ابویه آورد ایمان / خواند کش این نماز ازان
یا ز ابوین او نگشت اسیر / میکنند اندرین تقدیر

مرد کر

مرد اگر کافر جهنم سطی / گر بود مسلمی و را وسی
شسته با خرقه بی بجید انی / میکند دفن این عجائب تعین
لیک در شستن کشش چو ثوب نجس / گفت آن ضال را بشوید کس
گور او را حفره سازند / بر رعایت وی دفنش اندازند
یعنی در غسل او و گور و کفن / متحامل نشود به سنن

در بیان طریقه برداشتن میت

چون بمومن نماز بگذارند / بعد ازان چار مرد بردارند
مرده را که کشند سوی گور / جان شیرین نظر کنند از دور
می بگوید بنفس ای بد کیش / هم چنین ساختی هم بر خویش
عاقبت حال خویشتن بوده / چون نگردد عمل بقدر موده
آنکه می خواستی نمی گفتی / زن و فرزند حال میگفتی
بیوفا بوده اند حال جفت / نیز و مولا نخود چه خواهی گفت
بنده بودی و ساز نامردی / بنده یک راه نیاوردی
بکدامین عمل کنی بحال / مرد و زن و جفت متعال
گشت وقت گرفت گیر و دار / گور اکنون چه فکر خواهی کرد

چون درآسائی بقرو خشت گاه | می ندانم چه روی بد ره آه
میکند گر بهیا بصوت حزین | آدمیزاد غافلست ازاین
جان در افغان نفس هم در لرز | تا ده زو سوال قبر چه ترز
مومنی را که عقل در خویش است | انچنین کار و بار در پیش است
هر که واقف ازین معامله است | نه بهر وقت خویش را از دست
عمر اگر نکند رو به حق جوئی | شرم ناکرده عمر هم گوئی
نگذارد عمر در ره مولی | عمر بر کار فراز و اوسطی
چون بموصی نماز بگذارند | چار کس بر سریر بردارند
کثرت جمعیت در ان هنگام | نز بارنه زیادت اکرام
مرده را مردم ثواب طلب | مسرعین بر نهند غیر خبب
هر چهل گامی رسد بقرا من | تا نهند جنازه را بر زمین
گفت صاحب هدایه دین نقش | هست مکروه اگر نشنیده باش
صورت حمله او نوشت چنان | به یمینش بنه مقدم آن
بعد از ان ز مقدمش بیسار | بعد بر جیب موخرش بردار
چون بنوبت تو مرده برداری | و هدایه چنین بجا آری

بعد از ان بیمین موخر بردار
بنهد تا بیسار ترتیب علم

همدرینا

همدرینباب شارح اوراد | از کتاب طحی درساز دیاد
مرده را که برند جای خوش | سر او سکنده وزره پیش
باز بر دابه گفته مرده | همه جا گر همه شمرده
از مفاتیح نثر می آرد | هر مسلمان جنازه بردارد
هر قدم ماند در رضای حق | بخشد او یک کبیره از دست
از ینابیع میدهد تعلیم | مرده گر کودک رضیع عظیم
گفت چار فوق ذلک است که | بر دو دستش نهاد مردی نیک
نیست باکی درین کتاب است | راکبا هم نهاد بر دوش است
از ذخیره ز ابن مسعود است | رضی الله عنه فرمود است
فضل مشی جنازه اندر پس | بر امامش جنازه بود ایکس
در نوافل بحج فضل مکتوب است | خلف در رفتن اینچنین خوب است
تا شیا تعجلی بود در پیش | کره فرموده آن نکوانه بیش
نقل سازد زر خانیه برکوب | نبود باس لیک مشیا خوب
راکبا گر کند تقدم مرد | بجنازه کراهیت آورد
هم ز شرعه نوشت آن بنده | نکند هیچ کس درد خنده

هم تکلف ساز و از و نیاه   چونکه عبرت بود بهر او شنی
از کتاب طحطاوی کرد سخن   یعنی وقت جنازه را بیرون
چون بذکر قرائت قرآن   گر کند رفع صوت مکروه دان
چونکه گفتست آن نقیب جناب   او تشبه شود باهل کتاب
ابن نجیم در کتاب قاضی خان   در ظهیریه هم نوشت چنان
در نصاب الاحتساب هم آورد   گر جنازه بدیده خیزد مرد
در صحیح سخن کراهت دان   چونکه منسوخ گشته است همان
در جنازه سواره است بعید   گفت هاشمی در بنایه دیده
که سواره بود قریب بوی   گفت مکروه از نغیت ط

در بیان دفن کردن مرده

چون زکات و غیرها است سند   سنت دفن نزد ما است لحد
مگر آنکه بود زمین سست   بعد از آن شق نزد ما درست
در سوی قبله که حفیره کند   یعنی از قبر نام اوست لحد
آنکه در وسط قبر سیا زند   مرده که در حفیره اندازند
شق که گوبند انچنان باشد   ماخذ شافعی همین باشد

مرده را

مرده را نزد ما بقیعن دهند   سوی قبله جنازه پیش نهند
مرده را از سر سریر برد آرند   به محل نحوه در لحد آرند
شافعی آنکه در معنی سفت   بقیعن دان پس بلا گفت
گفت معنی سل چنین دهند   مرده بر راس قبر چون مانند
سر مرده نبرد آن حو شخو   یعنی عند المؤخر قبر او
کنند از سوی راس او زان پس   یعنی بر قبر مرده واضع کس
ذکر کردست بو المکارم هم   سخن شافعی زاهل کرم
مثل قول شافعی که گفت   اولا ذکر کرد او واضح
قول شمس الائمه گفت اما   صورت سل کفیه نیست از ما
در صلوة فقه مسعودی است   نزد اصحاب ما که فرمودست
میدرا آرند مرده را از پا   سخن شافعی رسد آنجا
شرح اوراد است شیبت   نقل کرد از شفا در تحفه
طول قبر است قامت انسان   غرض او را نوشت نصف ان
قول الفضلی است عمق او تا نصف   گفت تا نحر باره و لصف
در خبر هست چونکه تحقیق   قبر موتا رخود کنند عمیق

٦

واضع این ماتن بشنو این گفت | از مفاتیح هر دو جا نیز گفت
بر گه مضجع زن گهی باشد | نکته قبرهای این باشد
لیک زن را درین مقام او | می بود مانند محرمان او
نبود محرم مثل یقین واشند | صالحی نیکه هست میمانند
نور امید زمان بماندن زن | چونکه باشد محی گفت زسخن
نیز این شرحهاست نیکو خو | نقل کرد از بیان احکام او
نبود محرمان زن وامند | پیره مردان صالحان چو انشد
در هدایه ز اهل دین گوید | می بود مانند صالحان جوان
نبود پیر صالحان دران | واضع مرده انچنین گوید

بسم الله وعلی ملة رسول الله و در ملا فخر الدین بیازدگ
واضع مرده انچنین گوید بسم الله وضعناک وعلی ملة رسول الله سلمناک

عقد را باز کرده میمانند | روی او سوی قبله کردانند
مرده را بجاش بگذارند | پرده وقت دفن میارند
لحدش را که تا لبن چینند | چونکه ناظر ورا نمی بینند
لیک اندر محل ماندن مرد | پرده بر قبر او نباید کرد

خشته

خشت پخته و با خشب ور روا | گفت مکروه آن ز التعف سط
لیک بر دور کفن خشت خام | چونکه مانده است از رسول امام
گفت لا باس القصب آنکه | گفت از جامع الصغیر آنکه ۲
مستحب است خشت خام قصب | چونکه در قبر آن حبیب رب
بزرگانکه علم دین خوانند | گفت بندی قصب ور نهانند
چون لحد را که راست تر بزنند | لبه بر خاک قبر انداز نند
صورت قبر را که تسنیم | این بود سنت رسول کریم
از مربع شده است نهی نبی | علم آموز گر خدا طلبی
از خلاصه و قاضی خان بنه باو | قبر مرده که چون مسنم باو
رافع ارض قبر شبر تراب | نیز بر خاک قبر پاشند آب
نیز بر قبر مرده گچ کردن | هست مکروه پخته و تطیین
بو المکارم بزرگ راه نورد | چون ز الفلاح تحفه نقل آورد
سر قبر از بنا واز علام | گفت مکروه بو حنیفه امام
نیز یوسف طریق نم | کرده فرمود او کتابت را
در باز د قبور را تطیین | از خلاصه نوشت کرست این

لیک از مفردات المستشار / گفت تطیین نیز کره شمار

نیز گفت آن بزرگ راه نما / آدمی مرد در کدامین جا

هیچ در قبر که آن منزل / مستحب است ماندن الی الاجل

مرده را آدمی بجای دگر / می‌برندش ز بهر دفن اگر

چون محمد بگفته است آن پاک / قدر میلین برو بنو باک

گفت امام سرخسی پاک نهاد / این سخن که کند محمد یاد

بر رسیدگی صرف اوست دلیل / کره باشد زیاده از دو میل

۵۱ شیخ الاسلام گفت اندرین / گر ز شهری برند دیگر شهر

عرضی در میان نهره برده / نیست مکروه بردن مرده

از عیون گفت آن نبیل / غیر مکروه گفت مطلق وی

که ز یک باغ نوشت محتاط / گفت این فعل را کراهت دان

چونکه تأخیر دفن او کردید / کره او این سبب بباید دید

جز مکتوب ماندن اجسار / نیز و بعضی نقیر نامش شمار

که چه صورت که هست از بروی / بعض بر قبر مرده که کرد

از کتاب محیط کرد یاد / کره بنوشت شارح ادراد

بر در / برای عده ...

در سر قبر که خشت خاک / گیر دو خوانند کش ز آیت پاک

که دران خاک مرده انداخته اند / گفت شارح اگر چنین سازند

عدد ذره‌ها که هست از خاک / حسنه‌ها دهد خدای پاک

مرده را هم نتیجه بود است / نقل او از صلوة مسعود است

مرده را دفن کرد و در روی ارش / گرچه خورد است کره بشمارش

چونکه سنت انبیاست این / از ختای بخلف چنین

ذکر کرد از بیان احکام او / با کفن گور شده ازو برگو

۵۰ ذکر کرد است این مسنح بعد / می نشاید کشیدن ازان

۵۲ از کبیر نوشت شارح چون / نتوان کرد بعد دفن برون

مگر از بهر عذر اگر بوده / بعد اخراج مرده فرموده

گر بود ارض غصب جای او / می برانند از برای او

یا گرفته بود شفعه با زر / بهر این عذر باشد نبش اثر

از کبیر نوشت شارح باز / صدقه هم دعا بمیت ساز

بنده‌ها تصدق همه / حضرت پادشاه بنده

بر طبقهای نور کرده اند / با مسلمان زنده برسانند

آدمی را چه حالت است عجب / مرده از بار از دنیا غریب
میبرند آرند از در تنهاش / زیر خاک سیه سر شها
دیگران میروند بر سر سور / بچه غریبی و بیها بآن کس ادر
هیچ غربت چنین نخواهد گشت / کس نداند از و کجا بگذشت
طرفه پیچی ره کیکه آنجا مرد / دفع موری ز خود نتاند کرد
چه بشی نیهی فقد در دل / توشه این سفر نخستی حاصل
وقت بگذشت چون زمان رفت / چه حاصل ازین پشیمانی
او که ترسش جانانه به چاره / آن زمان گور میشود پاره
دو فرشته رسد بدست عمود / رنگهای سیاه چشم کبود ۱۵۳
گر تکلم کنند و حشت و شش / مرده از وهمان شان آتشی
گرد آیند بر یمین او صاف / سینه ها میشود شکاف شکاف
دو فرشته که منکر است و نکیر / که بفرمان پادشاه قدیر
از خدا و رسول و دین پرسند / اول مهله از یمین پرسند
مصطفی را برند نخود همراه / چون ز میت کنند سوال آنگاه
که از آن فرقه‌ای او رخ / در حق این رجل چه میگوئی

آن

آنکسیکه بود ز صدق تهی / نیست هرگز باو امید رهی
گوید آنکس به خویش چراغم / انچنین شخص را نمیدانم
دو فرشته بگرز آهنین / ضربه‌ها میزنند بر آن تن
نعره‌ها میزنند همان نسخ / بشنود غیر انس و غیر جان
تا قیامت عذاب او زاهل / نشنود این بلیه بد جاهل
پرسد از مومنان بد بجوید / در حق این رجل چه میگوید
گویدش اوست بنده الله / و محمد بود رسول الله
گور این شخص را فراخ کناد / یعنی هفتاد و در هفتاد
۱۸۴ بعد از آن قبر او شود پر نور / خانه معمور مرده هم مسرور
گویند مثل نو عروس بخواب / میگشاید ز سوی جنت باب
دو نهاری که بود تحت رجع / یک برون رود تحت خاطر
یا الهی که بنده بر دردی / نام ما را ز مومنان گردد
به همین نام زین سرای غرور / بسلامت بریم خانه گور
انچنین حسرت نکو مردان / روز ما غیر نیا گردان
گرچه ما عاصی خطاکاریم / از تو چندان امید ها داریم

در بیان احکام شهید

گفت در مختصر که حکم شهید / صلح با بغی اگر بجاید
بود در جنابت این اقسان / در حسب مال یا برون آن
مرده است از تناش اگرش / یعنی ظلما اگر چنین مرده
چو شهید احد بیان بنشست / مع نو بش کفن نکنند درست
غیر توبش از او برون آرند / مسکدارند نماز و دفن آرند
یافت شد مرده بجراحت یاک / یعنی در معرکه ز جنگ ای یک
هست حکم شهید آنجا او / یعنی بر این نماز خوان مشنو ١٥٥
لیک در مصر یافت شد مقتول / نشوید شن قاتلش بود مجهول
یا پس از جنگ اهل وی گویند / کز کند از تناش میشویند
نقل سازد و یا ز معرکه حی / یا بکرده معالجه یا وی
یا وصیت بخیر زانکس کرد / یا در از زیر خیمه آورد
یا وقت نماز حاضر ماند / غسل کرده نماز باید خواند
حضرت شه حسین تغسش / کرد در جامع ابطالیش
نقل سازد اگر ز معرکه حی / خواه در منزلش بمیرد وی

خواه

[illegible]

خواه در وقت مردمان مرده است / حکم یا از تناش او کرده است
آنکه فرموده اند مرتث مرد / بیند دای دیا تعرض کرد
گر نگوید و دانگفته کس / برد از معرکه بشوید بس
گفت اما شهید نیک نحو / کرده باشند محض رفع سر
جنگ بر حال نحو اگر مرده باده / نیست مرتث شهید فرموده
و هدایه نوشته با رضرب / صلح را نگفت اهل حرب
یا نگفت اهل بغی راه زنان / نیست بغسل این قتیل اینان ٥٥
بو المکارم نوشته با تفصیل / از تناش گفته ام کلام طویل ١٥٦
گفته موصی با خرت هم از آن / نزد بو یوسف ز تناش بدان
از کفایه روایتی آورد / آخرت را اگر وصیت کرد
علما گفته اند یا اتباع / بود از تناش بالاجماع
کرده باشد وصیت دنیا / نشوید او را باتفاق اینجا
در بیابان بود قتیل افسان / هم نباشد قریب یا عمران
گفت آنها که راه حق جویند / انچنین مرده را نمیشویند
کشته در مصر قاتلش معلوم / باشد اینجا شهید آن مرحوم

باغیانند قاطعان طریق … کشته گردید مثل اینده و غریق

غسل کرده بخاک دفن آرند … لیک بر وی نماز نگذارند

گر بمیرند بعد جنگ ازین دو … می نخوانند نماز هم بر او

خویشتن را کشد مسلمانی … نخوانند او را جنازه بیشک بدانی

چون علی گفت سعد اصح عندی … بلقیس و ان نماز بر وی

به همین قول امام مرغینانی … فتوی داده آن بزرگ جهان

لیک حلوانی آن بزرگ طراز … گفت اصح نزد من بر وی نماز

به همین فتوی داده دنیاست … یعنی بر وی نماز بگذارید

از مفاتیح شرح اوراد … مکند از امام حجت یاد

می نخواند نماز بر این تن … ذکر کرد این بود صحیح سخن

قاتل والدین گشت قتیل … از جوامع نوشته اهل جلیل

نخوانند نماز را بر آن … این نخوانند اهانت او را

از کتاب ذخیره بنوشتی … خویش را هر خطا اگر کشتی

مثلا تیغ را به شمشیر رو … ناگهان بر خودش رسید برد

غسل کرده کذارند نماز … باتفاق ائمه جان باز

گفت از

حلوانی امام محمد

گفت از جامع صغیر خان … کشته کس را درنده چون

غرق شد یا در آب سوخت بنار … یا فرو ماند در ته دیوار

یا مرد با قصاص یا رجم آن … غسل کرده جنازه او خوان

در حضور کلانها هست نوید … نزد ما برتر است حی شهید

چونکه او را شهید میگویند … اینقدر فرق شد که میشویند

آن غریق حریق هم مطعون … گفت حکم شهید است چون

یا غریب و غریب حق طلبی … او شهید است با حدیث نبی

مرده شد شهید هر بنده … مرده مثل زاد بود زنده

میوه از مقربان خدا … وصف او و کرد شد شکفتن ادا

در بیان زیارت قبور

شرح ورد از زیارت قبر … ذکر کرد آن بزرگ نیکو حبر

چون اراده که بر زیارت کرد … مستحب گفته اند بر این مرد

پیش از رفتنش چو از خانه … میگذارد نماز دو گانه

صورت فاتحه الکرسی … فاتحه خواند آیة الکرسی

یا سه بار سوره اخلاص … خواندش چونکه خواند از خواص

بخشدش این ثواب بر میت | شده در آن کتاب خوش ثابت
حضرت حق تعالی از نور | یعنی در قبر میت مذکور
مر مصلی دهد ثواب کشته | از خزینهٔ حق خدای قدیر
چون در آید براه او یعنی | شود مشتغل بسما معنی
هر چه کار رسد بمقبره مرد | کفش بیرون زپا باید کرد
مرور او بید سید کونین | رفت بین القبور بالنعلین
امر فرمود آن نبی نواز | کفش بیرون زپای خود انداز
برسد چون بمقبره زایر | گفت استید قبله مستدبر
سوی میت شود چنانچه رو | که بدین لفظ هم سلام بگو ۵۹
السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر
از شهیدان آن بود قبور اگر | چون سلام شود همی بلفظ دگر
یعنی اگر مقبره شهیدان باشد سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار گوید گر قبور مسلمانان و کافران مختلط باشد السلام علی
من اتبع الهدی گوید بعد از ان السلام علی اهل لا اله الا الله محمد
رسول الله گوید گوید گوید

اجرها

اجرهای بلا عدد بر سی | فاتحه خواند آیة الکرسی
هم ثوابش دهی باهل قبور | قبر آنها تمام کرده و نور
وعدهای دگر بود چنان | نسبت این نسخه را تحمل آن
حضرت پادشاه پاینده | میدهد اجرها بخواننده
اجرها که در این شریف کتاب | یاد کرده بود بغیر حساب
سورهٔ زلزلت ز بعد آن | بعد از ان سورهٔ تکاثر خوان
قل هو الله هفت خوان از تن | لیک ده بار خواند قل یا ایها
احسن
انکه خواند کنند زبار زرین | می بخواند تبارک و یسین
۶۰ باز هر سوره که می خواند | اجرهای عظیم می یابد
گفت در قبر که بسم الله | وعلی ملة رسول الله
نیک بار بکی عذاب گور | تا چهل سال کرده از ور دور
نز این شرح شریف آورد | قبر اوی بوسه باید کرد
لیک اند رقیقة مشهور | مکنند منع او ز مسح قبور
منع بوسه بگو منع مسح | فعل نصرانه گفت در قرطاس
شکرها با خدای بی انباز | مسلک المتقین کتاب مجاز

ماه قربان که گشته بود تمام | روز جمعه رسید با انجام
بود از هجرت حبیب احد | مع احدی عشر هزار صد
شکر عبد بحضرت حق باد | دامن اهل بیت پیغم داد
گرچه دخاییم از سلوک سیر | گرد از دوستان اهل خبر
گرچه در حال حال خود دشمنم | یار از دوستان او راضیم
گرچه کار نه از دوستیم | جا که دوستان او هستم

ستان

کتاب الزکوة

ای که نه خداوند کون آرا | لطف کن علم نافعی ما را
۲٦١ از سیاهی جهل ده زاعزاز | بمقام سرور نو زاعزاز
۲٠ ای مربی هر صغار و کبار | از دل بنده رفع ساز غبار
نیست هرچند طاعتی بر ما | علم عین النقص عطا فرما
تو بکن لطف اگر دستم | در میان جهیره هستم
مانده از کاروان پا لنگ | هر طرف دشمنان زنگار رنگ
لطفهای که تو نهان نبود | جان اگر صد بود امان نبود
ملم از تشنگان غم بادم | در بیابان حیرت افتادم

مورها

اکیش

مورها تحفه ساخته روحم | نیست درمان آنکه گویم
بدبام رسیده است نفس | از تو دارم امید دادرسی
ای نگارنده نگین مکان | آب رحمت بخلق من بچکان
تو داده که خیرم از [illegible] | [illegible] بزیر [illegible]
[illegible] | بمقام رضا ای خود برکان
ای دهنده جان لقالی | در صلم کش با صد مطلب
عالم اشکار [illegible] | مطلبم در توحیث [illegible]

در بیان موجبات زکوة

۳٦
۲٦۲ هر کسی را که واجبست زکوة | یعنی فرضست اندر شرح صلوة
معطی این زکوة مسلم باد | بالغ و هم مکلف آزاد
مالک ملک تام باشد او | بود آن مال هر نصاب نمو
بتمعینه مانده است این | یا بمانده بود بجهر بیدن
یا القصد تجارت این مال | هرچه کاهی گذشته باشد سال
فاضل آید اگر بحاجت اصل | هم ز دین مطالب ای خوش
فرض عین آمده زکوة با این | بهمین شرطها علی التعیین

وصل

ضمار با ست زده

بر ملک تب زکوة واجب شد … آنچنانکه فرض شد بصبی ۲

بود مال ضمار بر فلان … بعد چندین محل رسد با آن

روز ها کند نشد را بیقین … غیر واجب بود زکوة باین

مثل مفقود یا بود مجحود … یا که ظالم ز وی گرفته بود

نیست اندر وی ادا زکوة … فرض فرموده اند اهل ثقات

یا دو مال را جدا کردن … مسکنند نیست زکوة این تنق

گر تصدق کنند جمیع مال … نقیض شرط نیست در انجال

در بیان زکوة شتر

پنج زاید بود نصاب شتر … گوسفند باد زکوة شمر

کم از ده که جنبت حکم این است … چون شود ده دو شاة تعین است

هم ز ده تا چهار ده دو شاة … پانزده تا نه گوسفند زکوة

هم همچنین نیست تا یکی کم بیست … چون شود بیست چهار بیاید بست

بر سد چو چون شتر بیست چهار … هم همچنین چهار گوسفند شمار

گشت تا گذشت بیست پنج شتر … گفت نیست مخاض فرض شمر

گفت نیست فی فرض را احکام … اشتر یار مانده با دو سال

سی و شش شد شتر با مضمون … بام برو زکوة نیست لبون

جیت

که گشت زیاد

جست نیست لبون بگو اعیان … که بسه سال گشت و داخل آن

چهل و شش شتر باشد بیقین … دادن حقه فرض باد

منع حقه را بکن حاصل … شد بار شد چهار داخل

اشتر کش رسید شصت و یک … جذعه گوز زکوة او بشک

منع جذعه را بر چون باد … داخل پنج ساله باشد وی

گشت هفتاد و شش که نقصان … شد دو نیست لبون زکوة آن

نه یک شتر زیاد آمد … در زکوة دو حقه میباید

تا صد و بیست اهل سخن این است … بلغ بادر دو حقه تعین است

بعد از آن آنچه واجب شد زکوة … که بهر پنج این بود یک شاة

که به هر بیست پنج از شتر … گفت نیست مخاض فرض شمر

چون شود شتر شش صد و نجی … گفت به حقه صد ز آنکه

بعد از آن استیناف چون آری … مسکنند گفته اند اهل عمل

در بیان زکوة بقر

شد نصاب بقر ثلاثین باد … یک تبیع و یا تبیعه باد

گر چه باشد تبیع نه الاحول … یعنی گاو در آمده بد و سال

در جهت گاو گر آید باد / یک مسن و یا مسنه میباد
سخن مختصر همین مقدار / کرد در شرح هدایه وای خبار
هم بقرار جهت ها و که است / ربع عشر مسن و به ها شصت
بعد ها کل شی تسعه کو / به جهت را بود مسنه او

در بیان زکوة گوسفند

از چهل گوسفند یک شاة / بیقین دان که صد بیند زکات
از صد و بیست تا یکی زیاد / در زکوة اش دو شاة باید داد
از دو صد که زیاده گردد یک / گفت سه شاة صد هم بیشک ٥٠٥
چار صد را بود زکوة چهار / بعد ها کل صد یکی بشمار
در هدایه بود زکوة شاة / از شست ها کش و به شرح زکوة — در بیان زکوة اسپ / دیگر از ما بجز
مختصر را چنین خبر داده / گفت هر اسب که بود ماده
یا ز ماده اختلاط بود / گفت دینار از زکوة بود
یا وهر ربع عشر قیمت آن / لیک در کافی کرده بیانش
نیست بر اسپ چیز عند هما / بر مختار گفت للفتوی
اسپ را که زکوة فرمانست / این روایت بقول نعمان است

سخن بزر

سخن بزرگان تغور کسب / نحو و نزد او نصاب اسب
لیک فی قولی بود نصاب / یک سخن پنج انصاب جواب
یک روایت زران مرطا دین / نیست جز زر زکوة آید جهل
بو المکارم ده ام ز کافی جا / از خلاصه و مضمرات بیان
نیست بر اسب جز ز عند هما / ذکر کرد است بر همان فتوی
چون شتر تا بقره بود با شاة / نحو واز سائمه بگو زکوة
سائمه آنکه کرده است اغمال / بچر بیرون بسنده اکثر سال
٥٦٦ نیست واجب که هم بصغد / لیک واجب بود به تبع کبار
نبود در روایت ما یعمل / یعنی جز قول مالک عمل
بو المکارم چنانکه تعین کرد / در هدایه و کافی هم آورد
ده از مال نحو زکوة ز شع / واجب است انچه هر میان آن

در بیان زکوة ذهب و نقره

بیست مثقال دان زکوة ذهب / نیم مثقال از و زکوة طلب
وزن مثقال بیست قیراطست / وزن قیراط پنج شعیر است
نه دو صد درم بنقره نصاب / ربع عشرش دهند کرده حساب

ذکر کرده ابن عالم . / هفت مثقال کل ده درم
خواه معمول غیر معمول او / حیث معمول معنی او که
چون ده تا زچون درم وزن / چون او از زیورست همچنان
نیست شافعی چنان نبود / گفت باز یور زنان نبود
خاتم نقره که مرد انست / او روایت کند بران ثبت است
نبود ایجال از نصاب زیاد / هر خمس از زکوة واجب باد
کم ز خمس نصاب لنه فزون / نیست واجب که ز خمس فزون
یعنی یکدرم است واجب چون / لنه چهل درم از دو صد فزون
چار مثقال از زر است زیاد / لنه دو قیراط واجب او باد
نیز صاحبین یک نهاد / هر چه کرده با نصاب زیاد
از چهل یک دهند زکوة آن / شافعی نیز گفته است چنان
نقره درم است اگر غالب / حکم او نقره است ای الطالب
غالبش غش بود کند حساب / قیمت او اگر رسد بنصاب
بعد برون زکوة واجب دان / بر زری که کرده اند بهان
در کتاب هدایه بسیار و / که عروض تجارة در رو

قیمتش

قیمتش با نصاب نقره اگر / مرسد یا که با نصاب زر
از بهار دو دویست درم آن / پنج درهم زکوة واجب دان
آن کسیکه عروض و از زر او / همکند نقره و ذهب را ضم
بو المکارم صریح کرد این را / ده مثاقیل شخص اگر داشت طلا
مرسد هم عروض صاحب مال / بهای طلای ده مثقال
گفت بدهد زکوة او بنصاب / بر رسیده است چونکه او بنصاب
انجنین منده شریعت را / ضم کند نقره و ذهب را وی
یعنی از نقره اگر داشت صد درم / پنج مثقال و اگر داشت از درم
کم ز صد درم است ده مثقال / یعنی از زر ده بدر اقوال
گرچه گاهی نصاب لنه حال / نقص اگر یافت در میان حال
گفت نقصان اگر بهر رسد / طرفین نصاب اگر باشد
در زکوة نذور و فطره صوم / در کفارات عشر و خراج قوم
قیمت است و جواز نزد ما / شافعی گفت غیر غیر لا

در بیان عاشر و احکام او

در وقایه و شرح اوست تمام / عاشر آن است نصب کرده امام

یعنی بران مانده ست اوررا   بهر اخذ زکوة تاجرها
گر بعاشر کسیکه ازتجار   از تمامی حول گرد انکار
یا بخود منکر از فراغ قرض   در ست چند مع الیمین اخذ قول
یا بگوید همین کس وین بهر   بفقیر بداده ام ور شهر
مال غیر سوایم ست اگر شی   راست واند مع الیمین خبر شی
در سوایم قبول نبود زان   چونکه گیرد زکوة او سلطان
میکند صرف مصرفش را او   در سوایم قبول نه زین رو
یا بگوید زکوة مال اگر   داده بودم بعاشر دیگر
که بجز من عاشر است و قبول   در است واند مع الیمین اخذ قول
نبود شرط خط برآوردن   یعنی از عاشر دگر نه ظن
نیز براین شرط دان ذمی   یا در این کته زحربی نه
حربی اینجا قسم نخورد مگر   بود اینجا مال او در بحر
ربع عشر است زمسلمان   اخذ عاشر زذمی و حربیان
عشر گیرد زحربیان نه جیب   مال آنها اگر رسد نصاب
هم نداند تاجران ما   چه قدر مال گیرد ش آنها   ۵۴

وانداز

واندز از تاجران ما کفار
آنقدر عاشران اهل دین   می بگیرند مال چه مقدار
بر بگیرند اهل حرب آنها   گیرد از مال شان زکل التعین
کل اموال تاجران آنان   کل اموال تاجران ما
گر نگیرد ز تاجر ما چیز   نگیرد عاشر مسلمانان
چون زحربی گرفته عشر مال   عاشر ما نگیرد از وی نیز   سال
گر بدارش نرفته آید نیز   باز آنچه گذشت واین
داخل دار حرب نشد آید   عاشر از مال او نگیرد چیز
کس به مال مضاربه بگذشت   عشر دیگر ز مال او باید
یا که مال بود بضاعت نیز   زو نمیگیرد آنچه تعیین گشت
عبد ماذون که اش نه اودیون   عاشر از مال او نگیرد چیز
لیک مدیون نبود ز اهل آن   هم نگیرند چیز از وی چون
خواجه همره او بود و اما   کسب او ملک خواجه او دان
    کند اخذ زکوة الا

در بیان زکوة کانها

شارح مختصر زرکن دین   آنکه مقادیر چنین کند تعیین

یافت از معدن کان نقره و زر　　چون رصاص و حدید و صفر اگر
در زمین خراجی و عشری است　　آن زمین ملک دیگری نیست
خمس او را دهد همان برنده　　باقی او بود به یابنده
مال مخلوق در زمین کان است　　آنچه موضع لیست گنج آن
در کسی یافت در بنا یا نه　　مالکش نیست خمس میدانه
مالک و شافعی زوفت چنین　　ندهد خمس او علی التعیین
آنچه او یافت گر رسد نقد　　وندهد از در زکوة گر وجب
هم ز تنبیه ذکر کرده چنان　　نقره زر بر آیدش از کان
از ملوکش زمین منهاج　　سخن نخعی که او اح
هست اجب اگر زکوة او ملک　　اصح قول آن نکو افلال
ارض اگر ملک دیگر است　　مذهب مالک آن است
یافت کرد به کان در دارش　　نیز بر حق او نه بشمارش
آنچه در دار دست ملک او است　　و ز زمینش بدو دار او ثبت است
یافت کرده اگر چه اندر دار　　خمس به بمذهب و دیار
نیست جز ملک او عنبر　　کرد بو یوسف خلاف مگر

زیور

زیور یکه بکرد از دریا　　دادن خمس او باین فرما
یافت فیروزه آنکه در جبل او　　نیز دادن بغیر او اجب که
گر گرفت از خزاین کفار　　گرچه فیروزه است خمس غار
آنچنین در زمرد یا قوت　　نیست جز حیا نچه نه ثبوت
از زمین یافت گنج آنان　　حکم او را چگونه میدانی
نیندامی آدمی نیک انجام　　برو و ست از وقت اسلام
حکم او کرده اند چون لقطه　　لقطه مال یافت از ره
لیک بر وقت کفار　　بوده اشعو ... خمس ای پدر
مثل نقش صنم بود بر آن　　این علامت ز اهل کفر بیان
خمس او را که داد این یابنده　　باقی او بود بیابنده
باغ او یا نکه ... وا ...　　مالک ارض ... شده
ملک شخص دیگر که زمین　　نزد بو یوسف است حکم چنین
لیک در مذهب و ...　　اول فتح که گرفت امام
تیغ و اول مسلمان　　داد این ارض را یافت
آنچه باقی ز خمس ...　　مال مردان آن او را نه

کمر نه اند و از نشان آن — بو المکارم نوشته است چنان
حرف اقصای مالک بن غنام که — مبتلا نکند یعنی در اسلام
شیخ الاسلام گفت در اغوال — نهد آن را به بیت المال
اشتباهی نیست که — عشر در درهم و غیر دیگر
ظاهر مذهب است این اقوال — گو بیداش بوده است از جهال
یافت از دار اهل حرب اگر — ده او را چه مالک او نیز
از بیابان و دار حرب اگر — یافت گردید حکم او دیگر
آنچه او بود در ستان و مسکن — در قیامت عشر و ضامن
کنجها یافته متاع آن کس — یافت این بار خمس به هر بس
از زمین های ده بکس جبل — عشر ده اگر گرفت عسل
ثمر کوه را چنین باشد — آنچه بیرون که از زمین باشد
گرچه کم است عشر واجب دار — سنگ و نفط عشر نمکن مقدار
بو المکارم که کرد اینجا عرض — آنچه بیرون که میشود از ارض
هست برو که عشر شرعیه — گفته باشد که از او دیه
از قضاوت قاضی کرد خبر — در هوای آدمی است شجر

عشر بر

عشر بر میوه اش نفی موده — گرچه آن بلد عشریه بوده
شافعی گفت حیرت شرح نخل — از ابو یوسف این روایت نیل
یک سخن قیتش گفته جواب — عشر باید اگر رسد بنصاب
غیر این هم روایت است از او — مذهب بو حنیفه الحوطه گو
چونکه بر قول حضرت نعمان — در هدایه چنانچه کرد بیان
خواه آب روان بجز روست این — خواه آب سما علی التعیین
جز خشیش هیزم است و نی — از زمین که برون برآید نی
عشر واجب گرچه قلیل — نیست بر قول صاحبین جلیل
بکرم باغ نیست میوه‌ای آن — نخ او شق شود نیست نعمان
بار که وسق در خدا طلب — شفعت صاحبت او الکاشانی
آنچه باشد برای استقلال — عشر واجب نبود در اقوال
آنچه گفته عشر باغ — رشته فارسی مراد وی
گر نه فوربه نه نیک است — عشر باید چنانچه در خبر است
لیک گاه برگ خرما را — عشر واجب نشود و ما را
آب بدهد بغیر دالیه کس — دادن نصف عشر آید بس

حکم انهار اربعه بخوست — یعنی رود و جیحون سیحون است
نهر ترمذ میشود جیحون — نهر بغداد دجله باشد چون
نهر کوفه فرات باشد آن — نیز وشیحان خراجیه میدان
لیک نزد محمد من ورا — عشری باشند نیز انهار
نزد این کتاب اجر طلب — گفت آنجا که هست ارض عرب
از هر بلده که بقهر قتال — اهلش ایمان کرده با اقبال
بالغه فتح عنوة بر شهر — بعضی با غالبی و یا بر قهر
قسم صلح یافته سلطان — بعضی در بین لشکر اسلام
عشریه بود یقین میدان — انچنین بعرام و درستی
گفت اهل سخن نواد عراق — او خراجی بود علی الاطلاق
بلده که بعنوه بگشادند — اهلش آنجا قرار کرده اند
غیر مکه از و خراج طلب — چونکه مکه بود زمین عرب
باکرده مصالح با امام — اندران جا رسانده مقام
می بود آن زمین خراجیه — این بود حکم شرعیه
نیز در شرح تحفه بیقین — ذکر کرده فقیه ابو حسن

بوالمکارم که را نموده — گفت الحاج برهمن بوده
آب بدهد به زنیه فرض — حکم او مثل غرب وانیه آن
شارح باکدین و بهر تعلیم — هست معنی غرب دلو عظیم
نیز از مغفرات کرد نجی — غرب آن است نیک نیک بفهم
ثانیه آنکه باشتر کند — مغ و انیه بود دولاب
رفع نا ساخته جو خون فرج — غرض این مفید بحکم شرع
یک سخن فرزن ورع برداد — پس او از وجوب می آرد
هست در مختصر بلا اشتباه — عشری است آب آسمان و چاه
بوالمکارم نوشت زین گفتار — انچنین آب چشمه‌ها انهار
گر بود در زمین عشریه — میشود عشری حکم شرعیه
ور زمین خراجیه هر گاه — گر بود آب عین آب چاه
پس خراجی ست چونکه آنگاه — نقل کرد زابیه و انیه
نهرها که کنده است عجم — گفته باشد خراجی اهل کرم
نهرها مثل نهر کسری باد — ور ره کوفه کنده از بغداد
یا که چون نهر یزدجرد بود داد — انچنین نهر مرو رود نکو

حکم

هم خراجی بود زمین نجار   بعضی ارضیش تو عشر بشمار
پس نجار بعضو کشت او ست   باج هم او خراج میداد وست
لیک سنبز که رفته شد مشد   عشریه بوده ایخر و مید شد
کر حه اورا بعنوه کشاده   حکم شرع از برار او داده
بهر خفظ عکر اسلام   مانده بوده ست وقت فتح امام
صاحب تمغه بیان کرده   آنکه زمینی که میبود مرده
کرد احیا او را مسلمان   معتبر قرب آن زمین وا
نیخ یا رفته قریب عشریه   عشر باشد به حکم شرعیه
بحر اجیه کر قریب آن   حکم او را خراجیه میدان
ذمی میکند اکر احیا   هست مطلق خراجیه
وصف ارض موات بر کو تحت   بو المکارم ز قنیه ناصر روایت
نشناسند اینکه مالک آن   کرد این را به وانصح بیان
کفته باشد خراج بر نوع   نوع از دو مقاسمه میدان
ربع یا ثلث که ز خارج آن   می بکیرد امام ز زرع و حبوبات
نصف خارج که غایت ما است   می بکیرد بلا نقص و شهبت

پهنا از

بکدام
یو نا از نهرها که مصلحت بکدام   ننیه شش کرده بش خراج امام
نوع از دوی موظف ست دکر   مانده ها چون که بر تو ادعم
کر بکل جریب ور آنها ب   از ار خ که مرسه بو ر آب
صالح مزرعه ست او ع   صاع بر با ز جو بیک درهم
هر جریبی که رطبه ست زمین   به پنجه درهم بود خراج معین
از جریب که نخل متصله   ده بود حکم شرع را چو کلا
مالو اش زعفران و بستان   کمل ده که بود تجوطه آن
قدر طاقت خراج بر روی آ ست   و ان نش مسئله چه نکو ست
هر جریب شصت شصت از ریحیت   نکنر نصف هشت مرو کا ست
از کفایه روایت دیگر ست   کمتر ز شهر خویش معتبر است
از زمین قطع کرده ها آب   کثرت آب یا کم و خراب
یا رسید آفتی با زرع   نیست بر و خراج اندر شرع
یعنی آفت انیکه با امکان   بوده باشد ز زرع دفع آن
دفع آن هم چو نمع دریا چون کرد   دفع او را نمیتواند کرد
لیک معطل نماند مالک آن   مع قدرت خراج ده میدان

داشت ارض خراج از کفار | شد مسلمان همی خراج شمار
یا زمین خرید مسلمان کس | هست باقی خراج ارضش بس
کافر از مسلم ارض عشریه | خرد و شد او نبود خراجیه
مومنی را که واجب است خراج | گر نطلبد امام حیث علاج
صدقه می‌کند بغیر ظن | آن خراجی که هست بر گردن
لیک بعد از طلب تصدق کرد | نیست ساقط ز گردن آن فرد
صاحب ارض را قیمت سلاطین | تا نه بر هر خراج ارض خویش
گفت ان شیخ حمیده خصال | الحلال زرع او نبود حلال ۲۴۹
در رضا در مجمع البحرین | گفت از شرح شد که نیز
گفت عشر خراج را شیخ | باید اند ز رضا و احد جمیع

در بیان مصارف زکوة

مصرف این زکوة را بر گو | هست در هشت فرد و جز او
از مصارف جدا جدا تعیین است | فقراء و مساکین است
آنکه مالش نمی‌رسد بنصاب | اهل معنی فقیر گوید جواب
آنکه از دون ندارد چیز | اوست مسکین بجانب کریز

خن

سخن بلبلان این صدقه | مصرف نیز عامل صدقه
که بقدر عمل بیابد مزد | گفت صرفی که تا باید کرد
مصرف دیگر مکاتب بود | تا که گردد ز بند او آزاد
قرض دار که مال او نصاب | نرسد غیر قرض او بحساب
هم بود که مانده او ز غزاة | نزد بو یوسف است صرف زکوة
الحجج و محمد خویش حرف | که ز حج مانده را بباید صرف
صرف سازند هم به ابن سبیل | کیست این ابن سبیل گو ز قبیل
۲۴۸ مال دارد کسی و هست جدا | نبود لیک مال او با وی
صرف سازند جمله اینها | یا به بعضی که گشت تعیینها
هم کشته مال تملیکیت | مصرف شرع را بود بملکیت
بر بنی هاشمی نباید داد | یعنی از بزرگ این اولاد
بلکه ندهد به بندگان شان | هم نه هی جواز نیست چنان
معطی این زکوة بر دو کس | مصرف این زکوة باشد آن
به گمان این زکوة داد ولی ظن | می نبود است بر دانکه
هست مملوک او اگر دانست | باید اعاده زکواة الا منه

بندگان
مملوک

از برای رضای محبوب / همچنان کس زکوة داد خوب

با نیازش کند زر لیک تو زی / از برای سوال یک روز زر

بو المکارم بزرگ دین پرور / میکند از سوال شخص خبر

مع یکروزه قوت کرد سوال / از خزانه نوشت نیست حلال

صدقه لیک تو غله دادن / هاشمی را جواز داد فطن

گفت علم هاشمی بلنبلش باز / صرف سازند زکوة خویش از

ابن طبی در امام فرموده / اخذ ما جواز او بوده

حرمتش بود در زمان سبق / چونکه آن وقت در خما طلب

خمس خمس غنایم از شان بود / ما جواز زکوة از آن بود

بر یکی اهل فقر یا مدیون / داد قدر نصاب باشد چون

شد صحابت بکر خبر / اصل بنود جواز نزد زفر

شخص از بلده اش بشهر دیگر / بر دو باشد زکوة مال اگر

اهل معنی کراهیه فرموده / مگر آنجا قریب او بوده

یا بود اهل آن بلد احوج / که بر د لیدر این نباشد کج

صدقه از برای فطر از بر / آنچه گیرو زبر جواز شمر

در بیان صدقه فطر

یعنی چو

یعنی چون آورد با لو لوق است او / شافعی را خلاف در این بود

لیک بنود روایت اندر باقی / قول جایز بود از منون

لیک قول صحیح شیخ هست / انده رد معتبر بود قیمت

بو المکارم زلطف کرد سخن / قیمتش اعتبار چون از زن

انجمنش از مویز نزد او / مثل بر نصف صاع دانیکی

لیک نیک صاع باشد از خرما / باز جو میدهد چنین فرما

لیک در مذهب صاحب امر / قولی از در مویز همچون تمر

گفت ابو یسر آن روایت حنبل / یعنی در جامع الصغیر خویش

گفت هذا هو الصحیح انجی / گفت از عون بر همین تنها

هم زکنم جواز همسوان / وز محمد خلاف آن

از ظهر نوشته آن عمل / مطلق زر دفع کنم است افضل

چونکه او دورتر بود ز خلاف / طاعت بخلاف مال خاص

چونکه در آرد هم بقیمت این / شد تخلف ز شافعی به یقین

مال شخصی که میرسد نصاب / گرچه نامی نیست گفت حب

باشد این شخص مسلم و آزاد / دادن فطر روزه واجب باد

نیز با این بنصاب القیمتین | صدقه میشود حرام با من
اضحیه واجب است هم بر آن | نفقهٔ قریب هم چو آن
بقصد شارع پاک سرشت | صدقهٔ فطر از نفقه نوشت
فاضل آید ز مسکن اثاث | هم ز قوت یکه لا یموت آن
از حوائج بنده که بی تعیین | هست محتاج خدمت او این
هم ز قوت خود و عیالاتش | نفقه واجب است بر آنش
قوت یک روز و شب که گشت ز یاد | نزد او واد وش فرضیه باد
واجب است از برای خود و دون | بهر طفل فقیر هم چو لمن
بهر آن خادمیکه ملک اوست | گرچه خادم مجیر است امروست
گرچه آن خادم است ام ولد | گرچه کافر بود باد بدبهر
بهر فرزندهای خویش و اون | نبود واجب اغنیش بر زن
نیست واجب ز بهر طفل غنی | بلکه از مال او و خویش کسی
در محمد خلاف هست ولکن | یعنی واجب بود ز مال یتیم بور
تا که بدهد ز مال طفلش اب | گفت ضامن شود اگر ننمایند
از برای مکاتب خود هم | غیر واجب نوشت این کرم

بنده

بنده بهر تجارتست اگر | نیست واجب ز بهر نفی اکثر
بنده که گریخته بوده | نیز از بهر او نفی بوده
مگر از بعد عود واجب و دان | بهر بنده که مشترک است آن
نیست با عبد مشترک هم این | نه مخلف ز شارع به یقین
متعدد که مشترک بوده | نیز فوق آن ها د نفی بوده
چون شود صبح روز عید متحقق | فطره اش واجب است (علی القول)
از برای وکالت تعیین ست | گفت مطلق صحیح قول این است
از ذخیره گفته است جنان | گفت در نخل که ... رمضان
هست جائز برو بعضی انجا | حکم شرع است بر همین سو
گرچه بنوشته است این بنده | یعنی تقدیم او جواز مباد
گر از روز عید اگر تأخیر | غیر ساقط بود برین تقدیر
رحمت حق بر شارح اوراد | میکنند از کتاب خانیه یاد
فطره که هست واجب غیبات | شرط نبود نمو خلاف زکوة
داشته باشد انکه ملک نصاب | قیمت مال ها رسید بحساب
فاضل است از اساس ازمسکن | از صلاح فرس ثیاب بدن

غو اضافه

گویدا این شخص را غنی یعنی
بوده باشد زیاده از یکدار
انچنین برود سپ مرخازی
آدمی غیر خاز است اگر
بحکم خادم هم اینچنین باشد
کتب فقه که باشد این
از یکی نسخ اکه گفت زیاده
بوده باشد زیاده از تقسیر ۱۵۴
هر کسیکه کند قرأت نحو ب
کتب نحو باز طلب ادب
بر نزاع زیاده از دو نوز
ذکر کرد از بیان احکام او
هست از زیاده کاعفو یکی
کرد و نسخه زیک کتاب بود
کتب طب نجوم نحو لغت

فطرو اجب بود این معنی
یا زره جامه اعتبار شمار
شد زیاده حسب میسار است
معتبر غیر یک فرس یا خر
آنچه از بزرگان این شد
بحاجت اهل دست با تعیین
یکمرو هست حساب او میباد
در احادیث هم برین تقدیر
غیر یک مصحف است در وجوب
در غنا بجز اعتبار طلب
غیر آلت حسب در انیطور
یعنی این شرح سازیکو خو
کتب تو فقه را همگی ۲
کاندر مرتبه حسب بود
همه باشد حسب با نسبت

بوده

بوده باشد متاع خانه پنهان
میشود قیمتش دو صد درهم
گفت هم واجب است قربانی
از خزانه ست با دو صد درهم
مر مقیم غنی مسلمانان
قبل این گفته ایم و صف غنی
هست یکی نه جائز ازیک کس
شرطش انکه یکی زهفت آن
لحم آن ضحیه است این هش
مکرش اینکه ضم کنند اید است
بو المکارم بزرگ شرح ذخ
قسم این هفت اگر قیه سازند
گفت این ضحیه روا نبود
گفت نکاو اگر مسلمانه
بعد شش کس نه شریک آن

آن زوکه مستغنی است صاحب
فطرو اجب نشد است برو هم
از ینابیع نقل او وا
تا که برسد غنی است و رجاهم
باشد از وا جبات قربانی
نقلا اندر بیان نطق غنی
بعد با هفت کاو شتر بس
بنو و حصه اش زهفت یکسکم
قسم سازند بوزن نه بقیاس
مع بحثش الکار عشر است
او روایت کنند قاضی نان
بر ریا و رجل کند هر هفت
حکم شریعت ما جرا نبود
که خرید است بد قسر باشد
گفت جائز بود باستحسان

در بیان فرمودن

۱۱۵

قمش

نیست تجویزش با قیاس مگر	قول با جایز است قول زفر
بیشتر از سه شوند شک	به تخلف شود بهانش شک
در وقایه ز مال طفل غنی	اضحیه میکند پدر و وصی
میخوراند بطفل لحم او	باقی را چه میکند برگو
بچیزان چیز میکند تبدیل	نفع نتوان بعین او بقلیل
بو المکارم کما صریح است	لد هدایه نوشت این است اصح
لیک از کافی گفت صحیح	نیست واجب ز مال او گیرند
از خلاصه بمذهب نعمان	نیست واجب اضحیه ز مال آن
از هدایه نوشت قولی باز	گفت فی لحم نبوده جواز
لیک قول محمد است و زفر	سازد اینی ز مال خویش پدر
ظاهر قول غیر واجب دان	بر همین فتوی گفت قاضیخان
اول وقت اضحیه آنست	گفت بعد از نماز قربانست
لیک در غیر مصر قربانی	جائز از بعد صبح عید شد
میکند اهل مصر اگر تعجیل	در هدایه نوشت بر دلیل
خارج مصر مستانند	چون تو و صبح ذبح کرده اند

ذکر کرد

ذکر کرد از کتاب تا فضلی	می برد در رتبه‌ها چندی
بر سیاق منهاج کرده قهر	آنقدر گفت آن معلم عصر
آخر وقت را بقربان	آخر روز سیوم و ان
از نهایه مخارج ار باد	گر دو ایام نحر را ادیاد
می بود ز جسم قربان	یازده تا دوازده ز آن
روز یوم آفتاب فرد	میشود ساقط اضحیه از او
بگذرانند چون ز تقدیرش	تنه هستی از برای آخرش
گفت واجب بمالداران	او تصدق کند بقیمت شان
از سراجیه گفت شارح بحر	بار شده او ما بروز اول نحر
ذکر ساز و ز خانیه آن شد	روز نحر شتیا شده
عید خوانند گشت قربان	غرفه بوده فهم شده
گفت نبی اعادت نماز	اضحیه را اعاده سازد باز
خواند ار با شهود شد عید	گفت تجویز از سراجیه
عرفه بوده است اگرچه آن	لب شهادت بخواند جایز دان
از هدایه نوشت شارح باز	ذبح ... نوشت بود که جواز

افضل این است در مسلمانان / ذبح سازد بدست قربانان
ذبح را گر نکو نداند کس / طلبد او ز غیر او در بس
غیر اگر ذبح میکند آخر / خود در آن وقت میشود حاضر
گفت از شرعه آن نکو انجام / سوی قبله کند در آن هنگام
بزرگانیکه راه میدانند / گفت آن وقت این چنین خوانند

بسم الله والله اکبر اللهم منک والیک ان صلوتی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له اللهم تقبل من فلان بن فلان

گوسفندی اگر مسلمانان / بخریده بقصد قربانی
گوسفند دیگر کند قربان / گر بگفت از بیان احکام آن
ابدایه نوشته وامّا / صدقه سازد جمله قربان
شارح از خانیه روایت کرد / پیش از ذبح ضحیه را امرد
مو او را اگر تراشیده است / شیر او را اگر بدوشیده است
گفت سازد تصدق آنرا / نکند صرف خویشتن زورا
بیشتر آنکه کرده ام بیان / بدنه جایز بود ز هفت انسان
خاصه از نفس خود مسلمانان / بدنه را کرده است قربانان

ذکر کرده

ذکر کرده ور آن شریف کتاب / جمله را او ز واجبات حساب
این بود نزد عالمان علما / هم نوشتند بر همین فتوا
کرده باشند و شاة قربانی / غیر یک شاة نافله دانی
اضحیه بیشتر ز ذبح بزاد / از بدایع شارح او در داد
مع آتش کشند ذبح وی / قول بعضی کند تصدیق حی
اضحیه گر خرد مسلمانان / گشت ضایع نکرده قربانی
آن خریده بود فقیر اگر / نیست واجب بجای آن دیگر — نکند بجایش
بوده باشد غنی نبود واجب آن / از دیگر خریده کرده بیان
آنچه بوده است حکم شرعیه / در بدایه نوشته اضحیه
غیر شتر و گوسفند بقصد / بنقصان دان نکرده بجابر
هم صحابه علیهم الرضوان / غیر انهار آنچه قربان
هم نوشت آن بزرگ عالیشان / جذعه جایز با ضحیه از ضان
شرطش آنکه بود عظیم چنان / بگله مختلط که کرده آن
تا نظر از دور که نگاه کنند / از کلانیش اشتباه کنند
جذعه را وصف کن کدام شده / بره شش مه تمام شده

هست خصی به مذهب مفتی — زانکه فربه گشت هست اما
لنگ گر سفند غنی باد — با غنی بود بال زیاد
تنی که به هست از برا مش — هست دو ساله از بقر و غنم
از شتر پنج ساله باشد آن — هر چه کاو ست گاه میش تمام
بو المکارم ز زعفرانی یاد — بره با هشت ماه در آمد یاد
بل ز جناس قولی کرده گاه — جذعه باشد در آمد نه ماه
گفت تجویز آن ز خو و خانه — یعنی محبوبه بهر قربانه
از خلاصه اگر ثمین باشد — میشه و جائز ار ثمین باشد
از هدایه بیان کنند ز سلف — هست جائز به شرط اکل علف
هست بی شاخ جمد بن تجویز — از هدایه شکسته شاخش نیز
در خلاصه جواز گفت تغز — گر رسد شاخ اگر رسید بمغز
تر جائز بود و خصی آن — بلکه او ساز نوشت از نفی آن
در خلاصه ست مال باذنان — هست جائز علف بخورد گران
غیر جائز بود ز قاضی خان — از بویوسف آن روایت دان
هست به اگر زو زند آتش — مخورد او علف که گر آتش

ثمین پرورده ۹

هست

هست به اگر زوند آتش — مخورد او علف که گر آتش
هست ز جناس غیر جائز دید — لیک جائز نوشت از تجرید
جاز با نکه بود ست اگر — از غنم جائز است نه ز بقر
جرب ار گرسنه هم محبوب — انجمن خورد گوشتش محبوب
نیز ملنگه است نازل آن — که ز علت نه است جائز دان
چون سلیم از عیوب ظاهر است — ذبح آن غال اگر که ظاهر است
هست لاغر کنند قربان — لنگ را هم تو نجس دان
از خلاصه نوشت اگر عجا — نیست تجویز اگر رود پا
۹۱ بر زمین چار پا اگر ماند — فربه او را جواز صید اند
اکثر از ثلث گوش آن حیوان — دم یا چشم یا و نیه آن
کرد و ضحیه باید کرد — صاحب مختصر چنین آورد
بو المکارم ز قاضی خان پر — اکثر از ثلث را نوشت کثیر
این سخن را صحیح فرموده — گفت هم مغبون بر ضمین بوده
یک روایت بود ز کشف اکثر — ایچنان صاحبین کرد خبر
جبر مالی که هست مهزوله — وز هدایه است غیر معموله

خلف گر نیست کو نسل او | هم در آنجا بغیر جایز کو
عیب ها که هست و نیست ظاهر | بوده باشد بگو تو از او را
لیک بعد از خریدنش معیوب | گر فقیر است میشود محسوب
لیک قربان کند است غنی | گفت ضایع و رسم چه
چند ازین که نکرده است ارسال | اضحیه جایز است فی الاقول
سازد ارسال بوده است خلاف | بو المکارم که کرد این اصناف
زعفرانی بگفت جایز دان | ور نباشد کبر و بیان
لحم قربانی را تو صرف کنی | خواه باشد فقیر خواه غنی
ملکی نقد بوده بشنو آن | صرف آدمی غنی چو زمیدان
صاحبش هم نمیتواند خورد | گر خورد صاحبش چه باید کرد
قیمت آنچه خورده است این کس | بفقیر کند تصدق پس
خارج ور دهان صاحب [illegible] | گفت از خانه شکاف کو [illegible]
مانع صحت نباشد آن | اینکه مقطوع هست جایز دان
از کفایه چو شیخ کرد خبر | گفت فردا روز آخرت بر
بر صراط و نیستی که [illegible] | میشود مرکب تو قربانی

نیک تر

نیک تر را مکن تو قربه تر | مرکب خویش را مکن ابتر
شکر ها خدا از بعد صلوة | فطر قربانی که کتاب زکوة
در هزار و صد و دوازده و این | شد ادا مجملا علی التعیین
یک چهار از مه محرم بود | روز دوشنبه اندر مقصود
شکرها با خدای باینده | برسانید بطلب بنده
گر نباشد عنایت یار | من کی و کی کردن چنین کار

مناجات

اگر همه که از عیان غیب | از تو پوشیده نیست از ما عیب
از تو الطاف مهربانیها | ما مقید به مهر فانیها
تو که بر بنده مرحمت داری | مخلص ده ازین گرفتاری
گرچه ما را ذنوب در حد است | نام ما که تو غافر الذنب است
گرچه ما عاصی و گنه کاریم | نام عبد و مومنی داریم
در همین نام امید داریهاست | گرچه در بنده شرمساریهاست
به همین نام رستگاری از | زیر خاک سر برآریم
روز محشر میانه مردان | به همین نام سرخ رو گردان

گرچه نااهلیت بد کردار | از تو وارد امید الله یار
روز حیرانی بیاد مد هوشی | پرده عیبها بپوشی

کتاب الصوم

بیقین روزهٔ مه رمضان | که باجماع فرض عین بدان
بعد ازین روزه که نذر است | در هدایه ست و جنس نذر
لیک صدر الشریعه فرموده | روزهٔ نذر فرض فرموده
کاندرین دلیلها دارد | باز این شرح ساز میآرد
واجب اندر هدایه که فرمود | معنی او فریضه خواهد بود
از جنایات کفاره گرد بغرض | نذر هست از وجوب عمود فرض
هم در اینجا دلیلها دارد | صاحب کافی نیز میآرد
شرطهای فرض روزه گرد اعلام | هست عقل بلاغت اسلام
نیز بنوشته اند شرط ادا | با وجوب زیرا که آن خدا
هر چه کاهی مقیم باشد هش | پاک بودن ز خون حیض و نفاس
گر بعکس شرطها بود موجود | هم ادایش فریضه خواهم بود
فرض این روزه که گشت بیان | میبود روزهٔ مه رمضان

معنی روزه

معنی روزه از برای قرب | ترک وطی است ترک اکل و شرب
نیز از صبح تا غروب زکا | ترک این با کند بامر خدا
صاحب مختصر که کرد بیان | نیت روزهٔ مه رمضان
چون ز نصف نهار شرعی پیش | نیتش کرد جائز ازو در پیش
بو المکارم که کرد شرح نقش | بلکه از چاشت طلاقی تجویز
از هدایه اصح نوشته آورد | هم زکات معنی تعیین کرد
چونکه نصف نهار شرعی این | میبود چاشت طلاق بیقین
تا غروب و نهار صبح ازی | در شریعت فی شرعه از نهار
در سر وقت نیت اختلاف | از خزانه توگفت هست خلاف
اول وقت نیتش آن غروب | گفت او بوده است وقت غروب
شافعی شرط کرد به شبهت | روزه دارنده شب کند نیت
بعض اصحاب اختیار طلب | گفته در جامع تحو از غروب
یعنی اصحاب آنکه یافت بحق | گفته در شب درست وان مطلق
لیک ساز و مهازنت آخر | نیتش را جدید باید کرد
این سخن از امام محبوبی | گفته در جامع تحو ازغروب

نصف اجزاء النهار

[illegible]

لیک گفته است او بعد آن پس — غیر تعیین نیت است نصف اخر
بعد نیت بجماع الکل آن — غیر تعیین نیت است نصف
از محرر نوشته در این باب — بعد نیت اکثر بار وجواب
از اصح گفت آن علما هست — نیت واجب محدود نیت
هم زهر مرد مسافر و بیمار — شرط نیت بکردن شب آن یار
نیز و ماه روزه رمضان — نقل نیت کند درست برای
شافعی را در این نیت است خلاف — هم مخالف ز مالک و لعماف
گر کند نیت اینچنین بیمار — همچنین نیتش مسافر وار ۲۹۶
و دو روایت نیت است از نقل ان — اصح قول او درست بدان
آنچه قول اصح که زان گفت است — این سخن قول صاحبین است او
نیت مطلق ار کند افتی — شافعی را بود درین قولان
در هدایه نوشته اند چنان — لیک ثم که گشت از شعبان
متوجه شوند بهر هلال — تا ببینند ماه شک بحال
گر ببینند وارند صیام — ورنه سی روز را کنند تمام
بعد سی روز هست رمضان ز شعبان — وارند روزه رمه رمضان

روز شک

روز شک شخص از مه رمضان — روز نیت کند کراهت آن
چون نشد شب شود باهل کتاب — نقل کو بد نشد ز کره حساب
بعد ظاهر شود این افسان — بود آخر روز از مه رمضان
گفت جایز ز روزه مکتوب — ورنه از نفل میشد محسوب
گر گمان کرده است فطار — چونکه مظنون بعد قضا شمار
گر و نیت ز واجب دیگر — نیز مکروه کرده اند خبر
بعد ظاهر شود گر بر آن — بعد آخر روز از مه رمضان
از فریضه حساب باید او — ور ز شعبان بود از دیگر او
لیک سخن باشد از تطوع — اصح از نفلش حساب بدان
گر و باشد تطوعا نیت — نیز مکروه کراهیت
روزه شک بروزه معتاد — هر چه کار موافقش افتاد
گر بجمع روزه فصل ولی — یا بلا روز آخر شعبان
روزه شک را به شهرت — روز وارد و در اجه فرمات
باز مسیره روز روزه شک زیاد — بیگمان روزه وی افضل باد
قول بعضی مفتی است افضل فطر — قول بعضی است صوم الاعلی

قول مختار را چنین گفتند ‌ ‌ روزه دارد بنفس خود مفتی
فتوی بدهد بعامه از فتن ‌ ‌ منتظر تا زوال گردد آن
نیست معلوم ماه اگر این بار ‌ ‌ عید هر فتوی بعد بر افطار
گر بود نیت یکی زان ماه ‌ ‌ هست فردا اگر مه رمضان
روزه عید ارش ولا نه ‌ ‌ نبود حل روزه تا واقع
گفت فردا اش از مه رمضان ‌ ‌ گر بود روزه داشتم ز آن
چون ز شعبان اگر بود فردا ‌ ‌ روزه دارم ز واجب اخرا
گفت اینهم کراهت است ‌ ‌ چون تردد میان امرین است
بعد دانند که از مه رمضان ‌ ‌ بوده آن روز جایز است بآن ٢٩٦
روز شعبان که بوده است اگر ‌ ‌ نیست جائز ز واجب دیگر
روز شک قصد کرد اگر نفلی ‌ ‌ گر صباح است از مه رمضان
روزه دارم ز روزه مکتوب ‌ ‌ ورنه از نفل میشود محسوب
هم تمام قصد را کراهت گو ‌ ‌ در هدایه بود ولیک ازو
بعد ظاهر شده از مه رمضان ‌ ‌ بوده آن روز جائز است از آن
شخص بیند هلال را تنها ‌ ‌ روزه عید ادا البته فردا

گرچه

گرچه آنجا گواهی آنمرد ‌ ‌ چون امام زمانه رد بر کرد
روزه آنکس نداشت حکمش چیست ‌ ‌ باو بردن قضا کفارت نیست
شافعی گفته هم کفارت است ‌ ‌ روزه بشکست یا ادا مگر با جماع
گر دو سی روزه روزه آنکه تمام ‌ ‌ روزه بشکست با جماع اگر بشکست
بعد سی روز اگر ندید چیست ‌ ‌ مرد خود کور را کفارت نیست
شخص عدلی گواهی تنها ‌ ‌ داد بر رویت ماه افضل مه‌ها
بسما علتی بود چو غمام ‌ ‌ میپذیرد گواهی ورا امام
خواه حر است عبد زن یا مرد ‌ ‌ امر دین است قبول باید کرد
هم ز تن نشته بزرگان مخصص ‌ ‌ نیست لفظ شهادتش مختصر ٢٩
شرط نه عدالتش اما ‌ ‌ قول فاسق قبول نه ابتی
در قذف گر کسی بود محدود ‌ ‌ بعد ازان توبه هم بکرده بود
هم قبول آمده گواهی آن ‌ ‌ وهو ظاهر الروایه وان
بوالمکارم که کرد این یاد ‌ ‌ فاسقی اندرین گواهی داد
گفت دیدم هلال را این شام ‌ ‌ که گواهی ورا گرفت امام
امر کرد امام هم آن یوم ‌ ‌ بر خلیقان که هست دار صوم

یعنی آنکه از زمین بعض
ماه را دیده بود در شهر خویش

بیکمان نیه باید در اجمال

هر که افطار کرد بعد از آن   قول عامه برد کفارت و ان
نه قبولش گواهی یک کس   صوم سی روز وا شنیده شش بس
باز پیش از غروب ماه نهان   نکند نیز احتیاط است آن
حسن زیاد بر حنیفه گفت چنین
در محیط نیست امر فلک   وهدایه دلیل هر دو یار
بگواهی دو کس و انح   روزه دارند گفت در کافی
عدد ماه که گشت تمام   نکند نیز قول جمله امام
هم نوشته آن موید ملت   نبود در سما اگر علت
تا گواهی جماعت بسیار   نه بر آن گواهی گوش نهاد
در هدایه که میکند تقریر   گفت اهل محله است کثیر
از ابو یوسف طریق نورد   هست پنجی کثیر غیر مرد
خواه باشند اهل مصر این   ونکه دارد نبود زخارج آن
فرق نبود میانه آنها   آنچه در هدایه تعینها ۲
دید تنها هلال فطر از ان   احتیاطه تمسک بد آن
هر چه گاهی دو مرد داد خبر   گفت دیدیم هلال فطر اگر
یا دو زن بود با یکی ز رجال   گر گواهی دهند بدر هلال

گرسی

گر سما علت است گر موجود   این گواهی قبول خواهد بود
نیست مقبول باشد از آن کم   گرچه الله ربما ست علیم
در سما نیست علتی از ابر   در گواهی است شرط جمع کثیر

در بیان قضا و کفارت آن

در شروح وقایه بی تعیین   نیز در نسخه‌های اهل دین
هر که قصداً جماع اگر کرده است   یا که آنست عمد یا خورد است
وانکه دارد بخود حاجه اگر را   بر همه نیا کفارت است قضا
یا چه مست گرفت کرد که آن   روزه در شکسته باشد زیان
روزه نخورد بانکه لیکن   هم قضا لیست هم کفارت باد
گر غذا او و یا دوا خورد   گردن خویش را کفارت برد
این کفارت چو در مه رمضان   گفت لازم بود نه غیر آن
این کفارت که میبود نظیر   نیز این را تو اینچنان انگار
در کتاب هدایه کرد بیان   هم نوشته است در کتب ثنی
شخص عمداً که روزه بکشاد   بنده مسکنه ز دین آزاد
نبود یا نیست بنده باشد   روزه دارد دو ماه پی در پی

گر نه است استطاعت این را | می‌کند سیر شصت مسکین را
بطعامی است گفتش از عمر | یا شود صاع از پس شام
در سراجیه شارح اوراد | کرد قدر طعام مسکین یاد
چون ز گندم دهد حد انقص | نصف صاعی دهد بهر مسکین
گر ز خرما جو دهد بر گاه | گفت صاعی دهد بلا اشتباه
در کتاب خزانه کرد خبر | چون کفارت دهد جهار اگر
گفت بو نعمان شریعت جی | روزه دار دو ماه چو در پی
گر کند اکل شرب از نسیان | یا به نسیان جماع کرد از پی ۹۰۲
روزه‌اش را نمی‌شود افساد | قول مالک ولیک خالف باد
کرد عمدا جنانچه یاد | هم نوشته است شارح اوراد
مکرها مخطئا بکرد افطار | در هدایه قضا رواست شمار
والمکارم نقل این آورد | مثلا شخص معتکف می‌کرد
روزه بودش دوا این اثنی | قاعد مطعم نمودن آن
رفت در حلقش آب بی اختیار | صورتش این بود قضا شمار
شرح اوراد کرده است بیان | منع از جامع الصغیر خان

کرد افطار او همی مخطا | رفت در مضمضه بحلقش ما
یا به نسیان بعد کرد افطار | یا گشاد است مکرها ناچار
یا بظن شک اکل سازد آن | بعد دانست از مه رمضان
قول مجموع عالمان پاک | بعد لازم بود ادا امساک
احتلام حجامت است دگر | روزه فاسد نمی‌شود باور
یعنی آن قی که خود روان بشد | گر جه از دهن پر روان باشد
باز گردد بجوف اگر بی قصد | گفت در کافی نخست مفسد
۹۰۳ قول ابو یوسف است پر دهان | باز گر گشت روزه فاسد دان
اصح خود این کس اگر فرو برد است | اصح قول فاسد آورده است
قی که آید کم از پر دهان | عود شد عندهم فسد مدان
خود آنکس فرو برد از قی | گفت فاسد که هم محمد وی
گفت یار و گر مکرر فرو | زان قی کم که کرده بود هم یاد
شخص عمدا اگر کند ز قی | گفت لازم بود قضا روشن
خواه باشد از دهن پر دهان | خواه ما دون بود مساوی دان
روزه فاسد نشود علی التعیین | سخن ظاهر الروایه این

قول بو یوسف شریعت سط | غیر مفسد بود قلیل وسط

گر کند بوسه زن بلا انزال | نیست روزه تباه در اقوال

گشت نازل ببوس لمس اما | با کفارت بانکس است قضا

در هدایه است بوس در انزال | نبود از بخوف وطی انزال

نبود هیچ بس برهمن انسان | خوف آنها بود کراهت آن

حمل بوزن ختن را نکو | چونکه لا باس نیست پیش او ۹۰۴

بو المکارم ز حضرت نعمان | گفت هرگاه صائم است انسان

کرده باشد معانقه کردن | بلکه بر دل مصافحه کردن

گر غبار است دود یا مگسی | رفت در حلق روزه دار کسی

غیر فاسد نوشت در قرطاس | در مکمل فاسد است قول قیاس

شرح کرده قیاس ما نبود | باشد آن شخص ذاکر للصوم

غیر فاسد بود در است حق | گفت او دست چون بخار و دخان

برف باران اگر رود در حلق | فی الاصح روزه فاسد است بحلق

بعبارت ز جامع الصغیر نگر | شرح او را نکرده است بیان

هست آب دهان که اندر فم | گر فرو برد نیست مفسد صوم

انچنین

انچنین بلغم که از سر او | بر دهان آمد و برفت فرو

چون ز باطن بیا طنش آید | سبب باطل نیست روزه نکو

اشک چشمش در آیدش به دهن | که رود بعد از آن بحلق آن

قطره ها قطره نیز رفت فرو | نیست از این تباه روزه برو

لیک اگر اشک در فم این بار | جمع گردیده است اگر بسیار

تر شیرینی یافت در جمیع دهان | چون فرو برده روزه باطل دان

نز حکم عرق همین بوده | از کبیر چنانچه فرموده

هست حلقش غبار از خوشبوی | نقل شارح ز جانبه گوئی نموده

سرمه بر چشم خویشتن گر کشید | روزه از آن نشود تفسیده

از حجامت که روزه نیست تباه | لیک مالک خلاف کرد آنجا

کرد لب را گر تو با آب دهان | پیش عند الکلام بخوان آن

آن تری را اگر فرو برد آن | هم درین غیر فاسد آورده

خون برآید ز بیخ دندانش | گر براق است غالب اگر نیست

چون فرو رفت نیافت طعم او | روزه ابنی بغیر فاسد گو

لیک غالب بود در این چو خون | روزه فاسد بود بغیر فنون

علامه زنجانی نموده

که برابر بود بزاق دم / باشد از احتیاط فاله دم
کنند از میانه دندان / که فرو برد غیر فاسد دان
ور فرو برد زخارج فم / مفسد روزه میشود آنهم
در کفارت نه ست ور تکرار / گفت واجب بود بو مختار
گر بدندان خود نشین خاید / روزه از این نمیشود تفسید
چون بخاید تنش خود ناچیز / غیر فاسد از این نشست تمیز
از گبیر ز نشست آنه بیوش / رفت در حلق آب اگر در گوش
بیقین دان که روزه فاسد نیست / که ورا آرد عمد حکمش چیست
فی الاول از آن طریق نما / در همین وجه مرور است قضا
نیک در هر دو وجه گفت آن ما / نیست بر وی قضا بو المختار
والمکارم ولی زنا فتحی آن / گفت این را صحیح فاسد دان
هم در ینجا زجامع ار چنید / گفت اصح شارح سلامت مند
کنند ور آن اگر نخاید / رفت در حلق طعم او تفسید
از قضا در کافه کرد آگاه / روزه در حقیقه منقدست بناه
یا بگوششش دو ابچکاندست / هم ازین وجه روزه تفسیدست

که بکو

که بگوشتن چکاند شی او غی / گشت فاسد باتفاق سخن
گر باحلیل خود چکاند چیز / نزد بویوسف است فاسد نیز
نیست فاسد بمذهب نعمان / مضطرب قول ها ز دیگر دان
واصل جوف یا دماغ ور آ / نه رغیر مسام باد قضا
گفت عبد الجلیل نکو خو / یعنی باشد مسام منفذ مو
در شروح وقایه فرموده / صورت این سخن چنین فرموده
بجنان جرح که نهد دارد / میشود واصل این بجوف او
یا نهد با شکاف سر / میشود واصل دماغ اگر
یا بر وی قضا صوم ور نیست / نزد نعمان امام پاک یقین
در خزانه نوشت اگر در پیش / اصبع خویش کرد داخل کس
واجب غسل هم قضا صوم / میشود یا نمیشود از قوم
از بزرگان و من بیک گفتار / غیر واجب بود بو المختار
گفت لیکن درین کتاب او / از قضا در شیخ الاسلام او
غسل بروی بود از آن کردار / هم قضا صوم او هو المختار
قطره بر فرج داخلش هرگاه / زن اگر کرد دست روزه تباه

آدمی زاد وقت استنجا — کرده باشد مبالغه اینجا
تا که داخل شود بباطن آب — روزه فاسد شود از این و بدان
شخص آب دهان پر کرده — هست مفسد اگر فرو برده
بد طعامی میانهٔ دندان — چون فرو برد چیست حکم آن
او که کمتر بود ز قدر نخود — روزهٔ او تبه نخواهد بود
لیک قدر نخود و مفسد دان — قول واجب نه و کفارت زان
کمتر ز قدر نخود و باشد کم — هر جگاهی برون کشید از فم
برود آنکه فرو تباهش پخو — با تخلف نوشته شمس الدین
در قضا در کفارتهم فرمود — غیر مفسد که هست کم ز نخود
لیک نبرد ز فم برد در حلق — مفسد روزه است نه آنچه حق
بوالکلام بزرگ کان جود — از خلاصه و غیرها فرمود
گر فرو برد چون حصه چشید — چون کلوخ نوات نه تفسید
نبود مالک اجماع با پرهیز — گفت واجب بود کفارت نیز
گفت بر لعین ارمنی مطلق — گفت واجب بود و نقول احق
هم بآن قول که رسن بخوند — در نمک عالمان چه میگویند

باشد

باشد اینج کفارت افطار — در کتاب دگر صحیح شمار
شمس دین کرد در حقایق سخن — وانچه بنوورد ملاح بدان
خورد از بهر معصیت که مراد — گفت نجم الائمه بزرگوار
هم کفارت بود بگفت آنکه — فتوی بر این کلام زجر آنکه
بر عین ست ائمه اصحاب — نیز اکمل لکل یکی گفتار
نیز مختصر که آورده — بوالمکارم بیان او کرده
طعم را که فرو نبرد چشید — نیست تفسید کرده باید دید
گفت باشد نو زن بود بد خو — نیست مکروه هم چشیدن او
خواه علک ست خواه غیر آن — آنکه نخاید بر کراهت دان
قول دیگر که بر کراهت دید — علک ممضوغ بوده است سفید
غیر ممضوغ بوده است سیاه — چون نخاید روزه است تباه
جز از بهر طفل اگر خاید — نیست مکروه گر نه خاید (عذر باید دید)
گرچه مسواک بود باشد تر — شد ز مالک ترا خلاف مگر
هر جگاهی که باشد او مبلول — قاضی بو یوسف اکره و قبول
صائمان را سواک بعد زوال — نافعی او نمیکند اقبال

[illegible]

در کتاب خزانه کرد اعلام / هرچگاهی که خورد لحم خام

هم کفارت باتفاق شمرد / در بنه خام هم هو المختار

در فتاوی قاضی کرد خبر / رجلی بروزه بکرد نظر ۳

یا تفکر بکرد گشت انزال / روزه فاسد نشود بخاری و

کرد باید علاج اگر باد است / قول مختار روزه فاسد است

در حدیث رسول راه نمود ٤ / ناکح کف دست هست ملعون

شرح او در او کرده است بیان / یعنی از جامع الصغیر خان

آدمی احتلام گشت اگر / در گمان شد که گشته است اگر

روزه اش گر با این گمان بکند / نزد نعمان باد کفارت باد

قول بویوسف است بود نادان / احتیاط است مذهب نعمان

مفطر است قول ها دیگر دان / غیر لازم بود کفارت دان

روزه دار اگر بسازد حجم / در گمان شد که هست مفسد

روزه خورد با این گمان بکند / حکم او را چگونه خواهی داد

گر بود عالمی با این آن کس / می بود نزد کل کفارت پس

گر با جهل بود نادان / حکم او را چو تعلم میدان

می بکرد

بستن گفت با انکار دو کسی و نکاح ۴۰۶ گفتن از انزال روزه

ندید است از احتلام از انسان / روزه فاسد نشود از آن

۴۱۰

می بکرد جماع از نسیان / روزه آنکه رسد بخاطر آن

تا که پیش از طلوع اگر مرد است / مر زن خود جماع میکرد است

صبح صادق درین محل رو داد / حکم او را چگونه خواهی داد

خویشتن را اگر کشید بفور / نیست فاسد صحیح در منظور

گر بپیا لاش همچنان ماندست / خویش را هم اگر بجنبانده است

تا که آب منی رسیدست انزال / قول بعضی قضاست از اجلال

خویشتن را اگر بجنبانده است / هم کفارت بکردنش ماندست

لقمه را اگر کسی خاییده / بعد بر یاد او که روزه رسیده

چون فرو برده است بعد از یاد / در خلاصه بود کفارت باد

گر دو مردن بجماع از نسیان / روزه بودن بخاطر زن آن

او که از خور خویش بیهان کرد / تا که برون جماع سازد مرد

ذکر آن شد در کتاب شیبانی / پس کفارت باین زن و نی

یاد کردند در امینه ۲ / که خورد روزه کس علانیه

یعنی در روزه مه رمضان / امر فرموده شد بقتل آن

در فتاوی قاضی کرد خبر / گر کسی خورد با گمان سحر

۴۱۱

یعنی قاضی خان

صبح بود است چون بگیرد او را ک   بی روزه واجب است امساک
یا بظن غروب اگر بگشاد   بعد از آن آفتاب چون رو داد
نیز امساک واجب است و بود   با تمامی روزان شریعت طی
گفت واجب قضای آن ز تو نیست   گرچه بگشاده است او بگمان
در سحر بر چیکه بی بگذرد شک   نکند اکل احتیاط این یک
مع شک گر با کل فرموده   اکثر ران اگر سحر بوده
بعد دانست صبح بود آن   احتیاطا قضا کند آن
اکثر ران صبح اگر بوده است   مع این ران اکل فرموده است ۹۱۲
بعد اورا قضا کند انهم دو   زنهار را احتیاط باید کرد
لیک اندر غروب بگذرد شک   است واجب نمی خوردن یک
اگر بعد خوردن اگر بداند او   نفته بود آفتاب فیرو
می بود واجب کفارت هم   به یقین شک که خوردن آدم
چه معلوم اگر بگذشت و کجا   نه روا است با کسی است نقد
گر بدیوانگی زن مردی   با بخوابش جماع میکرد
در فساد اش گفت قاضیخان   صبح گردیده گفت دو ان نع

ودر

ودر دیگر بگفت است سحر   به یقین قول خورده است اگر
بعد دانست صبح بودست آن   الله فقا باد کفارت وان
بلکه ملک کس خبر ز صبح داد   دو کس از شب او کفارت داد
بعد دانست صبح اگر بوده   در غروب انچنین نفرموده
گفت در کافی مرزنست قضا   نص شافع قضا هم لالا
در وقایه نشست اهل وبن   انچنین شرح کند تعیین
بلاغت رسد چون جنیان   بقیه روزانه صد رمضان
یا ملمان نگشت بیگانه   یا مسافر رسید بر خانه
۹۱۲ یا زن از حیض خویش گردد پاک   با تمام روزه واجب است امساک
بهمان تو طلوع بود این بار   صورتش این بود قضا شمار
بو المکارم نوشته است انجا   چون ز بویوسف طریق نما
بوده با شیخ بلاغت اسلام   بیشتر از زوال این هنگام
گفت آن روز را قضا سازند   خنک بر بود حوطه اندازند
شیخ فانی که زد محال نبود   قوت روزه داشتن نبود
کند افطار او بنا جار   بهر هر روزه فدیه بشمار

بعد ازان فدیه اش بر روزه نیست — گفت چون فطر روزه آموز

هر چه گاهی بروز قوت یافت — بایدش با قضای روزه نیت

شیخ فانی که یافت قوت باز — فدیه در انجیل نکو جواز

نیز نوشته اند در این فن — حامله مرضعه که باشد زن

روزه خویشتن اگر دارد — بر ولد یا بخود ضرر دارد

صوم خود با افطار کند باید — یافت قوت قضای او دارد

مرضعه را ز چند نسخ حق — در تمامی باب گفته اند مطلق

لیک گروهیست از ذخیره باد — مرضعه اینجا دایه است مراد ۲۱۴

چونکه اجره گرفته باشد آن — دادن شیر واجب است چنان

لیک بر مادرش برین تقدیر — نیست واجب بود دادن شیر

مگر از دایه عاجز است پدر — بعد ازان واجب است بر مادر

هر چه گاهی بود ربودن خدمت — کرد تعیین نبود بلا شبهت

یا مریض آدمی دیانت پیش — ترسد از راه هر دو در خویش

از همین ترس اگر کند افطار — کند افطار یا مسافر یار

در جمیع کتابها شده یاد — نه کفارت قضا ص لازم باد

سخن بزر

سخن بزرگان دین دان — یعنی خوف زیادتی بیمار است

خواه باشد بتجربه و این — خواه گوید طبیب اهل دین

یکی روایت مذهب از فقها — قاعده است که نماز خواند آن

اینچنین کس اگر کند افطار — گفت افطار او مباح شمار

یا مسلمان با عداد عدو — بوده باشد چو خوف ضعف او

روزه خویش را که کشاید — در محل دگر قضا باید

قول اول که کرده ام بیان — بیقین ظاهرا بر دانسته دان

چون مسافر ز خانه شد بیرون — شد فراموشش چیزی از درون

۲۱۵ منزلش را که باز شد داخل — در همان وقت گشت او داخل

هم کفارت بود باین مضمون — وقت خوردن مقیم بود ز نخست

گفته اند قاضی خان فتنه جب — دیده باخذ درین مکتوب

بعد ازین که روزه ست حرج — نزد ما روزه داشتن بهتر

سخت نیت فی بزرگوار — در سفر نیک تر بود افطار

کز ذخیره گرفته خوردن نان — در فساد روزه اش چه گمان

از ذخیره چو شرح او داد — ذکر کرده است هم کفارت بار

در کتاب خلاصه مشهور زعفران خورد یا کسی کافور
غالیه مشک یا بلیلج خورد گردن خویش را کفارت برد
حکم اینها که کرده ام بیان یعنی چون اطعمه و اشربه و آن
خورد گندم کفارت است بدو هست در آرد هم روایت دو
نزد هر یک از سعادت آن میخورد خورده عادت چون تب
هست زین با بها سخن بسیار پس بکردم ز عجز خود ناچار

در بیان سحری خوردن

گفت در شرح چون سحر خوردن سنت انبیا بود به ظن
شارح در دو بار نکو نحو ذکر کرد از بیان احکام او
گرچه یک لقمه است یا دم آب خورده باشد وی از سحور ثواب
چون سحر نیست از آخر شب هست تا صبح انجداد طلب
نیک تر میبود آخر سحر یعنی شب را یقین اوست اگر
لیک در صبح بوده باشد شک هست مکروه خوردن آن یک
در برابر به صبح شک بوده اکثر را سی لقمه خورده
انم ز شرعه نوشت شارح باز یا از آن بیشتر افطار

ذکر کرد

ذکر کرد از بیان احکام او آنکه تعجیل گفته سنت نکو
یعنی دانند غروب شمس اگر نقص عجب است اندرین بهتر
لیک اندر غروب شک بود کن بود تا بچه بر اروی
یعنی از ابر یا حجر آن بلکه فطرا تا خروج واجب دان
روزه اش را کنند تا خرما گفت در شرح از برای اولی
لیک خرما بود ازین گر دور باید افطار کن به آب طهور
تا نخورده نشده باشد نار بر همین چیز میکند افطار
شکر نعمت بحضرت علام مسلک المتقین بگشت تمام
شکر عجز بحضرت معبود بنده را داد گوهر مقصود
آنچه از بنده میشود احسان نیست از بنده لطف حق میدان
در هزار و صد و دوازده این شد ادا مجملا علی التعیین

در بیان سبب عدم تصنیف کتاب حج

آرزو داشتم من از حج در قلم آورم کتاب حج

در بیان سبب عدم تصنیف کتاب حج

چون نکشد حالم همین بنده حضرت حق تعالی افکنده

غصه
نبود حاصل
از آنچه نسخه
حکم او در آن نظر از خیلان

خود چرا اعظم من نکنم | بعد از این کتاب سر کنم

حد در من بلده همان دانی | ضعف رفته است در مسلمانی

زاهد اینکه شیخ نامیدند | خویشتن را بزرگ حق دیدند

سنت مصطفی گذاشته اند | رو دل بر حدوث داشته اند

بعضی از علما نجیبان شده اند | فتنه آموز عامیان شده اند

قول از را بسند من زنند | مال مردم بلا بهانه زنند

زین سبب ظالمان دلیر شدند | از برادر گرفت گیر شدند

خمر جیرکین ربا و دون خوردند | میته مردار شکنند خون خوردند

نام کرده بولیان ها تو | نف شنند بر سر زنا تو

پس زنا را که آشکار کنند | از گناه دگر چه عار کنند

امرا که مروج دین اند | خود به آنها کنندهٔ این اند

حکم داوران دگر چنین باشند | فقرا چون رواج دین سازند

یا رسول مفتح الابواب | امتان غریب را دریاب

تو که آنجا منزلت داری | عرض ما کن بحضرت باری

گاه گه چند ز امتان منی | عاشق خاک آستان منی

آرزو

آرزو در تب ما دارند | ملک با دادخواها گرفتارند

خالی از راحت و ز زاد وند | باز در قعر چاه افتادند

با وجودیکه در ته چاهند | دل بگفتار بند چشم در راهند

با همدیگر التفات خدا | کند ز این مقام خوب جدا

آنقدر ناتوان حیرانند | هست در ما که دست بخشند

حال این ناز رسیده است بلب | دل آنها هنوز بود طلب

تن نزار مانده اند رو برجای | چه عجب از کرامت ارباب

از بچار کرامت آب دهی | پشه را قوت عقاب دهی

زود آنها نبود نما سازی | واصل خاک کوی ما سازی

مثل مجنون بکوی بانالند | خاک ما را بچشم خود مالند

دیدهٔ شان تو چو نرگس باز | عاشقان را بمن مشغف نند

کو ای ره نمای زنگ نف | به چمن آرزو بشان برسان

ای مقرب تر مقربها | جان بشیرین رسید بلبها

ای خدا وند خویشتن بخواه | تا کشته به سوی ما راهی

ای خدا بر تو خانمان ما | مال اهل عیال جان ما

آن کسی را که همی باشد / دعوی داغ امتی باشد
چون کند از تاب تو نکند / آرزوی شراب تو نکند
بهر امت کنی گریه زار / تنگ چشم تو بود چون باران
خوش نمی خوردی نخفتی / امتی امتی همی گفتی
وقت آخر که مرگ میبود / در زبان امتی امتی بود
روز بعثت که میشود آغاز / امتی امتی گفته خیزد باز
مهربانی تو چنان باشد / امتی را که هوش آن باشد
از چه روی خرم آن سر نکند / بالا ز فرق سر چه نکند ۲ ۴۲۰
بلکه از چشم چون فرازد / از برای تو ای حبیب خدا
هر مشقت که در طریق بود / پر ز آتش حریق بود
بهر امت آنچنان بود / روضه ات گرد آسمان باد
عمر تا بود زر روان میکرد / با عالد بر روضه ات زر زرد
با وجود که چشم پاک تو / هست در روی ارض خاک تو
عزم آن نیست را اگر نکنم / از برای تو باز سر نکنم
روز محشر ز خاک بر خیزم / بجان تو چون که سازی

باحبیب

با حبیب خدا میان بستم / لیک در کام اژدها هستم
با حبیب خدا میان بستم / لیک در کام اژدها هستم
آنکه در کام اژدها باشد / می ندانم که چون رها باشد
لیک امید دارم از تو بهم / مخلص از کام اژدها باشم
زهر ها بلکه ریخت آتش ها / که با فسون لطف سازو ها
بنده را نیست در جهان محال / مهربان تر ز حضرت متعال

حکایت

بشنو از رحمت خداوندی / یک حکایت اگر خردمندی
۴۲۱ حضرت مصطفی بشرح ز راه / عرض میکرد در شب معراج
روز محشر تمامی بنده / اول آخرین شود زنده
منکه باشم کتاب امت خود / وه برستم حساب امت خود
تاکه از حال امت غمکین / کس نداند ز امتان چنین
چونکه امت عجب پریشانند / بار تا سر غریق عصیانند
گفت حق احمدا تو میخواهی / هر کسی را نباشد آگاهی
من همی خواهم از شرف جمال / هم تو آگه نباشی ز این حال

بیت

به بین آننه که اندر طریق عشق … گذشت از نه فلک با زآمد بعن
بدانکه کرد مه دو نیمه … ز سر لا مکانش گشت رفته
رسولکه شب معراج بر حق … تکلم کرد حق با وی بود حق
اگر موجی زند از بحر الطاف … بشوید گرد عصیان قاف تا قاف

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

چه غم بس است هیچ نهرانه … بفرق عاصیان چون نهرانه
برد ز خشم ما گردیم حیران … بگیر از دست ما تو ز حیران
شفیع المذنبین و حبیب … گناه امتانت را طبیب
امید این است از شاه کرامت … ایمان با خود بریم آنجا سلامت
جمال ما کی مال تو به بینیم … گلی از وصل باغ تو بچینیم
وگرنه ما به هجران مبتلا هم … فرو مانده زیرپا بلا هم
ز درگاه الهی عذر ما خواه … که هستی تو نبی محبوب الله
بگو که بندهات گرچه گنهکار … خود لیکن بود نام تو غفار
تو بخشایی گر با کرده او … همه آن روز در محشر برده ام
گر از چندی ندارد او در عمل … که ضایع کرد عمر خود بجابل

بقیه

۲۲۳

بقصد نفس شیطان کشته باب … از نمعنی بیی در هیچ باب
ازین بندش خلاصی ده تو جانا … نگه دارا زهمه آفت بلا
مقام لی مع الله را عطا کن … بود نخشش او را او کن
بدو کن از لباس عیب هستی … بپوشان خلعتی از حق
ز تقوی رود ره بر سر نه تاج … تو بحر حری او هست محتاج
هر که خواند دعا طمع دارم … نیا کی مشن بنده کمینه کارم
لفصاحت نیاوردم الا امید … خدایا ز عفوم مکن ناامید
الخط یبقی زمانا فی الکتاب … وصاحب الخط رمیم فی التراب

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه والصلوة علی رسوله وحبیبه فی کل مکانه والتحیة علی آله من جنانه وعلی اصحابه بصدق لسانه که درین زمان میمنت اقتران کتاب تقویة نصاب در مسائل فقه بالیقین مسلک المتقین مؤلفه عالم اجل علامه علی عصر وفرید جهان مولانا صوفی الله یار خان که در مسائل فرض و

ستی

۲۲۳

نماز و روزه و زکوة و فطره موجزیست کثیر النفع سهل
ممتنع در مطبع فیض منبع مطلع عمیم جود و سخا منبع کرم و عطا
بحر نوال ذو الفضل مشهور نزد و یکب در جناب منشی نول
کشور ابقاه الله بالاقبال الی یوم النشور بصحت تمام و تنقیح
کلام و حسن اهتمام تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
فی ید حقیر العباد العاصی الجانی ملا سلطان محمد
بن محمد حسن چرخ شاکرد ملا عبد الخالق غفر الله تعالی
ذنوبهم و ستر عیوبهم و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات فقیر الکاتب بجهت
تحفه و ذخیره مسلمانان که فیض گرفته به نبی علیه سلام
و درود با صواب نماید فقط و الله اعلم
بالصواب در هشتم شهر ذو الحجه الحرام در سال طور
نما باشد از هجرت مصطفا از مرحوم تمام یافت سنه ۱۳۰۱
این کتاب روز جمعه تمام شد بتوفیق خدای لا ینام

۲۳۴
۹۲۴

۱۴ در صحیفه نوروده
که توصیه به منشی
روز باشد بودن
سفید را این که
جمیع کل از صدد
جمیع منشی را در بالله
۹۲۴ ادر

محمد قبله دین است خدایا *
برادر جانی پیغمبر است خدایا *
* محمد در عرب سردار دین است *
* چراغ آسمان شمع زمین است *
محمد کی شناسد هر منافق *
رسول پاک رب العالمین است *





این کتاب را حقیر فقیر حاجی بابا

عالیجاه ملا سلطان محمد ... ۹۹

فصل اول	ن ن ه ه ه	فصل الاخریین با الاتفاق
ثانی	ه ه ن ن	فصل الاولیین با الاتفاق
ثالث	ن ن ن ه	فصل الاخریین با الاتفاق
رابع	ن ه ن ه	فصل رابع عندهما و عندهم رکعتین
خامس	ن ه ن ن	فصل الاولیین با الاتفاق
سادس	ن ه ه ه	فصل رابع عندهما و عندهم رکعتین
سابع	ه ه ه ن	فصل رکعتین عندهما و عند ابو یوسف رکعتین
ثامن	ه ن ن ن	فصل رکعتان با الاتفاق



[illegible]

[illegible]

[illegible]

وان دخل الصلوة الامام وهو مسبوق بثلاث ركعات في المغرب ثم

قال ابو حنيفة رحمه الله فاذا سلم الامام قام المسبوق ويصلي ركعة بفاتحة

الكتاب وسورة ثم قام ويصلي ركعة آخرى بفاتحة الكتاب

وسورة كصلوة المغرب فيقعد ويتشهد ثم قام ويصلي ركعة اخرى

بفاتحة الكتاب خاصة وقال لا يصلي المسبوق بفاتحة الكتاب

وسورة ثم يقعد ويتشهد ثم قام ويصلي ركعتين في الاولى [illegible]

بفاتحة الكتاب مع سورة وفي الاخرى بفاتحة الكتاب خاصة

والفتوى على قول ابي حنيفة رحمه الله ولا يعتمد جواز [illegible]

[illegible]

[illegible] الدين [illegible] كه [illegible]

